

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



- سرشناسه : جمعی از اساتید
- عنوان و نام پدیدآور : مکتب حیات بخش؛ درسنامه مکتب امام خمینی علیه السلام - جلد دوم / جمعی از اساتید.
- مشخصات نشر : قم: ۱۴۰۲.
- مشخصات ظاهری : ۴۱۴ ص.
- شاپک :
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- موضوع :
- موضوع :
- موضوع :
- موضوع :
- موضوع :
- موضوع :
- رده بندی کنگره :
- رده بندی دیویی :
- شماره کتابشناسی ملی :
- اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا



مکتب حیات بخش

(درسنامه مکتب امام خمینی ره)

جلد دوم

اداره کل آموزش‌های تخصصی سازمان تبلیغات اسلامی



۱۴۰۲

مکتب حیات بخش
درسنامه مکتب امام خمینی علیه السلام
جلد دوم

مؤلف: جمعی از اساتید

مدیر اجرایی: اداره کل آموزش های تخصصی سازمان تبلیغات اسلامی

نگارش: جواد حجت

صفحه آرایی: محمود قدومی رومهران

چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - بهار ۱۴۰۲

شابک:

فهرست مطالب

فصل نهم: انسان ۲۵۰ ساله (سیره ائمه معصومین <small>علیهم السلام</small>).....	۱۳
مقدمه.....	۱۵
فهم مبانی فکری رهبر معظم انقلاب؛ پیش‌نیاز بحث.....	۱۵
سیره نبوی <small>صلی الله علیه و آله</small> ؛ مقدمه‌ی سیره‌ی ائمه <small>علیهم السلام</small>	۱۸
اهمیت نوع نگاه به حضرات معصومین <small>علیهم السلام</small>	۲۱
اشاره‌ای به اهداف و حرکت نبی مکرم اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۳
واقعه غدیر.....	۲۷
اهداف جریان نفاق در دوران حکومت نبوی <small>صلی الله علیه و آله</small>	۳۰
خط کلی در حرکت انسان ۲۵۰ ساله.....	۳۱
دوره اول امامت؛ حفظ میراث نبوی <small>صلی الله علیه و آله</small>	۳۲
معنای دقیق جهاد.....	۴۰
دوره دوم امامت؛ تشکیل حکومت.....	۴۲
دشواری و ظرافت جهاد غیر نظامی.....	۴۲
اثرات قتل عثمان بر جهان اسلام.....	۴۳
نکته‌ای در مورد نهج البلاغه.....	۴۴
وساطت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> بین معترضین و عثمان.....	۴۴

بیعت مردم با امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۴۵
فضای جامعه در ابتدای حکومت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۴۶
فساد اقتصادی	۴۶
فساد سیاسی	۴۸
فساد اعتقادی	۵۱
ارزیابی کلان از موفقیت حکومت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۵۲
فتنه جمل	۵۵
دشواری شناخته شدن حقیقت در فضای فتنه	۵۷
شکل گیری فتنه جمل با اقدامات اغواگرانه‌ی دشمن	۵۸
جمع بندی فتنه جمل	۵۸
ماجرای صفین	۶۰
ضرورت نگاه به اندیشه سیاسی اسلام به عنوان یک مکتب	۶۱
جنگ نهروان	۶۲
فتنه های بعد از جنگ نهروان	۶۵
اهداف کلان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در دوران حکومت	۷۱
شرایط جامعه در آغاز امامت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>	۷۲
بررسی زمینه ها و دلایل صلح امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>	۷۴
مقدمه	۷۴
اشاره ای به مفاد صلحنامه	۷۷
نگاه جامعه به جایگاه خلافت	۷۹
واکنش اصحاب امام مجتبی <small>علیه السلام</small> به صلح ایشان	۸۰
آغاز دوره ی جدید حرکت انسان ۲۵۰ ساله	۸۲
انعکاس ضعیف دوره سوم مبارزه ائمه <small>علیهم السلام</small> در تاریخ	۸۲

۸۳	ضرورت کادرسازی در دوره سوم
۸۴	مردم سالاری؛ رکن حکومت در اسلام
۸۶	مقطع پایانی امامت امام مجتبی <small>علیه السلام</small>
۸۷	آغاز امامت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۸	زمینه سازی معاویه برای جانشینی یزید
۹۱	آغاز خلافت یزید و قیام امام حسین <small>علیه السلام</small>
۹۲	تحلیل قیام عاشورا
۹۶	شرایط اجتماعی در آغاز امامت امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۱۰۱	اقدامات مهم امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۱۰۳	در مقابل خلفا و طواغیت
۱۰۵	در مقابل مردم
۱۰۸	در مقابل علمای درباری
۱۱۱	آغاز امامت امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۱۲	مبارزات فرهنگی امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۱۳	حفظ و تقویت تشکیلات شیعی
۱۱۵	مقطع پایانی امامت امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۱۷	نقشه‌ی امام باقر <small>علیه السلام</small> جهاد پس از مرگ
۱۱۸	آغاز امامت امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۲۰	خطوط کلی سیره‌ی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۲۰	تبیین معارف اسلام ناب و قرآن
۱۲۱	تبیین موضوع امامت و جانشینی رسول الله <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۲۱	تقویت تشکیلات شیعی
۱۲۲	تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای منطق قرآن



- ۱۲۳..... شعر؛ ابزار بیان هنرمندانه‌ی معارف.....
- ۱۲۴..... ارزیابی قیام‌های منتسب به اهل بیت علیهم السلام.....
- ۱۲۴..... قیام امامزادگان؛ دلیلی بر ولایت فقیه.....
- ۱۲۵..... شهادت امام صادق علیه السلام.....
- ۱۲۶..... آغاز امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام.....
- ۱۲۹..... اوج گیری مبارزات.....
- ۱۲۹..... مواجهه‌های هارون الرشید با امام موسی بن جعفر علیه السلام.....
- ۱۳۲..... آغاز امامت امام رضا علیه السلام.....
- ۱۳۳..... موضوع ولایتعهدی امام رضا علیه السلام.....
- ۱۳۷..... ولادت امام جواد علیه السلام و قضایای پیرامون آن.....
- ۱۳۸..... مروری بر دوران امامت امام جواد علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام.....
- ۱۳۸..... سازمان وکالت.....
- ۱۳۹..... تبیین صریح معارف اسلام ناب با تقیه.....
- ۱۴۰..... نهایت حرکت انسان ۲۵۰ ساله.....

فصل هفتم: وحدت در مکتب امام خمینی علیه السلام..... ۱۴۳

- ۱۴۵..... مقدمه.....
- ۱۴۵..... توحید؛ نقطه کانونی منظومه فکری امام علیه السلام.....
- ۱۵۰..... اسلام آمریکایی؛ مانع بزرگ وحدت.....
- ۱۵۱..... تجلی وحدت حقیقی در اسلام ناب.....
- ۱۵۴..... وحدت؛ همزاد نهضت اسلامی.....
- ۱۵۶..... عقلانی بودن وحدت.....
- ۱۵۸..... تفرقه؛ عامل شکستن معنویت و طراوت.....



۱۵۹.....	تحمیل جنگ های سیاسی به اسم مذهب.....
۱۵۹.....	نسبت وحدت و ولایت.....
۱۶۱.....	وحدت؛ وسیله‌ی تهذیب نفس.....
۱۶۴.....	مراتب چهارگانه وحدت.....
۱۶۵.....	وحدت چه چیزی نیست؟.....
۱۶۵.....	وحدت، نفی مذهب دیگری نیست.....
۱۶۶.....	وحدت، دست کشیدن از مذهب خود نیست.....
۱۶۹.....	وحدت با استحکام عقاید مذهبی منافات ندارد.....
۱۷۱.....	توهین به مقدسات مذاهب؛ خط قرمز وحدت.....
۱۷۷.....	ضرورت حب حقیقی در وحدت.....
۱۷۹.....	نسبت وحدت با بیان حقایق.....
۱۸۶.....	اهمیت وحدت در صدور انقلاب.....
۱۸۹.....	غدیر و وحدت اسلامی.....
۱۹۶.....	فاطمیه و وحدت اسلامی.....
۱۹۶.....	شیعه سازی (استبصار) و وحدت اسلامی.....
۱۹۸.....	جمع بندی.....
۲۰۱.....	فصل هشتم: سیره رهبران انقلاب اسلامی.....
۲۰۳.....	مقدمه.....
۲۰۳.....	رکن اساسی در مطالعه سیره.....
۲۱۴.....	شاخص های متمایز در حرکت امامین انقلاب.....
۲۱۵.....	تحقق حاکمیت الله بر زمین.....
۲۱۹.....	تقابل با طاغوت.....



۲۲۲.....	الگوی تحقق حاکمیت اسلامی
۲۳۰.....	ایمان به مردم
۲۴۲.....	تعامل امامین انقلاب با مردم
۲۴۹.....	اسلام ناب و اسلام آمریکایی

فصل نهم: تبلیغ طراز اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم..... ۲۵۹

۲۶۱.....	مقدمه
۲۶۴.....	ضرورت شناخت اسلام ناب در تبلیغ طراز
۲۶۷.....	اهمیت و جایگاه تبلیغ
۲۷۰.....	تبلیغ؛ وظیفه همگانی
۲۷۴.....	معنا و هدف تبلیغ
۲۹۴.....	تحول تبلیغ در اندیشه اسلام ناب
۲۹۷.....	رهبری و هدایت عملی مردم
۳۰۰.....	حرکت انبیاء برای توحید
۳۱۱.....	محتوای تبلیغ
۳۱۸.....	تفاوت محتوای تبلیغی در حاکمیت اسلام و حاکمیت طاغوت
۳۲۳.....	توحید
۳۴۱.....	برنامه و روش تبلیغ
۳۴۱.....	تبیین
۳۵۶.....	موعظه
۳۵۷.....	گفتمان سازی
۳۶۹.....	جریان سازی و رهبری اجتماعی
۳۹۱.....	هدایت حرکت جامعه به سمت تمدن اسلامی

۳۹۷.....	مبارزه و مجاهدت.....
۴۰۲.....	الگوی عملی تبلیغ طراز اسلام ناب.....

فصل ششم

انسان ۲۵۰ ساله

(سیره ائمه معصومین علیهم السلام)

حجت الاسلام دکتر سید محمد میلاد سالار

- ❖ دانش آموخته حوزه علمیه
- ❖ استاد حوزه و دانشگاه
- ❖ پژوهشگر حوزه انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر
- ❖ مبلغ برتر در حوزه دانشجویی

مقدمه

مطالبی که در این درسنامه ارائه می‌شود پیرامون «تاریخ و سیره‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام)» است که تحت عنوان «انسان ۲۵۰ ساله» بیان شده است. لازم است در ابتدای بحث به چند نکته به عنوان مقدمه اشاره شود.

فهم مبانی فکری رهبر معظم انقلاب؛ پیش‌نیاز بحث

اگر بخواهیم از سیره‌ی نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آغاز کرده و روندی که توسط آن بزرگوار طی شده تا به سیره‌ی حرکتی ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) رسیده است را بیان کنیم، باید از انسان ۲۷۳ ساله صحبت می‌کردیم (مدت بعثت نبی مکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ۲۳ سال از عمر شریف ایشان بوده است و بعد از آن از سال ۱۱ ه.ق تا سال ۲۶۰ ه.ق که آغاز غیبت کبری است، دوران حضور و مبارزات ائمه (علیهم‌السلام) بوده است). اما به جهت تمرکز درسنامه بر سیره‌ی ائمه‌ی هدی (علیهم‌السلام)، دوران امامت آن ذوات مقدسه را بررسی می‌کنیم. اما لازم است مقدماتی از دوران حکومت ده ساله‌ی نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بیان شود تا بر اساس آن بتوان به سیره‌ی ائمه (علیهم‌السلام) پرداخت.

نکته‌ی بعدی این است که کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» مجموعه‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) پیرامون سیره‌ی ائمه (علیهم‌السلام) است که توسط انتشارات صهبا جمع‌آوری و چاپ شده است.^۱ این نگاه و تحلیل معظم له از مدل مبارزاتی و

۱. انتشارات انقلاب اسلامی وابسته به دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) هم‌عنوانی را در این زمینه به چاپ رسانده است که از جمله‌ی آنها «دو امام مجاهد» و «هم‌زمان حسین (علیه‌السلام)» است.



حرکت ائمه علیهم السلام، مشابه همه‌ی مورخین و محققین نیست. یعنی همه‌ی تحلیل‌گران قائل به این نیستند که ائمه علیهم السلام یک سیر واحد مبارزاتی را طی کرده‌اند (کأنّ در این دوران ۲۵۰ ساله با یک انسان مواجهیم) و از طرفی این مطلب را نمی‌پذیرند که ائمه‌ی اطهار علیهم السلام الزاماً در حال مبارزه هستند. بسیاری از مشاهیر در حوزه‌ی تاریخ اسلام و مورخین برجسته در همین زمانه‌ی ما نگاه‌های متفاوتی نسبت به تئوری انسان ۲۵۰ ساله دارند. اما در این مباحث تلاش بر این است که سیره‌ی ائمه علیهم السلام با محوریت اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) بیان شود.

برای فهم دقیق مباحث انسان ۲۵۰ ساله و مبانی تحلیلی آن لازم است با پیش‌فرض‌ها و مبادی‌یی که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) بوسیله‌ی آن به بحث ورود می‌کنند، آشنا شویم. مهم‌ترین منبعی که در این زمینه به آن پرداخته شود، کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» است.^۱ این کتاب مجموعه سخنرانی‌های معظم له در سال ۱۳۵۳ در مشهد است که ایشان در این جلسات مبانی و نگاه خود را به مفاهیم اساسی دین شرح می‌دهند. اینکه این سخنرانی‌ها در قالب منبر و برای عامه‌ی مردم در آن زمان بیان شده و مربوط به سنین جوانی حضرت آیت الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) است، بدین معنی نیست که ممکن است نگاه آن زمان ایشان منطبق بر نگاه فعلی‌شان نباشد. معظم له در دوران رهبری هم این مطلب را تصریح کردند که محتوای آن سخنرانی‌ها در زمینه‌ی توحید، نبوت و ولایت در آن زمان را الان هم تأیید می‌کنند.^۲ حتی ایشان در سخنرانی به مناسبت

۱. درسنامه‌ی «نظام اندیشه اسلامی» در بسته‌ی آموزشی مکتب امام خمینی علیه السلام به تدریس این کتاب اختصاص یافته است.

۲. «بنده یک ماه رمضان در مسجد امام حسن مشهد سخنرانی مستمر سی جلسه‌ای داشتم... آن زمان به ضبط سخنرانی‌ها خیلی اهمیت داده نمی‌شد؛ اما استثنائاً همه‌ی این سی سخنرانی ضبط شده است. این سخنرانی منبع خوبی برای مچ‌گیری ماست! در آن سخنرانی‌ها راجع به توحید، امامت،



عید مبعث در سال ۱۳۹۹ (که حدوداً یک ساعت است) از زاویه ی دیگری مبانی بحث شده در کتاب طرح کلی را بیان فرمودند.^۱ متأسفانه بسیاری از ما به جملات خاصی از سخنرانی‌های ایشان توجه می‌کنیم که ضریب رسانه‌ای بیشتری پیدا می‌کند و توجه لازم را به مبانی و مطالب اساسی نداریم.

بر اساس این مبانی، رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مواجهه با تاریخ ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام، مسیر حرکت انقلاب اسلامی چنین تحلیل‌هایی را ارائه می‌دهند. ایشان در این مبانی مفصلاً توضیح می‌دهند که اساسِ بعثت و حرکت انبیاء از جانب خدای متعال برای تحقق توحید و حق در جامعه است. یعنی حکمی غیر از حکم خدا در زمین جریان پیدا نکرده و مردم به سمت ایجاد جامعه‌ی توحیدی حرکت کنند. یکی از تأکیدات ایشان این است که مدل حرکت بسیاری از روحانیون (که بنا دارند ورثه‌ی انبیاء باشند) خلافِ مدل حرکت انبیاست. برخی از ما طلاب در برهه‌هایی تصور می‌کنیم که مدل حرکت انبیاء به گونه‌ای بوده است که به دنبال تشکیل یک جمع کوچک و معنوی (جهت تربیت افرادی خاص و محدود) بوده‌اند. در حالی که استراتژی انبیاء برای تربیت انسان‌ها و ایجاد جامعه‌ی توحیدی، ساختنِ کارخانه‌ی انسان‌سازی است. این عبارت، کلیدواژه‌ی ایشان در کتاب طرح کلی است. بر اساس این نگاه، مدل حرکت انبیاء بدین شکل است که برای تربیت انسان‌ها و رساندن‌شان به غایت انسانی، باید جامعه‌ای ایجاد شود که مانند یک کارخانه، به صورت پیش‌فرض خروجی آن چنین انسانی باشد. فلذا بنا نیست

ولایت، نبوت و سایر مباحث اساسی بحث شده است که الان هم آنها را تأیید می‌کنم. اینها پایه‌های فکری برای ایجاد یک نظام اسلامی بود؛ اگر چه ما آن موقع امیدوار نبودیم که نظام اسلامی شش، هفت سال دیگر محقق شود. می‌گفتیم اگر پنجاه سال دیگر هم ایجاد نشود، بالاخره پایه‌های فکری اش اینهاست. آن کار، جهت دادن به فکر نسل جوان آن روز بود. «بیانات در دیدار اعضای هیأت مؤسس و هیأت امنای مؤسسه‌ی پژوهشی - فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۳۸۱/۴/۴»

۱. بیانات در سخنرانی تلویزیونی به مناسبت عید مبعث رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۱۳۹۹/۱۲/۲۱



در اقدام تربیتی صرفاً به سراغ برخی نمونه‌ها در جامعه برویم. اهتمام خاص به تربیت برخی نمونه‌ها در جامعه هم برای آن است که آن گروه بستر عمومی برای رشد و تربیت عامه‌ی مردم را فراهم کنند.

سیره نبوی صلی الله علیه و آله؛ مقدمه‌ی سیره‌ی ائمه علیهم السلام

با توجه به حرکت انبیاء بر اساس مدل کارخانه‌ی انسان‌سازی، این امر در زندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم صادق است. زندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله ویژگی‌های بسیار مهمی دارد. یکی از این ویژگی‌ها هم عصری با نزول قرآن است. قرآن کتاب هدایت بشر و آخرین کلام خدا با بندگان است که بناست الی الابد کتاب هدایت باشد. قرآن کریم در دوران حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و ناظر به اتفاقات آن زمان نازل شده و مطالبی را بیان کرده است که برای فهم بسیاری از مفاهیم قرآنی، لازم است از آن اتفاقات اطلاع پیدا کرده و بدانیم چه روندهایی طی شده است. برای مثال مدل برخورد با منافقین در سوره‌های مدنی نازل شده در اواخر حکومت نبوی صلی الله علیه و آله با سوره‌ی بقره یا سوره‌ی آل عمران متفاوت است. مثلاً اگر سوره‌ی بقره مربوط به سال‌های ابتدایی حکومت در مدینه است، سوره‌ی آل عمران مربوط به سال سوم است (به قرینه‌ی مطالبی که در مورد جنگ احد در آن اشاره شده است). از طرف دیگر برخورد با جریان نفاق در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب متفاوت است؛ چراکه منافقین چهره‌ی دیگری از خود نشان داده‌اند. در سال‌های پایانی عمر شریف نبی اکرم صلی الله علیه و آله در سوره‌ی توبه و ماجراهای تبوک و بعد از آن، می‌توان به وضوح مشاهده کرد که منافقین اساساً استراتژی‌های متفاوتی را در پیش گرفته‌اند.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد ضرورت مطالعه‌ی زندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله

می‌فرماید:

«من یک وقت به بعضی دوستان گفتم زندگی پیغمبر را میلی‌متری باید مطالعه



کرد. هر لحظه‌ی این زندگی یک حادثه است؛ یک درس است؛ یک جلوه‌ی عظیم انسانی است؛ تمام این بیست‌وسه سال همین‌جور است. جوانهای ما بروند تاریخ زندگی پیغمبر را از منابع محکم و مستند بخوانند و ببینند چه اتفاقی افتاده است. اگر شما می‌بینید امتی به این عظمت به وجود آمد - که امروز هم بهترین حرف‌ها، بهترین راه‌ها، بزرگترین درس‌ها، شفاف‌بخش‌ترین داروها برای بشریت توی همین مجموعه‌ی امت اسلامی است - این جور به وجود آمد، گسترش پیدا کرد و ریشه‌دار شد. و الاً صرف اینکه حق با ما باشد، ما پیش نمی‌رویم؛ حق همراه با ایستادگی، امیرالمؤمنین - بارها من این جمله را از آن بزرگوار نقل کردم - در جنگ صفین فرمود: «لا يحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر». این پرچم را کسانی می‌توانند بلند کنند که اولاً بصیرت داشته باشند، بفهمند قضیه چیست، هدف چیست؛ ثانیاً صبر داشته باشند. صبر یعنی همین استقامت، ایستادگی، پابرجائی. این را ما باید از بعثت درس بگیریم.»^۱

بیان ایشان بدین معنی است که از زندگی رسول خدا ﷺ نباید صرفاً به برخی سنن و آداب طلبگی و آخوندی اکتفا کرد. بلکه بناست نمونه‌ای از مرام‌نامه‌ی حرکت انبیاء با همان نگاه به مقوله‌ی «بعثت» و ایجاد «کارخانه‌ی انسان‌سازی» را در زندگی نبی اکرم ﷺ مشاهده کنیم.

بنابراین مطالعه‌ی زندگی نبی اکرم جزء لوازم و ضروریات است ولی موضوع مباحث این درس‌نامه نیست.

نکته‌ی دیگر این است که بسیاری اوقات منظور از مطالعه‌ی تاریخ زندگی نبی اکرم ﷺ، آشنایی با داده‌ها و اطلاعات^۲ در تاریخ نیست؛ بلکه انتقال رویکرد و دیدگاه اهمیت دارد. اینکه مثلاً انسان بداند جناب مصعب بن امیه کسی بود که از

۱. بیانات در دیدار مسئولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اعظم ﷺ ۱۳۸۷/۵/۹

۲. منظور همان فکت‌های تاریخی است که از فراوری، جمع‌بندی و ارزیابی داده‌های تاریخی بدست می‌آید.



طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه رفته و با اقدامات خود (مثل نماز جمعه و...) فضا را برای پیمان عقبه‌ی دوم آماده کرده است یا اینکه بدانیم عمر بن عبدود در جنگ احزاب چه نقشی داشت، چندان مهم نیست. کما اینکه این مقوله برای قرآن هم واجد اهمیت نیست. رجوع قرآن کریم به قصص و داستان‌ها بدین جهت است که انسان را به تأمل و تفکر وادار کند. فلذا بسیاری از جزئیاتی که ممکن است برای ما جذاب باشد، برای قرآن مهم نیست؛ بلکه سیره و سنت جاریه در حرکت انبیاء و نبی اکرم صلی الله علیه و آله مهم است. از همین جهت وقتی به ماجرای جنگ احد در قرآن مراجعه کنیم (که حدود شش، هفت صفحه از سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران به آن اختصاص دارد) در بیان اتفاقات این جنگ، هیچ اشاره‌ای به نام افراد و جزئیات وقایع نشده است. قضایای فرار یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تخطی آنها از فرمان ایشان را در یک آیه به صورت کلی بیان کرده و بعد از آن به سراغ مسائل دیگری از قبیل جریان‌سازی‌های رقم خورده در جامعه، تقابل‌های صورت گرفته توسط بخشی از کسانی که مسلمان‌نماها با نبی اکرم صلی الله علیه و آله، عدم همراهی‌ها با آن حضرت و... رفته است. اگر مواجهه‌ی ما با تاریخ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام صرفاً بر اطلاعات و داده‌ها متمرکز شود، بسیاری اوقات نخ تسبیح تحلیل‌ها کلی از یاد خواهد رفت. بنابراین مهم‌ترین کارکرد مباحث «انسان ۲۵۰ ساله»، حفظ نخ تسبیح و نگاه کلی حاکم بر آن حرکت است. بوسیله‌ی این نگاه می‌توان بسیاری از جزئیات را تحلیل کرد. برای مثال فرستادن عده‌ای از مسلمانان به حبشه (در دوران بعثت و قبل از هجرت به مدینه) صرفاً برای حفظ جان عده‌ای از غیر بنی هاشم نبود تا امنیت ایشان تأمین شود؛ بلکه یک حرکت کاملاً سیاسی برای ایجاد یک پایگاه اجتماعی در خارج از محل فشار و مبارزه‌ی اصلی (مکه) است. در اکثر وقایع صدر اسلام (مثل جنگ خیبر، صلح حدیبیه و...) این امر قابل ملاحظه است و تک تک این وقایع را می‌توان با این نگاه مطالعه کرد.



آنچه در سیره‌ی ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام بدان می‌پردازیم بر اساس فهم و تحلیلی است که از کنش نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فهمیم. در واقع سوال اینجاست که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در طول ۲۳ سال چه راهی را طی کرده بودند که ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام بنا داشتند آن راه را ادامه دهند؟ در واقع ائمه معصومین علیهم‌السلام ادامه‌دهنده‌ی راه و میراث‌دار حرکت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند. فلذا این امر بسیار مهم است که ائمه علیهم‌السلام به دنبال حفظ چه چیز، دفاع از چه ارزش‌هایی بر اساس چه باورهایی بودند. اگر این مبانی فهم نشود، بسیاری اوقات صرفاً به فهم برخی رفتارهای خطی یا نکات اخلاقی از زندگی ائمه علیهم‌السلام بسنده می‌کنیم.

اهمیت نوع نگاه به حضرات معصومین علیهم‌السلام

ممکن است در ابتدای امر موضوع نوع نگاه به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام چندان مهم به نظر نرسد. اما اگر به اندیشه‌های دین‌پژوهان و دگراندیشان (که بسیاری از آنها در فضای مجازی فعال و محل رجوع جوانان هستند) مراجعه کنیم، متوجه خواهیم شد که این مطلب، بسیار اساسی و محل بحث‌های جدی است. فلذا از جمله مباحث مهم، نوع نگاه به حضرات معصومین علیهم‌السلام و جایگاه ایشان، امکان یا عدم امکان الگو گرفتن از ایشان و چیستی نقش ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام در مسیر حرکت جامعه است. سوال دیگر آن است که تابعین ائمه علیهم‌السلام در دوره‌ی غیبت، نسبت به فهم اقدامات امام علیهم‌السلام و الگو گرفتن از آن وظیفه‌ای بر عهده دارند؟

در مورد شأن امام علیهم‌السلام و رسالت مهمی که بر دوش دارد، بحث‌های مفصلی در علم «کلام» و با عنوان «کلام امامت» وجود داشته و هنوز به جد مورد بحث است. خصوصاً وقتی در زمان ما در حکومت اسلامی (که خود را داعیه‌دار پیاده‌سازی مدل نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ادامه‌دهنده‌ی خط غدیر و نصب امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌داند)، جلوه‌هایی از ناکارآمدی دیده می‌شود، بسیاری افراد این امر را به ضعف عملکرد



افراد در تحقق آن مدل برنگردانده و در ریشه‌ها تشکیک می‌کنند. یعنی به این مطلب می‌اندیشند که شاید نگاه امام خمینی علیه السلام در مورد حکومت اسلامی که فرمودند: «الإسلام هو الحكومة بشؤونها»^۱ اشتباه بوده است و اسلام مجموعه‌ای از آداب و احکام فردی لازم‌الاتباع است و بقیه‌ی امور (مسائل اجتماعی و...) را باید با نگاهی زمینی اداره کرد! امروز می‌توان مشاهده کرد که برخی از افراد دارای تحصیلات بالا (مثل دکترای الهیات و...) و حتی برخی از معممین ریشه‌ی مشکلات و ضعف‌ها را به نوع نگاه به قرآن، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام برمی‌گردانند و گزاره‌ی «ولایت فقیه همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله است» را زیر سوال می‌برند! (که این امر ترویج نوعی از مبادی کلامی است)

فلذا نوع برداشت از قرآن و روش الگو گرفتن از حضرات معصومین علیهم السلام و نوع حرکت ایشان، برای ما مسئله‌ی مهمی است. نمی‌توان به مباحث «انسان ۲۵۰ ساله» پرداخت و به این مبادی توجهی نداشت؛ چراکه نقش اساسی در فهم مطالب داشته و اگر به درستی تبیین نشود، در جای‌جای مباحث مشکل ایجاد می‌کند.

برای مثال در دوره‌ی بعد از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه (که بهتر است از آن با عنوان «آتش‌بس» تعبیر کرد و تفاوتی بین این دو تعبیر وجود دارد) که ائمه علیهم السلام در متن حکومت نیستند، داده‌های تاریخی بسیاری کمی از سیره‌ی ایشان وجود دارد. جمله‌ی معروفی که در زمینه‌ی نگارش تاریخ گفته می‌شود (و می‌توان گفت بهره‌ای از حق هم دارد) این است که: «تاریخ را فاتحان می‌نویسند». بنابراین از این مقطع به بعد، اطلاعات تاریخی چندانی در مورد زندگی ائمه علیهم السلام در دست نبوده و فقط روایاتی به دست ما رسیده است. برای مثال از دوره‌ی امام موسی بن جعفر علیه السلام برخی نقل‌ها که مربوط به اواخر دوران آن حضرت است (مقطع زندان که

۱. امام خمینی علیه السلام، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۳۳



در روضه‌ها بیان می‌شود) در منابع آمده و از بقیه‌ی دوران ۳۵ ساله‌ی امامت ایشان مطلب خاصی در دست نیست. در واقع به خاطر تقیه‌ی سنگین حاکم در آن زمان از رفتارها، رفت و آمدها، از صحابه و... هیچ اطلاعی نیست. در مواجهه با چنین فضایی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرمایند طبق فهمی که ما از امام معصوم علیه السلام داریم (بر اساس مبانی کلامی و اعتقادی) اگر هیچ داده‌ی تاریخی‌ای از کنش ائمه‌ی اطهار علیهم السلام مبارزه‌ی ایشان با طواغیت زمان در دست نبود، باز هم قائل به مبارزه‌ی سیاسی آنها بودیم. این باور از آنجا نشأت می‌گیرد که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) وظیفه‌ی امام علیه السلام را در درجه‌ی اول تبیین و حفظ دین؛ و در مرتبه‌ی بعدی، راهبری و هدایت جامعه جهت ایجاد جامعه‌ی توحیدی می‌دانند. اساساً ارسال انبیاء و امتداد خط ایشان در مدل امامت (طبق این نگاه) برای ایجاد جامعه‌ی توحیدی است. نمی‌توان پذیرفت کسی امام باشد و در راستای آن هدف اقدامی نکند. بنابراین برخی مسائل باید از جایی غیر از تاریخ و سیره حل شود.

اشاره‌ای به اهداف و حرکت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

در این بخش مروری اجمالی بر دوران بعثت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواهیم داشت. بعد از بعثت (یا به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) برانگیختگی درونی در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) و قبول پیام الهی از طرف نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، حرکت ایشان به سمت ایجاد جامعه‌ی توحیدی (یا همان کارخانه‌ی انسان‌سازی) است. در دوران حضور آن حضرت در مکه فشارهای مختلفی وجود دارد. در مورد این دوره، برخی از مورخین معاصر اصل مقوله‌ی «دعوت پنهانی» را نپذیرفته و قائل‌اند که ممکن است دعوتی محدود به خانواده، عشیره و نزدیکان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته؛ اما دعوت پنهانی (به معنای رایج) نبوده است. اما بالاخره دوره‌ای از حرکت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به تربیت یاران یا ایجاد هسته‌ی سخت برای مبارزه اختصاص دارد. در واقع این کار برای تربیت جمعی است که بتوانند موتور محرک جامعه باشند تا افراد



دیگری هم به این جمع اضافه شده و حرکت جامعه پیش رود. این جمع در واقع همان مفهومی است که امروز با عنوان «خواص» از آن یاد می‌شود. به نظر می‌رسد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ایجاد این جمع تمرکز دارند و بعد از استقرار آن، اقدام به دعوت علنی می‌کنند. با علنی شدن دعوت، فشارهای مشرکین بر پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود. آن حضرت بعد از فقدان دو حامی بزرگ خود در مکه (حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب (علیهما سلام)) و اطلاع از ظرفیت‌های مناطق دیگر در سفرهای خود، تصمیم به حرکت از مکه می‌گیرند تا بنای حرکت را در محل دیگری بگذارند. بعد از فراهم آمدن مقدمات، نبی مکرم صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرده و پیمان‌نامه‌ای را ابتدای حضور خود در مدینه می‌نویسند. این پیمان (که می‌توان از آن به قانون اساسی یاد کرد) مایه‌ی تقویت و استقرار حکومت در مدینه النبوی می‌شود.^۱ این حکومت نوپا و کوچک که در جامعه‌ی آن روز و در فضای رسانه‌ای به هیچ‌انگاشته می‌شود، خود را در فضای مبارزه با جریان کفر و استکبار (که محور آن در مکه است) قرار می‌دهد. در واقع با وجود آنکه می‌تواند خود را کنار کشیده و به گذران زندگی خود بپردازد، با مشرکین مقابله می‌کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به تلافی مصادره‌ی اموال مسلمین در مکه (توسط کفار) به کاروان‌های تجاری قریش حمله کرده تا اموال خود را پس بگیرند (خسارات وارده به خود را جبران کنند). روش ایشان به گونه‌ای است که کأنّ این پیام را به مشرکین مخابره می‌کنند که ما دست از سر شما بر نمی‌داریم. نهایتاً با هدف دستیابی غنائم، با کفار درگیر می‌شوند. قرآن کریم در سوره‌ی مبارکه‌ی انفال می‌فرماید:

«وَإِذْ يُعِدُّكُمُ اللَّهُ لِلْحَدْيِ الطَّائِفَتَيْنِ أَنْتُمْ لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»^۲

۱. نام این شهر قبل از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یثرب بود که بعد از هجرت آن حضرت به مدینه النبوی تغییر نام یافت.

۲. انفال / ۷

قرآن توضیح می‌دهد مسلمین تمایلی به جنگ نداشته و فقط به دنبال غنائمی بودند تا در مقابل اموال مصادره شده از خود، اموالی را بگیرند. اما اراده‌ی خدا بر این بود که با سپاه مجهز دشمن جنگی شکل بگیرد تا در نتیجه‌ی آن، حکومت اسلام و جریان حرکت نبی اکرم ﷺ تثبیت شده و جریان استکبار (که غیر خدا را در عالم حاکم می‌داند) به سمت ریشه‌کن شدن برود.

در روند مبارزه با کفر، تنش تشدید شده و در جنگ احد سپاه اسلام شکست سنگینی می‌خورد. این جنگ و آیات مربوطه هم درس‌های فراوانی دارد (که لازم است مورد توجه و مطالعه قرار گیرد). حکومت اسلامی و سپاه مسلمین بعد از جنگ احزاب (که احزاب کفر بی نتیجه برگشتند) به استقرار می‌رسند و پیغمبر اکرم ﷺ بعد از این جنگ می‌فرمایند: «الآن نَفَرُوهُمْ وَ لَا يَغْرُونَا»^۱ «از این به بعد آنها به سمت ما نمی‌آیند بلکه ما به سراغ آنها خواهیم رفت».

بعد از این جنگ، قضیه‌ی صلح حدیبیه رقم می‌خورد که نشان‌دهنده‌ی تثبیت حکومت اسلامی است. بعد از فتح مکه و پس از آن اعلام برائت از مشرکین، باعث می‌شود حکومت نبوی ﷺ کاملاً مستقر شود.

جریان نفاق در این زمان به اوج کنش‌ها و رفتارهای خاص خود رسیده است. این جریان در هر مقطع زمانی نوعی بروز دارند. این جریان در برخی مواقع صراحتاً به تمسخر پیغمبر اکرم ﷺ و اطرافیان ایشان اقدام می‌کنند. در جنگ احد منافقین اعلام می‌کنند که اگر جنگیدن بلد بودیم، همراه شما می‌آمدیم:

«وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَاتِلُوا لَوْ نَعْلَمُ قَاتِلًا لَا تَبْعُنَاكُمْ هُمْ لِّلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِّلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»^۲

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۶

۲. آل عمران/ ۱۶۷



علامه جوادی آملی (حفظه الله) در تفسیر این آیه می فرماید: منافقین نمی گفتند که جنگیدن بلد نیستیم؛ بلکه قائل بودند این کاری که شما می کنید، خودکشی است و ما به آن تن نمی دهیم!

به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در جنگ احزاب فضا بسیار شوکه کننده است. احزاب کفر با ارتش ده هزار نفری به سمت مدینه می آمدند و سپاه اسلام فرصت آمادگی برای جنگ بیرون از شهر را نداشت. فلذا سریعاً به حفر خندق اقدام کردند که یک تاکتیک نظامی فوق العاده برای نابودی نقطه‌ی قوت دشمن، محسوب می‌شد. یک روایت تاریخی معروف نقل شده است که منافقین به مسلمانان می گفتند شما از ترس دشمن نمی توانید قضای حاجت کنید؛ آن وقت پیامبر شما وعده‌ی فتح ایران و شام و... را می دهد!

این جریان که زمانی اینطور دست به تمسخر می زدند، در زمان دیگری به این نتیجه می رسند که برای مقابله با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باید مسجد تأسیس کنند! آنها بعد از تأسیس مسجد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست می کنند برای برکت این مسجد، ایشان آنرا افتتاح کرده و در آن اقامه‌ی نماز کنند. (که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قبول این امر را به بعد از بازگشت از تبوک موکول می کنند). در واقع منافقین کاملاً شیوه‌های تبلیغاتی را آموخته‌اند و می دانند برای اعتبار مسجد، باید پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد نماز بخوانند (مانند زمان ما که برای توجه دادن به یک مسجد، از روحانی بزرگ شهر می خواهند تا در مسجد نماز بخواند). بعد از بازگشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از تبوک، آیات مربوط به مسجد ضرار نازل شده و دستور خراب کردن آن مسجد صادر می شود:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِصْرًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ



قَبْلُ وَ لِيَجْلِبَنَّ إِنَّ أَرْدْنَا إِلَّا الْخُسْنَىٰ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَتَمَّ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»^۱

بعد از گذشت این جریان، به مهم‌ترین اتفاق پایان عمر شریف پیغمبر اکرم ﷺ می‌رسیم که اعلام نحوه‌ی امتداد خط رسول الله ﷺ و استمرار مدل ایشان (یعنی واقعه‌ی غدیر) است.

واقعه غدیر

واقعه‌ی غدیر، نقطه‌ی اعلام نحوه‌ی امتداد حرکت و حکومت نبی اکرم ﷺ بعد از آن حضرت است. در مورد این قضیه، لازم است بیانات امام خمینی ﷺ و رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) (خصوصاً امام راحل ﷺ) مطالعه شود. تحلیل‌های بسیاری از بزرگان (که از این زاویه به قضیه نگاه نمی‌کنند) از اصل مفهوم غدیر دور است. در اندیشه‌ی امامین انقلاب، غدیر امتداد حکومت اسلامی است. امام راحل ﷺ می‌فرماید:

«مسئله غدیر، مسئله‌ای نیست که بنفسه برای حضرت امیر يك مسئله‌ای پیش بیاورد، حضرت امیر مسئله غدیر را ایجاد کرده است. آن وجود شریف که منبع همه جهات بوده است، موجب این شده است که غدیر پیش بیاید. غدیر برای ایشان ارزش ندارد؛ آن که ارزش دارد خود حضرت است که دنبال آن ارزش، غدیر آمده است. خدای تبارک و تعالی که ملاحظه فرموده است که در بشر بعد از رسول الله کسی نیست که بتواند عدالت را به آن طوری که باید انجام بدهد، آن طوری که دلخواه است انجام بدهد مأمور می‌کند رسول الله را که این شخص را که قدرت این معنا را دارد که عدالت را به تمام معنا در جامعه ایجاد کند و يك حکومت الهی داشته باشد، این را نصب کن. نصب حضرت امیر به خلافت این



طور نیست که از مقامات معنوی حضرت باشد؛ مقامات معنوی حضرت و مقامات جامع او این است که غدیر پیدا بشود. و اینکه در روایات ما و از آن زمان تا حالا این غدیر را آن قدر ازش تجلیل کرده اند، نه از باب اینکه حکومت یک مسئله ای است، حکومت آن است که حضرت امیر به ابن عباس می گوید که «به قدر این کفش بی قیمت هم پیش من نیست» آنکه هست اقامه عدل است. آن چیزی که حضرت امیر علیه السلام و اولاد او می توانستند در صورتی که فرصت بهشان بدهند، اقامه عدل را به آن طوری که خدای تبارک و تعالی رضا دارد انجام بدهند، اینها هستند، لکن فرصت نیافتند. زنده نگه داشتن این عید نه برای این است که چراغانی بشود و قصیده خوانی بشود و مداحی بشود، اینها خوب است، اما مسأله این نیست. مسأله این است که به ما یاد بدهند که چطور باید تبعیت کنیم، به ما یاد بدهند که غدیر منحصر به آن زمان نیست، غدیر در همه اعصار باید باشد و روشی که حضرت امیر در این حکومت پیش گرفته است باید روش ملتها و دست اندرکاران باشد. قضیه غدیر، قضیه جعل حکومت است، این است که قابل نصب است و الا مقامات معنوی قابل نصب نیست یک چیزی نیست که با نصب آن مقام پیدا بشود؛ لکن آن مقامات معنوی که بوده است و آن جامعیتی که برای آن بزرگوار بوده است، اسباب این شده است که او را به حکومت نصب کنند و لهذا، می بینیم که در عرض صوم و صلاة و امثال اینها می آورد و ولایت مجری اینهاست. ولایتی که در حدیث غدیر است به معنای حکومت است، نه به معنای مقام معنوی. و حضرت امیر را همان طوری که من راجع به قرآن عرض کردم که قرآن- در روایات است این- نازل شده است به منازل مختلف، کلیاتش سبع و الی سبعین و الی زیادت، تا حالا رسیده است به دست ماها به صورت یک مکتوب، حضرت امیر هم این طور است، رسول خدا هم این طور است. مراحل طی شده است، تنزل پیدا کرده است. از وجود مطلق تنزل پیدا کرده است، از وجود جامع



تنزل پیدا کرده است و آمده است پایین تا رسیده است به عالم طبیعت، در عالم طبیعت این وجود مقدس و آن وجود مقدس و اولیای بزرگ خدا. بنابراین، اینکه حدیث غدیر را ما حساب کنیم که می خواهد يك معنویتی را برای حضرت امیر یا يك شأنی برای حضرت امیر درست کند نیست. حضرت امیر است که غدیر را به وجود آورده است، مقام شامخ اوست که اسباب این شده است که خدای تبارک و تعالی او را حاکم قرار بدهد.

مسأله، مسئله حکومت است، مسأله، مسئله سیاست است، حکومت عدل سیاست است، تمام معنای سیاست است. خدای تبارک و تعالی این حکومت را و این سیاست را امر کرد که پیغمبر به حضرت امیر واگذار کنند، چنانچه خود رسول خدا سیاست داشت و حکومت بدون سیاست ممکن نیست. این سیاست و این حکومتی که عجین با سیاست است، در روز عید غدیر برای حضرت امیر ثابت شد. اینکه در روایات هست که بُنَى الْاِسْلَامِ عَلٰی خَمْسٍ اِنْ اِلَیْتِ، ولایت کلی امامت نیست. آن امامتی که هیچ عملی مقبول نیست، قبول نمی شود، الا به اعتقاد به امامت، این معنایش این حکومت نیست.

خوب، ما بسیاری از ائمه مان حکومت نداشتند. ما الآن معتقدیم که حضرت امیر در يك برهه از زمان به حکومت رسید، حضرت امام حسن هم يك مدت بسیار بسیار کمی به حکومت رسید، باقی ائمه حکومت نداشتند. آنکه خدای تبارک و تعالی جعل کرد و دنبالش هم برای ائمه هدی علیهم السلام جعل شده است، حکومت است؛ لکن نگذاشتند که این حکومت ثمر پیدا بکند. بنابراین، حکومت را خدا جعل کرده است برای حضرت امیر - سلام الله علیه - این حکومت یعنی سیاست، یعنی عجین با سیاست. از اعوجاج هایی که پیدا شده است مع الأسف، این است که، یعنی اعوجاج زیاد پیدا شده اما بزرگترینش این است که دستهایی از زمان سابق از زمان خلفای اموی و خلفای عباسی - علیهم لعنة الله - از آن زمان دستهایی پیدا شده



است که بگویند که دین علی حده از مسائل است و سیاست علی حده از حکومت است. هر چه طرف پایین آمده است، این قوت گرفته است تا وقتی بازیگرهای دنیا که دیدند باید دین را یک چیز تعبدی قرار داد. این بازیگرها آمدند و این طور کردند که ماها هم باورمان آمده بود که دین چکار دارد به سیاست، سیاست مال امپراتورها. این معنایش این است که تخطئه کنیم خدا را و رسول خدا را و امیر المؤمنین را، برای اینکه حکومت سیاست است، حکومت که دعا خواندن نیست، حکومت که نماز نیست، حکومت روزه نیست. حکومت، حکومت عدل، اسباب این می شود که اینها اقامه بشود، اما خود حکومت یک دستگاه سیاسی است. آن که می گوید دین از سیاست جداست، تکذیب خدا را کرده است، تکذیب رسول خدا را کرده است، تکذیب ائمه هدی علیهم السلام را کرده است.^۱

بعضاً اینطور تلقی می شود که در عید غدیر باید به بیان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخت. باید توجه داشت که هر چند بیان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ارزشمند است؛ اما قلب کردن مفهوم غدیر ضربه های سنگینی به ما خواهد زد. غدیر نوع سیاست ورزی و مدل پیاده سازی حکومت اسلامی و حرکت جامعه به سمت توحید را بیان می کند که باید به روش امیرالمؤمنین علیه السلام باشد:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲

اهداف جریان نفاق در دوران حکومت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در سال های پایانی عمر شریف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شاهد هستیم که جریان نفاق نه تنها از بین نرفته و به شکل جدیدی بروز پیدا کرده است. در سال های ابتدایی

۱. امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۲-۱۱۴/سخنرانی به مناسبت عید غدیر ۱۳۶۵/۶/۲

۲. مائده/۵۵

حکومت نبوی ﷺ، عبدالله بن ابی (از بزرگان خزرج که قبل از هجرت پیامبر اکرم ﷺ مورد پذیرش هر دو قبیله اوس و خزرج بوده و بنا بود حاکم مدینه شود) بیشترین نقش جریان نفاق را در جهت دشمنی با پیغمبر داشت. اما در اواخر عمر رسول اکرم ﷺ، مسئله‌ی عبدالله بن ابی و مسجد ضرار و... مطرح نیست. بلکه نوع دیگری از نفاق وجود دارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

نوعی از نفاق و انحراف به وجود آمده که ارتداد اکثر مسلمانان را به دنبال دارد: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: أَرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ ص إِلَّا ثَلَاثَةً نَعْرَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرَّ الْعِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدُ»^۲

یعنی با وجود اینکه همه نماز جماعت می‌خوانند مرتد شده‌اند. در واقع جریان نفاق حاکم در جامعه به درستی تشخیص داده است که برای نابودی اسلام، حمله به چگونگی نماز جماعت، بیان احکام و نکات اخلاقی مؤثر نیست؛ بلکه باید نقطه‌ی اساسی‌ای را هدف قرار دهند که پیغمبر اکرم ﷺ آن را بنا کرده و خداوند مزد رسالت و تکمیل تبلیغ اسلام را به ابلاغ این مدل اداره‌ی جامعه منوط کرده است. در واقع اتفاقاتی که بعد از رحلت نبی اکرم ﷺ رخ می‌دهد در راستای ایجاد انحراف در مهم‌ترین نقطه‌ی حرکتی است که آن حضرت بنا نهادند.

خط کلی در حرکت انسان ۲۵۰ ساله

با رحلت پیغمبر اکرم ﷺ دوران ائمه اهل بیت آغاز می‌شود که به تعبیر رهبر معظم

۱. مانده / ۵۴

۲. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، ص ۶



انقلاب (حفظه الله) کأنّ با یک انسان مواجه هستیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در این مدت با روش‌های مختلف در تلاش برای حفظ میراث نبی اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. مهم‌ترین میراث نبوی صلی الله علیه و آله، ولایت و مدل اداره و هدایت جامعه بود. ^۱ ائمه‌ی اطهار علیهم السلام (و به تعبیر دقیق‌تر انسان ۲۵۰ ساله) به عنوان اولین اولویت به دنبال بازگرداندن ارزش‌ها و مدل حاکمیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله (با همه‌ی شاخص‌های خاص خود) در دوران حکومت ده ساله در مدینه (به عنوان حکومت الگو) بودند. در گام دوم در شرایطی که به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) شکل حکومت از خلافت به سلطنت تبدیل می‌شود، برای ایجاد یک انقلاب جدید زمینه‌سازی می‌کنند تا بوسیله‌ی آن جامعه به انسجام دیگری شبیه دوره‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله برسد. در تمام مباحث «انسان ۲۵۰ ساله» این سیر تبیین می‌گردد.

دوره اول امامت؛ حفظ میراث نبوی صلی الله علیه و آله

شروع امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شرایطی است که مسیر حرکت جامعه نسبت به خط رسول الله صلی الله علیه و آله دچار انحراف شده است و این انحراف به گونه‌ای نیست که عموم مسلمین نسبت به آن آگاهی و حساسیت داشته باشند. هرچند انحراف در جایگاه امامت جامعه (که چه کسی حاکم باشد)، امر بسیار بزرگ و مهمی است اما این انحراف در چشم جامعه کوچک است. زیرا مردم تفاوت چندانی بین امیرالمؤمنین علیه السلام و فرد دیگری از اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل نیستند و تصورشان این است که هر دو مبارزات و خدماتی داشته‌اند که یکی از آنها داماد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگری پدرزن ایشان بوده است. در واقع مردم مسئله را

۱. پیش فرض ارائه‌ی این مطالب این است که مخاطب، سیاسی بودن مشی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر اساس مطالعات دیگر پذیرفته باشد. اگر دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محدود به یکسری اخلاقیات و توصیه‌های شخصی بود، سوال جدی این است که چرا مشرکین قریش باید با ایشان بجنگند؟

چندان واجد اهمیت ندانسته و تصور می کردند که این فرد اگر در جایگاه حکومت هم نباشد، در جای دیگر می تواند خدمت کند! از همین جهت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به ابوسفیان و ابن عباس (وقتی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کنند) می فرمایند اگر بر حق خود پافشاری کنیم، به حریص بودن بر حکومت متهم خواهیم شد:

«لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَابُوسُفْيَانُ بَنُو حَرْبٍ فِي أَنْ يُبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ أَيُّهَا النَّاسُ، شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفَتَنِ يَسْفِنُ النَّجَاةَ، وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَصَعُّوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ. أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحِ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَارَاحَ. هَذَا مَاءٌ أَحْرَنُ، وَلَقَمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا. وَ مُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَفَتِ اِيْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ اَرْضِهِ. فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا: جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ. هَهَاتَا، بَعْدَ اللَّيْتَا وَالَّتِي! وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدِي اُمِّهِ. بَلِ اِنْدَمَجَتْ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ يُحْتَبَى بِهِ لِاَضْطَرَّتُمْ اِضْطِرَابِ اَلْاَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام باید به گونه ای استراتژی خود را انتخاب می کردند که حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله (اصل اسلام) با کمترین آسیب حفظ شود. تلقی برخی تحلیل گران این است که آن حضرت به دلایل شخصی (مثلاً محدودیت توانایی جسمی) از اقدام علیه حکومت خودداری کردند! این در حالی است که در نقل های تاریخی آمده است که بعد از تدفین حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل کسانی که قصد نبش قبرهای تازه در قبرستان بقیع داشتند، قاطعانه می ایستند و به کسی اجازه ی جسارت نمی دهند:

«رُويَ أَنْ فَاطِمَةَ ع تُوْفِيَتْ وَ لَهَا ثَمَانُ عَشْرَةَ سَنَةً وَ شَهْرَانِ وَ أَقَامَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ رُويَ اَزْ بَعْضِ يَوْمًا وَ تَوَلَّى غُسْلَهَا وَ تَكْفِينَهَا اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ اَخْرَجَهَا وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فِي اللَّيْلِ وَ صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ وَ دَفَنَهَا فِي الْبَقِيْعِ وَ جَدَّدَ اَزْ بَعْضِ



قَبْرًا فَاسْتَشْجَلَ عَلَى النَّاسِ قَبْرَهَا فَاصْبَحَ النَّاسُ وَ لَمْ يَعْصَهُمْ بَعْضًا وَ قَالُوا إِنَّ نَبِيَّنَا ص خَلَفَ بِنْتًا وَ لَمْ نَحْضُرْ وَ فَاتَهَا وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ دَفَنَهَا وَ لَا نَعْرِفُ قَبْرَهَا فَتَزَوَّرَهَا فَقَالَ مَنْ تَوَلَّى الْأُمْرَ هَاتُوا مِنْ نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ مَنْ تَبَشُّسَ هَذِهِ الْقُبُورِ حَتَّى نَجِدَ فَاطِمَةَ ع فَصَلَّيْ عَلَيْهَا وَ تَزَوَّرْ قَبْرَهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَخَرَجَ مُغَضَّبًا فَلَمَّا احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَ قَدْ تَقَلَّدَ سَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ حَتَّى بَلَغَ الْبُقَيْعِ وَ قَدْ اجْتَمَعُوا فِيهِ فَقَالَ ع لَوْ تَبَشُّسْتُمْ قَبْرًا مِنْ هَذِهِ الْقُبُورِ لَوَضَعْتُ السَّيْفَ فِيكُمْ فَتَوَلَّى الْقَوْمُ عَنِ الْبُقَيْعِ^۱ فلذا آن حضرت در عرصه‌های دیگر هم می‌توانند دست به اقدام مسلحانه بزنند؛ اما مسئله‌ی دیگری در میان است. امام (به عنوان محور حرکت) بناست کاری کند که مردم اقامه‌ی قسط کنند. این نکته، مبنای اندیشه‌ی امامین انقلاب و در مباحث انسان ۲۵۰ ساله به خوبی قابل مشاهده است. فلذا امیرالمؤمنین علیه السلام باید جامعه را به نقطه‌ای برسانند که آمادگی قیام به قسط را داشته باشند. این امر دلایل مختلفی دارد. یکی از آنها عدم آگاهی مردم است. دلیل دیگر عدم همراهی برخی خواص با ولی جامعه است که باید با تبیین‌های خود بازوی او باشند. تعبیر امام باقر علیه السلام این است که از بنی هاشم کسی باقی نمانده بود تا به کمک امیرالمؤمنین علیه السلام بیاید؛ چراکه جناب حمزه و جناب جعفر (عمو و برادر ایشان) به شهادت رسیده بودند و عباس و عقیل (که زنده بودند) هم ناتوان از یاری ایشان بودند تا بتوان جامعه را نجات داد (خصوصاً در شرایطی که جریان مقابل، دست به یک شبه کودتا زده است):

«كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فَذَكَرْنَا مَا أَحْدَثَ النَّاسُ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَ اسْتَدْرَأَ لَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَأَبْنَ كَانَ عَزُّ بَنِي هَاشِمٍ وَ مَا كَانُوا فِيهِ مِنَ الْعَدَدِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ مَنْ كَانَ بَقِيَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ إِنَّمَا كَانَ جَعْفَرٌ وَ حَمْزَةُ فَمَضَيَا وَ بَقِيَ مَعَهُ رَجُلَانِ صَعِيفَانِ ذَلِيلَانِ حَدِيثًا عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ عَبَّاسٌ وَ عَقِيلٌ وَ كَانَا مِنَ الطُّلَقَاءِ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ كَانَا

بِحَضْرَتِهِمَا مَا وَصَلَا إِلَى مَا وَصَلَا إِلَيْهِ وَ لَوْ كَانَا شَاهِدَيْهِمَا لِأَتَلَفَا نَفْسَيْهِمَا»^۱

«از امام باقر علیه السلام سؤال شد در قضایای سقیفه آیا کسانی از بنی هاشم نبودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری دهند؟ حضرت فرمودند: از [شخصیت‌های مؤثر] بنی هاشم جناب جعفر بنی ابی طالب و حمزه سیدالشهداء باقی مانده بودند که به شهادت رسیده بودند و تنها دونفر از مردان ضعیف و تازه‌مسلمان (که از آزادشدگان در فتح مکه بودند) زنده بودند [که انتظار یاری از آنها نمی‌رفت]. اگر جعفر و حمزه زنده بودند، قضایا به نحو دیگری رقم می‌خورد [حکومت از دست امیرالمؤمنین علیه السلام خارج نمی‌شد].»

بیان امیرالمؤمنین علیه السلام هم این است که من با بازوی قطع شده (عدم همراهی مردم) نمی‌توانستم قیام کنم:

«أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَا. يُنْخِذِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا. وَ طَفِئْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدِ جَدَاءٍ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحِيَّةٍ عَمِيَاءٍ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَ يَشَيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ! فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَيٌّ، وَ فِي الْخَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا.»^۲

«به خدا سوگند! او پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می‌دانست موقعیت من در مسئله خلافت همچون محور سنگ آسیاب است (که بدون آن هرگز گردش نمی‌کند)، سیل خروشان (علم و فضیلت) از دامنه کوهسار وجودم پیوسته جاری است و مرغ (دور پرواز اندیشه) به قلّه (وجود) من نمی‌رسد (چون چنین دیدم)، در برابر آن پرده ای افکندم و پهلوی از آن تهی کردم و پیوسته در این اندیشه بودم که آیا با دست بریده (و نداشتن یار و یاور، به مخالفان) حمله کنم یا بر این تاریکی کور، صبر نمایم؟ همان ظلمت و فتنه ای که بزرگسالان را فرسوده و کودکان

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۱۸۹-۱۹۰

۲. نهج البلاغه/خطبه ۳ (مشهور به ششقیه).



خردسال را پیر کرده و مردم باایمان را تا واپسین دم زندگی و لقای پروردگار رنج می دهد. سرانجام دیدم بردباری و شکیبایی در برابر این مشکل، به عقل و خرد نزدیک تر است، به همین دلیل شکیبایی پیشه کردم (نه شکیبایی آمیخته با آرامش خاطر، بلکه) در حالی که گویی در چشمم خاشاک بود و استخوان، راه گلویم را گرفته بود؛ چرا که با چشم خود می دیدم میراثم به غارت می رود!

امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با این شرایط استراتژی خود را حفظ و حراست از میراث نبوی صلی الله علیه و آله قرار می دهند. این کار با خانه نشینی نمی تواند محقق شود. بیان رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در بخش های مختلفی از کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» و «همرزمان حسین علیه السلام» آمده است که فرمودند با این تعبیر که «امیرالمؤمنین علیه السلام خانه نشین شد» مخالفم. اینکه امام کلاً به خانه رفته و کاری به اجتماع نداشته باشد، بی معناست. امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً در صحنه بودند و نمونه های آن را می توان در مشورت دادن آن حضرت به خلفا، حمایت های ظاهری ایشان از برخی رفتارهای خلفا و... مشاهده کرد که انعکاس بعضی از آنها در نهج البلاغه آمده است. برخی از مخالفین این مشی امیرالمؤمنین علیه السلام را مستمسکی برای زیر سوال بردن خلافت بلافصل ایشان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده اند (که اگر حضرت به دستگاه حاکم اعتراض داشتند چرا به جای مخالفت، همراهی می کردند؟). اتفاقاً آن حضرت به دنبال استقرار ولایت بودند و تا زمانی که آگاهی جامعه به نقطه ای نرسیده باشد که بخواهند با جامعه همراهی کنند، ایشان هم به تنهایی قیام نمی کنند. قیام امام به تنهایی با فلسفه ی قیام، ارسال رسل و همه ی بینات دین در تضاد است. فلذا امیرالمؤمنین علیه السلام در طول ۲۵ سال ابتدایی امامت خود (که تعبیر دوران سکوت از آن با نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) منافات دارد) در تلاش برای همراه کردن مردم هستند تا حرکت مردمی در جهت تشکیل حکومت رقم بخورد.

حضور امیرالمؤمنین علیه السلام تا جایی در صحنه حضور دارند که در مورد عثمان به

ابن عباس می‌فرمایند:

«وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ أَيْمًا.»^۱

«به قدری از او حمایت کردم که ترسیدم گناهکار شده باشم»

این مطلب از آن جهت است که حضرت چند مرتبه از خلیفه‌ی سوم حمایت کردند (در حالی که حضور عثمان در آن جایگاه مشروع نبود). این امر در شرایطی است که مقام امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا قابل مقایسه نیست. ایشان در مورد شورایی که خلیفه‌ی دوم برای تعیین خلیفه‌ی بعد از خود تشکیل داد می‌فرمایند:

«حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ. فَيَا لَوَّهِ لِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فَيَ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أقرنُ إِلَى هَذِهِ التَّظَايُرِ؟!»^۲

«او (عمر بن خطاب) مرا در کنار آن افراد قرار داد در حالی که با آنها قابل مقایسه نبودم که بخوام با آنها در یک جلسه بنشینم.»

این اقدام خلیفه دوم (در تشکیل شورا) هم در جهت استخفاف آن حضرت بود (نه بی‌اطلاعی از جایگاه آن حضرت).

امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش کردند میراث نبی اکرم صلی الله علیه و آله حفظ شود حتی اگر نام خودشان مطرح نشده و جایگاه ایشان (با قرار گرفتن در کنار دیگران) مورد اهانت قرار بگیرد. این اقدام تا جایی است که هنگام جنگ مسلمانان با ایران، حضرت خطاب به خلیفه‌ی دوم اینطور می‌فرماید جایگاه تو مانند جایگاه نخ در تسیح است که اگر از بین برود، تمام دانه‌های آن پراکنده شده و دیگر نمی‌توان آنرا جمع کرد. پس در جایگاه قطب (محور آسیاب) قرار داشته باش و بوسیله‌ی عرب‌ها آسیاب را بگردان. در ادامه حضرت به او توصیه می‌کنند شخصاً جنگ را فرماندهی نکنند. زیرا دشمن می‌بیند بزرگی اعراب به میدان آمده و برای از بین بردن تو حملات خود را تشدید

۱. نهج البلاغه/خطبه ۲۴۰

۲. نهج البلاغه/خطبه ۳



می‌کنند تا با نابودی تو لشکر را متفرق کنند. پس فرد دیگری را به فرماندهی بگذار:

«وَمَكَانَ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْحَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَصُفُّهُ، فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْحَرْزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحِذَافِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهَمَّ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ. فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرِّحَى بِالْعَرَبِ، وَاصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَصَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَ أَطْرَافِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعُورَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنْ الْأَعَاجِمُ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ عَدَا يُقُولُوا هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا أَقْطَعْتُمُوهُ اسْتَرْخِطُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ، وَ طَمَعِهِمْ فِيكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَ هُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ. وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نَقَاتِلُ فِيهَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَ إِنَّمَا كُنَّا نَقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ.»^۱

«پیروزی و شکست اسلام به فراوانی لشکر و اندکی آن نبود، آن دین خداست که خدایش پیروز کرد، و ارتش حق است که آن را مهیّا نمود و یاری داد، تا رسید به آنجا که باید برسد، و طلوع کرد تا جایی که باید طلوع کند. ما را از جانب حق وعده پیروزی است، و خداوند وفاکننده به وعده خویش است، و لشکرش را یاری می‌دهد. مرتبه زمامدار در این محور مرتبه رشته ای است که مهره‌ها را جمع می‌کند و به هم ارتباط می‌دهد، اگر رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده شده و هر یک به جایی می‌رود، پس از آن هرگز همه آنها جمع نشود. عرب اگرچه امروز در شمار و عدد اندک است اما با بستگی به رشته اسلام بسیار، و به خاطر اتحاد نیرومند است. پس تو همچون محور آسیا باش، و به وسیله عرب آسیا را بگردان، و آنان را در دل آتش جنگ بیفکن و خود به جبهه جنگ مرو، زیرا اگر بیرون روی عرب از همه طرف پیمان با تو را بگسلند، تا جایی که حفظ مرزهایی که پشت سر گذاشته ای برای تو از رفتن به کارزار مهم تر شود. بی شک اگر ایرانیها فردا تو را ببینند می‌گویند این ریشه عرب است،

اگر آن را قطع کنید آسوده می شوید، و این اندیشه باعث می شود که آنها را در جنگ با تو و طمع در ازبیین بردنت حریص تر و سرسخت تر کند. اما آنچه در رابطه با آمدن ایرانیان به جنگ با مسلمانان گفتی، خداوند سبحان بیش از تو از آمدن آنان ناخشنود است، و خود بر تغییر آنچه خوش نمی دارد توانا تر است. و اما آنچه درباره کثرت عددشان گفتی، ما در زمان پیامبر با لشکر انبوه با کفار نمی جنگیدیم، بلکه با نصرت و یاری خداوند وارد کارزار می شدیم.»

این همان اصلی است که امام خمینی علیه السلام اینگونه از آن تعبیر فرمودند:

«امروز ما از روزهای قبل بیشتر احتیاج به همبستگی داریم. امروز ما مواجه با همه قدرتها هستیم و آنها در خارج و داخل دارند طرح ریزی می کنند؛ برای اینکه این انقلاب را بشکنند و این نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی را شکست بدهند و نابود کنند. و این یک تکلیف الهی است برای همه که اهم تکلیف‌هایی است که خدا دارد؛ یعنی، حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر - و لو امام عصر باشد - اهمیتش بیشتر است؛ برای اینکه امام عصر هم خودش را فدا می کند برای اسلام. همه انبیاء از صدر عالم تا حالا که آمدند، برای کلمه حق و برای دین خدا مجاهده کردند و خودشان را فدا کردند.»^۱

با این بیان فهم تعابیر امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به خلیفه‌ی دوم هم قابل فهم می شود. در قضایای اعتراض به خلیفه‌ی سوم که شخصیت‌های مختلفی (مثل محمد بن ابوبکر و مالک اشتر) از مناطق مختلف (مثل مصر، کوفه و...) به مدینه آمدند، امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً در صحنه نقش‌آفرینی دارند. هر چند حکومت به روشی که مدنظر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده ادامه نیافته، اما از آنجایی که جایگاه خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله، جایگاه حفظ جامعه‌ی اسلامی است، حضرت در طول ۲۵ سال تلاش

۱. امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳۶۵/سخنرانی در جمع مسئولان بنیاد شهید ۱۳۶۰/۸/۲۵



می‌کنند با حراست از این جایگاه، میراث نبوی ص را حفظ کنند. در دسته‌بندی دوره‌های مختلف حیات ائمه ع (۲۵۰ سال) این دوره‌ی ۲۵ ساله، بخش اول محسوب می‌شود. دوره‌ی دوم (که تقریباً ۵ سال به طول انجامید) دورانی است که حکومت در اختیار ائمه‌ی هدی ع است که شامل حکومت امیرالمؤمنین ع و امام مجتبی ع می‌شود. در بخش‌های بعد به بررسی این دوران خواهیم پرداخت.

معنای دقیق جهاد

لازم است توضیحی پیرامون معنای «جهاد» و «مجاهده» بیان شود. معنای رایج جهاد که در ذهن بسیاری از ما شکل گرفته است، همان جنگیدن و به اصطلاح مبارزه‌ی مسلحانه است. حتی وقتی در تعابیر زیارات می‌شنویم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»^۱

«شهادت می‌دهم که در راه خدا آنطور که شایسته‌ی اوست، جهاد کردی.» از جهاد ائمه ع همین معنا در ذهن مان متبادر می‌شویم. وقتی در زیارت و سلام به ائمه ع اقرار به جهاد آنها می‌کنیم باید به این واقعیت توجه داشته باشیم که جهاد صرفاً به معنای شمشیر به دست گرفتن و مبارزه‌ی مسلحانه نیست. این خلط معنا از آنجایی ناشی می‌شود که نگاه بسیاری از مذهبی‌ها و انقلابی‌ها به حرکت انقلاب اسلامی و نگاه‌شان به امام شبیه نگاهی است که فرقه‌ی زیدیه به امام دارند.^۲

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) معنای جهاد را تلاش و کوشش جدی در مقابل دشمن می‌داند. اینکه این مجاهدت به چه شکل بناست پیاده شود، مسئله‌ی

۱. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهدجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۷۳۸/ از تعابیر امام سجاد ع در زیارت مضجع شریف امیرالمؤمنین ع.

۲. در باورهای زیدیه، جزء شرایط لازم برای امام، قیام مسلحانه است.

بعدی است. اتفاقاً همین مسئله نیازمند فهم و بصیرت عمیق است. یکی از مبادی بحث در مباحث «انسان ۲۵۰ ساله» به همین امر برمی‌گردد که همه‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در حال مجاهدت بودند و معنای امامت با آن گره خورده است. وقتی به زندگی ائمه علیهم‌السلام مراجعه می‌کنیم بسیاری از اوقات نه تنها قیام بالسیف (جنگ با شمشیر) دیده نمی‌شود، بلکه حمایت و همراهی نسبت به حاکمیت هم در سیره‌ی ایشان دیده می‌شود. این همراهی هم نوعی مجاهده است چرا که بوسیله‌ی آن نقشه‌ی دشمن بی‌اثر می‌گردد. در مقاطع مختلفی برخی افراد (که به ظاهر مسلمان هستند) به خاطر ساده‌لوحی یا در مواردی خیانت، از مسیر مجاهدت درست منحرف می‌شوند. فلذا در شرایطی که ابوبکر به خلافت رسیده و ابوسفیان (که خونی‌ترین دشمن اسلام بود) و عباس (عموی ایشان) برای بیعت نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده و به ایشان پیشنهاد قیام علیه خلیفه را می‌دهند، حضرت اینطور پاسخ می‌دهند:

«أَيُّهَا النَّاسُ، شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ، وَ عَرَّجُوا عَن طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَ ضَعُوا تِيَجَانَ الْمُفَاخَرَةِ. أَلْفَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحِ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ. هَذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَ لُقْمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا. وَ مُجْتَنَى الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ.»^۱

«ای مردم، با کشتی‌های نجات امواج فتنه‌ها را بشکافید، از جاده دشمنی و اختلاف کنار روید، تاج‌های مفاخرت و برتری جویی را از سر بیندازید. رستگار گردد آن که با داشتن یار قیام نماید، یا در بی قدرتی راه سلامت گیرد و دیگران را راحت گذارد. حکومت بدین صورت آبی متعفن، و لقمه‌ای گلوگیر است (و اگر فرمان الهی نباشد تن به آن در نمی‌دهم)! (این را نیز بدانید) کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند همانند کسی است که بذر را در زمین نامناسب، همچون کویر و شوره زار بپاشد



(که سرمایه و نیروی خود را تلف کرده و نتیجه ای عاید وی نمی شود!)»
 در این تعبیر حضرت به آنها می فرماید که سعی نکنید مرا بفریبید؛ چراکه شما کسانی نیستید که بوسیله ی آنها بتوان حکومت را نجات داد. مجاهده ی امروز من برای حفظ میراث نبی اکرم صلی الله علیه و آله قیام به سیف نیست؛ بلکه همراهی با این جایگاه است.

دوره دوم امامت؛ تشکیل حکومت

دشواری و ظرافت جهاد غیر نظامی

بسیاری از افراد (حتی برخی روحانیون) تصور می کنند در مقابل هر انحرافی که در ساختار حکومتی به نام اسلام به وجود می آید، باید حرکتی حسینی و قیام به سیف انجام داد. این تلقی کاملاً غلط است. با عنایت به زندگی ۲۵۰ ساله ی ائمه علیهم السلام (که وظیفه ی ما تبعیت از ایشان است) باید توجه کرد که در هر موقعیتی برای تبعیت از امام علیه السلام باید چه استراتژی ای را انتخاب کرد. در بسیاری مواقع، مجاهدت همراه با سکوت و همراهی با برخی اتفاقات تلخ (به اصطلاح استخوان در گلو) همراه با ارائه ی تذکرات و ارشادهای لازم، بسیار سخت تر از جهاد نظامی (قیام به سیف) است. در دوران خلیفه ی سوم شاهد این امر هستیم. عثمان به دنبال اصلاح برخی امور با کمک امیرالمؤمنین علیه السلام بود اما به گونه ای که به نام ایشان ثبت نشود. در همان شرایطی که عثمان در محاصره ی معترضین بود، وقتی احساس می کرد حضور امیرالمؤمنین علیه السلام ممکن است باعث گرایش مردم به ایشان (و بیعت با حضرت جهت خلافت) شود، با توجه به خطری که برای جایگاه خودش می دید از امام علیه السلام می خواست که مدتی از شهر بیرون بروند؛ اما وقتی فشار معترضین شدت می گرفت و خود را نیازمند حضرت می دید، از ایشان می خواست بازگشته و نسبت به او حمایت و میانجی گری کنند. نوع برخورد خلیفه ی سوم با امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه



قابل ملاحظه است. در واقع عثمان به دنبال آن است که هم امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل چشم مردم نباشند و هم او بتواند حکومت خود را حفظ کند.

اثرات قتل عثمان بر جهان اسلام

می توان گفت یکی از مهم ترین وقایع تاریخ اسلام (که گام به گام آن باید مطالعه شود) فتنه ای است که به قتل خلیفه ی سوم منجر می شود. این واقعه تا سال ها بعد (حتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام) در تاریخ اسلام اثرگذار بوده است. برای مثال در نقل های مربوط به قضایای عاشورا ملاحظه می کنیم که ذکر شده جناب زهیر بن قین عثمانی مذهب بوده است. در حقیقت این فتنه سال ها جامعه را دو پاره کرده و به دو گروه عثمانی مذهب و علوی تقسیم می کند. این قضیه از ریخته شدن خون عثمان آغاز می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام با اینکه تمام تلاش خود را برای جلوگیری از خونریزی انجام دادند که این فتنه به این شکل به پایان نرسد؛ اما روند اتفاقات و خیانت هایی که از سوی جریان های حاکم (و نزدیکان خلیفه ی سوم) صورت گرفت باعث شد این فتنه با قتل عثمان پایان یابد. امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام دوران چهار سال و نه ماه حکومت خود دائماً با مسئله ی قتل عثمان درگیر هستند. اعتراضات به عثمان از ضعف حکومت و قدرتی که او به اقوام و نزدیکانش داده بود، آغاز شد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد می فرماید:

«إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ بَيْنَ تَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ، وَ قَامَ مَعَهُ بُوَ أَبِيهِ يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ حِضْمَ الْإِبِلِ نَيْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ انْتَكَتْ فُتْلُهُ، وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ»^۱
«تا سومی به حکومت رسید که برنامه ای جز انباشتن شکم و تخلیه آن نداشت، و



دودمان پدری او (بنی امیه) به همراهی او برخاستند و چون شتری که گیاه تازه بهار را با ولع می خورد به غارت بیت المال دست زدند، در نتیجه این اوضاع رشته‌اش پنبه شد، و اعمالش کار او را تمام ساخت، و شکم‌بارگی سرگوش نمود.» در واقع بخاطر ظلم‌هایی که منصوبین عثمان انجام داده و سهم‌خواهی اطرافیانش از بیت المال برای خود اختصاص می‌دادند، مردم از شهرهای مختلف برای دادخواهی به مدینه می‌آیند. امیرالمؤمنین علیه السلام برای وساطت به خلیفه‌ی سوم صحبت می‌کنند که برخی از آنها در نهج البلاغه انعکاس یافته است.

نکته‌ای در مورد نهج البلاغه

در این سلسله مباحث فرصت مرور مفصل نهج البلاغه نیست. نهج البلاغه را باید «کتاب حرکت انقلاب اسلامی» نام داد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در دیداری که هر سال با اعضای هیئت دولت دارند، نهج البلاغه در دست داشته و معارفی از آن را بیان می‌فرمایند. امام خمینی علیه السلام در وصیت‌نامه‌ی خود با تعبیر بلندی در رابطه با این کتاب فرمودند:

«ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب‌رهایی‌بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ما است.»^۱

وساطت امیرالمؤمنین علیه السلام بین معترضین و عثمان

امیرالمؤمنین علیه السلام عثمان را نصیحت کرده و به او هشدار می‌دهند که باید جلوی زیاده‌خواهی‌های اطرافیان خود (خصوصاً مروان که دامادش بود) بگیرد. عثمان در ظاهر می‌پذیرد و از ایشان مهلت می‌خواهد تا توبه کند. با وساطت حضرت، مردم به

۱. امام خمینی علیه السلام، وصیت‌نامه‌ی الهی-سیاسی.



شهرهای خود باز می‌گردند. اما عثمان به حاکم مصر نامه‌ای می‌نویسد که وقتی معترضین به مصر بازگشتند، به گونه‌ای آنها را مجازات کند که دیگر جرأت چنین کارهایی را پیدا نکنند.^۱ در مسیر بازگشت، کاروان معترضین با قاصد برخورد کرده و نامه‌ای که از خلیفه دارد (و مَهر خلیفه بر آن است) را می‌یابند. در نتیجه با خشمی مضاعف از میانه‌ی راه به مدینه باز می‌گردند که نهایتاً اقدام به قتل عثمان می‌کنند.

نقل‌هایی در جریان این وقایع (با اختلافاتی در گزارش‌ها) در دست است که امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را جهت دفاع از خلیفه فرستادند و حتی در شرایط تشنگی عثمان، برایش آب بردند. قدر متیقن این است که حضرت نهایت تلاش خود را به کار بستند تا عثمان به قتل نرسد.

یکی از نکات مهم در این قضایا این است که برخی دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام که در قتل عثمان نقش داشتند در دوران خلافت آن حضرت در جایگاه‌های مهم حکومتی قرار دارند. (هرچند که افرادی چون طلحه و زبیر هم در قتل عثمان شریک بودند). توجه به این نکته در فهم وقایع مهم دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (مثل جنگ جمل است که مردم باور می‌کنند آن حضرت از قتل عثمان حمایت کرده‌اند) اهمیت بالایی دارد.

بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از قتل عثمان مردم در اجماعی بی‌سابقه به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌روند و با ایشان بیعت می‌کنند. در بیعت با حضرت، کودتا، انتصاب و شورایی (مثل گذشته) در کار نیست و مردم خود برای بیعت به سوی ایشان می‌آیند.

۱. ممکن است عثمان به حاکمان شهرهای دیگر هم چنین نامه‌ای نوشته باشد ولی کشف نشده است.



حضرت امیر علیه السلام از این واقعه (که اتمام حجت صورت گرفت) اینطور یاد می کنند: ^۱
 «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ، لَا لَقِيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَ لَا لَقِيْتُكُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ. أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَّا!» ^۲
 «هان! به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم، و پایان خلافت را با پیمانه خالی اولش سیراب می کردم، آنوقت می دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بزرگتر است!»

فضای جامعه در ابتدای حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

فساد اقتصادی

زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت را به دست می گیرند ۲۵ سال از حاکمیت ارزش‌هایی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله با محوریت قرآن در جامعه ایجاد کردند، می گذرد. در این سال‌ها تغییرات زیادی به وجود آمده و ارزش‌های دیگری بر جامعه حاکم شده است. این امر خصوصاً در سال‌های پایانی خلافت عثمان نمود بیشتری دارد و خلیفه‌ی اول و دوم در ظاهر شباهت‌هایی را با مدل نبی اکرم صلی الله علیه و آله حفظ می کردند.

۱. با توجه به تمرکز این درسنامه بر سیر «انسان ۲۵۰ ساله» و عدم فرصت کافی جهت پرداخت تمام وقایع، برای مطالعه‌ی بیشتر برخی جزئیات در تاریخ و سیره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام به کتاب «علی از زبان علی» نوشته‌ی حجت الاسلام محمدیان (که تحقیقات و ارجاعات متعددی است) مراجعه کنید.

۲. نهج البلاغه/خطبه ۳

اما بسیاری از فتنه‌های عظیمی که بعدها دامن‌گیر جامعه شد، ناشی از مسائلی است که در دوران ابوبکر یا عمر شکل گرفته است. یکی از آنها حکومت شام است. سلطنت معاویه در شام و تثبیت پایه‌های قدرت او (که منجر به شکل‌گیری سلسله‌ی امویان می‌شود) از زمان خلیفه‌ی دوم ایجاد می‌شود. در مجموع ملاحظه‌ی فضای کلی جامعه در آغاز حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد که ارزش‌های دیگری بر جامعه حاکم شده است. این تغییر به قدری آشکار و رسمی صورت می‌گرفت که حضرت در خطبه‌ی شفشقیه به صراحت می‌فرمایند عثمان و خاندانش بیت المال را طوری به تصرف خود درمی‌آوردند که شبیه شتری بود که در بهار مشغول خوردن گیاهان بهاری (با ولع) بود.^۱ در واقع به تدریج برخی رویه‌ها در حکومت ایجاد شده و نهادینه می‌شود؛ از جمله فامیل‌بازی، حاکمیت ثروت، بذل و بخشش‌های بی‌ضابطه و فراوان (به اصطلاح امروز اعطای پاداش‌های نجومی به اعضای هیئت مدیره).

امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال احیای مدل نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند اما با تغییر ارزش‌ها آن مدل برای بسیاری از اقدار جامعه قابل پذیرش نیست. زمانی در جامعه، مسلمین به عرق ریختن برای حفر خندق و زدودن غم از چهره‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله افتخار می‌کردند؛ اما بعد از ۲۵ سال به جایی رسیده‌اند که به خانه‌های اشرافی (حاصل از فتوحات) عادت کرده‌اند. (با تشبیه به اصطلاحات امروز به ویلاهای بزرگی عادت کرده بودند که بقایای رژیم سابق بوده و با شرایط خاصی (اقساط و تخفیف و...) در اختیار برخی افراد قرار گرفته است). چنین افرادی که خود را بزرگان جامعه می‌دانند، زمانی در خط مقدم جبهه و جهاد بودند اما امروز به جهت قدرت و ثروتی که بدست آوردند، حاکمیتی برایشان به وجود آمده و خط قرمزها برایشان بی‌اهمیت شده است. روشن است که امیرالمؤمنین علیه السلام در چنین جامعه‌ای مشکلات جدی خواهند داشت. این مشکلات به

۱. در مطالب قبل به این بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی سوم نهج البلاغه (مشهور به خطبه‌ی شفشقیه) بیان شد. با توجه به اهمیت این خطبه توصیه می‌شود به طور کامل مطالعه شود.



دلیل رویگردانی مردم از عدالت نیست. اما از آنجایی که عموم مردم به فضای دیگری عادت کرده‌اند و با توجه میل درونی انسان برای حفظ وضعیتی که در آن است (پرهیز از تغییر)، اجرای عدالت دشوار می‌شود. از طرف دیگر وقتی مردم ببینند که بزرگان آنها (که در جامعه محترم هستند) با تغییرات جدید همراه نیستند، آنها هم نارضایتی خود را ابراز می‌کنند. به بیان دیگر شرایط به گونه‌ای نیست که همه‌ی مردم با چیزی که به نام عدالت در حال انجام است، همراهی کنند. بلندگوهای تبلیغاتی (شخصیت‌های مؤثر) که باید با تبیین خود از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دفاع کنند (تا عامه‌ی مردم را همراه کنند) خودشان با حضرت همراه نیستند.

فساد سیاسی

مسئله‌ی دیگر، اشرافیت سیاسی است. این عارضه همان ویژه‌خواری در عرصه‌ی اقتصادی است که به عرصه‌ی سیاسی هم کشیده می‌شود. برخی افراد به واسطه‌ی انتساب به بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بیت برخی بزرگان (صحابه‌ی برجسته یا...) در جامعه نفوذ سیاسی پیدا کردند که این نفوذ حق آنها (به جهت شایستگی آنها) نیست؛ بلکه بخاطر انتساب خانوادگی آنهاست.

در اینجا مناسب است برای فهم بیشترِ مطلب، خاطره‌ای بیان شود. مرحوم حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی (ره) (فرزند امام خمینی (ره)) نقل می‌کند: «من از یک مقطع زمانی (که در کنار امام (ره) بودم) متوجه شدم مثل منی با آقایان خامنه‌ای، هاشمی، بهشتی و... تفاوت بسیار زیادی دارم و تنها ویژگی من این است که فرزند امام (ره) هستم. در حالی که آنها به جهت فهم، مدیریت، نگاه کلان و... در سطح بالاتری هستند. بنابراین فهمیدم که نقش من باید در همین حدِ رابط امام (ره) با دیگران (دفتر امام (ره)) باشد.» لذا مرحوم حاج احمد آقا در هیچ امری دخالت نمی‌کردند. حتی در مقطعی که بنی صدر به اصرار از امام



می خواست مسئولیتی به ایشان بدهد، حاج احمد آقا استنکاف می کردند.

اگر فضای جامعه به سمتی برود که فردی به خاطر اینکه همسر پیغمبر ﷺ بوده است (و احترام و آبرویی که بدین جهت دارد) نفوذ سیاسی پیدا کند، مشکلات زیادی به دنبال آن به وجود خواهد آمد. این امر در ابتدای حکومت امیرالمؤمنین ﷺ اتفاق افتاد.

عایشه به جهت اختلافاتی که با خلیفه‌ی سوم داشت (تا جایی که در مسجد مشاجره کرده و یکدیگر را بی حیثیت نموده بودند) تمایل داشت کسی غیر از او خلیفه شود. بخاطر اقدامات عثمان، عایشه به مکه رفته و در مسیر، مردم را به قتل عثمان تشویق می کرد. او ترجیح می داد که طلحه به جای عثمان به خلافت برسد. جالب اینجاست زمانی که بعد از قتل عثمان خبر بیعت مردم با امیرالمؤمنین ﷺ را برای عایشه می برند، به طرز عجیبی تغییر موضع داده و می گوید عثمان مظلومانه کشته شد و باید به خون خواهی او اقدام کنیم! البته مخالفت عایشه با امیرالمؤمنین ﷺ با توجه به سابقه‌ی تفاوت دیدگاه او با حضرت خدیجه (س) و فرزندان ایشان، دور از تصور نبود.

در واقع در طول دوره‌ی خلفا، افرادی در جامعه به ناحق جایگاه‌هایی را در اختیار گرفته بودند و در حکومت امیرالمؤمنین ﷺ از آن سوءاستفاده می کردند.

نمونه‌ی دیگر این پدیده، معاویه است. او در زمان خلیفه‌ی دوم استاندارِ نقطه‌ای مهم (شام) می شود و تشکیلات سیاسی مفصل و عجیبی را در آنجا شکل می دهد. قرار داشتنِ شام در نقطه‌ی مرزی سرزمین اسلامی و در همسایگی روم که منجر به ارتباطات خاص معاویه با امپراتور روم میشد، اهمیت این مسئله را مضاعف می کند. عمر بن خطاب به گزارش‌هایی که از اقدامات معاویه به او

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه به آثار مرحوم علامه عسکری رحمته‌الله خصوصاً کتاب «نقش عایشه در اسلام» و «سقیفه» مراجعه کنید.



می‌رسید، توجهی نکرده و حتی معاویه را مایه‌ی افتخار و تشکیلات او را مفید برای مسلمین می‌داند! فلذا در کار او دخالتی نکرده و دستش را برای هر کاری در شام باز می‌گذارد. معاویه نه فقط در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، بلکه در زمان خلیفه‌ی سوم این قدرت سیاسی (که به ناحق به دست آورده) را در تعاملات خود با خلیفه دخالت می‌دهد. این مطلب در نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه (که پاسخ برخی اتهامات او را داده‌اند) آمده است:

«ثُمَّ ذَكَرْتُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ؛ فَلَمْ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذَا لِرَجْمِكَ مِنْهُ؛ فَأَيُّنَا كَانَ أَعْدَى لَهُ، وَ أَهْدَى إِلَى مَقَاتِلِهِ؟ أَمْ مَنْ بَدَّلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَ اسْتَكْفَفَهُ، أَمْ مَنْ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاحَى عَنْهُ، وَ بَتَّ الْمُؤْنِ إِلَيْهِ»^۱

«سپس آنچه میان من و عثمان روی داد یادآوری کرده‌ای، محض نسبتی که با او داری پاسخ داده می‌شود: از من و تو کدام یک دشمنی‌اش با او بیشتر بود، و راه را برای قتل او هموارتر کرد؟ آیا آن که یاریش را از او دریغ نمود و از او خواست به جایش بنشیند و دست از اعمالش بردارد، یا کسی که عثمان از او یاری خواست و او یاری دادنش را به تأخیر انداخت، و سپاه مرگ را بر سرش ریخت».

عثمان طی نامه‌ای از معاویه درخواست کمک می‌کند تا او با لشگرش به مقابله با محاصره‌کنندگان کاخ عثمان بیاید. لشگر معاویه تا پشت دروازه‌ی مدینه آمده و همانجا اردو زد اما در قضایای داخل شهر هیچگونه دخالتی نکرد تا اینکه عثمان به قتل رسید.

بنابراین معاویه قدرت و نفوذ خود را در این جهت که چه کسی خلیفه بشود (یا نشود) به کار می‌گیرد تا بتواند اهداف خود را بهتر پیش ببرد.



فساد اعتقادی

منظور از فساد اعتقادی، قائل شدن به چند خدا یا ظهور پیامبر جدید (العیاذ بالله) نیست. بلکه منظور معارف انقلابی با تفسیرهای غلطی است که بدون حضور تفسیر درست امام، در اذهان شکل می‌گیرد. برای توضیح این مطلب مثالی بیان می‌شود.

در تلقی رایج در ذهن ما، خوارج نهروان انسان‌هایی با پیشانی پینه بسته و محاسنی بلند بودند! (که چنین مشخصه‌ای به برخی از روحانیون امروز جامعه هم تطبیق می‌کند!). با چنین تعریفی، به محض اینکه کسی ذره‌ای روی مواضع انقلاب استقامت نشان دهد، عده‌ای زبان خود را دراز می‌کنند و او را مصداق خوارج خطاب می‌کنند. در تاریخ انقلاب شاهد هستیم که مرحوم علامه مصباح یزدی رحمته‌الله شدیداً در تیررس چنین ناسزاهایی (در روزنامه‌ها و مطبوعات) بودند. این امر ناشی از این تلقی بود که خوارج کسانی هستند فقط روی مواضع خود ایستادگی می‌کنند. در حالی که خوارج کسانی هستند که روی مواضعی که منطبق بر نگاه امام جامعه (که ادامه دهنده‌ی راه نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است) نیست و بر معارفی از انقلاب، بدون در نظر گرفتن نسبت آن با منظومه‌ی مکتب نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پافشاری (یا به تعبیری دفاعی کاریکاتوری) می‌کنند. هر چند ریشه‌های این انحراف از زمان نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بعد از فتح مکه قابل ملاحظه است، اما بروز آن در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. خوارج قبل از انحراف، از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند؛ یعنی چهار هزار نفر از کوفیان که اهل نماز شب بودند.

لازم به ذکر است که کوفه (برخلاف برخی تصورات) به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام «جبهه‌ی الاسلام» و محل جمع شدن یاران آن حضرت بود. به همین جهت شهر مناسب‌تری برای دفاع از ایشان (نسبت به مدینه) محسوب می‌شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با هر سه خط فساد (فساد سیاسی، اقتصادی و اعتقادی)



که اشاره شد، درگیر شدند که تفصیل آن در مباحث بعدی خواهد آمد.

ارزیابی کلان از موفقیت حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

چنین گزارشی را در مورد یک حکومت در نظر بگیرید:

«حکومتی چهار سال و نه ماه بیشتر دوام نیاورده است. در این مدت دائماً درگیر جنگ داخلی بوده و تمام توانش صرف آن گشته است. در ماه‌های پایانی حکومت، به جز پایتخت جای دیگری از مملکت در اختیار حاکم جامعه باقی نمانده است. دشمنان داخلی، کل کشور را قبضه کرده و با حمله به مردم در مناطق مختلف و آسیب رساندن به آنها، استانداران آنجا را از برکنار کرده‌اند. از طرف دیگر حاکم این مملکت قریب به چهار هزار تن از شخصیت‌های به ظاهر خوب جامعه (که از تلاوت کنندگان قرآن و معتقدین به مبانی انقلاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند) را از دم تیغ گذرانده و به قتل رسانده است. در پایتخت حکومت اسلامی، حاکم با زنان بیوه شده و بچه‌های یتیمی مواجه می‌شود که شوهران و پدران آنها توسط خود او در جنگ کشته شده‌اند (حتی بعضاً از طرف این زنان مورد سرزنش و توهین قرار می‌گیرد).»

به این تصویر این مطلب را اضافه کنید که حاکم جامعه کارگزارانی را منصوب کرده است که خود، بعد از چند ماه به آنها نامه نوشته و گفته است تو پدرت انسان خوبی بود، من به تو اعتماد کردم و تصور نمی‌کردم خیانت در بیت المال کنی؛^۱ یا برخی کارگزاران او برای پیوستن به مهم‌ترین دشمن داخلی او فرار کردند. مجموع این مطالب، تصویری ناکارآمد از آن حکومت را به نظر می‌آورد. حتی تریبون‌های

۱. اشاره به نامه ۴۱ نهج البلاغه که امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به پسرعموی خود (که کارگزار حضرت بوده) و خیانت در بیت المال کرده است نوشته‌اند.



تبلیغاتی معاند (مثل صفحات مجازی رسانه‌های معاند مثل مسیح علینژاد در زمانه‌ی ما) می‌توانند به راحتی این حکومت را ناموفق جلوه دهند.

جملات فوق، توصیفی کلی از دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است. طبیعتاً با این اوصاف ممکن است در نگاه اولیه، این حکومت ناموفق تلقی شود. فرض کنید امروز هم چنین ارزیابی‌هایی در مورد جمهوری اسلامی صورت گیرد، که اگر از یک دوره‌ی سی ساله، چهار سال به جنگ داخلی گذشته باشد، آنرا حکومتی ناموفق تلقی می‌کنند. چراکه در فضاهای مرسوم سیاسی شکل‌گیری این شرایط را ناشی از سوءتدبیر می‌دانند. باید توجه داشت که مبنای حرکت ولیّ خدا بر اساس مبانی انقلاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن است که سیری را برای برگرداندن جامعه‌ی اسلامی به حالتی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پایه‌ریزی کرده بودند، طی می‌کند. اتفاقاً روند طی شده توسط حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، روند درستی است چراکه حرکتی جهت بازگرداندن جامعه به برخی نقاط (برای تربیت مردم) و برگرداندن کارخانه‌ی انسان‌سازی به تنظیمات اصلی کارخانه لازم است. برای مثال در برخی دستگاه‌های رایانه‌ای می‌توان ملاحظه کرد که وقتی نرم‌افزارها به بعضی ویروس‌ها آلوده می‌شوند، تا زمان که به تنظیمات کارخانه برنگردند، مشکل‌شان حل نمی‌شود. اگر جامعه با همان وضعیت سیر قبلی خود (آلوده به ویروس‌های اجتماعی) حرکت خود را ادامه دهد، به قهقرا می‌رود. فلذا در مواجهه با حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام باید این نکته را مدنظر داشت.

نکته‌ی دیگر این است که در تحلیل حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام باید بتوان عقلایی بودن روندی که طی می‌شود را توضیح داد و درستی این روند را موکول به عصمت آن حضرت نکرد. برخی نمونه‌ها در تصمیم‌های ایشان (که اثرات مشورت‌های مختلف در آن دیده می‌شود و به برخی از این مشورت‌ها عمل می‌کردند) قابل مشاهده است. امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود توصیه‌های مختلفی برای



مصالحه با معاویه، یک دقیقه با او سازش نکردند اما در انتخاب استاندار کوفه، به توصیه و اصرار مالک اشتر، ابوموسی اشعری را انتخاب می‌کنند با اینکه خود، مایل به این کار نبودند. در ماجرای فتنه‌ی جمل که ابوموسی اشعری مانع از کمک کوفیان به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود، او را عزل می‌کنند.

در مورد مصر، باید توجه داشت که این سرزمین بخاطر ارتباط با شام، موقعیت ویژه‌ای که از جهت اقتصادی و اجتماعی دارد. در مصر مخالفین عثمان تعداد قابل توجهی بودند (که در شورش و قتل عثمان شرکت داشتند) و گروه دیگری هم در مصر حامی عثمان بودند که در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام این گروه (که حامی منصوبین عثمان در مصر هستند) با حضرت درگیر بودند. به همین جهت حضرت امیر علیه السلام در طول حکومت، سه حاکم در مصر منصوب می‌کنند. حضرت ابتدا قیس بن سعد را به استانداری منصوب می‌کنند. پس از فشارهایی که برای عزل قیس به ایشان وارد می‌آورند، با اصرار عبدالله بن جعفر، محمد بن ابی‌بکر را استاندار مصر قرار می‌دهند. محمد بن ابی‌بکر از عهده‌ی نقطه‌ی استراتژیکی مثل مصر برنیامده و در درگیری با مخالفین داخلی و سپاه خارجی به فرماندهی عمروعاص به شهادت می‌رسد. پس از مسمومیت و شهادت مالک اشتر در مسیر مصر (توسط عمال معاویه) این سرزمین در اختیار معاویه قرار می‌گیرد.

فلذا در تحلیل روند یک حکومت و اقداماتی که حاکم انجام می‌دهد باید جوانب مختلف قضیه را در نظر گرفت. یکی از این ابعاد، هدف حکومت است. آیا می‌توان با منطق و مدل‌های ارزیابی سیاسیون امروز به تحلیل حکومت حضرت پرداخت و با همان منطق حکومت ایشان را ناموفق دانست؟ روش درست آن است که به نهج البلاغه مراجعه کرده و هدف حکومت را از زبان خود امیرالمؤمنین علیه السلام شنید. البته در بخش‌های قبل پیرامون هدف حکومت مطالبی ذکر شد. هدف حکومت، ایجاد یک کارخانه‌ی انسان‌سازی برای حرکت جامعه به سمت خدا و

لقاء الله است. وقتی حکومتی چنین هدفی داشت، نمی توان آن را با معیارهای دیگری سنجید بلکه ارزیابی این حکومت، شاخص های خاص خود را دارد.

فتنه جمل

با قتل عثمان و آغاز اقدامات اصلاحی و پایش کارگزاران، امیرالمؤمنین علیه السلام مبارزه با اشرافیت سیاسی و اقتصادی را آغاز می کند. فضای اشرافیت اقتصادی به گونه ای است که ثروتمندانی که زمین ها، خانه ها، ویلاها، کارخانه ها و سهام هایی (به تعبیر امروز) برای خود جمع کرده اند، وقتی به دنبال به قدرت رسیدن فردی باشند، در حلقه ی اطرافیان او درآمده و با این کار سعی می کنند او را مدیون خود نمایند. در واقع این افراد ثروتمند بعداً مدعی خواهند شد که به حکومت رسیدن آن فرد بخاطر حمایت ها، پول و حرکتی است که آنها در مردم به وجود آورده اند (که با حاکم جدید بیعت کنند). با آغاز حکومت شخص مدنظر، این ثروتمندان سهم خود را از حکومت مطالبه خواهند کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام با چنین فضایی مواجه می شوند. اشخاص و جریان هایی مثل طلحه، زبیر، جناب عایشه و معاویه شریک در قتل عثمان بودند،^۱ که برخی از آنها نقش کلیدی در تشویق مردم به شورش علیه عثمان داشتند. بعضی از این اشخاص (مثل طلحه و زبیر) معتقد بودند که آنها حضرت را به قدرت رساندند و مردم را به بیعت با ایشان دعوت کردند (به اصطلاح امروز هزینه ی تبلیغات انتخاباتی را ما پرداخت کردیم). بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم شدند، آنها توقع قرار گرفتن در جایگاه های خاصی را داشتند. اینجا نقطه ی گره خوردن

۱. وجه مشارکت معاویه در قتل عثمان در مطالب قبلی بیان شد.



اشرافیت اقتصادی و اشرافیت سیاسی است که بسیار حائز اهمیت است.^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام روند خلفای قبلی را ادامه نداده و امتیازات و مناصبی که این افراد مطالبه می کردند به آنها ندادند. از یک طرف معاویه را در شام ابقا نکردند و از طرف دیگر به طلحه و زبیر منصب و حتی امتیازات قبلی را ندادند. عایشه هم از قبل با حضرت دشمنی داشت. این سه گروه (در واقع سه جریان و جبهه) روی یک هدف واحد دست گذاشته و آنرا برجسته می کنند: «خلیفه‌ی مسلمین را مظلوم کشتند!» در نقل‌ها آمده است که معاویه پیراهن خونین عثمان را در شهرهای مختلف شام می گرداند تا با القای مظلوم کشته شدن عثمان، احساسات مردم را تحریک کند.^۲ در واقع با تربیون‌های تبلیغاتی خود تلاش می کردند مردم را قانع کنند که حق با امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و فرد دیگری را مظلوم جلوه دهند. در این مسیر از برخی واقعیت‌ها هم سوءاستفاده می کردند. برای مثال برخی یاران امیرالمؤمنین علیه السلام (که در حکومت ایشان جزء لشکر و فرماندهان ایشان بودند) مثل مالک اشتر و محمد بن ابی بکر جزء سردمداران شورشیان علیه عثمان بودند (مانند طلحه و زبیر). البته همانطور که ذکر شد، عدم کمک معاویه به عثمان و تحریک احساسات مردم توسط همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (عایشه) هم در قتل عثمان مؤثر بود.^۳

بنابراین بسیاری از این افراد اساساً در جایگاهی نبودند که بخواهند خونخواه خلیفه‌ی سوم باشند. امیرالمؤمنین علیه السلام در برخی از نامه‌های خود به معاویه به این امر اشاره دارند. اولاً همه‌ی قاتلین عثمان در اختیار حضرت نبودند که امکان محاکمه‌ی

۱. این آفت متوجه بسیاری از مدیران است که برخی افراد با هدف گرفتن امتیاز یا ساقط کردن آن مدیر، در اطراف او قرار می گیرند.

۲. استاد حجت الاسلام مهدی همزاده مقاله‌ای در تبیین شباهت‌های فتنه ۸۸ با فتنه جمل نوشته‌اند و با بیان پیچیدگی‌های این فتنه، به بررسی عوامل مختلف در آنها پرداخته‌اند.

۳. لازم به ذکر است به جهت تاریخی مشخص نیست دقیقاً چه فرد یا افرادی مباشرت به قتل عثمان کردند.



آنها فراهم باشد. ثانیاً اگر امیرالمؤمنین علیه السلام بنا به محاکمه‌ی قاتلین عثمان داشتند، خود مدعیان خونخواهی عثمان طاقت آنرا نداشتند. چراکه حضرت باید اولاً با همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (عایشه) و زبیر برخورد کنند (به عنوان تحریک‌کننده مردم) و ثانیاً معاویه (که به عثمان کمک نکرد) و مروان (داماد خلیفه و کسی که با نامه‌ی خود به فرماندار مصر باعث مضاعف شدن خشم مردم شد)^۱ را محاکمه کنند. در واقع در محاکمه هم اولویت با کسانی است که مردم را تحریک کردند. این در حالی است که امیرالمؤمنین علیه السلام حداکثر تلاش خود را برای آنکه عثمان به قتل نرسد، انجام دادند.

دشواری شناخته شدن حقیقت در فضای فتنه

بسیاری اوقات در شرایط فتنه‌گون، اثبات حقانیت یک مطلب در فضای عمومی جامعه، به حقیقت آن و تطبیقش با واقعیت نیست؛ بلکه جنگ تبلیغاتی (که عملاً صدای بلندتری دارد) ذهنیت دیگری را در جامعه حاکم می‌کند. خانمی را در نظر بگیرید که در یکی از خیابان‌های تهران کشته شد. بدون اینکه مشخص باشد چه کسی، به چه وسیله‌ای و در چه محلی او را به قتل رسانده، با یک فیلم‌برداری حساب شده و رسانه‌ای کردن آن، این زن مقتول به نماد مظلومیت تبدیل شده و یک فضای اجتماعی ایجاد می‌کند.^۲ در چنین فضایی عاملی که باعث به خیابان آمدن آن خانم شده و دروغی که اولین بار سرآغاز این قضایا شده دیده نمی‌شود.^۳ آنچه در فضای رسانه‌ای و ذهن مردم برجسته می‌شود، کشته شدن مظلومانه‌ی همان خانم است که کانون مطالبات، خونخواهی از او خواهد شد. جریان حزب اللهی بیش از

۱. با مطلب با پذیرش این فرض است که نامه توسط مروان نوشته شده باشد. ممکن است نامه توسط خود خلیفه‌ی سوم نوشته شده باشد.

۲. اشاره به قتل «ندا آفاسلطان» در قضایای فتنه سال ۱۳۸۸

۳. اشاره به دروغ تقلب در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸



دیگران از این قضیه ضربه می خورد. عدم اطلاع از چگونگی کار رسانه‌ای و عدم امکان استفاده از ابزارهای شیطان (مثل دروغ و فریب و اغوا که ممنوعیت دینی دارد) و استفاده‌ی دشمن از هر وسیله‌ی ممکن (که برای او هدف وسیله را توجیه می کند) از جمله دلایل این ضربه خوردن است. ثمره‌ی این امر، تحریک احساسات در جامعه است و طبیعتاً جبهه‌ی حق نمی تواند چنین کاری انجام دهد.

شکل گیری فتنه جمل با اقدامات اغواگرانه‌ی دشمن

فتنه‌ی جمل با این محوریت شکل می گیرد. این فتنه برای جامعه‌ی اسلامی (حتی دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام) امتحانی مهم بود. با بررسی اخبار تاریخی می توان دریافت که بسیاری از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتار فضای جامعه شده و از دخالت در جنگ کناره می گیرند. از جمله محرکان این امر، ابوموسی اشعری است که می گوید این جنگ دعوای بین همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با داماد ایشان است که نباید در آن دخالت کرد! از جمله بزرگانی که در این جنگ مردود می شوند، سلیمان بن سرد خزاعی است. ایشان که از بزرگان شیعه است، از اولین کسانی است که بعد از مرگ معاویه، طی نامه‌ای از حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به کوفه دعوت می کند. سلیمان در ماجرای جمل با تصور اینکه هر دو طرف جنگ باطل اند، وارد آن نمی شود.

جمع بندی فتنه جمل

بنابراین یکی از جبهه‌های نبرد امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به قضایای جمل است. در قضایای شورش علیه خلیفه‌ی سوم، امیرالمؤمنین علیه السلام تمام تلاش خود را به کار بستند تا عثمان کشته نشده و باب «خلیفه‌گشی» باز نشود. چراکه مشخص بود فتنه‌ای با عنوان کشته شدن خلیفه‌ی مسلمین، تا سال‌ها دامن گیر جامعه‌ی اسلامی خواهد بود.

جنگ جمل جزئیات فراوانی دارد که در این درسنامه بدان اشاره نمی‌شود (به منابع تاریخی مراجعه شود). اما به یکی از قضایای این جنگ که مهم و عبرت‌آموز است، اشاره خواهیم کرد.

در فضای سخت و عجیب جنگ احزاب (در سال پنجم هجرت) که ترس بر جامعه‌ی اسلامی حاکم است، قرآن کریم در مورد مؤمنین اینطور می‌فرماید:

«وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»^۱

قرآن کریم می‌فرماید وقتی مؤمنین هجوم همه‌جانبه‌ی دشمن و احزاب کفر را می‌بینند می‌گویند این همان وعده‌ی خدا و رسول الله ﷺ بود که اگر در راه آن حضرت ایستادگی کنید، از همه طرف مورد حمله قرار گرفته و سختی‌های فراوانی خواهید دید. بر اساس نقل‌های تاریخی در قضایای جنگ جمل، وقتی لشگر دشمن بر خزانه‌ی بصره مسلط شده و طلحه و زبیر با طلاهای بیت المال مواجه می‌شوند، همین آیه‌ی سوره‌ی احزاب را به زبان می‌آورند! زبیر از بزرگان مؤمنین در جنگ احزاب و چه بسا از جمله قائلین به محتوای همین آیه بوده است. چنین کسی کارش به جایی می‌رسد که وعده‌ی الهی را طلا می‌انگارد که تحقق آن به معنای دستیابی به آنهاست! از شاخص‌های منافقین این است که در شرایطی مثل جنگ احزاب، اینگونه سخن می‌گویند:

«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»^۲

وقتی منافقین با این سختی‌ها مواجه می‌شوند، می‌گویند این وعده‌های خدا و رسول الله ﷺ دروغ و برای فریب دادن ما بوده تا ما را به کشتن دهند! اما همین افراد وقتی با طلا و ویلا و رفاهیات مواجه می‌شوند، آنرا تحقق وعده‌های خدا و رسول الله می‌دانند! این آسیب می‌تواند متوجه همه‌ی کسانی باشد که در مسیر

۱. احزاب/۲۲

۲. احزاب/۱۲



انقلابی‌گری قرار دارند و باید به خدا پناه برد.^۱

ماجرای صفین

پس از پایان جنگ جمل، بازماندگان از لشکر دشمن به معاویه می‌پیوندند. در این قضیه هم بهانه‌ی مردم شام برای جنگ با خلیفه‌ی مسلمین، خونخواهی عثمان است که پس از جنگ جمل، هتک حرمت همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ریختن خون صحابه بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن افزوده شده است. از این جهت وقتی معاویه از مردم شام برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت می‌کند، بسیاری از آنها با رغبت حضور می‌یابند. مردم شام بعد از گرویدن به اسلام، تربیت‌شدگان معاویه بوده و اساساً اسلام دیگری را ندیده‌اند. حتی اگر صرفاً تحت تربیت معاویه نبودند، با چنین حجم عظیمی از تبلیغات معاویه با او همراهی می‌کردند (یعنی با چنین تبلیغاتی شاید اگر مردم کوفه هم مخاطب این تبلیغات بودند، بخش قابل توجهی از آنها با او همراه می‌شدند).

نبرد صفین از جمله نبردهای طولانی است. اگر مذاکرات پیرامون آن را هم در نظر بگیریم، مجموعاً نزدیک به دو سال زمان برد. اینکه از مجموع چهار سال و نه ماه حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، دو سال جامعه گرفتار این قضیه باشد، نشان دهنده‌ی عمق این فتنه است. اثر این قضیه در مسائل مختلف مملکت اسلامی قابل ملاحظه است. برای مثال طرفداران عثمان در مصر بنا داشتند علیه محمد بن ابی‌بکر (منسوب امیرالمؤمنین علیه السلام در مصر) قیام کنند؛ اما با او تفاهم می‌کنند تا روشن شدن نتیجه‌ی مذاکرات صبر کرده و اقدامی علیه یکدیگر نکنند. در واقع همه‌ی جامعه معطل نتیجه‌ی مذاکرات است.

۱. برای اطلاع از جزئیات جنگ جمل به کتاب «الجمل» مرحوم شیخ مفید رحمته الله مراجعه کنید.



می توان گفت کسی که از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام برای مذاکره با معاویه می رود، هم نماینده‌ی ایشان است و هم نیست؛ هم امیرالمؤمنین علیه السلام او را می خواستند و هم نمی خواستند؛ هم فرزند انقلاب بود و هم مورد نظر حضرت نبود. این جزئیات دقیق از روند مذاکرات صفین قبال برداشت است. برخی این سوال را مطرح می کنند که بالاخره حضرت امیر علیه السلام این فرد را برای مذاکره فرستاده بودند یا نه؟ آیا این فرد اختیار کامل در مذاکرات داشته یا نه؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این فرد را فرستادند تا با روند و شیوه‌نامه‌ی خاصی مذاکره کند. البته اصل انتخاب این شخص به نمایندگی حضرت برای مذاکرات، به ایشان تحمیل شد. در واقع این نوع وقایع به نوع نگاه جامعه به بزرگان و خواص آن جامعه هم برمی گردد.

ضرورت نگاه به اندیشه سیاسی اسلام به عنوان یک مکتب

اگر به منظومه‌ی فکری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (که اندیشه‌ی امام راحل علیه السلام و رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) متّخذ از آن است) به عنوان یک مکتب اندیشه‌ای و مکتب سیاسی-اجتماعی نگاه نکنیم و تمام اجزاء و ارکان آن در نظر گرفته نشود، به راحتی می توان از برخی جملات و واکنش‌ها در برخی از وقایع، نتایج عجیب و نادرست گرفت. برای مثال رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) فرمودند: «هیچکس برای من هاشمی نمی شود».^۱ بعضی اینگونه طرح سوال می کنند: «بالاخره رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) این جمله را گفته اند یا نه؟ اگر گفته اند پس چرا برخی به دنبال اثبات این مطلب هستند که مکتب آقای هاشمی مهم‌ترین خطر برای جامعه‌ی اسلامی است؟»

۱. «من قبلاً هم گفته‌ام: هرکس که امروز، ان شاء الله رأی بیاورد و نامش از این صندوقها بیرون بیاید، من با او همان طور رفتار خواهم کرد که در هشت سال گذشته با آقای رئیس جمهور، جناب آقای هاشمی رفسنجانی رفتار کرده‌ام. البته خوب؛ برای شخص من، هیچ کس آقای هاشمی رفسنجانی نخواهد شد؛ اما امیدواریم برای ملت بشود و بتواند برای کشور همان طور شخصیتی باشد و همان طور تلاشی بکند و بلکه بیشتر و بهتر؛ چون باب رحمت الهی واسع است.» /بیانات بعد از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶/۳/۲



وقتی گروهی فقط به برخی از ابعاد انقلابی گری توجه داشته و به نظام اندیشه‌ی امامین انقلاب توجه نمی‌کنند دچار چنین اشتباهاتی می‌شوند. این آسیب در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم به نحو دیگری وجود داشت. کسانی که خودشان تیم مذاکره‌کننده را به آن حضرت تحمیل کرده بودند، بعداً مدعی می‌شوند که مقصر وضعیتی که دچار آن شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و از ایشان می‌خواهند که توبه کند!

نتیجه‌ی مذاکرات بعد از جنگ صفین (ماجرای حکمیت) آن بود که امیرالمؤمنین علیه السلام باید از حکومت عزل شوند. در واقع از مذاکرات نتیجه‌ای حاصل شده که اساساً در محدوده‌ی اختیارات مذاکره‌کنندگان نبوده است. مذاکره‌کنندگان آن حضرت را به خلافت منصوب نکرده بودند که حالا بخواهند ایشان را عزل کنند؛ حضرت امیر علیه السلام با بیعت مردم به خلافت رسیده بودند و نمی‌توان به راحتی با رأی مردم مقابله کرد.^۱

جنگ نهروان

امیرالمؤمنین علیه السلام نتیجه‌ی مذاکرات را نپذیرفتند و با عنایت به فریب خوردن ابوموسی اشعری، مجدداً به آماده‌سازی سپاه جهت مقابله با معاویه می‌پردازند. در همین زمان حضرت مطلع می‌شوند که گروهی از کسانی که با انتخاب مالک اشتر یا ابن عباس به عنوان مذاکره‌کننده مخالف بودند، مدعی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام (به عنوان خلیفه) در پذیرش اصل مذاکرات گناهکارند^۲ و باید

۱. برای اطلاع از جزئیات جنگ صفین به کتاب «وقعة الصفین» نصر بن مزاحم مراجعه کنید.

۲. این در شرایطی است که حضرت قبلاً نسبت به این مذاکرات و عدم خوش بینی به آن تذکر داده بودند.



توبه کنند، وگرنه کافرند! (العیاذ بالله).^۱ سیزده هزار نفر از این جماعت در نخیله^۲ جمع شده بودند و قصد جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام را داشتند. حضرت بعد از آماده سازی سپاه برای جنگ با معاویه، برای مذاکره با این افراد به نخیله می آیند. حضرت به ایشان می فرماید اگر به دنبال جنگ با معاویه هستید، من آماده ام؛ با من همراه شوید.

با توجه به اینکه خوارج به دنبال این بودند که حضرت توبه کنند، امیرالمؤمنین علیه السلام (بر اساس برخی نقل ها) اینگونه می فرماید: «استغفرالله من کل ذنب» بعد از این قضیه، آن جماعت سیزده هزار نفری می پذیرند که برای جنگ با معاویه، حضرت را همراهی کنند.

در جامعه ی اسلامی برخی عناصر هستند که شاید بتوان از آنها به عنوان «نخاله سیاسی» یاد کرد. «اشعث بن قیس کندی» یکی از این عناصر است. رفتار اشعث نشان می دهد که احتمال ارتباط او با معاویه وجود داشته و حساب شده عمل می کرده است.

بعد از راضی شدن آن جماعت از استغفار امیرالمؤمنین علیه السلام (به طور کلی) اشعث به مسجد آمده و به صورت علنی (هنگام سخنرانی حضرت) از ایشان می پرسد: «ما شنیدیم شما اشتباه در صفین را قبول کردی و و از آن گناه توبه کردی؟» منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از استغفار کلی، توبه از گناه و اقرار به گناه در قضیه ی حکمیت نبود. اما در پاسخ به اشعث امکان توریه یا غیر آن نبود و لازم بود صریحاً پاسخ دهند. امیرالمؤمنین علیه السلام با این مضمون پاسخ می دهند: من از کاری که کردم توبه نکردم. حکومت اسلامی، حکومت مردم است. مردم خواستند مذاکره بشود و من علی رغم میل باطنی (که بنا داشتم جنگ در آستانه ی پیروزی

۱. کافر دانستن فرد گناهکار هم بخشی از اندیشه های غلط خوارج است.

۲. پایگاه نظامی کوفه.



را پایان داده و معاویه را به قتل برسانم) نظر مردم را پذیرفتم. مذاکره کننده‌ی پیشنهادی مرا هم نپذیرفتند و کسی را که خود خواستند، فرستادند. نهایتاً رأی صادره از مذاکرات را قبول نکردم. من از عمل خود در این فرآیند توبه نمی‌کنم.

با پیچیدن خبر عدم توبه‌ی حضرت در شهر، خوارج مجدد به نقطه‌ی اول خود بازگشته و از همراهی برای جنگ با معاویه سر باز می‌زنند. در واقع فتنه‌ای که در حال خاموش شدن بود، با یک سوال نابجا مجدد شعله‌ور شد. گاهی اوقات برخی افراد اصرار به علنی شدن برخی مسائل از طرف ولیّ جامعه هستند (بعضاً از رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) هم می‌خواهند برخی مسائل را علنی مطرح کنند). این مطالبه در واقع هزینه‌تراشی برای جامعه است. ولیّ جامعه به دلایلی صلاح نمی‌بیند برخی مسائل را بیان کند و اگر بنا داشت، بیان می‌کرد.

در نتیجه، جنگ نهروان حادث شده و امیرالمؤمنین علیه السلام طی آن چهار هزار نفر از قزاق و نماز شب‌خوان‌های کوفه که عابد هم بودند، از دم تیغ می‌گذرانند که به تعبیر خود حضرت، من چشم فتنه را درآوردم که غیر از من کسی نمی‌توانست این کار را بکند.^۱

تحلیل استاد شهید مطهری علیه السلام این است که خوارج مهم‌ترین مشکل امیرالمؤمنین علیه السلام در اداره‌ی حکومت بودند. پدیده‌ی خوارج را باید جدی‌تر مورد بررسی و مطالعه قرار داد. باید توجه داشت که چرا خوارج بر قتل امیرالمؤمنین علیه السلام و حتی قتل معاویه و عمروعاص اصرار داشتند؟ این پدیده صرفاً یک کج‌فهمی یا نگاه متحجرانه نبود که بخواهیم با بیان اینکه آنها فقط «مقدس‌نما» بودند، ریشه‌های آنرا درک کرد.

۱. «أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ عَيْهَتْهَا، وَ أَشْتَدَّ كَلْبُهَا» نهج البلاغه، خطبه ۹۳



فتنه های بعد از جنگ نهروان

در نهایت امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج نهروان درگیر شده و آنها را به قتل می‌رسانند. روشن است که اگر حاکمی، جمعیت قابل توجهی از سپاهیان خودش را بگشود، چه فضایی در جامعه علیه او ایجاد خواهد شد. در نقل‌ها آمده است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت ناشناس به ایتم کوفه سرکشی می‌کردند و ضمن کمک به آن خانواده، با بچه‌ها بازی می‌کردند، مادر ایتم دعایی برای آن مرد (که به آنها کمک کرده) و نفرینی هم به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کرد که فرزندانش را یتیم کرده است. در واقع بخش زیادی از پدران ایتم کوفه (که حضرت امیر علیه السلام رسیدگی‌های فراوان و عجیبی نسبت به آنها داشتند) از سپاهیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که در جنگ‌های جمل و صفین پای رکاب ایشان به شهادت رسیده بودند یا خوارجی بودند که در ماجرای نهروان، با حضرت درگیر شده و کشته شدند. در چنین فضایی از جامعه، یاران برجسته‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام که در تبیین حقایق و روشنگری برای مردم نقش جدی داشتند (تا از فتنه‌ها پیشگیری کنند)، به شهادت رسیده بودند. از جمله، عمار یاسر و جمعی از یاران حضرت در جنگ صفین و مالک اشتر در راه مصر به شهادت رسیدند؛ بنابراین از شخصیت‌های برجسته، کسی باقی نمانده است.

بعد از جنگ صفین (و ماجرای حکمیت) معاویه اقدامات جدی خود را برای نابودی حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز می‌کند. بهانه‌ی او برای این کار (که در فضای عمومی و رسانه‌ای جامعه مطرح می‌کند) قضیه‌ی حکمیت است که با استناد به نتیجه‌ی آن خود را خلیفه می‌داند. فلذا به دنبال گرفتن مناطقی است که به عنوان حاکم، آنرا حق خود می‌داند. این اقدامات معاویه قبل از آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام مجدداً سپاه خود را برای مقابله با معاویه آماده کنند. در این شرایط تقریباً کسی با ایشان همراهی نمی‌کند. فلذا امیرالمؤمنین علیه السلام در سال‌های



پایانی حکومت خود، با خطبه‌هایی جان‌گداز مردم را مورد عتاب قرار داده و از سستی آنها در کار جنگ گلایه می‌کنند:

«أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا، وَسِرًّا وَإِعْلَانًا، وَقُلْتُ لَكُمْ: اغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يُغْزَوْكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا. فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَحَاذَلْتُمْ حَتَّى شَتَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمَلِكْتُ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ»^۱

«بدانید که من شب و روز و نهان و آشکار، شما را به جنگ این قوم دعوت کردم، به شما گفتم که با اینان بجنگید پیش از اینکه با شما بجنگند، به خدا قسم هیچ ملتی در خانه اش مورد حمله قرار نگرفت مگر اینکه ذلیل شد. اما شما مسئولیت جهاد را به یکدیگر حواله کردید و به یاری یکدیگر برنخاستید»

«فَيَا عَجَبًا عَجَبًا - وَاللَّهِ - يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ اللَّهُمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ! فَنُحَا لَكُمْ وَتَرَحًا، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يَرْمِي: يُغَاؤُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ، وَ تُغَزُونَ وَ لَا تُغَزُونَ، وَ يُعْصَى اللَّهُ وَ تَرْضَسُونَ! فَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ؛ أَمَهَلْنَا يُسْبِخُ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ، قُلْتُمْ: «هَذِهِ صَبَابَةٌ الْقَرِّ، أَمَهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ؛ كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَ الْقَرِّ؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقَرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ مِنَ السَّيْفِ أَقْر!»^۲

«شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند قلب را می‌میراند و غم و اندوه را (به روح انسان) سرازیر می‌کند که آن‌ها (شامیان غارنگر) در مسیر باطل خود، چنین متحدند و شما در طریق حقتان این‌گونه پراکنده و متفرق هستید! روی شما زشت باد! و همواره غم و اندوه قرینتان باشد! چراکه (آنچنان سستی و پراکندگی به دشمن نشان دادید که) هدف تیرها قرار گرفتید، پی در پی به شما حمله می‌کنند و شما به حمله متقابل دست نمی‌زنید! با شما می‌جنگند و شما با آن‌ها پیکار نمی‌کنید»

۱. نهج البلاغه/ خطبه ۲۷

۲. همان.

کنید! آشکارا معصیت خدا می شود و شما (با اعمال نادرستتان) به آن رضایت می دهید! هرگاه در ایام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن دادم، گفتید: «اکنون شدت گرماست؛ اندکی ما را مهلت ده تا سوز گرما فرو نشیند!» و هنگامی که در زمستان این دستور را به شما دادم، گفتید: «اکنون هوا فوق العاده سرد است؛ بگذار سوز سرما آرام گیرد». ولی همه این ها بهانه هایی است برای فرار از گرما و سرما. جایی که شما از سرما و گرما (این همه وحشت دارید و) فرار می کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد»

«أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْعَائِيَّةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، الْمُتَبَتِّلِي بِهِمْ أَمْرَاؤُهُمْ. صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَ، وَصَاحِبُ أَهْلِ السَّامِ يَعْبِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ. لَوِ دِدْتُ وَاللَّهِ أَنَّ مَعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالذُّهُمِّ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ!»^۱

«ای قومی که جسم هایتان حاضر است و عقل هایتان پنهان و خواسته هایتان مختلف و پراکنده و زمامدارانتان به شما مبتلا هستند! رهبر شما خدا را اطاعت می کند و شما او را عصیان می کنید؛ اما زمامدار اهل شام خدا را معصیت می کند، ولی آنان اطاعتش می کنند. به خدا سوگند! بسیار دوست داشتم معاویه شما را با نفرات خود مبادله می کرد، همچون مبادله کردن دینار به درهم: ده نفر از شما را از من می گرفت و یک نفر از آن ها را به من می داد»

در این شرایط معاویه با مخالفین امیرالمؤمنین علیه السلام در مصر همراهی می کند.^۲ با حمایت معاویه و لشگری که به فرماندهی عمروعاص می فرستد، این مخالفین با محمد بن ابی بکر درگیر شده و او را به شهادت می رسانند. امیرالمؤمنین علیه السلام گریه‌ی شدیدی در مصیبت شهادت محمد می کنند.

۱. نهج البلاغه/خطبه ۹۷

۲. فتنه ی مصر بحث مفصلی دارد که در این مباحث به شرح آن نمی پردازیم.



پس از تسخیر مصر، معاویه لشکریان خود را به فرماندهی بسر بن ارطاة برای حمله به مناطق مختلف از جمله یمن، مکه، مدینه و... می فرستد که با شقاوت اقدام به خونریزی و جنایت کنند. فرماندار یمن در آن زمان عبیدالله بن عباس (برادر عبدالله بن عباس و پسرعموی حضرت امیر علیه السلام) است. عبیدالله بن عباس در زمان حکومت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمانده سپاه ایشان است که معاویه با وعده هایی او را خریده و به طرف خود می کشاند. پس از حمله ی بسر بن ارطاة به یمن، عبیدالله از آنجا فرار کرده و نزد حضرت امیر علیه السلام می آید. حضرت بخاطر عدم مقاومت عبیدالله مقابل دشمن، شدیداً او را توبیخ کرده و مواخذه می کنند. بسر یمن را تسخیر کرده و سر دو فرزند عبیدالله بن عباس را می بُرد. در آینده این ننگ برای عبیدالله باقی ماند که به سمت کسی رفت (و با او بیعت کرد) که قاتل فرزندانش بود. فارغ از ایمان، اگر عرق عربی هم داشت، نباید چنین کاری می کرد. از طرف دیگر نعمان بن بشیر به شهر انبار (نزدیک کوفه) حمله می کند و قضیه ی مشهور کشیدن خلخال از پای زن یهودی در اینجا اتفاق می افتد. این حملات به قدری گسترده می شود، که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند از مملکت اسلامی به جز شهر کوفه برای من چیزی باقی نمانده است:

«مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ، أَقْبَضُهَا وَأَبْسُطُهَا»^۱

شرایط به شکلی بود که حضرت جز کوفه بر جایی تسلط نداشتند و عملاً محاصره شده بودند. در این شرایط حضرت مرتباً خطبه می خوانند و مردم را به جهاد دعوت می کنند.

بخاطر اهمیت خاص مصر، امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر (که سپهسالار ایشان بود) را ناچار به مصر می فرستند. معاویه و عمروعاص با دسیسه و بوسیله ی غسل



زهراآلودی، مالک اشتر را در راه مصر مسموم کرده و به شهادت رساندند. معاویه با شنیدن خبر شهادت مالک، جشن و پایکوبی برپا کرد و گفت: خدا لشگریانی از عسل دارد!^۱

در زمان خودمان هم شاهد بودیم که بعد از شهادت سردار بزرگ اسلام شهید حاج قاسم سلیمانی، دشمنان اسلام نبوی ﷺ (از جمله فعالان مجازی و رسانه‌ای آنها) و حتی برخی از ایرانیان (از جمله بعضی خبرنگاران سابق در ایران) فیلم‌های رقص و پایکوبی پخش کردند. رئیس جمهور آمریکا هم پرچم کشورش را در صفحه‌ی خود در فضای مجازی منتشر کرد. این اعمال یادآور این فراز از زیارت عاشورا است:

«هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زَيْدٍ وَ آلُ مَرْوَانَ»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شنیدن خبر شهادت مالک، به شدت متأسف و عزادار شده، به صورت می‌زدند و به پهنای صورت اشک می‌ریختند. ایشان در تمجید مالک اشتر فرمودند:

«دَخَلْنَا عَلَى عَلِيٍّ عَ حِينَ بَلَغَهُ مَوْتُ الْأَشْتَرِ فَجَعَلَ يَتَلَهَّفُ وَيَتَأَسَّفُ عَلَيْهِ وَيَقُولُ: «لِلَّهِ دُرٌّ مَالِكٍ وَ مَا مَالِكٍ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِئْدًا وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا أَمَا وَ اللَّهُ لَيُهْدَنَنَّ مَوْتُكَ عَالَمًا وَ لَيُفْرَعَنَّ عَالَمًا عَلَى مِثْلِ مَالِكٍ فَلْتُبَكِّ الْبَوَاكِي وَ هَلْ مَوْجُودٌ كَمَا لِكِ؟»^۳

«مالک، اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت.»

در خطبه‌ای دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام از فقدان یاران با وفای خود مثل عمار، ذو

۱. «إِنَّ لِلَّهِ جُؤدًا مِنْ عَسَلٍ» / مفید، محمد بن نعمان، الاختصاص، ص ۸۱

۲. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهدج و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۷

۳. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱، ص ۱۷۰



الشهادتین و... اظهار تأسف می کنند و باز هم مردم را به جهاد می خوانند:

«أَيُّ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَمَضُّوا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَأَيْنَ ابْنُ النَّيْهَانِ؟ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَأَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَأُبْرِدَ بَرُؤُسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ! قال: ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة، فأطال البكاء، ثم قال: عليه السلام أَوْمَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَتَّقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبِعُوهُ. ثم نادى بأعلى صوته: الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَإِنِّي مُعْسِكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ!»^۱

«کجایند برادران من؟ همان ها که در مسیر صحیح گام نهداند و در راه حق پیش افتادند، کجاست «عمار»؟ کجاست «ابن نیهان»؟ و کجاست «ذوالشهادتین»؟ (سه نفر از بزرگان یاران امام علیه السلام که شربت شهادت نوشیدند). و کجایند کسانی همچون آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران فرستاده شد! آنگاه امام علیه السلام دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و سپس فرمود: آه بر برادرانم. همان ها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض الهی تدبیر می کردند و آن ها را به پا می داشتند. سنت ها را زنده کرده، بدعت ها را میرانند. هنگامی که به سوی جهاد دعوت شدند، مشتاقانه پذیرفتند؛ به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند.

سپس امام علی علیه السلام با صدای رسا ندا داد: ای بندگان خدا! جهاد، جهاد! آگاه باشید که من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می دهم، آن کس که می خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید.»

باید توجه داشت که کوفه یک شهر معمولی یا بیگانه از معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. کوفیان چهار سال با حضرت همراهی کردند اما خسته شده بودند. در قضیه‌ی مقابله‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه، رسماً به حضرت می گویند که ما خسته شدیم!

در شرایطی که عملاً حکومت از دست حضرت امیر علیه السلام خارج شده و معاویه در حال قدرت‌نمایی است، حضرت توانستند سپاهی را جهت مقابله با معاویه آماده کنند و در واقع خط اصلاحی امیرالمؤمنین علیه السلام (برای از بین بردن معاویه و پایگاه او) تغییری نکرد و همان مسیر را ادامه دادند. در اثناء آماده‌سازی لشکر، آن حضرت را در مسجد کوفه به شهادت رساندند.

اهداف کلان امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت

امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خود یک خط را دنبال می‌کردند که آن حاکمیت مبانی قرآنی حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله در جامعه است. یکی از نقاط اصلی این تحقق این هدف، نابودی اشرافیت سیاسی است که نماد آن معاویه بود. حرکت امیرالمؤمنین علیه السلام با مقابله‌ی با معاویه آغاز می‌شود و معاویه هم تلاش می‌کند عرصه‌های جنگ فرعی را برای آن حضرت پررنگ کند. ابتدا از فتنه‌ی جمل حمایت می‌کند (حمایت مالی، تبلیغاتی یا...). هنگام آمادگی برای جنگ با معاویه، فتنه‌ی جمل به راه افتاده و دفع آن لازم می‌آید. بعد از جنگ صفین، مذاکرات مربوط به حکمیت حادث می‌شود. بعد از مذاکرات و عدم اعتنای حضرت به نتیجه‌ی آن، امیرالمؤمنین علیه السلام مجدد برای جنگ با معاویه آماده‌سازی می‌کنند. فتنه‌ی خوارج در این زمان به وجود می‌آید و جنگ دیگری را به حضرت امیر علیه السلام تحمیل می‌کند. پس از این جنگ هم امیرالمؤمنین علیه السلام اراده‌ی مقابله‌ی مجدد با معاویه را داشتند. در واقع مقابله با خط معاویه مستمر بوده و تلاش حضرت بر این است که این شجره‌ی خبیثه خشکانده شود. با وجود خط معاویه، حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله به کلی از مدار خارج می‌شد و این اتفاق افتاد. به بیان دیگر با قرار گرفتن قدرت در دست معاویه، تمام آنچه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آورده بودند، از بین رفت و به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) خلافت رسماً به سلطنت تبدیل شد. این اتفاق به معنی بازگشت به



دوران مبارزات بود. مرحوم علامه جعفر مرتضی عاملی علیه السلام در مورد امام سجاد علیه السلام می‌فرماید آن حضرت بناکننده و مؤسس اسلام از نو هستند. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم شهر کوفه (که پایتخت حکومت اسلامی است) به دعوت عبیدالله بن عباس (و برخی دیگر از افراد) با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت می‌کنند.^۱

شرایط جامعه در آغاز امامت امام حسن مجتبی علیه السلام

یک روز پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، عبیدالله بن عباس سخنرانی غزایی در مسجد کوفه ایراد کرده و مردم را به بیعت با فرزند ارشد آن حضرت و نوهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام دعوت می‌کنند. مردم با این دعوت همراهی کرده و اکثریت آنها با امام مجتبی علیه السلام به عنوان خلیفه بیعت می‌کنند. در این شرایط مردم کوفه به دو دسته‌ی عمده و مهم تقسیم می‌شوند: گروه اول خانواده‌ها و بازماندگان خوارج هستند که چند ماه قبل امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از دم تیغ گذرانده بودند. گروه دوم از مردم از شکست در صفین زخم خورده‌اند و به جهت تعصب عراقی خود جداً به دنبال انتقام از معاویه هستند. این گروه آگاهند که امام مجتبی علیه السلام مانند پدر بزرگوار خود لحظه‌ای با معاویه کنار نیامده و حتی او را به عنوان استاندار خود نمی‌پذیرند. البته گروهی از مردم هم حقیقتاً باورمند نسبت به حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و همراه با آن بودند (که با حکومت امام مجتبی علیه السلام هم همراهی می‌کردند). بعد از همه‌ی گلایه‌ها، تشویق و تحریض‌ها و گریه‌های روی منبر امیرالمؤمنین علیه السلام گروهی از مردم در روزهای پایانی عمر

۱. مطالب دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام در این جلسات به صورت فشرده و در سیر مباحث «انسان ۲۵۰ ساله» بیان شد. برای اطلاع از جزئیات سیره‌ی حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام به منابع مربوطه مراجعه کنید.



امیرالمؤمنین علیه السلام در نخیله جمع شده و آماده‌ی جنگ با معاویه شدند. در واقع با وجود فقدان مالک اشترها، ذوالشهادتین‌ها و عمارها باز هم عده‌ای در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام (با درجات ایمانی مختلف) حاضر بودند که اکنون در سپاه امام مجتبی علیه السلام حضور داشتند.

فارغ از فضای داخلی، در خارج از کوفه (همانطور که در مطالب قبلی اشاره شد) در ماه‌های آخر عمر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام (بعد از ماجرای حکمیت و فتح مصر) مناطق مختلف آماج حملات و شبیخون‌های معاویه است. در واقع بعد آنکه معاویه تیم مذاکره‌کننده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام (یعنی ابوموسی اشعری) را فریب داد، خود را خلیفه می‌دانست و به همین جهت بعد از فتح مصر، شروع به غارت و حمله به سرزمین‌های مختلف کرد و تا نزدیکی کوفه را هم مورد حمله قرار داد.

هرچند عبیدالله بن عباس بخاطر فرار از یمن (بعد از حمله‌ی بسر بن اریطه) مورد توبیخ شدید امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گیرد اما شخصیت مهم و مورد احترامی محسوب می‌شود.^۱ برای انتخاب مسئولین هم نهایتاً امام مجتبی علیه السلام مجبور به انتخاب از میان گزینه‌های موجود هستند. فلذا عبیدالله بن عباس را سپهسالار و فرمانده لشگری قرار می‌دهند که توسط امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شده بود. این لشگر متشکل از همان طیف‌های مختلفی بود که اشاره شد و امام مجتبی علیه السلام بنا داشتند بوسیله‌ی آن به جنگ معاویه رفتند تا کار ناتمام امیرالمؤمنین علیه السلام را تمام کرده و جلوی قدرت‌گیری بیشتر معاویه را بگیرند.

نکنه‌ای که باید روی آن تأمل کرد این است که امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام برای نبود معاویه (از بین بردن آن)، هزینه‌های خیلی سنگینی را می‌پردازند. باید توجه کرد که چه آسیبی از ناحیه‌ی معاویه متوجه جامعه‌ی

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام او را توبیخ می‌کنند که من تو را برای دفاع از جان و مال مردم یمن در آنجا نصب کردم؛ حضور تو در کوفه چه دردی را دوا می‌کند؟!.



اسلامی بود که ارزش پرداخت چنین هزینه‌های سنگینی را داشت که نهایتاً منجر به خارج شدن حکومت از دست جریان حق شود؟

بررسی زمینه‌ها و دلایل صلح امام حسن مجتبی علیه السلام

مقدمه

تقابل امام مجتبی علیه السلام با معاویه منجر به صلح (یا به تعبیر دقیق‌تر آتش بس) شد. با بررسی گزارش‌ها و نقل‌های مقابله‌ی امام مجتبی علیه السلام با معاویه، می‌توان دریافت که به معاویه به مرور به دنبال حل مسئله، بدون تقابل و جنگ است. در واقع او ترجیح می‌دهد در مواجهه‌ی با سپاهی که با انگیزه‌ی انتقام آمده و چیزی برای از دست دادن ندارد، نجنگد و به روش ساده‌تری کار را تمام کند.

به همین جهت معاویه با بذل و بخشش‌های فراوان به سرداران و بزرگان قبائل کوفه (که در سپاه امام مجتبی علیه السلام حضور دارند) تلاش می‌کند آنها را فریفته و به سوی خود جلب کند. او همچنین با گروه‌هایی که قبلاً در صفین حکمیت را به امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل کرده بودند، مذاکراتی را شکل می‌دهد تا آنها از جنگ منصرف کنند. سپاه امام مجتبی علیه السلام در شرایط عادی هم چندان قرص و محکم نبوده و از طیف‌های مختلف تشکیل شده بود و اکنون با اقدامات معاویه بسیاری دیگر از همین سپاه هم سست می‌شوند.

لازم به ذکر است همه‌ی سرداران امام مجتبی علیه السلام سست‌عنصر نبودند و با معاویه همراهی نکردند. جانشین عبیدالله بن عباس، شخصیتی به نام قیس بن سعد بن عباده است. قبلاً اشاره شد که امیرالمؤمنین علیه السلام ابتدا او را به استانداری مصر منصوب کردند. پس از آنکه بواسطه‌ی فتنه‌هایی، امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور به عزل قیس می‌شوند، در بازگشت او به کوفه، وی را مورد توجه و محبت خود قرار داده و



یکی از فرماندهان سپاه قرار می‌دهند. قیس از فرماندهان سپاه امام مجتبی علیه السلام (جانشین عبیدالله) است که نه تنها پیشنهاد معاویه را قبول نمی‌کند، بلکه بعد از پیوستن عبیدالله بن عباس به معاویه (با وعده‌ها و هدایای او) سپاه را جمع کرده و با یک سخنرانی آتشین، تأکید می‌کند که هرگز به سمت معاویه نرفته و از بیعت خود با امام مجتبی علیه السلام دست برنخواهیم داشت. فلذا همه‌ی سپاهیان امام مجتبی علیه السلام پیمان شکن نبودند؛ اما تعداد کسانی که حقیقتاً بنای جنگ داشتند و انگیزه‌های غیر دینی نداشتند (مثل انتقام یا تفکرات خوارج مبنی بر اینکه حکومت نباید در دست هیچیک از طرفین باشد) کم است.

معاویه از یک طرف با وعده‌های مالی تلاش می‌کند همراهان امام حسن علیه السلام را به سمت خود بکشد و عملاً بازوهای ایشان را قطع کند؛ از طرف دیگر با مکر و حيله‌های همیشگی خود مرتباً به ایشان نامه می‌نویسد و برای جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمین، پیشنهاد صلح می‌دهد. حتی در یکی از نامه‌ها، کاغذ سفیدی را برای حضرت می‌فرستد تا ایشان هرچه خواستند در مفاد صلحنامه بنویسند (و معاویه قول قبول آنها را داد).

امام حسن علیه السلام در یک سخنرانی معروف (که ظاهراً در مدائن و پس از ترور نافرجام ایشان توسط خوارج ایراد شده است) به این امر اشاره می‌فرماید که معاویه دعوت به صلح و پایان جنگ می‌کند؛ شما (خطاب به سپاه خود) مرگ با عزت را می‌خواهید یا زندگی با ذلت را؟ تصور اولیه این است که وقتی این سوال مطرح می‌شود، مردم با «یهات منا الذلة» پاسخ دهند (همانطور که اصحاب امام حسین علیه السلام و مردم زمانه‌ی ما به امام خمینی علیه السلام پاسخ دادند). اما در نقل‌ها آمده است که مردم از تمام مسجد فریاد زدند که زندگی با ذلت را می‌خواهند:

«خطب الناس فحمد الله وأثنى عليه وقال إنا لله ما يثينا عن أهل الشام شك ولا ندم وإنما كنا نقاتل أهل الشام بالسلامة والصبر فثيبت السلامة بالعداوة والصبر بالجزع وكنتم في مسيركم



إلى صفين ودينكم أمام دنياكم وأصبحتم اليوم ودينكم أمام دنياكم ألا وقد أصبحتم بين قتيلين قاتل بصفين تكون له وقتيل بالنهر وإن تطلبون بثأره وأما الباقي فخاذل وأما الباكي فثائر ألا وإن معاوية دعانا لأمر ليس فيه عز ولا نصفة فإن أردتم الموت ردناه عليه وحاكمناه إلى الله عز وجل بظبا السيوف وإن أردتم الحياة قبلناه وأخذنا لكم الرضى فناده الناس من كل جانب البقية البقية وأمض الصلح.^۱

«والله که ما را هیچ گونه شک و پشیمانی از اهل شام باز نداشته است، بلکه ما با اهل شام با صلح و شکیبایی می جنگیدیم، ولی صلح ما در برابر عداوت پیشه‌گی معاویه و شکیبایی ما با بی‌تابی و دست به هر کار زدن در جنگ از طرف معاویه از توان افتاد. و شما هنگام رفتن به سوی صفین، چنان بودید که دینتان فرا روی دنیای شما بود، اما امروزه چنان شده‌اید که دنیای تان فرا روی دینتان است. و چنان هراسان شده‌اید که میان دو کشته مانده‌اید، یکی کشته‌های صفین که برایش گریانید و دیگری کشته‌های نهر روان که خون خواه اوید، آن که می‌گرید، خواهان شکست ماست، و آن که خون خواه است شورشی است.

بدانید که معاویه ما را به موضوعی فراخوانده است که او را در آن اقتدار و انصافی نیست، پس اگر طالب مرگ هستید، آن را به سوی او باز می‌گردانیم، و با قبضه‌ی شمشیر او را به داوری خدا می‌سپاریم. و اگر خواهان زندگی هستید، او را خواهیم پذیرفت و رضایت شما را فراهم خواهیم کرد، که مردم از همه طرف فریاد زدند: ما طرفدار ماندن هستیم نه جنگ و مردن، صلح‌نامه را امضاء کن»

در چنین شرایطی که مردم خواستار صلح هستند و بازوهای امام حسن علیه السلام قطع شده است (و سپاه ایشان چندپاره شده است) حضرت چاره‌ای جز متارکه‌ی جنگ نمی‌بینند. این شرایط شبیه زمانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ماجرای

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (دارالبیروت)، ج ۳، ص ۴۰۶



سقیفه مجبور به عدم مقابله با حکومت شده و با همین تعبیر بازوی قطع شده (یدِ جذاء) از آن یاد می‌کردند.^۱

این نکته بسیار در خور تأمل است که چگونه مردم به این جمع‌بندی می‌رسند که سختی همراهی با امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام به اندازه‌ای است که همراهی با معاویه صرفه‌ی بیشتری دارد!

اشاره‌ای به مفاد صلحنامه

اشاره شد که بین امام مجتبی علیه السلام و معاویه قرارداد (یا پیمان عدم جنگ) امضا می‌شود که بناست همه‌ی مسلمین به آن پایبند باشند.

باید توجه داشت که ماجرای صلح امام مجتبی علیه السلام و وقایع دوره‌ی شش ماهه‌ی خلافت آن حضرت بسیار قابل تأمل است. فلذا توصیه می‌شود کتابی که در همین زمینه مرحوم شیخ راضی آل یاسین نوشته (و رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) ترجمه کرده‌اند) مطالعه کنید. همچنین تحلیل استاد شهید مطهری علیه السلام در این زمینه (که در کتاب سیره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام) آمده است، بحث جامعی است.^۲

یکی از نکات مهم در این قضیه، شرایطی است که صلح را به امام مجتبی علیه السلام تحمیل می‌کند. نباید تصور کرد چون آن حضرت اقدام به صلح (آتش‌بس) کردند، پس خوب است که ما هم از آن الگو گرفته و سعی بر صلح داشته باشیم! باید بین پیمان‌نامه‌ای که امام مجتبی علیه السلام در مسیر مبارزه‌ای طولانی منعقد می‌کنند (که در حرکت انسان ۲۵۰ ساله یک نرمش قهرمانانه محسوب شده و لازم است) با تحمیل صلح از طرف مردم و جامعه به ایشان، تفاوت قائل شد. به بیان دیگر امام حسن علیه السلام

۱. روایت آن قبلاً بیان شد.

۲. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) از بحث و جمع‌بندی شهید مطهری علیه السلام در مورد صلح امام حسن علیه السلام بسیار تمجید کرده‌اند.



برای حفظ جامعه‌ی مسلمین و حفظ میراث رسول الله صلی الله علیه و آله این صلح را می‌پذیرند. اما جامعه امام خود را مجبور به پذیرش صلحی می‌کند که امام از قبل می‌داند که طرف مقابل به آن پایبند نبوده و صرفاً برای مدیریت افکار عمومی این پیمان‌نامه را امضا کرده است. با وجود دلخوشی برخی اقشار از متعهد شدن معاویه به مفاد صلحنامه، او نهایتاً یزید را جانشین خود قرار می‌دهد.

بر اساس برخی نقل‌ها یکی از مفاد صلحنامه این است که اگر معاویه قبل از امام حسن علیه السلام بمیرد، ایشان خلیفه شوند و بعد از ایشان امام حسین علیه السلام به خلافت برسند. معاویه با نقشه‌هایی مدعیان خلافت را مسموم کرده و برای قتل ایشان برنامه‌ریزی می‌کند و با طراحی مکارانه‌ای برای پسرش پیمان ولایتعهدی می‌گیرد و جامعه‌ی مسلمین این امر را می‌پذیرند (و کسی نمی‌تواند اعتراض کند).

این صلح و شرایط آنرا با صلح حدیبیه مقایسه کنید. در قضیه‌ی صلح حدیبیه و در بیعت رضوان مسلمین با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت می‌کنند که با همین شرایطی که به حج آمده‌اند و سلاح و ادوات جنگی به همراه نیاورده‌اند، برای حفظ اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله تا پای جان بجنگند.^۱ قریش برای آنکه گرفتار جنگ نشود، راضی به صلح می‌شود (هرچند به زعم خودشان صلح پیروزمندانه‌ای است اما در عمل کاملاً در جهت منافع رسول الله صلی الله علیه و آله است). این فضا کاملاً متفاوت از مردم زمان امام مجتبی علیه السلام است که یکصد خواستار زنده ماندن با ذلت و صلح بودند.^۲ با وجود برخی دعوای لفظی در صلح حدیبیه، مجموعاً این صلح به تعبیر قرآن یک «فتح مبین» است (که بسیاری از مفسرین صلح حدیبیه را به آن تطبیق کرده‌اند).^۳

گاهی در جامعه تحلیل‌هایی شنیده می‌شود مبنی بر اینکه قضیه‌ی صلح امام

۱. قضایای مربوط به صلح حدیبیه در سوره ی مبارکه ی فتح آمده است که لازم است در آن تأمل شود.

۲. نقل تاریخی آن در بخش‌های قبلی ذکر شد.

۳. به آیات ابتدایی سوره فتح مراجعه کنید.



حسن علیه السلام از حیث عملکرد مردم آن زمان، افتخارآمیز است! صلح امام مجتبی علیه السلام از جهت اقدام خود آن حضرت برای نجات اسلام کاملاً هوشمندانه و برای حفظ اسلام بود. اما چنین صلحی برای مردم و جامعه‌ی کوفه در آن مقطع زمانی (که در مقابله با معاویه سستی کردند) مایه‌ی افتخار نیست.

برخی از مفاد صلحنامه که امام حسن علیه السلام در آن گنجانده‌اند عبارتست از:

✓ تثبیت پشتیبانی مالی برای امام حسن و امام حسین علیه السلام و خاندان اهل بیت و شیعیان

✓ شفافیت نسبت به بحث جانشینی (که محل دعواست)^۱

✓ تعهد نسبت به حفظ جان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام

✓ عدم بیعت خود و جمعی از شیعیان خود با معاویه

بسیاری از مفاد صلحنامه بعداً توسط معاویه نقض می‌شود. برای مثال در مورد «حفظ جان شیعیان»، معاویه حجر بن عدی و جمعی دیگر از شیعیان را به وضع بدی به شهادت می‌رساند و ضربه‌ی سختی به جبهه‌ی دوستداران امیرالمؤمنین علیه السلام وارد می‌کند.

نگاه جامعه به جایگاه خلافت

پس از انعقاد صلح بین امام مجتبی علیه السلام و معاویه (و رسیدن معاویه به حکومت)، در ملاقاتی که بین طرفین در کوفه صورت می‌گیرد، معاویه در سخنرانی خود رسماً اعلام می‌کند به هیچیک از مفاد صلحنامه پایبند نیست!^۲ همچنین معاویه اعلام کرد من به نماز و روزه و حج شما کاری ندارم. با شما جنگیدم که بر شما حکومت

۱. برای تفصیل این بند به کتاب صلح الحسن شیخ راضی آل یاسین مراجعه کنید. طبق برخی نقل‌ها بر اساس مفاد صلحنامه، معاویه متعهد بود تعیین خلیفه‌ی بعد از خود را به شورای مسلمین بسپارد.

۲. مقدسی، البدء و التاريخ، مكتبة الثقافة الدينية، ج ۵، ص ۲۲۷



کنم و این امر الان حاصل شده است!^۱
 با توجه به نگاه سیاسی خاصی که بعد از جریان سقیفه در بین مردم نهاده شده بود (که حرمت جایگاه خلیفه باید حفظ شده و کسی حق شورش و مقابله با آنرا ندارد)، معاویه مطمئن بود که بعد از تثبیت خود در جایگاه خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله این عهدشکنی واکنش خاصی به دنبال ندارد. این تفکر به قدری در جامعه مورد پذیرش بود که وقتی فرزندش یزید بن معاویه هم حاکم می شود، این عنوان بر او مستقر می گردد. به همین دلیل قیام حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام علیه یزید، عنوان «خروج علیه خلیفه‌ی وقت مسلمین» گرفته و بسیاری از مردم حق مقابله با خارجی (کسی که علیه خلیفه خروج کرده) را به یزید می دهند.

واکنش اصحاب امام مجتبی علیه السلام به صلح ایشان

برخی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و دوستان امام مجتبی علیه السلام این صلح و پذیرش خلافت معاویه را از طرف ایشان، اوج ذلت و ننگ قلمداد می کنند. اگر بخواهیم همدلانه استدلال آنها را بیان کنیم، سخن شان به امام مجتبی علیه السلام این است: پدر شما امیرالمؤمنین علیه السلام چهار سال و نه ماه جنگیدند و لطمه‌های فراوانی (مثل شهادت بسیاری از شیعیان مثل مالک اشتر، عمار یاسر، محمد بن ابی بکر) را به جان خریدند تا معاویه را نپذیرند و او را از بین ببرند؛ حالا شما او را به عنوان خلیفه‌ی مسلمین به رسمیت شناختی؟! با چنین تحلیلی، این صلح برایشان ننگ تلقی می شد. این عبارت مشهور است که برخی از این افراد به امام مجتبی علیه السلام اینگونه سلام می دادند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

۱. «مَا قَاتَلْتُمْ لَتُصُومُوا وَلَا لِتُصَلُّوا وَلَا لِتُحْجُّوا وَلَا لِتَزُكُّوا، قَدْ عَرَفْتُمْ أَنْكُمْ تَفْعَلُونَ ذَلِكَ، وَلَكِنْ إِنْ مَا قَاتَلْتُمْ لَأَتَاكُمْ عَلَيْكُمْ، فَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ كَارِهُونَ» / ابن کثیر، البداية و النهاية، دارالفکر، ج ۸، ص ۱۳۱
 ۲. طبری املی، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامه، ص ۱۶۶ (در منابع دیگر هم این مطلب آمده است از جمله: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶)

حجر بن عدی از جمله‌ی این افراد است که جایگاه مهمی هم دارد. حجر بن عدی بعدها توسط معاویه به شهادت می‌رسد، اما در این ماجرا نمی‌تواند تحلیل درستی داشته باشد.

سلیمان بن سرد خزاعی از دیگر این افراد است که طبق برخی نقل‌ها با خشم و تندى نزد امام حسن علیه السلام آمده و گفتگویی طولانی با امام علیه السلام دارد (بخش‌هایی از این گفتگو در تاریخ آمده و بخش‌هایی از آن نیامده است). تحلیل رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) این است که تشکیلات مخفی جریان تشیع برای شکل جدیدی از مبارزه، در همین ملاقات پایه‌گذاری شد.

از جمله شخصیت‌های بزرگواری که از اصحاب امام حسین علیه السلام در ماجرای عاشورا هم هست، جناب سعید بن عبدالله حنفی است (که جان ما فدای ایشان باد). در نماز ظهر روز عاشورا ایشان مقابل حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌ایستد و بدن خود را سپر تیرهایی می‌کند که به سمت امام حسین علیه السلام پرتاب شده‌اند. در برخی نقل‌ها آمده است که ایشان در ماجرای صلح امام مجتبی علیه السلام، از جمله کسانی است که نزد امام حسین علیه السلام آمده و بنای بیعت با ایشان را دارد. در واقع از امام حسن علیه السلام ناامید یا از ایشان دلخور است.

فلذا باید توجه داشت که مسئله ساده نیست که بخواهیم به راحتی برخی اصحاب را به بی‌بصیرتی متهم کنیم. این قضیه بسیار پیچیده است و بسیاری از شیعیان و محبین امیرالمؤمنین علیه السلام در تحلیل آن دچار شک و دودستگی شده‌اند. دچار بی‌اعتمادی شده و اقدام به جعل احادیث در این زمینه باعث تعمیق بی‌اعتمادی برخی افراد نسبت به امام مجتبی علیه السلام شده است. بنابراین جامعه به این مطلب نمی‌اندیشد که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام هم در چنین شرایطی بودند، صلح می‌کردند. حقیقتاً باید از چنین فتنه‌هایی به خدا پناه برد.

در مباحث آینده در مورد دوران ده ساله‌ی امام مجتبی علیه السلام (و بعد از صلح)



نکاتی اشاره خواهد شد.

آغاز دوره‌ی جدید حرکت انسان ۲۵۰ ساله

پس از رسیدن معاویه به خلافت (بر اساس صلحنامه‌ی منعقد شده با امام مجتبی علیه السلام)، دوره‌ی جدیدی از حرکت انسان ۲۵۰ ساله آغاز می‌شود. ابتدا با دوره‌ی حاکم نبودن انسان ۲۵۰ ساله (بیست و پنج سال ابتدایی امامت امیرالمؤمنین علیه السلام معاصر به سه خلیفه‌ی اول) مواجه بودیم و بعد از آن دوران قرار گرفتن انسان ۲۵۰ ساله در جایگاه امامت را بررسی کردیم. بعد از این مقطع، به دوره‌ای می‌رسیم که انسان ۲۵۰ ساله حتی در جایگاه مشاور خلیفه نبوده و محل رجوع (جهت پرسش و گرفتن مشورت‌های اساسی) هم قرار ندارد. عملاً در یک تقابل، امام کنار گذاشته شده و اکنون امام بنا دارد با نوعی از مبارزه، حرکت عمومی جامعه را به همان مسیر کارخانه‌ی انسان‌سازی (که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه پایه‌گذاری کرده و انسان ۲۵۰ ساله وارث آن است) برگرداند. این بازگشت هم اقتضات خاصی دارد.

انعکاس ضعیف دوره سوم مبارزه ائمه علیهم السلام در تاریخ

از این مقطع به بعد، داده‌ها و اطلاعات زیادی در تاریخ موجود نیست. این امر به این دلیل است که غالباً تاریخ بر محوریت خواست حاکمان و خلفا نوشته می‌شود. خصوصاً در مورد ائمه‌ی هدی علیه السلام این مسئله بسیار برجسته‌تر است. چراکه تلاش میشد ایشان در مظان توجه مسلمین و جامعه نباشند. در واقع در مواردی امکان توصیف ارتباطاتی بین آنها هم از بین رفته است. در برخی از تاریخ‌نگاری‌ها (خصوصاً اگر مغرضانه نوشته شده باشد) اخباری در این زمینه که قابل تأمل بوده حذف شده است. در کنار این امر، جنس حرکت ائمه علیهم السلام در مقابل

حکومت ظلم (که برای حکام حقی برای فرار گرفتن در این جایگاه قائل نیستند) به گونه‌ای علنی نیست که گزارشی قابل ارائه‌ای از آن باقی مانده باشد. اساساً جنس این مبارزه، یک مبارزه‌ی پنهان است. این مبارزه نیازمند کادرسازی و ایجاد یک تشکیلات پنهان است. در برخی نقل‌ها آمده است که امام مجتبی علیه السلام فرمودند اگر تعدادی یاور و بازوی جدی داشتیم، با معاویه صلح نمی‌کردم و با او می‌جنگیدم:

«أَتَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَذَلَّتْ رِقَابَنَا وَجَعَلْتَنَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ عِيداً مَا بَقِيَ مَعَكَ رَجُلٌ؟ قَالَ وَمِمَّ ذَاكَ؟ قَالَ قُلْتُ بِتَسْلِيمِكَ الْأَمْرَ لِهَذَا الطَّاغِيَةِ قَالَ وَاللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَاراً وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَاراً لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَنَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ»^۱

ضرورت کادرسازی در دوره سوم

این بیان امام حسن علیه السلام نشان می‌دهد که حرکت اصیل اسلامی (اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم) احتیاج به کادرسازی و تربیت نیرو و متشکل کردن اندک نیروهای باقیمانده در صحنه دارد. اهمیت این امر در جایی بیشتر خود را نشان می‌دهد که نیروهایی که در صحنه مانده‌اند، نسبت به امام حسن علیه السلام (که با آتش بس خود، عزت اسلام را حفظ کردند) بی‌اعتماد شده‌اند. این نکته در تحلیل وقایع بسیار راهگشاست. یکی از سوالاتی که در مورد ائمه علیهم السلام مطرح است، این است که کمترین تعداد حدیث از کدام امام به دست ما رسیده است؟ با وجود اینکه تصور اولیه بر این بود که یکی از ائمه‌ی متأخر (امامان بعد از امام رضا علیه السلام) که همراه با خانواده در شرایط اختناق و فشار یا محیط پادگان نظامی بودند) باشند، اما کمترین حدیث از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است. با وجود اینکه بسیاری از



احادیث، جواب‌های ائمه علیهم السلام به سوالات مربوط به احکام فقهی یا تفسیر آیات قرآن اختصاص دارد (و جنبه‌ی سیاسی و حکومتی ندارد) اما در این زمینه هم از آن حضرت روایات زیادی نقل نشده است. این امر بدین معناست که در مورد احکام و تفسیر قرآن هم مراجعه‌ی به ایشان کمتر بوده و برای آن حضرت (العیاذ بالله) مرجعیت علمی هم قائل نبودند!

این مسئله نشان‌دهنده‌ی اوج مظلومیت امام مجتبی علیه السلام و از طرف دیگر اهمیت بالای اقدام ایشان است. آن حضرت سختی‌های فراوانی را متحمل شده و جایگاه اجتماعی خود را از دست دادند، تا اسلام را حفظ کنند. مقوله‌ی «همراهی با معاویه و بی‌اعتمادی به امام حسن علیه السلام» در برخی از نقل‌ها و روایات ما هم جریان و سریان پیدا کرده است.

اما امام مجتبی علیه السلام به هیچ وجه نسبت به معاویه گرایش و سازشی پیدا نکردند. در کتاب اعلام الهدایه^۱ نوشته‌ی سید منذر حکیم نقل شده است که گفتگویی بین اطرافیان معاویه (مثل عمرو عاص) با امام مجتبی علیه السلام روی داد که با پاسخ‌های دندان‌شکن آن حضرت مواجه شد.^۲ در واقع امام حسن علیه السلام لحظه‌ای دست از مبارزه با اشرافیت اقتصادی و سیاسی (که نماد آن معاویه بود) برنداشتند. اما افکار عمومی جامعه و تحلیلی که عموم شیعیان از شرایط دارند، متفاوت است. فلذا مسئله‌ی اساسی، هدایت افکار عمومی مردم است.

مردم سالاری؛ رکن حکومت در اسلام

یکی از اعتقادات اساسی ما این است که برای حرکت جامعه، همراهی و

۱. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) نسبت به این کتاب عنایت و تفقدی داشتند و فایل مجلدات این کتاب روی سایت دفتر حفظ و نشر آثار ایشان قرار گرفته است. این کتاب با نام «پیشوایان هدایت» به فارسی ترجمه شده است.

۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۰.



اراده‌ی مردم ضروری است و اساساً مردم برای یک حرکت ریل‌گذاری می‌کنند. بدون فهم و خواست مردم اگر امام معصوم و فرزند ارشد امیرالمؤمنین علیه السلام (با آن شجاعت) هم باشد، مجبور به پذیرش صلح با دشمن خود می‌شود. در واقع نوع حکومت‌داری و تعامل ائمه علیهم السلام با مردم، دیکتاتورمآبانه و شاهانه نیست. آنچه تشخیص دهند که تکلیف است و باید انجام شود، انجام می‌دهند ولو برای خودشان سختی فراوان داشته باشد.

به همین جهت برخی از کلیدواژه‌ها در بیانات رهبر معظم انقلاب برجسته است. یکی از این کلیدواژه‌ها «تبیین» است. ایشان در توصیه به جوانان دانشجویی فرمایند: «من از این جمله استفاده کنم، برای بیان این مطلب که شما جوانان عزیز و دانشجویان عزیز که به معنای واقعی کلمه میوه‌ی دل ملت و امید آینده‌ی این کشورید، به مسئله‌ی «تبیین» اهمّیت بدهید. خیلی از حقایق هست که باید تبیین بشود. در قبال این حرکت گمراه‌کننده‌ای که از صد طرف به سمت ملت ایران سرازیر است و تأثیرگذاری بر افکار عمومی که یکی از هدفهای بزرگ دشمنان ایران و اسلام و انقلاب اسلامی است و دچار ابهام نگه داشتن افکار و رها کردن اذهان مردم و بخصوص جوانها، «حرکت تبیین» خنثی‌کننده‌ی این توطئه‌ی دشمن و این حرکت دشمن است.

هر کدام از شما به عنوان یک وظیفه، مثل یک چراغی، مثل یک نوری پیرامون خودتان را روشن کنید. امروز خوشبختانه میدان باز است برای انتشار افکار. این فضای عمومی در کنار مشکلاتی که ممکن است به وجود بیاورد، برکات بزرگی هم دارد؛ می‌توانید افکار درست را، افکار صحیح را منتشر کنید، پاسخ به اشکالات را، پاسخ به ابهام‌آفرینی‌ها را در این فضا با استفاده‌ی از این امکان منتشر کنید و می‌توانید در این زمینه به معنای واقعی کلمه جهاد کنید. البته اصل قطعی در این باب این است که بایستی از شیوه‌ی اخلاقی در این کار پیروی



کرد. از این کاری که بعضی‌ها در فضای مجازی یا در مطبوعات و در مقاله‌ها و اینجا و آنجا انجام می‌دهند که با دشنام، با تهمت و فریب و دروغ با افکار عمومی مواجه می‌شوند، باید به شدت اجتناب کرد. بایستی حقایق را با منطق قوی، سخن متین و عقلانیت کامل، همراه با زینت عاطفه و عواطف انسانی، و به‌کارگیری اخلاق منتشر کرد. امروز همه‌ی ما بایستی در این میدان حرکت بکنیم؛ هر کدام به نحوی و با سهمی که در این راه داریم.^۱

توصیه‌ی به تبیین به این دلیل است که مردم محور حرکت هستند و باید کار را جلو ببرند (مردم سالارند). فلذا مهم‌ترین راهبرد جریان امامت و ولایت، تبیین برای مردم و روشن کردن فضا است. از این جهت جایگاه نزدیکان امام (که خود را سرباز ایشان می‌دانند) در مسئله‌ی تبیین ویژه است.

مقطع پایانی امامت امام مجتبی علیه السلام

دوره‌ی امامت ده ساله‌ی امام مجتبی علیه السلام در زمان معاویه سپری می‌شود. برخی نقل‌ها حاکی از گفتگوهای معاویه با اطرافیان خود جهت تثبیت حکومت در خاندان بنی امیه و طرح جانشینی فرزندش یزید است. اما با وجود بزرگانی در جامعه‌ی اسلامی، امکان مطرح کردن یزید و موروثی کردن خلافت وجود نداشت (در مشورت‌های اطرافیان معاویه هم این امر منعکس است). بنابراین معاویه برای از میان برداشتن بزرگانی که ممکن بود مخالفت و مبارزه‌ی جدی از ناحیه‌ی ایشان (در مخالفت با جانشینی یزید) به وجود آید، برنامه‌ریزی جدی می‌کند. از جمله‌ی این شخصیت‌ها امام حسن مجتبی علیه السلام، سعد بن ابی وقاص و عایشه است. بر اساس تحلیل‌ها و نقل‌هایی که از تاریخ اسلام بدست ما رسیده است، هر سه نفر با

۱. بیانات در پایان مراسم عزاداری اربعین حسینی خطاب به هیئات دانشجویی ۱۴۰۰/۷/۵



نقش‌های معاویه به قتل می‌رسند.

در مورد امام مجتبی علیه السلام، معاویه همسر ایشان جعده (دختر اشعث بن قیس) را با وعده‌هایی می‌فریبید و او حضرت با مسموم کرده و به شهادت می‌رساند:

«فمن الأخبار التي جاءت بسبب وفاة الحسن علیه السلام و ما ذكرناه من سمّ معاوية له، وقصة دفته وما جرى من الخوض في ذلك والخطاب: ما رواه عيسى بن مهران قال: حدّثنا عبيدالله بن الصباح قال: حدّثنا جرير، عن مغيرة قال: أرسل معاوية إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس: أتّي مزّوجك (يزيد ابني)، على أن تسمّي الحسن، وبعث إليها مائة ألف درهم، ففعلت وسمّت الحسن علیه السلام فسوّعها المال ولم يزوّجها من يزيد، فخلف عليها رجل من آل طلحة فأولدها، فكان إذا وقع بينهم وبين بطون قريش كلام عيروهم وقالوا: يا بني مسمّة الأزواج. وروى عيسى بن مهران قال: حدّثني عثمان بن عمر قال: حدّثنا ابن عون، عن عمر بن إسحاق قال: كنت مع الحسن والحسين علیهما السلام في الدار، فدخل الحسن علیه السلام المخرج ثم خرج قال: «لقد سقيت السمّ مراراً، ما سقيته مثل هذه المرة، لقد لفظت قطعة من كبدي، فجعلت ألقبها بعود معي»^۱

پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام (در حدود سال ۵۰ ه.ق) امامت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام آغاز می‌شود که امتداد دوران برادر بزرگوارشان است. امام حسین علیه السلام بر پیمان امام حسن علیه السلام با معاویه (مبنی بر ترک جنگ) پایبند بودند. برخی نکات و ملاحظات دیگر دوران امامت ایشان و تحلیل ماجرای عاشورا در مباحث بعدی خواهد آمد.

آغاز امامت امام حسین علیه السلام

معاویه پس از آنکه امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رسانده و از سر راه برمی‌دارد، به سراغ برخی از معترضین جدی رفته و دست به قتل آنها می‌زند. از جمله‌ی این

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۶/ این قضیه از مسلمات تاریخی است و در منابع متعدد دیگری هم آمده است.



شخصیت‌ها (که از برجستگان شیعه است) جناب حجر بن عدی است که معاویه او و یارانش را با خدعه شهادت می‌رساند.

در این شرایط که مخالفین مهمی در میدان نبودند، معاویه احساس کرد زمینه برای برخی نقشه‌هایش آماده شده است.

از دوران ده ساله‌ی امامت امام حسین علیه السلام (که معاصر با معاویه است) داده‌های تاریخی چندانی در دست نیست. اما بر مبنای تحلیل رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) که قبلاً بیان شد، می‌توان گفت آن حضرت علی القاعده فعالیت‌های مبارزاتی‌ای را راهبری می‌کردند.^۱

زمینه‌سازی معاویه برای جانشینی یزید

پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام و از بین رفتن برخی مدعیان خلافت، امام حسین علیه السلام، برخی از صحابه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و چند تن از فرزندان خلفا باقی ماندند که در مقابل بدعت‌های معاویه (مثل موروثی کردن خلافت) بایستند. بنابراین معاویه با هدف زمینه‌سازی برای خلافت یزید چند سفر (از جمله به مکه و مدینه) انجام می‌دهند. شهید آیت الله بهشتی علیه السلام کتابی با عنوان «مبارز پیروز» نوشته‌اند که در آن توضیحی از روند حرکت امام حسین علیه السلام تا رسیدن به قیام عاشورا، ارائه می‌کنند. (توصیه می‌شود آنرا مطالعه کنید)

باید توجه داشت که تقابل حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام با معاویه بسیار جدی است. اگر هدف آن حضرت صرفاً کشته شدن بود، قبل از عاشورا هم زمینه‌های دیگری برای این امر وجود داشته است که از جمله‌ی آنها سفر دوم معاویه به حجاز است.

در این شرایط چهار تن از افراد شاخص در جامعه با جانشینی یزید مخالفند:

۱. قبلاً اشاره شد که در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) ائمه علیهم السلام به عنوان ادامه‌دهندگان راه انبیاء در مسیر تحقق توحید و حاکمیت الله در جامعه حرکت می‌کنند.



- ✓ حضرت حسین بن علی علیه السلام (فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه چهارم)
- ✓ عبدالرحمن بن ابی بکر (فرزند خلیفه اول)
- ✓ عبدالله بن عمر (فرزند خلیفه دوم)
- ✓ عبدالله بن زبیر (فرزند صحابی برجسته)؛ که در جامعه مورد احترام بوده و از نزدیکان ام المؤمنین عایشه است^۱

معاویه در سفر دوم خود به مدینه، این چهار تن را جمع کرده و در جلسه‌ای خصوصی و به آنها می‌گوید: فردا در مسجد برای فرزندم یزید بیعت می‌گیرم و شما هم باید در آنجا حضور داشته باشید. می‌توانید بیعت نکنید؛ اما بالای سر هریک از شما یک شمشیرزن گماشته‌ام که با اشاره‌ی من گردن شما را می‌زند! بنابراین هنگامی که بیعت می‌گیرم، نباید صدای مخالفتی از شما شنیده شود؛ وگرنه کشته خواهید شد!^۲ (در واقع معاویه می‌خواهد آنها با سکوت خود اعلام رضایت نسبت به ولیعهدی یزید داشته باشند). معاویه در سخنرانی خود اعلام می‌کند که نمی‌توانم برای بعد از خود، جامعه را بدون حاکم رها کنم. فلذا با فرزندم یزید بیعت کنید.

معاویه در حضور امام حسین علیه السلام و سه نفر دیگر، از مردم بیعت می‌گیرد. شهید بهشتی علیه السلام در تحلیل خود می‌فرماید اگر امام حسین علیه السلام فقط به دنبال کشته شدن بودند، می‌توانستند در همان صحنه با معاویه مخالفت کنند و به قتل برسند (مسئله تمام شود). مسئله نوعی از شهادت است که بتواند روشنگر باشد و تبیین لازم را برای مردم رقم بزند. در واقع هرچند برای تحقق حرکت و قیام مردم شهادتِ برخی اهل صلاح و حق ضرورت دارد، اما آنچه در نهایت بناست رقم بخورد، تبیین است. حتی در مورد قیام امام حسین علیه السلام به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، تبیین‌های حضرت زینب کبری علیه السلام برای به نتیجه رسیدن قیام لازم بود:

۱. عایشه خاله‌ی عبدالله بن زبیر بود.

۲. برای اطلاع از مشروح این ماجرا به دانشنامه‌ی امام حسین علیه السلام نشر دارالحدیث مراجعه کنید.



«این چهل روزی که از عاشورا تا اربعین اتفاق افتاده، یکی از مقاطع بسیار مهم تاریخ اسلام است. روز عاشورا در اوج اهمّیت است و این چهل روزی هم که بین عاشورا و اربعین هست، تالی تلو روز عاشورا است. اگر روز عاشورا اوج مجاهدت همراه با فداکاری - فدا کردن جان، فدا کردن عزیزان، فرزندان و یاران - است، این چهل روز، اوج مجاهدت همراه با تبیین، همراه با افشاگری، همراه با توضیح [است]. اگر این چهل روز نمی بود، اگر حرکت عظیم زینب کبری (سلام الله علیها) و جناب ام کلثوم و حضرت سجاد علیه السلام نمی بود، شاید آن فقره‌ی «لَيْسَتْ نَقْدٌ عِبَادَكَ مِنَ الْجِهَالِ وَ خَيْرَةُ الصَّلَاةِ» اتفاق نمی افتاد. این حرکت عظیم، این صبر فوق العاده‌ی خاندان پیغمبر به پیشوایی زینب کبری (سلام الله علیها) و امام سجاد علیه السلام بود که توانست حادثه‌ی کربلا را ماندگار کند و به معنای واقعی کلمه این تبیین مکمل آن فداکاری بود.»^۱

به تعبیر شعر معروف باید گفت:

کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

این تعبیر در شعر به جهت همان ابعاد تبیینی است.

بنابراین در قضیه‌ی بیعت گرفتن معاویه برای یزید، امام حسین علیه السلام خود را به کشتن نمی دهند. حفظ جان امام معصوم، در وهله‌ی اول بر عهده‌ی خود امام است. در واقع امام حق ندارد جان خود را به سادگی از دست بدهد. معاویه پس از بیعت گرفتن در مدینه به مکه و مناطق دیگر رفته و ولایتعهدی یزید را تثبیت می کند.

بر اساس برخی نقل‌ها حدود دو سال بعد از این ماجرا، معاویه در بستر مرگ می افتد. او در وصایایی به یزید می گوید من با فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام مدارا

۱. بیانات در پایان مراسم عزاداری اربعین حسینی خطاب به هیئات دانشجویی ۱۴۰۰/۷/۵



کردم و این روش نتیجه داشته است. جنگ و درگیری خونین با این خانواده به صلاح نیست.^۱

آغاز خلافت یزید و قیام امام حسین علیه السلام

پس از آنکه معاویه به دَرک واصل شد، یزید بر کرسی خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله تکیه زد. در این فضا بستر لازم برای تبیین و واداشتن مردم به قیام بسیار فراهم شده است. این امر به این دلیل است که کسی در جایگاه خلافت قرار گرفته است که بسیاری از رفتارهای معاویه (از جمله حفظ حریم سنت‌ها، حفظ ظاهر و...) را هم ندارد. یعنی یزید به صورت علنی دست به هر کاری (ولو خلاف شرع بیّن) می‌زد. هر چند معاویه هم تقید دینی نداشت، اما در مقایسه با یزید شخصیت بسیار پیچیده‌ای داشت. در بیان بسیاری از تاریخ‌نگاران (حتی محبین امیرالمؤمنین علیه السلام) به این امر اشاره دارند که به جهت شخصیتی، معاویه بسیار بردبار و حلیم بوده و بسیاری از کسانی که با او در تعامل بودند، مجذوبش می‌شدند. معاویه تلاش زیادی داشت تا برای رفتار خود ادله‌ای از سنت خلفا آورده و با جعل حدیث، خود را پیرو مکتب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (به بیان امروز پیرو مکتب امام خمینی علیه السلام) نشان دهد. در

۱. «حدثني عبد الملك بن نوفل بن مساحق بن عبد الله بن مخرمه، ان معاوية لما مرض مرضته التي هلك فيها دعا يزيد ابنه، فقال: يا بني، اني قد كفيتك الرحله والترحال، ووطات لك الأشياء، وذللت لك الأعداء، واخضعت لك اعناق العرب، وجمعت لك من جمع واحد، واني لا اتخوف ان ينازعك هذا الأمر الذي استتبت لك الا اربعة نفر من قریش: الحسين بن علي، و عبد الله بن عمر، و عبد الله بن الزبير، و عبد الرحمن بن ابي بكر، فاما عبد الله بن عمر فرجل قد وقذته العباده، و إذا لم يبق احد غيره بايعك، و اما الحسين بن علي فان اهل العراق لن يدعوه حتى يخر جوه، فان خرج عليك فظفرت به فاصفح عنه فان له رحما ماسه و حقا عظيما، و اما ابن ابي بكر فرجل ان راى اصحابه صنعوا شيئا صنع مثلهم، ليس له همه الا في النساء و اللهو، و اما الذي يجثم لك جثوم الأسد، و يراوغك مراوغه الثعلب، فإذا امكنته فرصه وثب، فذاك ابن الزبير، فان هو فعلها بك فقدرت عليه فقطعه اربا اربا.» / طبري، ابن جرير، تاريخ الامم و الملك، ج ۵، ص ۳۲۲-۳۲۳



واقع او خود را به ارزش‌هایی که همچنان در جامعه وجود داشت، متعهد می‌نمایاند. چنین حالتی بسیار متفاوت از یزید است که علناً اقدام به میمون‌بازی، سگ‌بازی و شراب‌خواری می‌کرد. حتی در مرگ میمونش اعلام عزای عمومی کرد. همچنین یزید مرتکب محرّماتی می‌شد که جامعه نسبت به آنها حساس بود. برخی محرّمات برای جامعه حساسیت‌برانگیز است. در برخی تحلیل‌ها می‌شنویم که فساد اقتصادی را خیلی مهم‌تر از دیگر مفاسد قلمداد می‌کنند. این در حالی است فساد اقتصادی برای عموم جامعه (تا زمان آشکار نشدن آن) روشن نیست و فساد مخفیانه محسوب می‌شود. اما برخی خلاف‌های شرعی بین بوده و در مقابل همه‌ی مردم صورت می‌گیرد (مثل شراب‌خواری، بی‌حیایی، عیش و نوش و...) که همه‌ی آحاد جامعه (حتی کسانی که نسبت به خیلی مسائل بی‌اطلاع‌اند) نسبت به آن حساس‌اند. در مباحث آینده به تحلیل قیام عاشورا خواهیم پرداخت.

تحلیل قیام عاشورا

پیرامون تحلیل واقعه‌ی عاشورا مطالب زیادی از طرف متفکران مختلف بیان شده است. امام خمینی علیه السلام و رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) هم بیانات مفصّلی در این زمینه دارند. یکی از عناوینی که در بیانات رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) مطرح شده است، «عبرت‌های عاشورا» است. یکی از سخنرانی‌های ایشان در مورد نقش عوام و خواص در شکل‌گیری حادثه‌ی کربلا در سال ۱۳۷۵ بسیار غنی و پر‌محتواست که مطالعه‌ی آن برای همه‌ی انقلابیون و حزب‌اللهی‌ها بسیار حیاتی و لازم است.^۱

لازم به ذکر است که اختلاف نظر و تعارض آرای شدیدی در مورد تحلیل واقعه‌ی کربلا هم وجود داشته و دارد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ماجرای کتاب «شهید جاوید» و تقسیم شدن انقلابیون به دو دسته (در تأیید یا رد آن) در همین زمینه از

۱. بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ۲۰/۳/۱۳۷۵



نمونه‌های آن است. مرحوم دکتر شریعتی و استاد شهید مطهری علیه السلام از مخالفین دیدگاه‌های این کتاب بودند. کتاب حماسه‌ی حسینی علیه السلام (نوشته‌ی شهید مطهری علیه السلام) پیرامون پاسخ به تحریفات عاشورا است و به مباحث تحلیلی در این زمینه اختصاص دارد (علاقه‌مندان می‌توانند به اینگونه آثار تحقیقی مراجعه کنند). آنچه در این مباحث به آن می‌پردازیم، خط تحلیلی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) است که برآمده از همان اندیشه‌ی انسان ۲۵۰ ساله و کنش اجتماعی ائمه‌ی هدی علیه السلام می‌باشد.

نگاه برخی متفکران به ائمه معصومین علیهم السلام این است که ایشان اندیشمندانی بودند که حداکثر اقدامات‌شان، پاسخ به برخی شبهات مطرح شده و جلوگیری از برخی انحرافات بوده است. ممکن است حضرات معصومین علیهم السلام در مقاطعی چنین اقداماتی هم انجام می‌دادند؛ اما اگر خط تحلیلی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) را (که ائمه علیهم السلام را امتداد حرکت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در تلاش برای ایجاد کارخانه‌ی انسان‌سازی می‌دانستند) نپذیریم، تصویری کاملاً متفاوت از ایشان ترسیم خواهیم کرد. بدون توجه به این رسالت مهم، ائمه اطهار علیهم السلام صرفاً به عالمانی دانا، اهل تقوا و نیک‌سیرت تبدیل می‌شوند.^۱ در چنین نگاهی دیگر ائمه «ساسة العباد» و «قادة الأمم» نیستند.^۲ بلکه صرفاً علمای ابرار هستند.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) با توجه به نگاهی که به پدیده‌ی امام و امامت دارند، تحلیل خاصی در مورد قیام امام حسین علیه السلام ارائه می‌دهند.

از زمان خلیفه‌ی دوم با نصب و پروبال دادن به معاویه (از خاندان بنی امیه) در شام (به عنوان یک حاکم اسلامی) انحرافی در جامعه‌ی مسلمین پدید آمد که این انحراف از همان منطقه‌ی شام می‌توانست به کل جامعه تسری یابد. امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. برخی شبه‌روشنفکران زمانه مثل آقای کدیور چنین دیدگاهی دارند.

۲. این دو تعبیر در مورد ائمه علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره آمده است.



در زمان خلافت خود تمام تمرکز حکومت را بر پایان دادن به این انحراف بزرگ قرار دادند اما به جهت عدم آمادگی مردم، فریب خوردن شان و عوامل دیگر، تفکر معاویه اتفاقاً کاملاً مستقر شد و سراسر جامعه را فراگرفت. با این وجود، ابعاد انحراف و غلط بودن این تفکر، در ذهن مردم آشکار نشده بود فلذا مردم آمادگی لازم برای مقابله‌ی همه جانبه با آنرا نداشتند. فلذا ائمه علیهم السلام (به عنوان انسان ۲۵۰ ساله) تا حدی با معاویه مدارا کردند و بالاخره صلح‌نامه امضا شد.^۱ ائمه علیهم السلام بیست سال این تفکر را تحمل کردند تا شرایطی مهیا شود که خواص و نخبگان جامعه آمادگی مقابله با معاویه را پیدا کنند و ماهیت این تفکر آنقدر برای شیعیان روشن شود که ضرورت مبارزه با او را کاملاً دریابند. جامعه باید به این حد از درک می‌رسید که چرا در برهه‌ای از زمان صلح لازم بود و چه زمانی برای قیام مناسب است.

بعد از مرگ معاویه، اباعبدالله الحسین علیه السلام فضا را از جهتی بیرونی و از جهت درونی (آمادگی جریان شیعه و مؤمنین) را برای قیام آماده می‌بینند. به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه الله)، امام حسین علیه السلام برای انجام واجبی قیام می‌کنند که از زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن (زمان خلفا، معاویه و...) امکان انجام وجود نداشت. آن واجب اینگونه تعریف می‌شود: اگر آنچه به نام حکومت اسلامی سر کار آمده است به حدی از انحراف برسد و مردم زمانه ویژگی‌هایی پیدا کنند، لازم است ولی امر زمان (امام آن زمان) قیام کند؛ حتی اگر جان امام معصوم به خطر بیفتد.^۲

۱. ده سال از این مدت دوران امامت امام حسن مجتبی علیه السلام و ده سال دیگر دوران امامت امام حسین علیه السلام است.
 ۲. از جمله ادله‌ی امام حسین علیه السلام د.ا.ع. انجام این واجب حدیثی از رسول الله (ص) بود که در خطبه‌ای در مسیر کوفه بدان اشاره دارند: «أما بعد فقد علمتم أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد قال في حياته: «من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالاتم والعدوان ثم لم يغير بقول ولا فعل، كان حقيقا على الله أن يدخله مدخله» وقد علمتم أن هؤلاء القوم قد لزمو طاعة الشيطان، وتولوا عن طاعة الرحمن، وأظهروا الفساد وعطلوا الحدود، واستأثروا بالفیء، وأحلوا حرام الله، وحرموا حلاله، وإني أحق بهذا الأمر لقرابتي من رسول الله» / مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲

بر اساس تحلیل رهبر معظم انقلاب (حفظه الله)، امام حسین علیه السلام بنا داشتند به این واجب عمل کنند که تا آن زمان امکان بروز و ظهور عملی آن وجود نداشته است. در این تحلیل دستیابی به حکومت یا شهادت (و شفاعت از مؤمنین) هدف قیام نیست. معظم له معتقدند که هدف آن حضرت عمل به همان واجب بود و شهادت یا حکومت نتایجی است که به دنبال آن قیام می توانست حاصل بشود (که وقوع هریک از اینها ممکن بود).

در واقع امام حسین علیه السلام برای حرکت اصلاح گرانه ای قیام می کنند که در بیان خودشان نیز آمده است:

«أَنْتِي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرَاءً وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱

به بیان دیگر انحراف در جامعه ای اسلامی به حدی است که امام حسین علیه السلام یا بوسیله ای گرفتن حکومت می توانند جلوی آنرا بگیرند یا اینکه با شهادت خود (که نوعی تبیین است) گروه های مختلف مؤمنین را بیدار کنند تا آنها در جهت اهداف اساسی اسلام حرکت کنند. هدف امام حسین علیه السلام برای حفظ جامعه از انحراف، بوسیله ای یکی از این دو مسیر (شهادت یا حکومت) محقق میشد.^۲

برای این تحلیل شواهد مختلفی در سیره ای اباعبدالله الحسین علیه السلام می توان یافت. برای مثال یکی از رفتارهای حضرت، حرکت به سمت کوفه است که بسیار بحث برانگیز می باشد. برخی افراد این حرکت را نوعی تناقض تلقی می کنند و می پرسند مگر حضرت، کوفیان را نمی شناختند که به دعوت ایشان به کوفه حرکت کردند؟ اگر این کار برای اتمام حجت بود، چرا بعد از اطلاع از شهادت جناب مسلم بن عقیل، حرکت را ادامه داده و اقدام دیگری نکردند؟

۱. فرازی از نامه به جناب محمد حنفیه/مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰

۲. اگر حکومت بدست نیامد، بوسیله ای شهادت هدف تحقق یابد.



در پاسخ به این سوال و بسیاری سوالات دیگر، بعضی به این سمت گرایش پیدا کردند که مقصد قیام امام حسین علیه السلام را حکومت و بعضی دیگر مقصد را شهادت معرفی کنند. در حالی که مقصد (هدف) همان مطلب سوم است (که در مورد هدف قیام ذکر شد) که پاسخ گوی همه‌ی این پرسش‌هاست. به بیان دیگر با این تحلیل، منطقی بسیاری از تصمیم‌های امام حسین علیه السلام مشخص می‌شود.

قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام و شهادت ایشان، به ظاهر حکومت یزید (که از شکل خلافت خارج شده و تبدیل به سلطنت شده است) را کنار نمی‌زند؛ بلکه باعث شهادت آن حضرت و یاران‌شان و همچنین اسارت خانواده‌ی ایشان (به طرز فجیعی) می‌شود. یعنی علی‌الظاهر همه چیز در فضای سیاسی جامعه به حالت قبلی خود است. از این مقطع دوره‌ی امامت امام سجاد علیه السلام آغاز می‌شود که در واقع بعد از گذشت پنجاه سال از آغاز دوره‌ی انسان ۲۵۰ ساله در آستانه‌ی ورود به دویست سال بعدی آن است.

شرایط اجتماعی در آغاز امامت امام سجاد علیه السلام

شهادت امام حسین علیه السلام و آغاز امامت امام سجاد علیه السلام از سخت‌ترین، عجیب‌ترین و پیچیده‌ترین مقاطع دوره‌های زندگی انسان ۲۵۰ ساله است. بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، مدت کوتاهی (از واقعه‌ی عاشورا و بعد از آن) امام سجاد علیه السلام متحمل بیماری بودند و بعد از آن در اوائل دوران امامت آن حضرت وقایع مهمی چون واقعه‌ی فجیع حره در مدینه و حمله به مکه و تخریب کعبه، نشان‌دهنده‌ی شرایط دشوار و پیچیده‌ی سیاسی و اجتماعی است که عملاً تقابل با اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. شرایط به گونه‌ای است که خلیفه‌ی مسلمین بلافاصله بعد از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام در جمع بزرگان (نه فقط بزرگان مسلمین، بلکه سفرای روم و همسایگان سرزمین اسلامی که در آن مجلس دعوت شده‌اند) و با



حضور اسرای اهل بیت پیامبر ﷺ به صراحت شروع به خواندن این اشعار می‌کند:

«لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ»^۱

«بنی هاشم با حکومت بازی کردند (به دنبال آن بودند)؛ وگرنه نه خبری (از

نبوت) بوده و نه وحی ای نازل شده است!»

یعنی یزید اساساً منکر اصل آن باوری می‌شود که خود، وارث آن جایگاه است.

این شرایط پیچیده و سخت، آغاز دوره‌ی چهارم امامت از زندگی انسان ۲۵۰ ساله است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین خصوصیات این شرایط که در تحلیل روند کلی انسان ۲۵۰ ساله مؤثر است، اشاره خواهد شد.

یکی از خصوصیات این مقطع، القای ترسی عجیب در بدنه‌ی جامعه‌ی مسلمین است. این امر بواسطه‌ی وقوع حادثه‌ی عاشورا و سرکوب قیام‌هایی است که به دنبال آن رقم می‌خورد (مثل واقعه‌ی حره و قیام توابعین که به خونخواهی از شهدای کربلا انجام شد). در ماجرای حره، گروهی از بزرگان مدینه به شام و دربار یزیدی می‌روند. با مشاهده‌ی سلطنت یزید و اشرافیت و عیش و عشرتی که حاکم مسلمین برای خود رقم زده است، به مدینه بازگشته و علیه حکومت یزید قیامی اعتراضی به راه می‌اندازند. یزید برای سرکوبی این قیام، لشگری را به فرماندهی مسلم بن عقبه به مدینه می‌فرستد. مسلم بن عقبه به فجیع‌ترین جنایات و قتل‌ها دست زده و بر اساس برخی نقل‌ها اعلام می‌کند تا سه روز نوامیس مسلمین مدینه‌ی النبی بر لشگریان حلال است! این نقل و برخی گزارشات دیگر از این واقعه حقیقتاً تکان‌دهنده است. در اثر همین دستور در سال‌های آینده، تعداد فرزندان حرام‌زاده در شهر مدینه، بسیار بالاست. اگر از منظر جامعه‌شناختی این ماجرا بررسی شود، می‌توان رگه‌هایی از این قضیه را در گزارش‌هایی که بعد از این واقعه از مکه و مدینه نقل می‌شود، پیدا کرد. برای مثال گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که مکه و

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷



مدینه به پایگاه عیش و عشرت سرزمین اسلامی تبدیل شدند. در واقع دو مرکز اصلی تولد و رشد اسلام (سرزمین وحی و حج یعنی مکه و مضع شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مدینه) تبدیل به کانون حضور جدی آوازه خوان ها و رقاصه ها و ایجاد قمارخانه ها شده است. برخی نقل ها حاکی از آن است که بخاطر حضور برخی از این مفسدین مشهور، اذان را به تأخیر می انداختند! در واقع باید به لحاظ جامعه شناختی مطالعه کرد که چرا مسلمین در این سرزمین شدیداً به لهو و لعب (و فراموشی سختی هایی که به آنها وارد آمده) گرایش پیدا می کنند. از طرف دیگر بررسی این نکته مهم است که چرا در سیره ی امام سجاد علیه السلام توجه به زهد، ادعیه، توجه به خدا و معنویت بسیار جدی است.^۱

خصوصیت دوم، تخریب چهره ی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام بوسیله تبلیغات است.

پس از آنکه معاویه قدرت را بدست می گیرد، مرکز خلافت از کوفه به شام منتقل شد. طبیعتاً پایتخت خلافت، محور تبلیغات اساسی حکومت است.^۲ در واقع پایگاه و محور حرکت جامعه ی اسلامی از مدینه به کوفه و بعد از آتش بس امام مجتبی علیه السلام با معاویه (که تعبیر دقیق تری نسبت به صلح است) به شام منتقل شد. شام همان تصویری که از امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان ایشان ساخته است، به همهی سرزمین اسلامی القاء می کند. بعد از واقعه ی کربلا، اسرای اهل بیت علیهم السلام به شام وارد می شوند و مصیبتی سنگین تر از روز عاشورا برایشان رقم می خورد. این فضای تبلیغاتی بوسیله ی شعرا، علمای درباری و استانداران در شهرهای مختلف شکل گرفته است. در نگاه این جریان فکری و تبلیغاتی، اهل بیت علیهم السلام (که نماد ایشان در

۱. برخی متفکرین اسلامی در این زمینه مطالبی نوشته اند که برای کسب اطلاع بیشتر، می توان به آنها مراجعه کرد.

۲. امروزه هم بسیاری از جریان سازی ها در کشور از تهران آغاز می شود.



آن زمان امام سجاد علیه السلام است) نامحبوب هستند. اینکه چهره‌ای اهل زهد و عبادت مثل امام زین العابدین علیه السلام در ذهن جامعه منفور می‌شود، ناشی از همین تبلیغات است.

یکی از نقل‌هایی که نشان‌دهنده‌ی این فضای تبلیغاتی است (ورهب معظم انقلاب (حفظه‌الله)) آنرا نقل می‌کنند، در ادامه ذکر می‌شود:

«در دوره‌ی استانداری حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه، شخصی برای دادخواهی نزد او رفته و هنگام صحبت کمی صدای خود را بالا می‌برد. حجاج تشری به او می‌زند که اینطور صحبت نکند. آن شخص به حجاج می‌گوید با من اینطور تلخ صحبت نکن؛ قبیله‌ی ما فضائل زیادی دارد. حجاج با تعجب می‌پرسد: چه فضیلتی دارید؟ آن شخص مواردی را به عنوان فضیلت قبیله‌ی خود نقل می‌کند که در هریک از آن رفتارها بغضی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وجود دارد. برای مثال: زنی از آن قبیله هنگام حرکت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کوفه نذر می‌کند که اگر ایشان به قتل برسند، ده شتر قربانی کند و این کار را کرد؛ اگر کسی به خواستگاری دخترمان بیاید، از او می‌پرسیم که آیا محبّ امیرالمؤمنین علیه السلام است یا نه؟ اگر اینگونه باشد، با او وصلت نمی‌کنیم. و... در تمامی این موارد حجاج بر حرف او صحنه می‌گذارد که همه‌ی اینها فضیلت است!»^۱

در روایت معروفی دیگری از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«مَا بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا»^۲

«در مکه و مدینه بیست نفر محبّ ما اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد!»

۱. برای اطلاع از شرح ماجرا به کتاب حلقه‌ی سوم انسان ۲۵۰ ساله مراجعه کنید.

۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۹۷



در واقع افراد اندکی به عنوان یاران نزدیک و اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام باقی مانده اند که از جمله‌ی آنها ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب است.^۱ بسیاری از بزرگان جامعه‌ی شیعه به شهادت رسیده اند و بسیاری از افراد کم‌اراده تر هم از ترس حرفی نمی‌زنند. هریک از سرکوب‌های حکومت بنی امیه (از شهادت حجر بن عدی توسط معاویه تا واقعه‌ی عاشورا و حره توسط یزید) عده‌ای را در جامعه ساکت کرده و ترسانده است.

بدرفتارترین حکام زمان امام سجاد علیه السلام، عبدالملک مروان است که با رفتار خشن و قتل‌های گسترده، ترس شدیدی را در جامعه القاء می‌کند. خصوصیت سوم این دوران، اتصال گروه از علما به حکومت است که به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) دوستدار اهل بیت علیهم السلام هم هستند. محمد بن شهاب زهری یک نمونه‌ی آن است. در روایتی آمده است که وقتی امام سجاد علیه السلام را با غل جامعه^۲ به شام آوردند، به عبدالملک توصیه می‌کند غل و زنجیر را باز کند چراکه ایشان فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند. امام سجاد علیه السلام در نامه‌ای به ابن شهاب زهری، او را «فقیه» خطاب می‌کنند اما او را توبیخ کرده و می‌فرمایند تو در لباس دین با اتصال به دستگاه حکومت، توجیه‌کننده‌ی ظلم‌هایی هستی که این ظالم و طاغوت مرتکب می‌شود. در واقع آن طاغوت بوسیله‌ی حضور تو بهتر می‌تواند دل‌های مردم را نسبت به خود نرم کرده و برای ظلم‌های خود توجیه دینی و قرآنی بتراشد.^۳

همان روشی که فرعون در مقابل قوم خود پیش گرفته بود و آنها را با

۱. «الإختصاص ابنُ الولیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِيَّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَيَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَأَبُو خَالِدِ الْكَاذِبِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ» / مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۴۶، ص ۱۴۴

۲. نوعی غل و زنجیر که دست را به گردن وصل می‌کرد.

۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۷۴



«استخفاف» به اطاعت خود و ادار می‌کرد، دستگاه بنی امیه بوسیله‌ی علمای درباری انجام می‌داد تا دل‌های مردم بواسطه‌ی این شخصیت‌ها به دستگاه خلافت متمایل شود:

«فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»^۱

با عنایت به جمیع این شرایط به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) سختی دوران امام سجاد^{علیه السلام} در هیچ دوران دیگری از حیات ائمه‌ی اطهار^{علیهم السلام} نبوده است. معظم له حتی دوران امامت امام هادی^{علیه السلام} و امام حسن عسکری^{علیه السلام} در شرایط پادگانی محافظت شده را به دشواری زمانه‌ی امام سجاد^{علیه السلام} نمی‌دانند.

اقدامات مهم امام سجاد^{علیه السلام}

یکی از نکاتی که برای دغدغه‌مندان حرکت‌های مصلحانه‌ی اجتماعی مایه‌ی قوت قلب است، توجه به شرایط سختی است که در گذشته مصلحان دیگری با آن مواجه بوده‌اند. در بسیاری از بزنگاه‌های حرکت‌های سیاسی و اجتماعی که با آن مواجه هستیم (با همه‌ی مفاسد اخلاقی و اجتماعی و ظلم‌های ظالمین)، نگاه به شرایط دوران حیات امام سجاد^{علیه السلام} (و سختی‌های عجیب آن) آرامش‌خاطری را برای انسان به وجود می‌آورد (که ما با آن شرایط بسیار فاصله داریم). تمامی دوران حیات ائمه^{علیهم السلام} (زندگی انسان ۲۵۰ ساله) برای همه‌ی برهه‌های زندگی ما درس دارد؛ خصوصاً برای کسانی که دغدغه‌ی حرکت اجتماعی و امام‌گونه در محیط‌های مختلف دارند و به دنبال اصلاح اجتماعی با مدل ائمه‌ی اطهار^{علیهم السلام} دارند.

از جمله موقعیت‌های سختی که مصلحین اجتماعی با آن مواجه هستند و از جمله فشارهایی است که برای خاموش کردن آن حرکت ایجاد می‌شود، قلّت یارانی است که بوسیله‌ی آنها می‌خواهیم حرکتی را رقم بزنیم. البته این نکته مربوط به



شرایطی است که حرکت در مسیر حق و بر مبنای قرآن و مکتب امام باشد وگرنه هر تنگنایی که با کمبود یاوران مواجه باشد، نشان دهنده‌ی حقانیت آن حرکت و مسیر نیست. وقتی حرکت در مسیر حق است، نباید از قلت یاوران ترسید. در برخی شرایط باید استراتژی‌های امام زین العابدین علیه السلام را اتخاذ کرد.

امام سجاد علیه السلام در طول تقریباً ۳۴ سال امامت، با اقدامات مصلحانه‌ی خود جریان امامت را پیش بردند. برای فهم اهمیت و اثر کار امام سجاد علیه السلام باید ابتدا و انتهای دوران امامت ایشان را با هم مقایسه کرد. در ابتدای دوران امامت، طبق همان حدیثی که اشاره شد، در مکه و مدینه محبین آن حضرت به بیست نفر نمی‌رسیدند. اما در اوایل دوران امامت امام باقر علیه السلام از کرسی‌های درس ایشان استقبال زیادی شده و آن حضرت و فرزندشان مرجعیت حدیثی پیدا کردند. گسترش تفکر اهل بیت علیهم السلام تا جایی است که در روایت آمده است شخصی از خراسان نزد امام صادق علیه السلام آمده و می‌گوید صد هزار شمشیرزن در خراسان گوش به فرمان شما هستند؛ چرا قیام نمی‌کنید:

«حَدَّثَ إِبرَاهِيمُ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ مَأْمُونِ الرَّقِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي الصَّادِقِ عِ إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ حَسَنِ الْخُرَّاسَانِيِّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمْ الرَّأْفَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ تَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقْعُدُ عَنْهُ وَ أَنْتَ تَجِدُ مِنْ شِبَعَتِكَ مِائَةَ أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ عِ اجْلِسْ يَا خُرَّاسَانِيُّ رَمَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ يَا حَنْفِيَّةُ اسْجُرِي التُّورَ فَسَجِّرْهُ حَتَّى صَارَ كَالْجُمْرَةِ وَ ابْيَضَّ غُلُوهُ ثُمَّ قَالَ يَا خُرَّاسَانِيُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِي التُّورِ فَقَالَ الْخُرَّاسَانِيُّ يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبْنِي بِالتَّارِ أَقْلِي أَيْ قَالَ لَكَ اللَّهُ قَالَ قَدْ أَقْلَنْتَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونَ الْمُكْتَبِيُّ وَ نَعَلَهُ فِي سَبَابَتِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عِ أَلْقِ التَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَ اجْلِسْ فِي التُّورِ قَالَ فَأَلْقَى التَّعْلَ مِنْ سَبَابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التُّورِ وَ أَقْبَلَ الْإِمَامُ يُحَدِّثُ الْخُرَّاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَّاسَانَ حَتَّى كَانَتْهُ شَاهِدٌ لَهَا ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا خُرَّاسَانِيُّ وَ انظُرْ مَا فِي التُّورِ قَالَ فَفُتْمَتْ إِلَيْهِ فَرَأَيْتَهُ مَرْتَبَعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ سَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ عِ كَمْ تَجِدُ



بِحُرَّاسَانٍ مِثْلَ هَذَا فَقُلْتُ وَاللَّهِ وَلَا وَاحِدًا فَقَالَ ع لَا وَاللَّهِ وَلَا وَاحِدًا أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاوِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ.»^۱

سوال اینجاست که امام سجاد علیه السلام برای اصلاح اجتماعی در تعامل به مردم، شیعیان، دستگاه حاکمیت، علمای درباری و... چه استراتژی ای را دنبال می کنند تا اهداف مدنظر حاصل شود؟

ائمه ای اطهار علیهم السلام همواره دو رسالت اصلی را انجام می دادند:

- ✓ دفاع از حقانیت و معارف و مبانی اصیل شیعه (یعنی مبانی اصیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) و حفظ آنها
- ✓ مبارزه‌ی حادّ سیاسی و تلاش برای ایجاد کارخانه‌ی انسان‌سازی (که به صورت عمومی انسان‌ها را متعبد به دستورات الهی و اهل عبودیت تربیت کند) در ادامه به اقدامات امام سجاد علیه السلام در سه بخش اشاره می شود.

در مقابل خلفا و طواغیت

با توجه به شرایط اجتماعی در دوران امام سجاد علیه السلام، مهم ترین اصل در تعامل با خلفا این بود که حضرت به گونه‌ای اقدامات اصلاحی خود را پیش ببرند که کمتر توجه دستگاه حاکمیت را به خود جلب کند و حساسیت برانگیز نباشد تا آن اقدامات آرام و آهسته توسط خلفا دچار آسیب نشود. از طرفی، خلفا قدرت نامحدودی را برای خود قائل بوده و از طرف دیگر با توجه به ترس مردم از دستگاه حکومتی، حاکمان در خونریزی و تزییع حقوق مردم هیچ مانعی برای خود نمی دیدند. این استراتژی امام سجاد علیه السلام در حرکت نرم (که حساسیت برانگیز نباشد) بدین معنی نیست که آن حضرت در مقابل برخی حکام ذلت و کرنش و

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۴۷



تواضع به خرج می دادند تا مثلاً جان خود را حفظ کنند. این معنا در برخی روایات جعلی آمده است که به اعتبار اندیشه کلامی و اعتقادی ما به هیچ وجه قابل قبول نیست که امام زین العابدین علیه السلام (فرزند امام حسین علیه السلام) که شعارشان هیئات منا الذلّة است) چنین کاری کرده باشند. اما این مطلب قابل پذیرش است که امام به گونه‌ای سیاست‌ورزی کرده و لایه‌های حفاظتی و اطلاعاتی پیچیده برای خود تعریف کرده باشند که دستگاه حاکمیت را نسبت به حرکت خود حساس نکنند.

البته برخی شیعیان بروزاتی در مناطق مختلف داشتند و در بعضی موارد علناً شعارهایی می دادند. از جمله‌ی آنها یحیی بن ام‌الطویل است که در مسجد اعلام می‌کرد: «ما از مروان و مروانیان بیزاریم» و به این آیه استناد می‌کرد:

«إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ»^۱

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، این صحابی برجسته‌ی امام سجاد علیه السلام را فقیه و اسلام‌شناس واقعی می‌داند. چراکه در این بیان خود، مشخص است عبودیت به معنای واقعی خود را درک کرده است. مشخص است که عبدالملک مروان نه تنها سنگ و چوب نمی‌پرستد بلکه برخی آداب اسلامی و نماز و... را هم به جا می‌آورد. اما اطاعت از فرمان خود را جایگزین اطاعت از فرمان خدا کرده است. برخی حاکمان منطقه‌ای به استاندار خود نامه می‌نوشت که اگر می‌خواهی فتنه‌ی شیعیان جمع شود باید رأس این فتنه (علی بن الحسین علیه السلام) را از بین ببری. اما آن استاندار می‌گوید ما (بنی مروان) نمی‌خواهیم به ریختن خون بنی هاشم دست بزنیم و به سرنوشت یزید و بنی امیه دچار شویم!

در واقع هزینه‌ی قتل آن حضرت بالاست و خلفا حاضر به پذیرش این خطر نبودند. یکی از دلایل آن، مشی امام سجاد علیه السلام است. آن حضرت فریاد بلندی علیه



ظلم نمی کردند و علی الظاهر به گونه ای رفتار می کردند که مخالفت صریح علیه دستگاه حاکمیت محسوب نمیشد. برای مثال حضرت هنگام مواجهه با مصیبت گریه می کردند و بدین وسیله نسبت به ظلم واکنش نشان می دادند.

در مقابل مردم

مهم ترین تمرکز امام سجاد علیه السلام در تعامل با مردم، احیای «اصول اخلاقی» است. این اصول اخلاقی و مبانی حرکت واقعی مسلمان در جامعه از بین رفته و فقدان آن منجر به وقوع حادثه های عاشورا و گسترش فضای عیش و عشرت در جامعه (بعد از واقعه ی حره) است. به دنبال این امر و بواسطه ی ظلم ها و بی تقوایی های رایج بین حاکمان اموی و مروانی، جامعه دچار گرفتاری هایی شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون مردمان دوره ی دیگری اینطور تعبیر می کنند:

«فَمُنِيَ النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِحَبْطِ وَشِمَاسٍ، وَ تَلَوْنِ وَ اعْتِرَاضِ فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ، وَ شِدَّةِ الْمُحَنَةِ.»^۱

«به خدا سوگند به سبب این شرایط، مردم، گرفتار عدم تعادل و سرکشی و عدم ثبات و حرکات نامنظم شدند. من که اوضاع را چنین دیدم صبر و شکیبایی پیشه کردم، با این که دورانش طولانی و رنج و محنتش شدید بود.»

هرچند این خصوصیات مربوط به دوره ی دیگری (زمان خلافت خلیفه ی دوم) است اما مردم در زمان امامت امام سجاد علیه السلام هم به ویژگی های خاصی دچار شده بودند که نشأت گرفته از رفتارهای حاکمان زمان خودشان بود.

لذا تمرکز امام سجاد علیه السلام روی تربیت است. یکی از اقدامات حضرت در این راستا، پدیده ی دعاست که در صحیفه ی سجاده منعکس است. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله)



می‌فرمایند، استراتژی آن حضرت صرفاً نگاشتن دعا یا دعا کردن نبوده است؛ بلکه امام سجاد^{علیه السلام} وظیفه‌ی خود را تبیین معارف می‌دانند که این تبیین در قالب دعا انجام می‌شود. این روش باعث می‌شود از طرفی بیان معارف حساسیت‌برانگیز نشود و از طرف دیگر انتقال معارف اساسی و اصیل هم تحقق می‌یابد.

امام زین العابدین^{علیه السلام} بر روی پدیده‌ی «زهد» هم تکیه دارند.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) به این مطلب تأکید می‌کنند که تکیه‌ی امام سجاد^{علیه السلام} روی مسئله‌ی زهد، بدین معنی نیست که به جهت ازدیاد ظلم و قتل اباعبدالله الحسین^{علیه السلام}، سراغ خانه‌نشینی برویم! بلکه زهد در کلام آن حضرت بدین معناست که بی‌تعلقی به دنیا را (برای مبارزه) در جامعه باید برجسته کرد. در واقع با توجه به ترس‌ها و طمع‌هایی که در مردم به وجود آمده و به دنبال آن، عده‌ای (از جمله برخی اهل علم) به دنبال وابستگی به حکومت هستند، باید روی زهد تمرکز کرده و آن را تبیین کرد تا جامعه از این گرفتاری (تعلق به دنیا) نجات یابد.

بعد دیگر طرح مسئله‌ی زهد، دعوتی خاص برای برخی مؤمنین و نیروهای ویژه است. در واقع با این دعوت، کسانی که فهمی عمیق‌تر از مطالب دارند و حاضر به هزینه دادن هستند، در حلقه‌ی یاران نزدیک آن حضرت قرار بگیرند. در واقع این افراد با فهم حقیقت زهد، باید تعلق خود به جلوه‌های دنیا (از جمله ثروت، قدرت و...) را قطع کنند و با حرکت مبارزاتی و اصلاحی، همراهی کنند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) به دو نامه‌ی معروف آن حضرت در مورد زهد اشاره می‌کنند و با توجه به ذکر مسائلی چون «ظلم‌های حاکمان» و «ضرورت اطاعت از امام منصوب از جانب خدا» در این نامه‌ها، آن را دال بر این امر می‌دانند که مخاطب نامه صرفاً عموم مردم نبوده بلکه مخاطبین ویژه هم داشته است.

اقدام سوم امام سجاد^{علیه السلام} در این زمینه، «گرفتن عبد و عبید، تربیت و آزاد کردن

آنها» است.



این امر نه تنها در اصلاح عمومی جامعه بلکه در مورد تربیت انسان‌های ویژه و تعامل خاص با تشکیلات و مؤمنین خاص جامعه معنا پیدا می‌کند. هر چند رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مباحث انسان ۲۵۰ ساله کمتر به این مورد اشاره کرده‌اند اما در مباحث بزرگان دیگر از جمله مرحوم علامه سید جعفر مرتضی عاملی^۱ و آقای سید منذر حکیم^۲ در مدل حرکتی امام سجاد^{علیه السلام} به این مطلب اشاره کرده‌اند. ممکن است این پدیده ساده به نظر برسد. اما در برخی نقل‌های تاریخی آماری از تعداد این بندگان در طول ۳۴ سال امامت آن حضرت بیان شده است که بسیار جای تأمل دارد. در برخی گزارشات تاریخی، اشاره شده که ایشان بیست هزار بنده را در این مدت خریداری کرده و پس از مدتی تربیت کردن در خانه‌ی خود، آزاد کرده‌اند.^۳

فضای جامعه به گونه‌ای است که از طرفی صدای عیش و عشرت و موسیقی و خوانندگان زن، و از طرف دیگر صدای آخوندهای درباری وابسته به دستگاه حکومت و خودفروخته به دنیا آنقدر بلند است که صدای امام سجاد^{علیه السلام} به جایی نمی‌رسد. حساسیت دستگاه مروانی به آن حضرت هم به گونه‌ای است که ایشان امکان تبلیغ علنی و عمومی ندارند. آن حضرت ابداً این شرایط را دلیلی بر کناره‌گیری و ساقط شدن تکلیف نمی‌دانند. ایشان با خریدن بندگان (غلام و کنیزها) چند ماه آنها را در خانه‌ی خود تحت تربیت قرار داده و پس از آنکه معارفی را از آن حضرت آموختند و در واقع نرم‌افزارهایی بر فکر ایشان نصب شد، آنها را آزاد می‌کردند. آنها با آزاد شدن، در طبقه‌ی انسان‌های آزاده در جامعه قرار می‌گرفتند.

۱. ر.ک به مقاله‌ی «الإمام السَّجَاد عليه السلام باعْتُ الاسلامَ مِن جَدِيدٍ» (امام سجاد^{علیه السلام}؛ بناکننده‌ی

اسلام از نو) نوشته‌ی مرحوم علامه سید جعفر مرتضی عاملی^{علیه السلام}.

۲. ر.ک به کتاب اعلام الهدایة.

۳. برخی نقل‌ها عدد چهارده هزار بنده را ذکر کرده‌اند.



این کار ممکن است یک استراتژی جدی مبارزاتی باشد. در صورت صحت اعداد نقل شده از تعداد این افراد، می توان اثر این آزادسازی بندگان را در شاگردان چند هزار نفری امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مشاهده کرد. از طرف دیگر این اقدام می تواند نوعی استراتژی جهت پمپاژ گفتمان عمومی در میان عموم مردم باشد. ضمن اینکه در ایجاد تشکیلات ویژه شیعی از خواص و ارتباط دادن بین خود آنها (که به تربیت انسان های ویژه برمی گردد) هم این کار اثر داشته باشد.

در مقابل علمای درباری

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در بیان این مطلب، تنها به نامه ای امام سجاد علیه السلام به محمد بن شهاب زهری عنایت داشته اند. ممکن است با جستجوی بیشتر در منابع، روشن شود که چنین کاری یک رویه ای جدی آن حضرت با علمای درباری بوده باشد.^۱ لازم به ذکر است یکی از ویژگی های سبک تحلیلی رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) این است که چهارچوبی که از زاویه ای کلامی و مبتنی بر منظومه ای فکری متخذ از قرآن کریم از امامت بدست آورده اند را با استناد به یک یا چند شاهد تاریخی، اثبات می کنند.

نامه ای امام سجاد علیه السلام به ابن شهاب زهری با لحنی توبیخ آمیز و سنگین است.^۲ مهم ترین و برجسته ترین مطلب بیان شده در این نامه، این است: بنا نیست خداوند متعال تو را به آسانی مورد بخشش قرار دهد. تو تبدیل به جاده صاف کن ظالمین و طواغیت شده ای. تو مرتکب گناه کتمان (پنهان کردن و عدم تبیین معارف قرآن) شده ای. قرآن کریم در مورد بزرگان و علمای یهودی به بحث کتمان معارف اشاره کرده است:

۱. این احتمال وجود دارد که برخی از مستندات در این زمینه به دست ما نرسیده باشد.

۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۷۴

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۱

با توجه به آنکه معرفی کردن پیغمبر اکرم ﷺ به عنوان پیامبرِ آخرالزمان برای علمای یهودی ضررهایی داشته و کتمان حقیقت منافعی را به دنبال داشت، چنین کاری می کردند. البته خداوند متعال عذاب سنگینی را به آنها وعده می دهد. مشابه همین مطلب را امام سجاد علیه السلام به محمد بن شهاب می فرمایند.

نکنه‌ی دیگری که در این زمینه مهم است، عهده‌ی است که خداوند از علما گرفته است. یکی از نمونه‌های آن در نامه‌ی امام سجاد علیه السلام به ابن شهاب آمده است. نمونه‌ی دیگر آن در سخنرانی امام حسین علیه السلام سال ۵۸ هـ.ق (دو سال قبل مرگ معاویه) در سرزمین منا خطاب به علمای امت می باشد.^۲ تمرکز خطبه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام بر این امر است که چرا کسانی که به اعتبار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و کسب معارف دین، صاحب منصب و واجد اعتبار شده اند، سکوت کرده اند؟ نمونه‌ی مشهور و واضح عهده‌ی که خدا از علما گرفته در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی ششقیه‌ی نهج البلاغه آمده است:

«أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوَجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارَؤا عَلَى كِبَظَةِ ظَالِمٍ، وَ لَأَسْعَبَ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِمًا أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنزٍ.»^۳

«آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند! اگر به خاطر حضور حاضران و توده های مشتاق بیعت کننده و اتمام حجت بر من به سبب وجود یار و یاور نبود، و نیز به دلیل عهد و میثاقی که خداوند از دانشمندان و

۱. بقره/۱۴۶

۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۳۷/مطالعه ی این خطبه بسیار توصیه می شود.

۳. نهج البلاغه/خطبه ۳



علما (ی هر ائت) گرفته که «در برابر شکم‌بارگی ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده و مظلوم سکوت نکنند!» (در صحنه باشند و حرف بزنند و داد مظلوم را بستانند)، مهار شتر خلافت را بر پشتش می افکندم (و رهایش می ساختم) و آخرینش را با همان جام اولینش سیراب می کردم و در آن هنگام درمی یافتید که ارزش این دنیای شما (با همه زرق و برقش که برای آن سر و دست می شکنید) در نظر من از آب بینی یک بز کمتر است.»^۱

بنابراین این موضوع در بیان حضرات ائمه علیهم السلام بسیار جدی است. نکته‌ی مهم دیگر این است که مشخصاً این نامه توسط خود ابن شهاب زهری منتشر و علنی نشده است (چون مایه‌ی بی آبرویی او است). به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) نامه توسط خود امام سجاد علیه السلام منتشر شده است (به اصطلاح امروزی نامه‌ی سرگشاده). بنابراین این نامه دو بُعد دارد: یک جنبه، تربیتی است. یعنی امام به جهت دلسوزی برای ابن شهاب (به عنوان بنده‌ی خدا) به دنبال انذار او هستند تا شاید این نامه مؤثر واقع شده و هدایت شود. بُعد دیگر نامه، برای ما و تاریخ است تا بدانیم کسی که عملی دستگاه ظلم و طاغوت (که به ناحق در منصب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نایبان ایشان قرار گرفته است) شود یا علمایی که نسبت به این دستگاه سکوت می‌کنند، دچار عذاب سهمگینی خواهند شد.

مجموعاً می‌توان گفت بعد از ضربه‌ی سنگینی که واقعه‌ی عاشورا به جریان امامت وارد کرد، امام سجاد علیه السلام تلاش کردند قوامی در آن ایجاد کنند و تشکیلاتی پنهان را در آن به وجود آورند. از طرف دیگر در فضای عمومی مردم، اصلاح لازم را ایجاد کنند و جریان امامت را از برخوردهای تند و خشن حاکمیت مصون بدارند. در ادامه به این مطلب می‌پردازیم که انسان ۲۵۰ ساله از مقطع شهادت امام سجاد علیه السلام به بعد، چه روندی را دنبال می‌کند.

۱. ابن میثاق از علما گرفته شده است؛ نه از انسان‌های سبک‌مغز به ظاهر انقلابی.



آغاز امامت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام بر اساس نقل‌ها تمام دوره‌ی امامت امام سجاد علیه السلام را درک کردند (آن حضرت چهار، پنج سال قبل از واقعه‌ی عاشورا به دنیا آمدند). با توجه به مدت ۳۴ ساله‌ی امامت امام سجاد علیه السلام، امام باقر علیه السلام در سن ۳۸ یا ۳۹ سالگی به امامت رسیدند. بخش ابتدایی از دوره‌ی چهارم امامت (و حیات انسان ۲۵۰ ساله) به مقطع امامت امام سجاد علیه السلام اختصاص داشت. پس از آن، دوره‌ی امامت ۱۹ ساله‌ی امام باقر علیه السلام را در مقابل داریم. در این زمان، خفقان و سنگینی اوائل دوران امام سجاد علیه السلام وجود ندارد و آرامش بیشتری حاکم است. با توجه به مجاهدت‌های امام سجاد علیه السلام، شاکله‌ی یاران و بدنه‌ی نزدیک به امام باقر علیه السلام، شکل گرفته است که البته عنصر تقیه همچنان در رفتار آنها جدی است. از طرف دیگر امام باقر علیه السلام به عنوان یک شخصیت علمی شناخته شده، محل رجوع هستند. بزرگان و علمای اهل سنت و عامه جزء شاگردان آن حضرت محسوب می‌شوند.

آنچه شاخص حرکت همه‌ی ائمه علیهم السلام است (مبارزه‌ی سیاسی و تبیین معارف دین و اسلام ناب) در سیره‌ی امام باقر علیه السلام به طور جدی قابل مشاهده است. امام باقر علیه السلام در پاسخ به مراجعات و سوالاتی که از ایشان انجام می‌شود، پاسخ‌هایی می‌دهند که متضمن معارف حقیقی است و تبیین معارف اسلام ناب بدین شکل انجام می‌شود.

در مورد مبارزه‌ی حادّ سیاسی، باید توجه داشت که در مورد ائمه‌ای که در حکومت قرار نداشتند (و به تبع فضای خفقان، مبارزه را با تقیه پیش می‌بردند) متأسفانه نقل‌های تاریخی چندانی به دست ما نرسیده است. فلذا باید با جستجوی در روایات از لابه‌لای اخبار مختلف، نشانه‌ها و نمودهایی را یافت و تحلیل را با استفاده از آن پیش برد. دلیل این قضیه آن است که بیشتر تاریخ‌نگاری‌ها توسط حاکمان و خلفا یا وابستگان به آنها انجام شده است. البته برخی تاریخ‌نگاران هم پدیده‌ی



حکمرانی و سیاست یا جریان‌های فکری را جدی‌تر می‌دانستند. در فضای انقلاب اسلامی شاهد این واقعیت هستیم که تاریخ‌نگاری پیرامون جریان‌های فکری منتهی به انقلاب اسلامی به قدر قابل ملاحظه‌ای انجام نشده است (در حالی که یکی از مباحث اساسی و مهمی است که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شده است). حتی بعد از پیروزی انقلاب هم جریان‌شناسی درستی در مورد جریان‌های علمی نشأت گرفته از انقلاب اسلامی در حوزه و دانشگاه، صورت نگرفته است. اما در کنار این امر، کتاب‌های تاریخی متعدد و متنوعی در مورد روند مبارزات و برخورد با شاه و خاندان پهلوی نگاشته شده است.^۱

مبارزات فرهنگی امام باقر علیه السلام

در مورد سیره‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از یک مقطع زمانی، تمرکز ایشان بر کار فکری، فرهنگی و تربیتی بوده که علی‌القاعده قوت بیشتری پیدا کرده است. فلذا پیدا کردن نشانه‌هایی از مبارزات سیاسی ائمه علیهم‌السلام از میان آثاری که به دست ما رسیده است، دشوار است. امام باقر علیه السلام در کنار تبیین حقایق دین، با تحریف‌هایی که بوسیله‌ی علمای وابسته به دربار حاکمان مروانی انجام میشد، مقابله می‌کردند (شبییه مقابله‌ی امام سجاد علیه السلام با ابن شهاب زهری). برای مثال امام باقر علیه السلام با عکرمة (شاگرد ابن عباس از آخوندهای درباری) برخورد تندی دارند. مطلب دیگر، مواجهه با شعر است.

شعرا در دوران ائمه علیهم‌السلام مانند شبکه‌های اجتماعی، پیام‌رسان‌ها و تلویزیون‌های ماهواره‌ای در این زمان بودند. در واقع شعرا (و در واقع عنصر شعر) قوی‌ترین رسانه‌ی تبلیغی-فرهنگی در آن زمان محسوب میشد. فلذا مواجهه‌ی مثبت یا منفی ائمه علیهم‌السلام با شعرا در اوج خود دیده می‌شود. برای مثال برای تحسین شعرا

۱. نگارش کتب تاریخی هم لازم است اما از جهت مقایسه این امر بیان شد.

مبالغ زیادی طلا به ایشان می دادند. از طرف دیگر با شاعری که در مدح خلفا شعر سروده بود (مثل کُتَّیر که برای عبدالملک مروان شعر سروده بود) به تندی برخورد کردند که چرا برای تبلیغ دستگاه حاکمه‌ی طاغوت اقدام کردی؟! باید توجه داشت که هر دستگاه حاکمه‌ای بد نیست. تفکری که در بین بعضی اقشار (مثل برخی هنرمندان و به اصطلاح سلبریتی‌ها) رایج شده است که خود را همواره در جایگاه مخالف هر حاکمیتی (به اصطلاح اپوزوسیون) می بینند و اتصال به آن را بد تلقی می کنند، درست نیست. مهم این است که انسان با حاکمیت حق مواجه است یا باطل و بر اساس حق و باطل، مواجهه‌ی خود را تعریف کند. در واقع حاکمیت یکی از ابزارهای جریان حق و باطل است (نه آنکه ذاتاً اصالت داشته باشد).

حفظ و تقویت تشکیلات شیعی

در ارتباط با خواص شیعه و سامان‌دهی تشکیلات پنهان، قبلاً اشاره شد که از زمان امام مجتبی علیه السلام یک حلقه و حزب پنهانی شیعه شکل می گیرد. بعداً در دوره‌ی امام سجاد علیه السلام این حزب پنهانی گسترش می یابد. در همین راستا امام باقر علیه السلام تلاش دارند افراد مؤثر و سرشاخه‌های این تشکیلات را حفظ کنند.^۱ از مصادیق

۱. در علم رجال، رجال‌شناسان اصطلاحاً با این پدیده «حدسی» برخورد می کنند (یعنی بر اساس عقاید خود تأیید یا رد می کنند) و برخی اصحاب مثل جابر بین یزید جعفی و مفضل بن عمر را اصحاب سیر امام می دانند. امام به این دسته اصحاب مطالب تربیتی و معنوی خاصی می آموختند (حدسی در مقابل حسسی است). در نقل معروفی آمده است که جابر بن یزید جعفی نزد امام صادق علیه السلام می رود و می گوید: من از پدر شما هفتاد روایت آموختم که از سنگینی آن سینه‌ام تنگ شده است. نمی توانم آنها را به کسی بگویم؛ چه کنم؟ حضرت فرمودند: «به بیابان برو و گودالی حفر کن و با زمین آن اسرار را بگو تا آرام شوی. اما با کسی مطرح نکن. هرکسی تحمل این معارف را ندارد و با مردم به اندازه‌ی عقل‌شان باید سخن گفت»: «قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ حَمَلْتَنِي وَقُرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكَ الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا وَرَبِّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شَيْبَةُ الْجُنُونِ قَالَ يَا جَابِرُ قَادِمًا كَانَ ذَلِكَ فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَانِ فَاخْفِ خَفِيرَةً وَدَلْ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثْتَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا»/مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، ص ۶۷



این مطلب، جابر بن یزید جُعی است. حفظ این حلقه‌ی نزدیکان امام، جدای از ابعاد معنوی و معارفی، جنبه‌های سیاسی هم دارد. در روایتی که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) هم نقل می‌فرمایند، آمده است جابر از محضر امام باقر علیه السلام (از مکه) به کوفه برمی‌گردد. جابر در نزدیکی کوفه نامه‌ای از آن حضرت دریافت می‌کند و پس از مطالعه‌ی نامه غمگین و ناراحت می‌شود. فردای آن روز مردم در کوفه جابر را در حالی مشاهده می‌کنند که دیوانه و مجنون شده است. او با یک چوب‌دستی در حال اسب‌سواری بوده و کودکان دور او حلقه زده و به تمسخرش مشغول بودند. مشاهده‌ی یک عالم مسن با محاسنی سفید در چنین وضعیتی باعث می‌شود به سرعت این خبر در شهر پخش شود که جابر دیوانه شده است. راوی قضیه می‌گوید از دیدن چنین صحنه‌ای بسیار متأسف شدم. بعد از مدتی جابر به وضعیت عادی برگشت. وقتی از خودش در مورد این قضیه سوال می‌کنند، می‌گوید امام باقر علیه السلام در نامه به من دستور داده بودند که خود را به دیوانگی بزن. بعداً کاشف به عمل می‌آید که خلیفه (ظاهراً هشام بن عبدالملک) از شام به استاندار کوفه پیام داده بود که وقتی جابر بن یزید جعی به کوفه رسید، او را دستگیر کن و گردن بزن و سرش را برای من بفرست:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مُزَامِلًا لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ فَلَمَّا أَنْ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ فَوَدَّعَهُ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ حَتَّى وَرَدْنَا الْأَخْيَرِيَّةَ أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ قَيْدِ إِلَى الْمَدِينَةِ- يَوْمَ جُمُعَةٍ فَصَلَّيْنَا الرَّوَالَ فَلَمَّا نَهَضَ بِنَا الْبُعَيْرِ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طَوَالَ آدَمَ مَعَهُ كِتَابٌ فَنَاقَلَهُ جَابِرًا فَتَنَاقَلَهُ فَقَبَّلَهُ وَ وَصَّعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هُوَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ وَ عَلَيْهِ طِينٌ أَسْوَدٌ رَطْبٌ فَقَالَ لَهُ مَتَى عَهْدُكَ بِسَيِّدِي فَقَالَ السَّاعَةَ فَقَالَ لَهُ قَبِلَ الصَّلَاةَ أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةَ فَقَالَ بَعْدَ الصَّلَاةَ فَقَالَ الْخَاتَمَ وَ أَقْبَلَ بِقُرْؤِهِ وَ يَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتَّى آتَى عَلَى آخِرِهِ ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ فَمَا رَأَيْتُهُ صَاحِكًا وَ لَا مَسْرُورًا حَتَّى وَافَى الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْنَا الْكُوفَةَ لَيْلًا بَثُّ لَيْلِي فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُهُ



إِعْظَاماً لَهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ وَ فِي عُنُقِهِ كِعَابٌ قَدْ عَلَّقَهَا وَ قَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَ هُوَ يَقُولُ أَجِدُ
 مُنْصَوِرَ بْنَ جُمُهورٍ أَميراً غَيرَ مَأْمُورٍ وَ آيَاتاً مِنْ نَحْوِ هَذَا فَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ وَ نَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ فَلَمْ
 يَقُلْ لِي شَيْئاً وَ لَمْ أَقُلْ لَهُ وَ أَقْبَلْتُ أَبْكِ لِمَا رَأَيْتُهُ وَ اجْتَمَعَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِ الصَّبِيانُ وَ النَّاسُ وَ جَاءَ
 حَتَّى دَخَلَ الرَّحْبَةَ وَ أَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصَّبِيانِ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ جَنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ جَنَّ فَوَ اللَّهُ مَا
 مَصَّتِ الْأَيَّامُ حَتَّى وَرَدَ كِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَيَّ وَ إِلَيْهِ أَنْ انْظُرْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ- جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ
 الْجُعْفِيُّ فَأَصْرَبَ عُنُقَهُ وَ ابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ فَالْتَمَتَ إِلَيَّ جُلَسَاءَهُ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ
 قَالُوا أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَانَ رَجُلًا لَهُ عِلْمٌ وَ فَضْلٌ وَ حَدِيثٌ وَ حَجَّ فَجَنَّ وَ هُوَ ذَا فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الصَّبِيانِ
 عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ قَالَ فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَعَ الصَّبِيانِ يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ فَقَالَ الْحَمْدُ
 لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِنْ قَتْلِهِ قَالَ وَ لَمْ تَمُضِ الْأَيَّامُ حَتَّى دَخَلَ مُنْصَوِرَ بْنَ جُمُهورٍ الْكُوفَةَ وَ صَنَعَ مَا
 كَانَ يَقُولُ جَابِرًا»^۱

بدین شکل خطری که متوجه جان جابر (به عنوان عنصر کلیدی تشکیلات) بود توسط امام باقر علیه السلام رفع شد. این کار برای جابر بسیار دشوار بود که در جایگاه یک عالم که محل رجوع مردم (برای پاسخ به سوالات و دریافت وجوهات) بود، خود را به دیوانگی بزند. اما به جهت مصالح بالاتر و حفظ بدنهی خواص اثرگذار در صحنه، این کار را انجام می‌دهد. این قضیه نشان‌دهنده‌ی تدبیر امام باقر علیه السلام برای حفظ تشکیلات شیعی است.

مقطع پایانی امامت امام باقر علیه السلام

مقطع پایانی دوران ۱۹ ساله‌ی امامت امام باقر علیه السلام (حدود ۹ سال) مقارن با خلافت هشام بن عبدالملک بود. رفتار هشام شبیه پدرش عبدالملک مروان و نسبت به مردم خصوصاً شیعیان و امام باقر علیه السلام سخت‌گیرانه بود. سه خلیفه‌ی قبل

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۹۶-۳۹۷



از او (خصوصاً عمر بن عبدالعزیز) برخوردار آرام‌تری داشته و مانند هشام با تقابل شدیدی با آن حضرت نداشتند.

یکی از نقل‌هایی که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) بر آن تأکید دارند، مربوط به احضار امام باقر^(ع) و فرزندشان امام صادق^(ع) به شام توسط هشام بن عبدالملک است. معظم له اشاره دارند که برخی نقل‌ها دال بر این است که احضار آن حضرت یک مرتبه بوده است اما با توجه تنوع نقل‌ها (از جهت جزئیات این قضیه) می‌توان اینطور استنباط کرد که الزاماً این قضیه یک بار انجام نشده و چند مرتبه امام باقر^(ع) را به شام فراخوانده‌اند.

بسیاری از این دعوت‌ها و فراخوان‌ها به منظور آن بود که بوسیله‌ی یک صحنه‌پردازی، امام باقر^(ع) را در فشار قرار دهند. در واقع امام باقر^(ع) یک مبارز و رقیب سیاسی جدی برای هشام بن عبدالملک محسوب می‌شوند که هشام بنا دارد از اساس، حرکت ایشان را از ببرد. بنابراین احضار به شام با هدف مؤاخذه و زهر چشم گرفتن از آن حضرت یا حتی قتل ایشان انجام شده است. صحنه‌آرایی جلسه‌ای که هشام با صاحب‌منصبان خود تشکیل داده و امام باقر^(ع) و فرزندشان را به آنجا وارد می‌کنند، به شیوه‌ی خاصی صورت گرفته است. هشام به حاضرین جلسه گفته بود هنگام ورود آن حضرت به جلسه به احترام ایشان بلند نشوند و جایی برای نشستن برای ایشان باز نکنند.

بسیاری از صحنه‌آرایی‌های جریان طاغوت با این هدف صورت می‌گیرد که واکنشی منفی و تند را از طرف مقابل بگیرد و با بازتاب رسانه‌ای آن، او را مورد هجمه قرار دهد. بدین شکل که جریان تبلیغاتی، علمای درباری، شعرای وابسته، استناداران و دیگر وابستگان دستگاه حکومتی، قضیه را سر دست بگیرند تا ذهن جامعه را نسبت به فرد مورد نظر خدشه‌دار کنند. نمونه‌ی آن در نامه‌نگاری‌های بین امیرالمؤمنین^(ع) و معاویه قابل مشاهده است. یکی از مهم‌ترین نامه‌ها در این زمینه،



نامه‌ی ۲۸ نهج البلاغه است.^۱ تحلیل‌گران بر این باورند که معاویه (که در جایگاه استاندار در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام است) با این هدف ایشان را به حسادت به خلفای قبلی متهم می‌کند تا بتواند آن حضرت را جهت پاسخی تند، تحریک کند. بعد از آن، پاسخ حضرت را در شام و کل مملکت اسلامی منعکس کند و با کار رسانه‌ای اینطور القاء کند امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خلفای قبل توهین و بی‌احترامی می‌کنند. البته با پاسخ مدبرانه و عاقلانه‌ی حضرت امیر علیه السلام، به هدفش نمی‌رسد.

شبهه این قضیه در صحنه‌آرایی هشام بن عبدالملک برای امام باقر علیه السلام قابل مشاهده است. هشام به دنبال آن است که برخورد تندی با ایشان کند اما امام باقر علیه السلام ایستاده و در صحبتی طولانی و کوبنده، او را در موضع ضعف قرار می‌دهند. در نقل دیگر آمده است که هشام از امام باقر علیه السلام می‌خواهد که تیراندازی کنند. ایشان ابتدا نمی‌پذیرند اما با اصرار هشام قبول می‌کنند. آن حضرت هفت تیر می‌اندازند که پس از آنکه تیر اول به هدف می‌نشیند، تیرهای بعدی تیر قبل از خود را شکافته و همگی به هدف می‌خورند. با چنین حرکت‌هایی از طرف امام باقر علیه السلام، صحنه‌آرایی هشام و به تبع آن، نقشه‌های شعرا و علمای درباری برای سوء استفاده از رفتار امام نقش بر آب می‌شود.

نقشه‌ی امام باقر علیه السلام جهاد پس از مرگ

یکی از اقدامات مهم امام باقر علیه السلام که نمود آن در زمان امامت امام صادق علیه السلام دیده می‌شود. امام باقر علیه السلام وصیت می‌کنند که پس از شهادت‌شان به مدت ده سال در سرزمین منا برای ایشان مجلس روضه‌خوانی و عزا برپا شود:

«أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ بِشَمَانِمَاةٍ دَرْهِمٍ لِمَأْتِمِهِ وَكَانَ يَرَى ذَلِكَ مِنَ السَّنَةِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ

۱. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، نامه‌ی معاویه که امیرالمؤمنین علیه السلام نامه‌ی ۲۸ نهج البلاغه را در پاسخ به آن نوشته‌اند، آورده است.



اتَّخِذُوا لَأَلِّ جَعْفَرٍ طَعَامًا فَقَدْ شَغِلُوا»^۱

باید توجه داشت که مقوله‌ی «اشک سیاسی» در روش مبارزاتی اهل بیت علیهم‌السلام بسیار جدی است. در روایات پیرامون اشک سیاسی، فقط گریه‌ی بر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام توصیه و ترویج شده است. اما در برهه‌های زمانی خاص دیگری هم می‌توان این امر را مشاهده کرد که وصیت امام باقر علیه‌السلام نمونه‌ای از آن است. حضرت مبلّغی را برای این کار قرار داده و وصیت می‌کنند در سرزمین منا (در ایام حج) که مسلمانان باید بین دو تا سه شب در آنجا اقامت کنند، مجلس روضه‌خوانی (با سروصدا و هیاهو) برای قتلِ مظلومانه‌ی ایشان برگزار شود. در آنجا برخی یاران امام باقر علیه‌السلام از علت درگذشت ایشان، مبارزات آن حضرت و دیگر مطالب برای مردم می‌گویند و همین امر زمینه‌ای برای آگاهی مردم و تشویق آنها به مبارزه می‌شود.^۲ بر اساس برخی نقل‌ها ابراهیم بن ولید بن عبدالملک به دستور هشام بن عبدالملک آن حضرت مسموم کرده و به شهادت می‌رسانند:

«قال أبو جعفر بن بابويه سمّه إبراهيم بن الوليد بن يزيد»^۳

آغاز امامت امام صادق علیه‌السلام

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) بر این باورند که از زمان امام سجاد علیه‌السلام مجاهداتی آغاز شد که به دنبال آن ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به دنبال انقلاب دومی بودند. معظم له قائل‌اند که با انحراف به وجود آمده در انقلاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، جریان بنی امیه حاکم شده بود؛ بنابراین باید انقلاب دومی در انقلاب اول صورت می‌گرفت. در

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۲۱۷

۲. پیرامون دوران امام باقر علیه‌السلام و حوادث آن زمان (خصوصاً وقایعی که در زمان خلفای دیگر از جمله عمر بن عبدالعزیز اتفاق افتاده) می‌توان نکات دیگری را بیان کرد اما با توجه به هدف این سلسله مباحث که آشنایی با شیمای کلی و حرکت کلان انسان ۲۵۰ ساله است، مطالب گفته شده کفایت می‌کند.

۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱۰

بیان ائمه اطهار علیهم السلام این مطلب پررنگ است که بناست قائمی از بین ایشان قیام کرده و با انقلابی دوم، نظام مورد تأیید اسلام (که همان کارخانه‌ی انسان‌سازی است) را محقق کند. یکی از روایاتی که رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) چند بار به آن استناد می‌کند دال بر این است که بنا بوده زحمت ائمه علیهم السلام از امام سجاد علیه السلام تا امام صادق علیه السلام برای انقلاب دوم نتیجه داده و در سال ۱۴۰ ه. ق قیام صورت گیرد:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ فِتْنَةَ الشَّرِّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُبَيِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ أَبُو حَمْرَةَ فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ قَدْ كَانَ كَذَلِكَ»^۱

«از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خداوند زمان قیام ما را سال ۵۷۰ ه. ق تعیین کرده بود. پس از آنکه امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، خداوند متعال بر اهل زمین غضب کرده و زمان آن را به سال ۱۴۰ ه. ق موکول کرد. اما شما حدیث ما اهل بیت علیهم السلام (اسرار ما) را افشا کردید و به همین دلیل خداوند آن زمان را هم برداشته و دیگر زمان مشخصی برای آن تعیین نکرد. راوی این روایت را به امام صادق علیه السلام عرضه کرده بود و حضرت آن را تأیید کردند»

بنابر آنچه بیان شد، از شرایطی که در مکه و مدینه، بیست نفر محب اهل بیت علیهم السلام وجود نداشت^۲ به زمانی می‌رسیم که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام محبوبیت علمی دارند و کرسی درس راه‌اندازی کرده‌اند. در ادامه هم طرفداران امام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۲۱۷

۲. روایت آن که مربوط به اوائل دوران امامت امام سجاد علیه السلام بود، قبلاً بیان شد: مجلسی، محمدباقر بن

محمدتقی، بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۹۷



صادق علیه السلام از گروه‌های هزار نفری تا صد هزار نفری به قدری گسترش یافته‌اند که مانند آن شخص خراسانی، حضرت را دعوت به قیام می‌کنند.^۱

امام صادق علیه السلام حدود ۳۴ سال امامت داشتند. حدود ۱۸ سال از این مدت مقارن با مقطع پایانی خلافت بنی امیه است. با توجه ضعف بنی امیه در دوران پایانی حکومت خود و آشفتگی‌های این دوران (که ناشی از حجم بالای نارضایتی در کل سرزمین اسلامی است)، فراغتی برای آن حضرت به وجود می‌آید که مبارزه‌ی خود را بدون دخالت جدی عنصر تقیه، پیگیری و جهت قیام و انقلاب زمینه‌سازی کنند. جریان‌هایی که با خاندان اهل بیت علیهم السلام نسبت داشتند و خود را مدعی قرابت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عزادار زید بن علی و یحیی بن زید می‌دانستند (یعنی بنی عباس) با توجه فراهم بودن زمینه (مطالبه‌ی عمومی جامعه برای تغییر حکومت) انقلاب را مصادره کردند.

نظر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) این است که اگر بنی عباس انقلاب را مصادره نمی‌کردند و نهضت امام صادق علیه السلام به پختگی لازم می‌رسید، آن حضرت در رأس قیام قرار گرفته و حکومت را به دست می‌گرفتند.

خطوط کلی سیره‌ی امام صادق علیه السلام

تبیین معارف اسلام ناب و قرآن

تبیین معارف دین و قرآن در مورد همه‌ی ائمه‌ی هدی علیهم السلام (با تفاوت روش) قابل مشاهده است. این اقدام جهت روشن شدن تمایز بین دو اسلام است؛ اسلامی که به اسم قرآن و خلیفه (امیرالمؤمنین^۲) و حاکم توسط حاکمیت در جامعه تبلیغ

۱. روایت آن قبلاً بیان شد: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۷

۲. خلفای بنی امیه به‌ناحق خود را امیرالمؤمنین می‌نامیدند.



می‌شود و اسلامی که حقیقتاً در قرآن و دعوت انبیاء علیهم‌السلام معرفی شده است. این خط، در دوران امام صادق علیه‌السلام بسیار جدی پیگیری می‌شود.

تبیین موضوع امامت و جانشینی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

تبیین موضوع امامت به معنای بیان همان جایگاهی نبود که تحت عنوان «خلافت» جعل شده بود. تبیین امامت بدین معنا بود که مردم بدانند خود رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم امام بودند. امام صادق علیه‌السلام در عرفات و در روز عرفه در میان جمعیت با صدای بلند این مطلب را بیان فرمودند و پس از بیان این نکته از ائمه معصومین علیهم‌السلام تا خودشان، یک به یک به عنوان امام نام بردند:^۱

«رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَوْمَ عَرَفَةَ بِالْمَوْقِفِ وَهُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ الْإِمَامَ ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع ثُمَّ هُوَ فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ حَلْفِهِ اثْنَيْ عَشَرَ صَوْتًا وَقَالَ عَمْرُو كَلِمًا آتَيْتُ مَنِّي سَأَلْتُ أَصْحَابَ الْعَرَبِيَّةِ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ فَقَالُوا هِيَ لُغَةٌ بَنِي فَلَانٍ أَنَا فَاسْأَلُونِي قَالَ ثُمَّ سَأَلْتُ غَيْرَهُمْ أَيْضًا مِنْ أَصْحَابِ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ.»^۲

در این حدیث امام صادق علیه‌السلام به تبیین ابعاد امامت می‌پردازد که با عنایت به معنای حقیقی «امام»، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم امام بودند.

تقویت تشکیلات شیعی

خط سوم مبارزه‌ی امام صادق علیه‌السلام، تشکیل حلقه‌ای از دوستان، شیعیان و افراد زبده‌ی نزدیک به حضرت است که اسرار مخصوصی را با آنها در میان می‌گذارند. امام صادق علیه‌السلام شبکه‌ای از این یاران را در اقطار سرزمین اسلامی به وجود آوردند و

۱. این بیان مربوط به دوران بنی امیه است.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، ص ۴۶۶



بین آنها پیوند و ارتباط برقرار کردند. با توجه به اینکه آن حضرت در آستانه‌ی قیام قرار داشته و بنا بود «قائم آل محمد علیهم السلام» باشند، می‌توان گفت این جنبه، پرننگ‌ترین بخش مجاهدت ایشان است.^۱

با توجه به اینکه امام صادق علیه السلام در آستانه‌ی اقدام برای تشکیل حکومت بودند و پس از آن بنی عباس به قدرت می‌رسند، مسئله‌ی تشکیلات و رسیدگی به آن پیچیده‌تر هم میشد. از جمله عوامل این پیچیدگی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- ✓ ضرورت تبیین مجدد «انقلاب» و «حرکت انقلابی» با توجه به مصادره‌ی انقلاب اهل بیت علیهم السلام به نام «الرضا من آل محمد علیهم السلام» توسط بنی عباس
- ✓ ضرورت ایجاد حرکت تبلیغی جدید با توجه به قدرت گرفتن بنی عباس
- ✓ تغییر خط گفتمانی و سبک مبارزه در دوره‌ی حکومت عباسیان^۲

تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای منطق قرآن

در این مورد در مطالب قبلی نکاتی اشاره شد. قبلاً اشاره شد که تواریخ عموماً بر اساس میل حاکمان (از جمله بنی عباس) نوشته میشد و شواهد چندانی از این مشی امام صادق علیه السلام در تاریخ نمی‌توان یافت. اما از برخی روایات پراکنده و خصوصاً نوع مواجهه‌ی بنی امیه و بنی عباس با آن حضرت (خصوصاً رفتاری که با منسوبین

۱. اطلاق عنوان «قائم» تناقضی با روایات مطرح شده پیرامون حضرت بقیة الله الاعظم (عج) ندارد. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) توضیحی در این رابطه دارند که در کتاب حلقه‌ی سوم انسان ۲۵۰ ساله آمده است. در واقع عنوان «قائم» به همه‌ی ائمه علیهم السلام (به عنوان قیام کننده برای احیای امر امامت) قابل تطبیق است چراکه هریک از ایشان زمینه را مساعد می‌دیدند، قیام می‌کردند. توضیحی در این زمینه در کتاب جبر و اختیار استاد شهید مطهری علیه السلام آمده است.

۲. بنی عباس پیراهن مشکی به تن می‌کردند و با توجه به اینکه از اولاد عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، خود را منسوب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از طرفی منسوب به محمد بن حنفیه (فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام) می‌دانستند (یکی از رهبران آن از اولاد محمد حنفیه بود). بدین جهت خود را وارثان حکومت و ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی می‌کردند.



ایشان مثل کمیت شاعر دارند) می‌توان متوجه ابعاد عنصر مبارزه‌ی حادّ سیاسی شد.

شعر؛ ابزار بیان هنرمندانه‌ی معارف

از جمله نکاتی که در سیره‌ی امام صادق علیه السلام باید مورد توجه قرار گیرد، عنصر تبیین و نحوه‌ی حرکت فرهنگی است. اثرگذاری بر ذهن مردم و بیان بسیاری از حقایق باید به زبان هنر باشد تا در دل مردم بنشیند و به یک پدیده‌ی عمومی (گفتمان) تبدیل شود. یک از رسالت‌های مهم هنر و هنرمند این است که حقایق عمیق دینی (که استدلالی است) را در حد فهم عامه‌ی مردم بیاورد.

در عصر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام بیان هنرمندانه‌ی معارف و رسانه‌ای کردن آن، بوسیله‌ی عنصر «شعر» صورت می‌گیرد. اکثر شعرایی که محبّ اهل بیت علیهم السلام بوده و در بیان معارف ایشان شعر می‌سرودند، توسط حاکمان منصوب از طرف خلیفه‌ی وقت، مورد تعقیب قرار گرفته و به شهادت رسیده‌اند. «فرزدق» در زمان امام سجاد علیه السلام (که در مدح آن حضرت شعر برجسته‌ای سرود)، «کمیت اسدی» در زمان امامت امام صادق علیه السلام و «دعبل خزایی» در زمان امام رضا علیه السلام از جمله‌ی این شعرا هستند.

امروز رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) روی موضوع «جهاد تبیین» تمرکز دارند. اکثر کسانی که دغدغه‌ی جهاد تبیین دارند (اعم از روحانیون و غیر روحانیون)، حرف زدن و صحبت کردن را مصداق این جهاد می‌دانند (که البته در جای خود درست است). اما باید توجه داشت که برای بسیاری از مخاطبین، باید معارف عمیق در قالب‌های هنری (از جمله شعر، فیلم و سریال و...) ارائه شود تا مردم با آن ارتباط برقرار کرده و بر جان مردم بنشیند.

توجه جدی ائمه علیهم السلام به برخی از شعرایی که حقایق مکتب اهل بیت علیهم السلام را در قالب شعر به گوش مردم می‌رساندند، نشان‌دهنده‌ی اهمیت این مقوله دارد.



ارزیابی قیام های منتسب به اهل بیت

در عصر ائمه اطهار با شخصیت‌هایی (از امامزادگان یا غیر از آنها) مواجه هستیم که در جایگاه امام جامعه نبوده اما برای خطشکنی در مقابله‌ی با دستگاه طاغوت، دست به قیام‌هایی می‌زنند که امام آن زمان به دلایل مختلف امکان چنین کاری را ندارد. بر اساس آنچه از گزارش‌های تاریخی به دست ما رسیده است، برخی از این قیام‌ها با اخذ اجازه‌ی قبلی از امام نبوده است اما بعد انجام آن قیام، مورد تأیید امام قرار گرفته است. برای مثال امام صادق، قیام زید بن علی (فرزند امام سجاد) و قیام فرزندش یحیی بن زید را اجمالاً تأیید کرده‌اند.^۱

البته برخی از قیام‌های امامزادگان مورد تأیید ائمه نبوده است. برای مثال زید بن موسی برادر امام رضا از جمله کسانی است که قیام می‌کند اما قیامش مورد تأیید آن حضرت نیست. زید بن موسی رفتارهایی خلاف منش اهل بیت انجام می‌داد (مانند آتش زدن خانه‌های مردم)^۲ و از طرف امام رضا توبیخ می‌شود.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد محمد بن عبدالله محض (ملقب به نفس زکیه و از نوادگان امام مجتبی) قائل‌اند که قیام او از جمله قیام‌های مثبت و مورد رضایت ائمه بوده است. البته بسیاری از محققین در این زمینه اینطور جمع‌بندی کرده‌اند که با توجه به مطالبی که از روایات فهمیده می‌شود قیام محمد نفس زکیه مورد رضایت ائمه نبوده است.

قیام امامزادگان؛ دلیلی بر ولایت فقیه

نکته‌ی دیگری به مناسبت این بحث جا دارد بیان شود:
بسیاری اوقات برای تبیین ولایت فقیه در عصر غیبت به سراغ روایات چون

۱. بر اساس برخی نقل‌ها، صحیفه سجادیه هم به بوسیله یحیی بن زید به دست ما رسیده است.

۲. به همین خاطر به «زید النار» مشهور شد.



مقبوله‌ی عمر بن حنظله^۱ یا برخی دیگر از روایات می‌رویم تا بوسیله‌ی آنها ولایت فقیه را اثبات کنیم (خصوصاً در مباحثات فقهی). در این فضا مناقشات مطرح می‌شود. از جمله در سند یا در دلالت حدیث اشکالاتی مطرح می‌کنند که بحث‌های جدی و اساسی در این زمینه انجام شده و می‌شود. اما می‌توان از استدلال‌های دیگری برای این موضوع استفاده کرد.

یکی از این استدلال‌ها، همین قیام‌های امامزادگان انقلابی است. این قیام‌ها (به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)) با دستور مستقیم امام آن زمان نبوده (ظاهر امر اینطور نشان می‌دهد) و اما بعداً مورد تأیید ائمه علیهم‌السلام قرار گرفته است. آن قیام‌ها توانستند در زمان خود با نشر دعوت اهل بیت علیهم‌السلام و بر اساس منش و سیره‌ی ایشان حرکتی را رقم زده و راهی را باز کنند. سخنان خود قیام‌کنندگان هم در نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام مؤثر بوده است. (می‌توان گفت ولایت فقیه هم از این جنس است). برای تفصیل این بحث به منابع دیگر باید مراجعه کرد.

شهادت امام صادق علیه‌السلام

بر اساس روایات نقل شده، نهایتاً امام صادق علیه‌السلام به دست منصور دوانیقی (دومین خلیفه‌ی عباسی) مسموم شده و به شهادت می‌رسند.^۲

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْخُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاةِ أَيْجُلُ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَ إِنْ كَانَ حَقًّا تَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرُ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي خَلَالِنَا وَ خَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرِضُوا بِهِ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأدُّ عَلَيْنَا الرَّأدُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ» / كلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۶۷

۲. «قال أبو جعفر القمي سمّه المنصور و دُفن بالبقيع» / ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۰



در برخی گزارشات تاریخی نقل شده است که منصور دوانیقی دستور داده به خانه‌ی ایشان امام صادق علیه السلام حمله‌ی شبانه شده و حتی خانه‌ی ایشان را آتش بزنند.

«بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ أَنْ أُحْرِقَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَ الدَّهْلِيْزِ فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَتَخَطَّى النَّارَ وَ يَمْشِي فِيهَا وَ يَقُولُ أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ ع.»^۱

باید توجه داشت که اگر تحلیل گرانی که می‌گویند امام، پیرمردی گوشه‌نشین بوده و صرفاً به بیان احکام شرعی (نماز و روزه و وضو و غسل و...) می‌پرداخته و پاسخگوی چند سوال شرعی بوده، چرا باید به خانه‌ی ایشان حمله شده و آنرا آتش بزنند؟ و چرا ایشان را به شهادت می‌رسانند؟

آغاز امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام

امام موسی بن جعفر علیه السلام دوران دشوار ابتدای حکومت عباسی را در کنار پدر بزرگوار خود امام صادق علیه السلام می‌گذرانند. برای مطالعه‌کنندگان تاریخ ائمه علیهم السلام این سوال ایجاد می‌شود که چرا منصور دوانیقی با شناختی که از مبارزات ائمه‌ی هدی علیه السلام داشت و می‌دانست سازش با امام صادق علیه السلام ممکن نیست و نهایتاً آن حضرت را به شهادت رساند، در مورد جانشین ایشان فکری نکرد؟ منصور می‌دانست که ائمه‌ی اطهار علیهم السلام کار خود را بدون دنباله رها نمی‌کنند و او باید جانشین ایشان را هم از بین ببرد. منصور دوانیقی برای قتل جانشین امام صادق علیه السلام نقشه‌ای می‌کشد و ظاهراً متوجه این امر نیست که با «ساسة العباد» مواجه

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۴۷۳



است. شبیه این نقشه را در ماجرای کربلا شاهد هستیم. آنجا هم برای آنکه وصی ای از امام حسین علیه السلام باقی نماند، برنامه‌ریزی کرده‌اند. لذا وقتی در مجلس ابن زیاد و یزید متوجه می‌شوند کسی به نام علی بن الحسین علیه السلام زنده است، تصمیم به قتل ایشان می‌گیرند که با دخالت حضرت زینب کبری (س) موفق به این کار نمی‌شوند.

امام صادق علیه السلام هم با تدبیر دقیقی مانع از آسیب به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌شوند. امام صادق علیه السلام در وصیتنامه‌ی خود پنج نفر را جانشین خود اعلام می‌کنند که منصور دوانیقی و حاکم منصور او در مدینه، از جمله‌ی آنهاست. با این تدبیر، توطئه‌ی قتل امام موسی بن جعفر علیه السلام در ابتدای امامت‌شان خنثی می‌شود:

«وَدَعَا أَبُو جَعْفَرٍ الْمُنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَبَا أَيُّوبَ الْخُوزَيْيَ فَلَمَّا آتَاهُ رَمَى كِتَابًا إِلَيْهِ وَ هُوَ يَبْكِي وَ قَالَ هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخْبِرُنَا بِأَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ أَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَكْتُبْ إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَيَّ رَجُلٍ بِعَيْنِهِ فَقَدَّمَهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ فَكُتِبَ وَ عَادَ الْجَوَابُ قَدْ أَوْصَى إِلَيَّ حَمْسَةَ أَحَدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمُنْصُورُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى وَ حَمِيدٌ قَالَ الْمُنْصُورُ مَا إِلَيَّ قَتْلٌ هَؤُلَاءِ سَبِيلٌ»^۱

دوران امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام حدود ۳۵ سال به طول می‌انجامد. ایشان از این دوره‌ی طولانی، مدتی را زندان بودند. در مورد مدت زندانی بودن آن حضرت نقل‌های مختلفی از جمله ۴ سال، ۷ سال و ۱۴ سال گفته شده که بیشترین مدت ذکر شده در روایات همان ۱۴ سال است. و این امر نشان‌دهنده‌ی محرومیت ما از سیره‌ی آن بزرگوار است (که تصور می‌کنیم اکثر مدت امامت ایشان در زندان سپری شده است). از مدت بیست و اندی سال باقیمانده (که ایشان در زندان نبودند) گزارش‌های پراکنده و اندکی در تاریخ و روایات آمده است. از طرف

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰



دیگر با این نگاه تحلیلی (انسان ۲۵۰ ساله) نسبت به سیره‌ی آن حضرت کار علمی کمی صورت گرفته است. بر اساس برخی روایات، امام موسی بن جعفر علیه السلام در مقطعی در بیابان‌های شام به صورت تبعید شده یا مخفیانه زندگی می‌کردند:

«دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بَعْضَ قُرَى الشَّامِ مُتَّكِرًا هَارِبًا فَوَقَعَ فِي غَارٍ»^۱

از مجموع روایات پیرامون دوران امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام اینطور برداشت می‌شود که خفقان شدیدی در آن زمان حاکم بوده است.

با توجه به شرایط ابتدای امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام، بسیاری از اصحاب امام صادق علیه السلام نمی‌دانستند که امام بعد از ایشان چه کسی است. فلذا در اینکه به سراغ عبدالله افطح آبروند یا امام موسی بن جعفر علیه السلام تردید داشتند. با وجود شرایط خفقان، امام کاظم علیه السلام این خواص از شیعیان را به خود نزدیک می‌کنند.

بعد از شکل‌گیری حکومت بنی عباس، حرکت تبلیغی و مبارزاتی امام صادق علیه السلام با تقیه‌ی شدید همراه می‌شود. به همین جهت امام موسی بن جعفر علیه السلام هم اقدامات خود را به شکل پنهانی پیش می‌برند. تلاش آن حضرت بر این است که شیعیان را متشکل کرده و انسجام ببخشند. از جمله توصیه‌های ایشان به شیعیان این است که جمع خود حفظ کنند و در این جمع‌ها، امر ائمه علیهم السلام را احیا نمایند. از طرف دیگر تأکید دارند که شیعیان باید دچار اختلاف‌افکنی نشده و نسبت به اوضاع یکدیگر مطلع باشند تا کسی مظلوم واقع نشود یا گرفتار مشکلات مالی نگردد. در واقع استراتژی مهم این مرحله از مبارزات، متشکل شدن شیعیان است. این تشکیلات پنهانی، باید در اوج اختفا زندگی کند و هرگاه بروزاتی پیدا کند، فشار دستگاه عباسی بر آن شدت می‌یابد.

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۵

۲. عبدالله افطح برادر بزرگتر امام موسی بن جعفر علیه السلام بود که به خاطر بزرگی پاهایش لقب «افطح» گرفت. او بعد از پدرش امام صادق علیه السلام ادعای امامت کرد اما چند ماه پس از شهادت ایشان، از دنیا رفت.



اوج گیری مبارزات

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) اشاره دارند که مبارزات اهل بیت علیهم السلام، در زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام به یک نقطه‌ی اوج می‌رسد و اگر کسی مثل هارون الرشید (که دشمنی قدرتمند و سیاستمداری زیرک^۱ بود و خطر را به خوبی درک می‌کرد) به قدرت نرسیده بود، ممکن بود امکان قیام آن حضرت برای بازپس گرفتن حکومت فراهم شود.

هارون با ارزیابی رفتارها و فعالیت‌های امام موسی بن جعفر علیه السلام، به این جمع‌بندی رسید که اقدام به زندانی کردن آن حضرت کرده و نهایتاً ایشان به شهادت برساند.

مواجهه های هارون الرشید با امام موسی بن جعفر علیه السلام

چند مورد از مواجهه‌های هارون با امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است. در یکی از این روایات آمده است که هارون به مکه و مدینه سفر کرده بود. هنگام حضور در مدینه، مقابل قبر مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاده و با عنوان «پسر عمو» به ایشان سلام می‌دهد. با این کار می‌خواهد انتساب و اتصال خود (و خاندان عباسی) به خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مردم نشان دهد. امام موسی بن جعفر علیه السلام که در این مجلس حضور دارند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با عنوان «پدر» خطاب قرار داده و به ایشان سلام می‌دهند (یعنی قرابت ما اهل بیت علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر از بنی عباس است و اگر انتساب فامیلی به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسئله‌ی حکومت تعیین کننده‌ی اولویت باشد، ما فرزندان ایشان برای حکومت شایسته‌تر هستیم). در واقع این ماجرا، یک سلام ساده به شخصیت مدفون نیست؛ بلکه کاملاً ماهیتی سیاسی دارد:

۱. سیاستمدار در اینجا به معنای منفی آن و شبیه به سیاست‌ورزی معاویه است.



«وَذَكَرَ ابْنُ عَمَّارٍ وَعِيْهِ مِنَ الرُّوَاةِ أَنَّهُ لَمَّا خَرَجَ الرَّشِيدُ إِلَى الْحِجِّ وَ قَرَّبَ مِنَ الْمَدِينَةِ اسْتَقْبَلَتْهُ الرُّجُوهُ مِنْ أَهْلِهَا يَتَقَدِّمُهُمْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَى بَغْلَةٍ فَقَالَ لَهُ الرَّبِيعُ مَا هَذِهِ الدَّابَّةُ الَّتِي تَلَقَيْتَ عَلَيْهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْتَ إِنْ طَلَبْتَ عَلَيْهَا لَمْ تُدْرِكْ وَ إِنْ طَلَبْتَ لَمْ تَنْتَ فَقَالَ إِنَّهَا تَطَّاطَأَتْ عَنْ حُيَلَاءِ الْخَيْلِ وَ ارْتَفَعَتْ عَنْ ذِلَّةِ الْعَيْرِ وَ خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَاطُهَا قَالُوا وَ لَمَّا دَخَلَ هَارُونُ الرَّشِيدُ الْمَدِينَةَ تَوَجَّهَ لِنِزَارَةِ النَّبِيِّ ص وَ مَعَهُ النَّاسُ فَتَقَدَّمَ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمِّ مُفْتَنًا بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِ فَتَقَدَّمَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِلَى الْقَبْرِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَةَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَ تَبَيَّنَ الْغَيْظُ فِيهِ»^۱

در نقل دیگری آمده است که هارون الرشید به امام موسی بن جعفر علیه السلام می گوید محدوده‌ی باغ فدک (که از شما اهل بیت علیهم السلام غصب شده بود) را مشخص کن تا آنرا به تو بگردانم.^۲ حضرت می فرمایند اگر محدوده‌ی آنرا مشخص کنم، آنرا برنمی گردانی. هارون با توجه به اینکه در اوج قدرت و کشورگشایی بود، گفت هر حدودی داشته باشد، آنرا برمی گردانم. حضرت، قلمروی حکومت هارون در آن روز را به عنوان حدود فدک معین می کنند که عصبانیت هارون الرشید را به دنبال دارد:

«وَفِي كِتَابِ أَخْبَارِ الْخُلَفَاءِ أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ كَانَ يَقُولُ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَكَ حَتَّى أُرَدَّهَا إِلَيْكَ فَيَأْتِي حَتَّى أَلْحَ عَلَيْهِ فَقَالَ ع لَا أَخُذَهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا قَالَ وَ مَا حُدُودُهَا قَالَ إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا قَالَ بِحَقِّ جَدِّكَ إِلَّا فَعَلْتَ قَالَ أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَ قَالَ إِيَّهَا قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّانِي سَمَرَقَنْدُ فَازْبَدَ وَ وَجْهُهُ وَ الْحَدُّ الثَّلَاثُ إِفْرِيقِيَّةُ فَاسُودَ وَ وَجْهُهُ وَ قَالَ هِيَ قَالَ وَ الرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي الْجُزُرَ وَ أَرْمِينِيَّةُ قَالَ الرَّشِيدُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا شَيْءٌ فَتَحَوَّلَ إِلَى مَجْلِسِي قَالَ مُوسَى قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَيُّهَا إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ عَزَمَ عَلَى قَتْلِهِ»^۳

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۵

۲. هارون به دنبال این بود که نشان دهد می خواهد حق اهل بیت علیهم السلام را به ایشان برگرداند و ضمن پناهنده‌سازی، ادعای ایشان برای حکومت را هم ساکت کند.

۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰-۳۲۱



هارون به خوبی می‌داند که امام موسی بن جعفر علیه السلام رقیبی جدی در حکومت او محسوب می‌شوند. جاسوسان و خبرچین‌های او برایش خبر می‌آورند که انگار برای دو خلیفه خراج جمع می‌شود! و بدین صورت زنگ خطر را برای هارون به صدا در می‌آوردند که هر چند امام کاظم علیه السلام در حکومت نیستند، اما با پول و خراجی که به سمت ایشان سرازیر می‌شود، عملاً عده‌ای مطیع ایشان هستند:

« حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ هَانِي [ابن] مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا دَخَلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ خَلِيفَتَيْنِ يُجْبَى إِلَيْهِمَا الْخَرَاجُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَبُوءَ بِإِيْمِي وَإِيْمِكَ وَتَقْبَلَ الْبَاطِلَ مِنْ أَعْدَائِنَا عَلَيْنَا فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدْ كَذَبَ عَلَيْنَا مِنْذُ قُبُصِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِمَا عَلِمَ ذَلِكَ»^۱

مجموعه‌ی این عوامل باعث می‌شود که هارون الرشید برای به قتل آن حضرت مصمم شود.^۲

با وجود قلت گزاره‌های تاریخی در مورد زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام، اگر گزارشات موجود را به هم متصل کنیم، فضای کلی سیره‌ی ایشان روشن می‌شود. بعد از تشکیل حکومت بنی عباس (که پاسخی اولیه به تشنگی مردم برای ایجاد حکومتی از ناحیه‌ی اهل بیت علیهم السلام بود و عملاً بنی عباس قیام اهل بیت علیهم السلام را مصادره و حکومت را غصب کردند) ائمه‌ی هدی علیهم السلام نمی‌توانند فریاد مبارزه‌ی خود را بلند کنند. بنابراین مجبور به انتخاب راهبرد دیگری برای مبارزه هستند. این امر در دوران امام موسی بن جعفر علیه السلام کاملاً قابل مشاهده است.

۱. ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۱

۲. «وكان الذي تولى به السندي فثقله علیه السلام سمّاً جعله في طعام قدّمه إليه، ويقال: أنه جعله في رطب أكل منه فأحس بالسّم، ولبيّت ثلاثاً بعدّه مؤعوكاً منه، ثم مات في اليوم الثالث» / مفيد، محمد بن محمد،

الإرشاد، ج ۲، ص ۲۴۲



آغاز امامت امام رضا

بیشترین تمرکز در بیانات رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) پیرامون سیره‌ی حضرت امام رضا بر موضوع «ولایتعهدی» و مواجهه‌ی آن حضرت با مأمون عباسی است. اما برخی نکات دیگر هم در این زمینه وجود دارد.

یکی از مسائل پیش آمده پس از شهادت امام موسی بن جعفر، جریان واقفیه که از جمله مسائل جدی جهان اسلام و آفتی مهم در میان شیعیان است. جمعی از اصحاب و منسوبین امام موسی بن جعفر (که در تشکیلات پنهانی ایشان و از جمله وکلای آن حضرت محسوب می‌شدند)^۱ که وجوهات شیعیان را جمع کرده و به ایشان می‌رساندند، بعد از شهادت آن حضرت دچار انحراف شدند. این افراد بخاطر انگیزه‌های مادی و مالی برای آنکه پول و اموال جمع شده نزد خودشان را به امام بعدی تحویل ندهند، منکر شهادت آن حضرت شده و مدعی شدند امام موسی بن جعفر قائم آل محمد هستند (که غیبت کرده و بعداً ظهور خواهد کرد) و امام رضا، العیاذ بالله امام نیستند! این ادعا، یک مسئله و شکاف جدی بین شیعیان ایجاد کرد. از جمله‌ی این افراد علی بن ابی حمزه بطائنی است و بعدها این فرقه به «واقفیه» مشهور شد. این امر که امام رضا در ابتدای امامت و تا حدود هفت سال قبل از شهادت، فرزندی نداشتند هم بهانه‌ای در دست اهل واقفیه شده بود تا امامت ایشان را زیر سوال ببرند (چون باید امامت از امام رضا به امام بعدی منتقل میشد و بچه‌دار نشدن امام با امام بودن او منافات دارد). با توجه به این نکات، فتنه‌ی جدی و مهمی بوسیله‌ی جریان واقفیه در جامعه‌ی اسلامی ایجاد کرد. اثرات این جریان در فضای حدیث‌شناسی شیعه هم بسیار قابل توجه است. یعنی اهل واقفیه به خاطر انگیزه‌های زیادی که برای جعل حدیث داشتند، ممکن است در بسیاری از روایات

۱. تشکیلات منسجم امام موسی بن جعفر مجموعه‌ای بود که تعاملات جدی در حوزه‌های مالی و فرهنگی دارد.



دست برده و اقدام به جعل کرده باشند.

بخش ابتدایی دوران امامت امام رضا علیه السلام معاصر با هارون الرشید است. پس از مرگ هارون، فرزندان او چند سال بر سر قدرت با یکدیگر درگیر هستند. با توجه به درگیری‌های داخلی عباسیان، امام رضا علیه السلام توانسته بودند از این فرصت بهره برده و آسان‌تر با شیعیان ارتباط برقرار کنند.

با پایان درگیری فرزندان هارون، مأمون به خلافت رسیده و مستقر می‌شود. پایتخت مأمون در مرو (خراسان) بود و با توجه به اینکه او در بغداد مستقر نبود فاصله‌ی زیادی از مدینه داشت. مکه به جهت حرم امن الهی و مدینه به خاطر وجود قبر مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، واجد مرکزیتی در جهان اسلام بود. به همین خاطر مأمون نمی‌توانست به کسی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام که عنوان وصایت ایشان را داشته و محبوب بین شیعیان و خط‌دهنده‌ی به ایشان است را رها کرده و به حال خود بگذارد.

موضوع ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

تحلیل قضیه‌ی ولایتعهدی، اهداف مأمون از این پیشنهاد و دلایل پذیرش آن از طرف امام رضا علیه السلام، مشق تحلیل سیاسی بسیار خوبی محسوب می‌شود. توصیه می‌شود که این بخش از تاریخ و تحلیل این ماجرا به شدت مورد تأمل و مطالعه قرار گیرد. این امر برای تحلیل قضایای امروز جامعه هم مهم است. در پدیده‌های پیچیده‌ای که امروز در جامعه به وجود می‌آید، بسیاری از مذهبی‌ها و انقلابیون در تحلیل وقایع و نوع مواجهه‌ی امامین انقلاب با آنها دچار حیرت می‌شوند. برای مثال نوع کنش رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در قضیه‌ی برجام، مواجهه با مجلس ششم و... را نمی‌توانند تحلیل کنند و دچار گیجی می‌شوند. یکی از ویژگی‌های قضیه‌ی ولایتعهدی، تفاوت زیاد آن با نقاط دیگر زندگی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام است؛



چراکه کنشی حقیقتاً متفاوت از دیگر ائمه اطهار علیهم السلام و تعجب آور برای شیعیان محسوب می شود که در زمان خود، بسیار حاشیه ساز شد. طرح این مسئله از طرف مأمون برای خاندان بنی عباس و مدعیان خلافت در آنها هم اعجاب آور بود.

سوال اینجاست که مأمون چگونه می خواست بوسیله ی تحویل منصب ولایتعهدی، خطر قیام هایی که به نام امام رضا علیه السلام (و شاید بعضی از آنها با دستور پنهانی آن حضرت) صورت می گرفت را دفع کند؟

مأمون تصور می کرد با توجه به اینکه ائمه ی معصومین علیهم السلام داعیه ی زهد و تبیین دین دارند و بنی عباس را حکومت طلب و دنیاخواه می دانند، می تواند بوسیله ی طرح موضوع ولایتعهدی، به این اهداف برسد:

✓ القای این امر به جامعه که حکومت در دسترس اهل بیت علیهم السلام نبوده است که خود را زاهد معرفی می کردند؛ اگر حکومت (ولایتعهدی) به آنها عرضه شود، بسیار مشتاق آن هستند.

✓ مخدوش کردن چهره ی امام رضا علیه السلام (به عنوان امام شیعیان) و دنیا طلب معرفی کردن ایشان

✓ از بین بردن پایگاه اجتماعی امام رضا علیه السلام
مأمون سیاستمدار بسیار کارکشته ای بود که به ظاهر به پایه های حکومت خود ضربه می زد اما در واقع با طراحی دقیق و پیچیده ای به دنبال منحرف کردن مسیر حرکت شیعیان منسوب به امام رضا علیه السلام بود.

در مقابل این طراحی پیچیده، امام رضا علیه السلام اقداماتی را انجام می دهند که نقشه ی مأمون را خنثی کنند. یکی از این اقدامات مربوط به زمان حرکت امام از مدینه به مرو است. با توجه به آنکه آن حضرت مجبور به ترک مدینه بودند (و اختیاری برای ماندن نداشتند) به شیعیان و خاندان خود فرمودند که هنگام خروج ایشان از مدینه بر آن حضرت گریه کنند. بدین شکل نشان دادند که ایشان را به



زور می‌برند و بر مسافری که امیدی به برگشت او نیست، باید گریه کرد.

یکی دیگر از اقدامات امام رضا علیه السلام، استفاده از فرصت ارتباط با مردم در مسیر حرکت از مدینه به مرو است. یکی از برجسته‌ترین وقایع در مسیر، بیان روایت مشهور به «سلسله الذهب» در نیشابور است. امام رضا علیه السلام در این حدیث شریف، «لا اله الا الله» را حصن الهی و آنرا مشروط به پذیرش ولایت خود می‌داند:

«لَمَّا وَافَى أَبُو الْخَسَنِ الرَّضَا علیه السلام نَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَزْحَلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثِ فَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَارِيَةِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْخَسَنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي تَالِبٍ علیه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۱

این در حالی است که مأمون عکس این قضیه را اراده کرده بود. او بنا داشت ارتباط امام با مردم و محبوبیت ایشان را از بین ببرد و با آوردن امام نزد خود، مانع از ارتباط ایشان با شیعیان‌شان شود. اما امام رضا علیه السلام از این فرصت نهایت استفاده را کرده و با همراهی جماعتی از امامزادگان وابسته به خود که همراه ایشان آمده و در ایران پخش شده‌اند، به تبیین معارف حقیقی اسلام برای مردم می‌پردازند. با توجه به آنکه امام رضا علیه السلام در جایگاه ولیعهد قرار داشتند، فعالیت آن امامزادگان بدون مانع‌تراشی از طرف حکومت، انجام می‌شد. در واقع امام رضا علیه السلام با تدبیر خود، اقدامات مأمون را به ضد آن تبدیل می‌کردند. یکی از مصادیق این نکته که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) به آن اشاره می‌کنند، قضیه‌ی اقامه‌ی نماز عید است. مأمون

۱. ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۵



از امام رضا علیه السلام می‌خواهد که به جای خودش، ایشان نماز عید فطر را اقامه کنند (با این هدف که امام را وارد در امور حکومتی کند). امام رضا علیه السلام ابتدا قبول نکردند و با اصرار مأمون پذیرفتند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اینطور تحلیل می‌کند که امام رضا علیه السلام با ظاهر و هیئتی برای نماز حرکت می‌کنند که تفاوت آن با نماز خواندن مأمون (که همراه با لباس های فاخر و خدم و حشم فراوان است) کاملاً برای مردم روشن شود.^۱ وضعیت آن حضرت هنگام عزیمت به مصلی، مردم و مقامات را هم دگرگون کرده و حال تضرع و استغاثه را در آنها ایجاد می‌کند. مأمون از اینکه امام رضا علیه السلام بخوانند در نماز عید خطبه بخوانند (و بیانات ایشان خطر بیشتری را متوجه حکومتش کند) ترسیده و دستور به بازگشت امام می‌دهد تا خود نماز بخواند. بنابراین اقدام امام رضا علیه السلام در این قضیه بسیار درخور دقت و مطالعه است.

از دیگر نقشه‌های مأمون که زمینه‌ساز اقدام متقابل از طرف امام رضا علیه السلام است، گفتگوهای علمی است. امام رضا علیه السلام از این فرصت استفاده می‌کنند و در مناظره با دانشمندان و گروه‌های علمی، معارفی را بیان می‌کنند که جلوه‌گر علم ایشان به عنوان محور امامت است. این امر باعث می‌شود که امام رضا علیه السلام، به عنوان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شناخته شوند. در واقع برخلاف تصور اولیه که علی القاعده امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام باید به عنوان عالم مشهور شوند، اما امام رضا علیه السلام را با این عنوان می‌شناسند و آوازه‌شان در مملکت اسلامی می‌پیچید. این شهرت به حدی است که سه امام بعد از ایشان (امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام) با عنوان «ابن الرضا» شناخته می‌شدند.

مجموعاً می‌توان گفت اگر نقشه‌های مأمون در مورد طرح مسئله‌ی ولایتعهدی به نتیجه رسیده و باعث تحقق سیاست‌های او شده بود، علی القاعده نباید او به

۱. امام رضا علیه السلام با پای برهنه، لباسی و عمامه‌ای سفید و ظاهری ساده و بی‌آلایش برای نماز حرکت کردند.



سمت تصمیم برای قتل امام رضا علیه السلام متمایل می‌گشت. اما ندابیر آن حضرت باعث شد تا نهایتاً مأمون اقدام به مسموم نمودن و به شهادت رساندن ایشان نماید.^۱

ولادت امام جواد علیه السلام و قضایای پیرامون آن

یکی از فتنه‌های بزرگ دوران امامت امام رضا علیه السلام، این بود که ایشان تا مدتها فرزندی نداشتند تا اینکه حدود ۷ سال قبل از شهادت‌شان، امام جواد علیه السلام متولد شدند. امام رضا علیه السلام فرمودند بابرکت‌تر از این ولادت برای شیعیان وجود ندارد:

«هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِي الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ»^۲

دلیل این برکت بزرگ آن است که فتنه‌ی جریان واقفیه^۳ بوسیله‌ی ولادت امام جواد علیه السلام خنثی می‌شود. در واقع ولادت آن حضرت، اعتقاد به امامت امام رضا علیه السلام را تحکیم بخشیده و کسانی که به امام رضا علیه السلام ایمان می‌آورند، امامت ائمه‌ی بعدی تا حضرت بقية الله الاعظم (عج) را هم قبول می‌کنند. به بیان دیگر مسئله‌ی امامت در زمان امام رضا علیه السلام به درجه‌ای از پختگی در بین شیعیان می‌رسد که امامت امام جواد علیه السلام در سن حدود ۸ سالگی هم پذیرفته می‌شود. سیر حرکت انسان ۲۵۰ ساله و تبیین‌های ائمه‌ی اطهار علیهم السلام شیعیان را به مرحله‌ای رسانده که امتحانات

۱. «فَدَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَمْزَةَ، عَنِ مَنْصُورِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنِ أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: أَمْرُنِي الْمَأْمُونُ، أَنَّهُ أَطْوَلُ، أَظْفَرُ، عَنِ الْعَادَةِ وَلَا أَظْهَرُ لِأَحَدٍ ذَلِكَ فَفَعَلْتُ، ثُمَّ اسْتَدْعَانِي، فَأَخْرَجَنِي إِلَيْهِ، شَيْئاً شَبَهَ التَّمْرَ الْهِنْدِيَّ وَقَالَ لِي: اءَجِّنْ هَذَا بِيَدَيْكَ جَمِيعاً فَفَعَلْتُ، ثُمَّ قَامَ وَتَرَكَنِي فَدَخَلَ عَلَيَّ الرَّضَاءُ علیه السلام فَقَالَ لِي: مَا حَبَّرَكَ؟ قَالَ: «أُرْجُو أَنْ أَكُونَ صَالِحاً» قَالَ لِي: أَنَا الْيَوْمَ بِحَمْدِ اللَّهِ أَيْضاً صَالِحٌ، فَهَلْ جَاءَكَ أَحَدٌ مِنَ الْمُتَرَفِّقِينَ فِي هَذَا الْيَوْمِ؟ قَالَ: «لَا» فَغَضِبَ الْمَأْمُونُ وَصَاحَ عَلَيَّ غَلْمَانَهُ، ثُمَّ قَالَ: خُذْ مَاءَ الرِّمَانِ السَّاعَةَ، فَإِنَّهُ مِمَّا لَا يُسْتَغْنَى عَنْهُ، ثُمَّ دَعَانِي، فَقَالَ: ائْتِنَا بِمَاءٍ، فَأَتَيْتُهُ بِهِ، فَقَالَ لِي: اءِغْصِرْهُ بِيَدَيْكَ، فَفَعَلْتُ وَسَقَاهُ الْمَأْمُونُ الرَّضَاءَ علیه السلام بِيَدِهِ، فَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفَاتِهِ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَوْمَيْنِ حَتَّى مَاتَ علیه السلام» / مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۰

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۶، ص ۳۶۱

۳. در مباحث قبلی به آن اشاره شد.



سخت‌تری را باید پشت سر بگذارند. به همین جهت ابتدا در مورد فرزندان نشدن امام آزمایش می‌شوند؛ پس از آن با امامت امام هشت ساله امتحان می‌شوند و در نهایت هم امامت امام غایب را باید بپذیرند. پذیرش امامت امام غایب هم به گونه‌ای است که فقط برای مدت کوتاهی چهار نایب خاص برای ارتباط با ایشان وجود دارد و بعد از آن شیعیان باید وظایف مؤمن بودن خود را بدون حضور امام پیش ببرند.

مروری بر دوران امامت امام جواد علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام

به امامت رسیدن امام جواد علیه السلام در سن ۸ سالگی در ابتدا از جانب مأمون و خاندان عباسی چندان جدی تلقی نمی‌شود. پس از آنکه بخش عمده‌ی شیعیان امامت ایشان را می‌پذیرند، مأمون تصمیم می‌گیرد رفتاری مشابه آنچه با امام رضا علیه السلام انجام داد، با ایشان هم انجام دهد. یعنی امام جواد علیه السلام را (بدون رفتار خشن و زندانی کردن) نزد خود خواند و دختر خود را به عقد ایشان درآورد تا با این پیوند خویشاوندی و دامادی، بتواند امام را زیر نظر گرفته و از فعالیت‌های ایشان بکاهد. مأمون تا جای ممکن ارتباطات شیعیان با امام جواد علیه السلام را محدود کرد.

از دوران امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام اطلاعات کمی در تاریخ به جای مانده و روایاتی به صورت پراکنده به دست ما رسیده است. همانطور که در مباحث قبلی اشاره شد، باید با پیوند دادن میان نقاط مختلف زندگی ائمه علیهم السلام به یک طرح کلان دست یافت و نکاتی را فهمید.

سازمان وکالت

یکی از مباحث این دوران «سازمان وکالت» است. شرایط پیچیده‌ی تشکیلاتی که امام با آن ارتباط می‌گیرد را باید با دقت و تأمل مورد مطالعه قرار داد. هر سه نفر از این سه امام بزرگوار (خصوصاً امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام) در منطقه‌ی نظامی و در



شرایط بسیار دشواری زندگی می‌کنند که باید به شدت تقیه کرده و با سازوکاری بدنه‌ی شیعیان را حفظ کنند تا شیعیان آماده‌ی امتحانات بعدی شوند. از جمله‌ی این اقدامات نامه‌نگاری‌های ائمه علیهم‌السلام با کدهای خاصی است که بدون اطلاعات دستگاه بنی عباس بتوانند حرف‌های خود را منتقل کنند. شرایط به قدری دشوار است که بسیاری از شیعیان با اطلاع از اینکه امام زنده است، سالها امکان برقراری ارتباط با ایشان را ندارند و تنها برخی وکلای خاص ائمه علیهم‌السلام امکان ملاقات با آن حضرات را دارند.

تبیین صریح معارف اسلام ناب با تقیه

بیان معارف و تبیین‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام در این دوران هم در اوج است. یکی از برجسته‌ترین مصادیق آن «زیارت جامعه کبیره» است که از طرف امام هادی علیه‌السلام بیان شده است. در واقع از تبیین امامت به شکلی که امام صادق علیه‌السلام در روز عرفه بین مردم بیان می‌کردند،^۱ و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را «امام» دانستند، به تبیینی از موضوع امامت در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌رسیم که بسیاری از مطالب پنهان و پوشیده‌ای که امکان بیان آن در دوره‌های قبل به راحتی میسر نبود، می‌توان به راحتی آن را تبیین کرد. البته عنصر تقیه هم در بیان این معارف به طور جدی وجود دارد. اما باید توجه داشت که تقیه بدین معنا نیست که اگر اقدامی می‌تواند خطرانی را به دنبال داشته باشد، از انجام آن صرف‌نظر شود! بسیاری افراد چنین تلقی غلطی از تقیه دارند. بعضاً می‌گویند چرا همیشه می‌خواهید «حسینی» عمل کنید؛ قدری

۱. حدیث آن در بخش سیره‌ی امام صادق علیه‌السلام بیان شد: «رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَوْمَ عَرَفَةَ بِالْمَوْقِفِ وَ هُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ الْإِمَامَ ثُمَّ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَ ثُمَّ هُوَ فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ بَسَارِهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ائْتَنِي عَشْرَ صَوْتًا وَ قَالَ عَمَرُو فَلَمَّا أَتَيْتُ مِنِّي سَأَلْتُ أَصْحَابَ الْعَرَبِيَّةِ عَنْ تَفْسِيرِ هُوَ فَقَالُوا هُوَ لُغَةٌ بَنِي فُلَانٍ أَنَا فَاسْأَلُونِي قَالَ ثُمَّ سَأَلْتُ غَيْرَهُمْ أَيُّضًا مِنْ أَصْحَابِ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ.» / کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، ص ۴۶۶



هم تقیه‌ای عمل کنید! تقیه به معنای عدم اقدام به جهت خطرات احتمالی نیست؛ بلکه به معنای آن است که آن اقدام با یک طراحی مخفیانه (پوشیده از دید دشمن) عملیاتی شود تا ضمن انجام آن، کمترین خطر متوجه انسان شود.

نهایت حرکت انسان ۲۵۰ ساله

با اقتباس از مدل تبیین رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، مباحث این سه امام بزرگوار به صورت پیوسته و به اختصار بیان شد. حرکت انسان ۲۵۰ ساله نهایتاً منتهی می‌شود به امام زمان علیه السلام که ایشان قطعاً قائم آل محمد علیهم السلام هستند. در واقع پس از چند مرحله به تأخیر افتادن قیام آل محمد علیهم السلام برای برگرداندن مسیر جامعه به خط رسول الله صلی الله علیه و آله، (با توجه به حدیثی که از امام باقر علیه السلام ذکر شد)^۱ تحقق این امر به امام آخر سپرده می‌شود.

امام حسن عسکری علیه السلام در یک فرآیند دشوار و پیچیده، جان حضرت مهدی علیه السلام را در مقابل توطئه‌ها حفظ می‌کند.^۲

یک از نکات مهم در زمینه‌ی درک سیره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، چگونگی جعل برخی روایات است. یکی از نمونه‌های آن، روایتی دال بر این است که سادات (بنی هاشم) در آتش نمی‌سوزند (عذاب نمی‌شوند)! در حالی که در خاندان اهل بیت علیهم السلام و اولاد ائمه علیهم السلام، افراد منحرف هم وجود دارد. یکی از نمونه‌های آن، جعفر کذاب

۱. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ يَا نَابِثُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَ قَتَ هَذَا الْأَمْرُ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُبِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَيْتُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِتَاعَ السُّرِّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ قَتْنَا عِنْدَنَا وَ يَمْخُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ أَبُو حَمْرَةَ فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ قَدْ كَانَ كَذَلِكَ» / کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۲۱۷

۲. برخی از این توطئه‌ها از جانب افراد نزدیک به اهل بیت علیهم السلام است.



(فرزند امام هادی علیه السلام) است. جعفر کذاب ادعای امامت داشت. باید توجه داشت که کذاب بودن، الزاماً به معنای دروغ گفتن فراوان و پشت سر هم نیست. جعفر کذاب با همان یک دروغ (ادعای کذب در امامت) به عنوان کذاب شناخته می‌شود چراکه آن دروغ در ایجاد انحراف، نقشی جدی دارد. نمونه‌ی دیگر آن زید برادر امام رضا علیه السلام است که در مطالب قبلی به آن اشاره شد.

آنچه در سلسله مباحث «انسان ۲۵۰ ساله» بیان شد، صرفاً ترسیم و تبیین یک خط تحلیلی از زندگی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام است. پرداختن به گزاره‌های تاریخی و تحلیل تک‌تک وقایع، نیازمند بحث گسترده‌تری است. لازم است مخاطبین این مباحث در فضای تاریخ و سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام مطالعات گسترده‌تری داشته باشند و به کتاب انسان ۲۵۰ ساله اکتفا نکنند.

فصل هفتم

وحدت در مکتب امام خمینی رحمته الله

حجت الاسلام دکتر محمد تقی سیفایی

- ❖ مسئول میز بین الملل مرکز راهبری ورثه انبیاء
- ❖ مسئول کارگروه پژوهش مجمع تشکل‌های بین الملل
- ❖ مدیرکل ادیان و مذاهب سازمان تبلیغات اسلامی
- ❖ محقق و مولف مقالات تخصصی جهان اسلام

مقدمه

در این درسنامه به موضوع «وحدت در مکتب امام خمینی (ع)» می‌پردازیم که بحث بسیار مهمی بوده و کالبد شکافی آن به فهمی جامع از منظومه‌ی گفتمانی حضرت امام (ع) کمک بزرگی خواهد کرد.

توحید؛ نقطه کانونی منظومه فکری امام (ع)

در منظومه‌ی فهم حضرت امام (ع) از اسلام، «توحید» نقطه‌ی کانونی است. توحید، مرامنامه‌ی عملیاتی، منسجم و جامعه‌ساز در مکتب امام (ع) است که با توجه به برجستگی آن در اندیشه‌ی ایشان، نیازی به بازخوانی بیاناتشان در این زمینه نمی‌باشد. اما از باب نمونه - قطره‌ای از دریا - به چند مورد اشاره خواهد شد. حضرت امام (ع) تحقق توحید در فضای جامعه را به معنای نفی بردگی و عبودیت غیر خدا دانسته و می‌فرماید:

«ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز و مالک همه چیز است. این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد؛ بنا براین هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند.»^۱

۱. مصاحبه با روزنامه «تایمز» درباره تبیین مواضع اسلام و سیاستهای آینده ایران ۱۳۵۷/۱۰/۱۸



بنابراین فهم امام علیه السلام از مقوله‌هایی چون «آزادی»، «حقوق بشر» و... بر این اصل استوار است. در واقع اطاعت، مخصوص ذات حضرت حق بوده و هیچ انسانی حق ندارد انسان دیگری را به اطاعت از خودش مجبور کرده و از حق آزادی محروم کند. طبق این اصل اساسی، قانون‌گذاری برای بشر هم تنها در اختیار حضرت حق است. انسان‌ها برای آنکه بتوانند ریسمان اطاعت غیر خدا را از گردن خود و جامعه‌شان بردارند، باید علیه این بند و زنجیرهای اسارت قیام کنند. بنابراین اساسی نهضت در مکتب امام علیه السلام و قیام برای خدا، نفی بردگی غیر خداست. این امر با تبری از بت‌ها و طواغیت معنا پیدا می‌کند. امام خمینی علیه السلام می‌فرمایند: ^۱

«کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بت‌ها و طاغوت‌های جهان‌خوار می‌رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند؟

در فریضه حج که لبیک به حق است و هجرت به سوی حق تعالی به برکت ابراهیم و محمد است، مقام «نه»، بر همه بت‌ها و طاغوت‌هاست و شیطان‌ها و شیطان زاده‌هاست. و کدام بت از شیطان بزرگ، آمریکای جهان‌خوار و شوروی ملحد متجاوز، بزرگتر و کدام طاغوت و طاغوتچه از طاغوت‌های زمان ما بالاترند؟

در لبیک لبیک، «نه» بر همه بت‌ها گویند و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشید و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق از بت‌های بزرگ و کوچک و طاغوت‌ها و وابستگانشان برائت جویند که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند و همه آزادگان جهان از آنان، بری هستند.»^۲

۱. بنای ما در این درسنامه آن است که فرمایشاتی از امام خمینی علیه السلام که متأسفانه کمتر در جامعه بیان شده را مورد توجه قرار داده و بازخوانی کنیم.

۲. پیام به مردم و زائران بیت الله الحرام به مناسبت ایام حج (مهجوریت حج ابراهیمی) ۱۳۶۵/۵/۱۶



نکنه‌ی قابل توجه اینجاست که در دیدگاه حضرت امام علیه السلام، به موازات عشق به حضرت حق باید از بت‌های بزرگ و کوچک، طاغوت‌ها و وابستگان آنها برائت جست. ظهور کامل عشق به توحید، به عنوان نقطه‌ی کانونی مکتب حضرت امام علیه السلام؛ در نفرت تام از دشمنان خداست. ایشان در بیانی دیگر می‌فرمایند:

«مگر تحقق دیانت جز اعلام محبت و وفاداری نسبت به حق و اظهار خشم و برائت نسبت به باطل است؟ حاشا که خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسر شود.»^۱

توحید همان عبارت شریف «لا اله الا الله» و به تعبیر امام رضا علیه السلام همان حصن الهی است. ورود به حصارِ لا اله الا الله به آسانی گفتنِ کلمه‌ی «لا اله الا الله» نیست بلکه ترجمانی اجتماعی و تمدنی دارد.

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در این رابطه می‌فرماید:

«این جمله معروف علی بن موسی الرضا علیه السلام، از آن جمله‌های برجسته است که طبق روایت معروف، آن بزرگوار از پدران بزرگوارشان نقل کردند و فرمودند: «كَلِمَةُ لاِ اِلَهَ اِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ مِنْ عَذَابِي» همیشه همین طور است و ملاک و معیار، همین است. ما باید تلاش کنیم که خود و کشور و ملت‌مان را مصداق این جمله نورانی قرار دهیم که «کلمه لا اله الا الله، حصار من است. هر کس در حصار من وارد شود، از آسیب عذاب من، محفوظ خواهد ماند.» این را، امام هشتم علیه الصلاة والسلام، از پدران خود و از قول خداوند متعال نقل می‌کند.

بعضی ممکن است خیال کنند وارد شدن در حصار لا اله الا الله که این قدر در دسر ندارد! یک کلمه می‌گوییم «لا اله الا الله»، وارد حصار می‌شویم! اما قضیه، به این سادگی نیست. حصار لا اله الا الله، حصار حاکمیت توحیدی است؛ حاکمیت الله

۱. پیام به مسلمانان ایران و جهان و زائران بیت الله الحرام (برائت از مشرکان) ۱۳۶۶/۵/۶



است؛ حاکمیت انحصاری خداست. این، لا اله الا الله است! لا اله الا الله فقط اثبات وجود خدا نیست. در کنار اثبات وجود خدا، نفی شرکای خداست؛ نفی بت‌هاست که «مادر بت‌ها، بت نفس شماسست.» از همه بت‌ها خطرناکتر، این بتی است که در درون و وجود ماست. این خودخواهی، این هوی و هوس، این خواهش‌های نفسانی مخالف حکم الهی را که در ما هست، اگر اطاعت کردیم، اسیر نفس خود شده‌ایم و این، با حضور در حصار توحید الهی، منافات دارد. وارد شدن در حصن خدا، یعنی با تمام وجود وارد شدن. نه این که اسم حصن خدا را بر روی سینه نوشتن یا بر زبان جاری کردن. به قول معروف «با حلوا حلوا گفتن که دهن انسان شیرین نمی‌شود!» با گفتن لا اله الا الله - آوردن اسم این حصار - که انسان در حصار قرار نمی‌گیرد! باید وارد شد. وارد شدن این است که انسان تحت حاکمیت خدا قرار گیرد، خودش را تحت تصرف خدا قرار دهد، به فرمان خدا گوش کند و با دستور خدا حرکت کند؛ نه به فرمان شیطان‌ها و طاغوت‌ها و حکام جائر و کافر یا کافرمنش، یا به دستور نفس، که هر کدام شد، انسان از حصن لا اله الا الله خارج است.»^۱

برافراشته شدن پرچم لا اله الا الله به معنای زیر سؤال بردن ظلم و نظم استکبار حاکم بر جهان است. بسیاری از مفاهیم اصیل در منظومه‌ی حضرت امام علیه السلام، در نقش آنها در حرکت به سمت قله‌ی تمدن حقیقی اسلام و اهتزاز کلمه‌ی الله نمایان می‌شود. اگر به شکل استقلالی به این کلمات نگاه کنیم و نقش آن به عنوان راهنما کمرنگ شود، خودش مانعی برای دستیابی به قله خواهد بود.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) پایه‌های انقلاب حضرت امام علیه السلام را اینطور معرفی می‌کنند: «طبیعت اسلام ناب، طبیعتی پُر جاذبه است و دل‌هایی را که آلوده‌ی غرض‌ورزی

۱. بیانات در دیدار اعضای ستاد نظارت بر انتخابات ۱۳۷۱/۲/۲۳



و کینه‌توزی نباشد، به خود جلب میکند و این همان است که انقلاب ما و امام ما، دوباره در جهان مطرح کردند و بر دل‌ها و چشم‌های نیازمند و جستجوگر عرضه داشتند. در مدرسه‌ی انقلاب که امام ما بنیان گذارد، بساط اسلام سفیانی و مروانی، اسلام مراسم و مناسک میان‌تهی، اسلام در خدمت زر و زور و خلاصه اسلام آلت دست قدرت‌ها و آفت جان ملت‌ها، برچیده شده و اسلام قرآنی و محمدی ﷺ، اسلام عقیده و جهاد، اسلام خصم ظالم و عون مظلوم، اسلام ستیزنده با فرعون‌ها و قارون‌ها و خلاصه، اسلام کوبنده‌ی جباران و برپاکنده‌ی حکومت مستضعفان، سربر کشیده است.^۱

منظومه‌ی توحیدی اشاره شده نمی‌تواند بر هر چیزی که اسم اسلام بر آن گذارده شده، منطبق شود. عنوان اسلام (مسمای اسلام) می‌تواند در خدمت توحید و یا در خدمت طاغوت قرار بگیرد. آن اسلامی که که در مکتب امام باید برای آن هزینه‌های زیادی داد، باید تجلی توحید و بندگی خدا و نفی بردگی غیر خدا باشد.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در معرفی چنین اسلامی می‌فرمایند:

«در انقلاب اسلامی، اسلام کتاب و سنت، جایگزین اسلام خرافه و بدعت؛ اسلام جهاد و شهادت، جایگزین اسلام قعود و اسارت و ذلت؛ اسلام تعبد و تعقل، جایگزین اسلام التقاط و جهالت؛ اسلام دنیا و آخرت، جایگزین اسلام دنیاپرستی یا رهبانیت؛ اسلام علم و معرفت، جایگزین اسلام تحجر و غفلت؛ اسلام دیانت و سیاست، جایگزین اسلام بی‌بندوباری و بی‌تفاوتی؛ اسلام قیام و عمل، جایگزین اسلام بی‌حالی و افسردگی؛ اسلام فرد و جامعه، جایگزین اسلام تشریفاتی و

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰



بی‌خاصیت؛ اسلام نجات‌بخش محرومین، جایگزین اسلام بازیچه‌ی دست قدرت‌ها؛ و خلاصه اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله، جایگزین اسلام آمریکایی گردید.»^۱

اسلام آمریکایی؛ مانع بزرگ وحدت

در مورد «اسلام آمریکایی» که بیانات مذکور آمده بود، باید بسیار جدی گفتگو کرد و اندیشید. به دلیل آنکه همین اسلام، مانع از فهم جایگاه «وحدت» در امت اسلامی می‌شود. فلذا باید معنای اسلام آمریکایی را به درستی فهم کرد. در مکتب امام علیه السلام اسلام آمریکایی دو شاخه دارد:

✓ اسلام سکولار

✓ اسلام متحجر

برای فهم ابعاد مختلف اسلام آمریکایی باید به کلید واژه‌های حضرت امام علیه السلام بسیار دقت کرد. در این درسنامه به بیان «اسلام سکولار» نمی‌پردازیم (البته بسیار مهم است و باید در جای خود در مورد آن گفتگو کرد که مبتلابه آن هم هستیم). یکی از مسائلی که امام علیه السلام به آن عنایت دارند این است که مبارزه با اسلام آمریکایی به سادگی امکانپذیر نیست. ایشان در پیامی به ملت پاکستان به مناسبت شهادت شهید عارف الحسینی می‌فرمایند:

«امروز استکبار شرق و غرب چون از رویارویی مستقیم با جهان اسلام عاجز مانده است، راه ترور و از میان بردن شخصیت‌های دینی و سیاسی را از یک طرف و نفوذ و گسترش فرهنگ اسلام آمریکایی را از طرف دیگر به آزمایش گذاشته‌اند. ای کاش همه تجاوزات جهانخواران همانند تجاوز شوروی به کشور مسلمان و قهرمان‌پرور افغانستان علنی و رودررو بود تا مسلمانان ابهت و اقتدار دروغین



غاصبین را در هم می‌شکستند؛ ولی راه مبارزه با اسلام امریکایی از پیچیدگی خاصی برخوردار است که تمامی زوایای آن باید برای مسلمانان پابرهنه روشن گردد؛ که متأسفانه هنوز برای بسیاری از ملت‌های اسلامی، مرز بین «اسلام امریکایی» و «اسلام ناب محمدی» و اسلام پابرهنگان و محرومان، و اسلام مقدس‌نماهای متحجر و سرمایه‌داران خدانشناس و مرفهین بی‌درد، کاملاً مشخص نشده است.^۱

تجلی وحدت حقیقی در اسلام ناب

موضوع وحدت به عنوان یک امر استقلالی و منفک از منظومه‌ی گفتمانی اسلام ناب (و اندیشه‌ی امام راحل علیه السلام) مطلوب و مدنظر ما نیست. چرا که چنین وحدتی، محقق‌کننده‌ی اهداف انبیاء، کلمه‌ی الله و اهتزاز دهنده به کلمه‌ی الله در عالم نیست. بنابراین وحدت را باید در منظومه‌ی اسلام ناب فهمید تا مانند نورافکنی، زوایای تاریک بسیاری از مسائل را روشن کرده و نقش خود را ایفا کند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد وحدت می‌فرماید:

«شعار اسلام ناب و اسلامی که نظام اسلامی بر پایه آن به‌وجود آمد، این است که مسلمانان با وجود اختلافشان در عقاید و در مبانی مذهبی خود، باید اتحاد کلمه داشته باشند؛ روی موارد اتّفاقی تکیه کنند و از جریحه‌دار کردن احساسات یکدیگر خودداری نمایند. این فرهنگ دینی با این معنا و با این نگاه که در آن، آزادی و عدالت و مردم‌سالاری و بسط وحدت در دنیای اسلام و میان امت اسلامی وجود دارد، یکی از میدان‌های مجاهدت ماست که باید در آن تلاش کنیم».^۲

اگر اسلام ناب به درستی فهم شود، آن وقت وحدت، یک موضوع اختلافی

۱. پیام به ملت مسلمان و علمای پاکستان (شهادت سید عارف حسین حسینی) ۱۳۶۷/۶/۱۴

۲. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۲/۶/۱۹



نخواهد بود که ضرورت داشته پیرامون آن به تفصیل صحبت شود. اگر ابعاد مختلف اسلام ناب در جای خود قرار گیرد، وحدت در جایگاه قوام‌دهنده‌ی آن زنجیره خواهد بود. به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) یکی از مهم‌ترین میدان‌های مجاهدت ما، وحدت امت اسلامی است.

یکی از مسائلی که امروز با آن مواجه هستیم، تحریف امام و مکتب امام است. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) سال‌ها نسبت به این خطر هشدار داده و تذکر داده‌اند که نباید از خط امام منحرف شویم.^۱ امروز شاهد آن هستیم که از مقوله‌هایی چون «هلال شیعی» و از مفاهیمی چون «حکومت شیعه» صحبت به میان می‌آید. از طرف دیگر آمریکا و انگلیس از تشیع صحبت می‌کنند که وحدت در گفتمان امام را با خطر تحریف مواجه می‌کند.

در بیانات رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) به این نکته اشاره شده است که برای جلوگیری از تحریف امام، باید «اصول امام» را حفظ کرد. معظم له می‌فرماید: «آن راهی که می‌تواند مانع از این تحریف بشود، بازخوانی اصول امام است. امام یک اصولی دارد، یک مبانی‌ای دارد؛ این مبانی در طول ده سال دوران حاکمیت اسلامی و پیش از آن در طول پانزده سال دوران نهضت، در بیانات گوناگون بیان شده است؛ اصول امام را در این بیانات میشود پیدا کرد؛ این اصول را، این خطوط را کنار هم که بگذاریم، یک شاکله‌ای از امام بزرگوار تشکیل خواهد شد؛ شخصیت امام این است. نمی‌گوییم به هر مطلب فرعی توجه کنید؛ زندگی امام مثل زندگی همه‌ی انسانهای دیگر فرازونشیب‌هایی دارد؛ حوادثی در آن اتفاق

۱. به عنوان نمونه: «اگر ملت ایران بخواهد به آن هدفها برسد، بخواهد این راه را ادامه بدهد، باید راه امام بزرگوار را درست بشناسد، اصول او را درست بشناسد، نگذارد شخصیت امام را تحریف کنند، که تحریف شخصیت امام، تحریف راه امام و منحرف کردن مسیر صراط مستقیم ملت ایران است. اگر راه امام را گم کنیم یا فراموش کنیم یا خدای نکرده عمداً به کنار بگذاریم، ملت ایران سبیلی خواهد خورد»/بیانات در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی ۱۳۹۴/۳/۱۴



افتاده است و هر حادثه‌ای اقتضائی داشته است؛ مطالب اصولی را عرض میکنیم، آن چیزهایی که قابل انکار نیست، جزو بیّنات امام است، در طول سال‌های متمادی، چه قبل از تشکیل حکومت اسلامی، چه در دوران تشکیل حکومت اسلامی، چه در دوران جنگ تحمیلی هشت‌ساله، چه قبل از آن و چه بعد از آن، این اصول را امام در بیانات خود تکرار کرده است؛ این اصول را گزینشی هم نبایستی انتخاب کرد.^۱

ایشان در تبیین این مطلب، «وحدت» را یکی از اصول امام علیه السلام می‌شمارند: «یکی دیگر از خطوط اصلی تفکر امام و راه امام و خط امام - این مطلب آخری است که عرض میکنم - مسئله‌ی وحدت ملی است و توجه به توطئه‌های تفرقه‌افکن؛ چه تفرقه‌ی بر اساس مذهب، شیعه و سنی؛ چه تفرقه‌ی بر اساس قومیت‌ها، فارس و عرب و ترک و لر و بلوچ و امثال اینها. تفرقه‌افکنی یکی از سیاست‌های قطعی دشمن بود و امام بزرگوار ما از اول بر روی وحدت ملی و اتحاد آحاد ملت، یک تکیه‌ی کم‌نظیر داشت که این یکی از خطوط است. امروز ما این خط را هم باید دنبال بکنیم. امروز شما می‌بینید در دنیا مسئله‌ی تفرقه‌ی دنیای اسلام یکی از سیاست‌های اصلی استکبار است. آمریکایی‌ها کارشان به آنجا رسیده است که حالا دیگر اسم شیعه و سنی می‌آورند؛ اسلام شیعه، اسلام سنی؛ از یکی حمایت می‌کنند، به یکی حمله می‌کنند. در حالی که جمهوری اسلامی ایران از اول نسبت به این مسئله‌ی اختلاف مذهبی یک نگاه کاملاً یکسانی داشت. ما با برادران فلسطینی‌مان که سنی‌اند همان جور عمل کردیم که با برادران حزب‌الله لبنان که شیعه هستند عمل کردیم. همه جا یک جور عمل کردیم. نگاه امام بزرگوار ما در داخل کشور

۱. بیانات در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی علیه السلام ۱۴/۳/۱۳۹۴



این بود، در دنیای اسلام نگاه جمهوری اسلامی نگاه اُمّت‌ساز است، اُمّت اسلامی مورد نظر است. اینکه نوکرهای دست دَوَم آمریکا می‌آیند مسئله‌ی هلال شیعی را مطرح می‌کنند، این نشان‌دهنده‌ی سیاست‌های تفرقه‌افکن است. اینکه آمریکایی‌ها علی‌رغم تبلیغات فراوان، نسبت به همین گروه‌های تفرقه‌افکن تکفیری در عراق و سوریه مداخلات می‌کنند - احياناً در مواردی هم به آنها به‌صورت بی‌خبر و مخفیانه کمک می‌کنند، عوامل‌شان که به‌صورت صریح از آنها حمایت می‌کنند - این نشان‌دهنده‌ی این است که نقش تفرقه‌افکنی از نظر دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان جمهوری اسلامی نقش بسیار برجسته‌ای است. این را همه توجه کنند؛ هم شیعه توجه کند، هم سنی توجه کند؛ بازی دشمن را نخورند. آن تستنی که آمریکا از آن حمایت کند و آن تشیعی که از مرکز لندن به دنیا صادر بشود، اینها مثل هم هستند؛ هر دوی آنها برادران شیطانند، هر دوی آنها عوامل آمریکا و غرب و استکبارند.»^۱

وحدت؛ همزاد نهضت اسلامی

یکی از نکات مهم پیرامون مبانی وحدت در مکتب حضرت امام علیه السلام، همزاد بودن وحدت با نهضت اسلامی است. یعنی از آغاز نهضت اسلامی و تلاش برای به حاکمیت اسلام و خداوند متعال بر عالم، وحدت مقوله‌ای ضروری بود. در ابتدای نهضت امام خمینی علیه السلام، مبارزه با رژیم صهیونیستی منحصر در فضای قومی عربی به رهبری جمال عبدالناصر بود. از این جهت یکی از انگ‌ها و تهمت‌هایی که از جانب حکومت شاهنشاهی به امام علیه السلام وارد میشد، وابستگی به حکومت مصر بود. ایشان در این رابطه می‌فرمایند:



«راهی که من انتخاب کرده ام راهی است که مردم خواهان آن می‌باشند. و اگر من هم مثل دولتی‌ها حرف بزنم مردم مرا هم طرد خواهند نمود. من با هیچ یک از کشورهای مسلمان رابطه‌ای ندارم... ولی موقعی که اختلافاتی بین همان کشورهای اسلامی و حکومت یهود به وجود می‌آید، چاره‌ای جز جانبداری از حکومت‌های اسلامی ندارم.»^۱

این امر نشان می‌دهد با وجود آنکه امام علیه السلام می‌دانند مورد تهمت قرار می‌گیرند، اما ابایی از آن نداشته و بر اساس مبانی خود رفتار می‌کنند. جالب اینجاست که رهبر معظم انقلاب (حفظه الله)، اولین درس مکتب حضرت امام علیه السلام و انقلاب اسلامی را به امت خود اینگونه معرفی می‌کنند:

«اولین درسی که انقلاب اسلامی و نظام مبارک جمهوری اسلامی به ما داد، این بود که ما نگاهمان را از حصار و چهاردیواری ملت ایران منعطف کنیم به عرصه‌ی وسیع امت اسلامی. امام بزرگوار ما به ما تعلیم کرد که نگاه ما باید به ساحت عظیم امت باشد. درست است که کشور ایران در دوران طاغوت در زیر فشار استبداد و استعمار به جان آمده بود و له میشد و باید نجات داده میشد، اما فشار اساسی و تهاجم اساسی، تهاجم تاریخی به امت اسلام بود. امت بزرگ اسلامی که در یکی از حساس‌ترین نقاط جغرافیائی عالم استقرار داشته است، بر اثر دخالت قدرتهای بزرگ، طمع‌ورزی دولت‌های بزرگ و مقتدر، تجاوز و تعدی استکبار در طول چند قرن، دچار ضعف، انکسار، عقب ماندگی، استعمار زدگی، فقر - هم فقر مادی، هم فقر علمی - شده بود. انقلاب اسلامی نگاهش به دنیای اسلام بود؛ نگاهش به برداشتن دست ظالم و متجاوز استکبار از روی سر امت اسلامی و از زندگی امت اسلامی بود. لذا وقتی انقلاب در ایران پیروز شد،

۱. بیانات برای یکی از سردفتران اسناد رسمی (مخالفت روحانیت با اسرائیل و بهاییها) ۱۳۴۱/۶/۱۲



ملت‌های مسلمان در شرق و غرب عالم احساس کردند که در زندگی آنها نسیم تازه‌ای وزید، هوا عوض شد؛ احساس کردند گشایشی در کارهاشان پیدا شد؛ لذا در آفریقا، در آسیا، در همه‌ی مناطقی که مسلمان‌ها زندگی میکردند، مسلمانان احساس کردند که با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی، راه تازه‌ای در مقابل آنها گشوده شد. این را ما از امام آموختیم و این خط روشن نظام جمهوری اسلامی از آغاز تا امروز بوده است.^۱

بنابراین اسلام در کشور، هویتی فرامذهبی دارد. به همین جهت حاکمیت اسلام در جمهوری اسلامی به نحوی است که وحدت همزاد با نهضت اسلامی است.^۲

عقلانی بودن وحدت

ضرورت وحدت بر اساس عقلانیت اسلامی است. حضرت امام علیه السلام توحید را ملیت جامعه می‌دانند. ایشان می‌فرمایند:

«و ما ملت‌ها، ما همه که در تحت پرچم توحید هستیم، تا با هم مجتمع نباشیم، تا در اصل ملیتی که مال همه است با هم مجتمع نباشیم و با هم وحدت نداشته باشیم و در صحنه حاضر نباشیم، نمی‌توانیم در مقابل این سیل کفر و این سیل فزاینده‌ای که همه عالم را دارد می‌برد، نمی‌توانیم مقاومت کنیم.»^۳

در واقع وقتی اقوام و مذاهب مختلف زیر پرچم توحید قرار داشته باشند، خود به خود تقاربی بین آنها شکل می‌گیرد؛ نه آنکه بدون هیچ زمینه‌ی قبلی بخواهد

۱. بیانات در دیدار طلاب غیرایرانی حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۳۸۹/۸/۳

۲. با توجه به اینکه بنای تدوین این مباحث بر اختصار است، مخاطبین باید مطالب بیشتر از بیانات امامین انقلاب را مطالعه کرده و خود را از شیرینی و حلاوت این بیانات عمیق، دقیق، شفاف و زلال محروم نکنند.

۳. سخنرانی در جمع نمایندگان از اقلیت‌های مذهبی (همگامی مکاتب توحیدی) ۱۳۶۱/۸/۲۷



وحدت شکل بگیرد. یکی از کانونی‌ترین نکات این است که راه مبارزه با طاغوت، وحدت است. این امر از جهتی اهمیت می‌یابد که وقتی انسان‌ها برای تحقق حاکمیت خدا قیام می‌کنند، با موانعی مواجه می‌شوند که رعب و ترس در دل آنها ایجاد کرده و انگیزه‌ی ادامه‌ی پرشور مسیر از آنها گرفته می‌شود. راه جلوگیری از ایجاد رعب در شاخه‌های مختلف امت اسلامی در مقابل استکبار این است که در کنار هم باشند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«دنیای اسلام از عید فطر به عنوان یک نقطه اتحاد، تنبّه و بازگشت به خود و خدا استفاده کند. این چیزی است که امروز دنیای اسلام به آن نیازمند است. بعد از همه تحلیل‌ها و فراتر از همه سلسله علل و عوامل برای گرفتاری‌هایی که امروز دنیای اسلام با آن مواجه است، انسان اساس را در تفرّق مسلمین مشاهده میکند. مسلمین اگر با هم مجتمع باشند، دل آنها هم گرم خواهد شد و مرعوب دشمنان خود قرار نمی‌گیرند. هر کس که مرعوب قدرتهای مسلط بین‌المللی است، به خاطر این است که احساس تنهایی و بی‌پشتیبانی می‌کند. اگر دولت و ملتی مرعوبند، علّت، همین است؛ اگر افرادی مرعوبند، علّت، همین است. اگر ملت‌ها و دولت‌های اسلامی به یکدیگر احساس دلگرمی کنند؛ دولت‌ها ببینند که ملت‌هایشان پشت سر آنها ایستاده‌اند؛ ملت‌ها ببینند که دولت‌ها عازم بر احقاق حقّند؛ ملت‌ها ببینند که ملت‌های برادر، با آنها همدل و همصدایند؛ آن‌گاه رعبی که استکبار در دل‌های بعضی از ملت‌ها و رؤسای دولت‌ها انداخته است، دیگر جایی نخواهد داشت. اولین اثر اتحاد این است که انسان احساس قدرت می‌کند. اولین اثر تفرّق این است که باطن انسان را تهی می‌کند؛ «و تذهب ریحکم»؛ طراوت و نشاط یک انسان و یک ملت را از آنها می‌گیرد. ما باید این درس را در درون کشور خود رعایت کنیم. همه آحاد ملت و بخصوص مسؤولین کشور باید نعمت وحدت و اتفاق و همدلی را - که خدای متعال آن را به ما ارزانی داشت



- برای خود حفظ کنند و آن را به خطر نیندازند: «واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فآلف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخوانا». برادری، احساس همگامی و همدلی، نعمت بزرگ خداست. در داخل کشور، در صفوف مختلف مردم، در صفوف مسؤولان، در جمع سیاستمداران، در میان کسانی که حرف و جایگاه آنها در نظر مردم واقعی دارد، این احساس باید احساس مسلط باشد. بر تفرق‌ها و مایه‌های تفرق غلبه کنند؛ به یکدیگر نزدیکتر شوند؛ موارد جزئی اختلاف را در موارد کلی وحدت و اشتراک حل و هضم کنند؛ نه این که آن جزئی‌ها را عمده کنند و مشترکات بزرگ را ندیده بگیرند. برادری اسلامی، علاقه به کشور، پرورش یافتن در دامن انقلاب، بر خورداری از نعمت بزرگ نظام اسلامی، دلسوزی نسبت به آینده، علاقه‌مندی به مردم؛ اینها مشترکات است و باید آنها را حفظ کرد. به خاطر اختلافات جزئی نباید به اینها خدشه وارد کرد. این برای ما یک فریضه و ضرورت است. این فقط امری نیست که «بهتر است» آن را مراعات کنیم. نه، «باید» آن را مراعات کنیم؛ هرکس مراعات نکند، به منافع کشور و مردم و به سرنوشت انقلاب ضربه زده است.»^۱

تفرقه؛ عامل شکستن معنویت و طراوت

از بین رفتن معنویت و طراوت جامعه، از تبعات تفرقه است. این مطلب در بیانات رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) به صورت برجسته قابل مشاهده است. تفرقه درونی جامعه بهترین عامل در دست دشمنان دین خدا برای ضربه زدن به ماست. از طرف دیگر باید توجه داشت که فرقه‌گرایی، مرزی ندارد. برخی تصور می‌کنند که اگر شیعیان از اهل سنت جدا باشند یا اهل سنت از شیعیان دوری

۱. بیانات در دیدار مسئولان و سفرای کشورهای اسلامی ۱۳۸۰/۹/۲۵



کنند، دسته‌بندی‌ها به پایان می‌رسد. این تصور غلط است. در جامعه‌ی خودمان شاهد این نکته هستیم که اهل سنت اگر خود را از شیعیان جدا بدانند، باز هم درون خود مرزهای مختلفی ایجاد کرده و دسته‌بندی‌هایی پیدا می‌کنند. این مطلب در مورد جامعه‌ی شیعه هم صادق است؛ فرقه‌گرایی در تقسیم به شیعه و سنی پایان نیافته و خود شیعیان به دسته‌های کوچکتری تقسیم می‌شوند. هریک از این دسته‌ها یا فرقه‌ها لقمه‌ی چربی برای استکبار خواهد بود!

اساساً فرقه‌گرایی توسط طاغوت ایجاد شده است. حکومت‌های اموی و عباسی مکاتب مختلفی ساخته و آنها را به تشتت رساندند تا با پررنگ کردن اختلافات، بتوانند به حکومت خود ادامه داده و در قدرت بمانند.

تحمیل جنگ‌های سیاسی به اسم مذهب

متأسفانه امروز شاهد تحمیل جنگ‌های سیاسی به امت اسلامی به نام مذهب هستیم. یکی از نمونه‌های آن را در بحرین شاهد هستیم. ملت مظلوم بحرین علیه حکومت ظالم آن قیام می‌کنند. اما برای آنکه سایر فرق امت اسلامی به کمک ملت مظلوم بحرین نروند، اینطور القاء می‌کنند که این جنگی بین شیعه و سنی است! در حالی که چنین حرفی غلط است. فرقه‌نمایی در دو سوی امت اسلامی، سرپوشی بر جنایات و ظلم‌های در حال انجام است. دشمن بسیار تلاش می‌کند مسئله‌ی دعوای سیاسی را به پای مذهب تمام کند. متأسفانه معمولاً سر نخ اختلافات در میان امت اسلامی نیست (از بیرون توسط دشمن ایجاد شده) اما برخی حماقت‌های درون امت اسلامی، ابزار خوبی برای دشمنان دین خداست.

نسبت وحدت و ولایت

وحدت در مکتب امام علیه السلام ریشه در اصل توحید و ولایت دارد. متأسفانه برخی



تصور می‌کنند که اصل ولایت مانع از پذیرش وحدت خواهد شد. در حالی که با فهمی راقی، دقیق، عمیق و قرآنی از موضوع ولایت، می‌توان دریافت که ولایت پایه‌ی جدی وحدت است. در حقیقت ولایت به معنای «پیوستگی امت اسلامی در مقابله با طاغوت ذیل ولایت یک ولی الهی» است. وحدت هم مفهومی جز این ندارد. کسانی که به اسلام ولایت، تفرقه ایجاد می‌کنند در واقع مکمل پازل و جبهه‌ی دشمنان خدا هستند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«جمهوری اسلامی به معنای واقعی کلمه معتقد به لزوم اتحاد امت اسلامی است. این [کار] سابقه هم دارد؛ یعنی مخصوص زمان ما و دوران جمهوری اسلامی نیست. مرجع بزرگی مثل مرحوم آیت‌الله بروجردی که مرجع کل دنیای شیعه در زمان جوانی ما بود، طرفدار جدی وحدت اسلامی بودند، طرفدار جدی تقریب مذاهب اسلامی بودند؛ با بزرگان علمای دنیای اسلام و اهل سنت مراد داشتند، گفتگو داشتند؛ این یک اعتقاد است، یک اعتقاد قلبی و عمیق است. بعضی‌ها تصوّر می‌کنند یا وانمود می‌کنند که این یک تاکتیک سیاسی است؛ نه، این جور نیست؛ این یک ایمان قلبی است؛ معتقدیم به این و معتقدیم که خدای متعال این را از ما خواسته است.»^۱

نکته‌ی دیگر آن است که اعتصام به حبل الهی به صورت فردی امکان تحقق ندارد؛ بلکه ذیل دو عنوان «ایمان به خدا» و «کفر به طاغوت» باید حرکتی جمعی شکل بگیرد که همان «اعتصام» خواهد بود. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این رابطه می‌فرماید:

«قرآن می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا». اعتصام به حبل الله برای هر مسلمان یک وظیفه است؛ اما قرآن اکتفا نمی‌کند به این که ما را به

۱. بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۹۸/۸/۲۴



اعتصام به حبل الله امر کند، بلکه به ما می‌گوید که اعتصام به حبل الله را در هیئت اجتماع انجام بدهید؛ «جمیعاً»؛ همه با هم اعتصام کنید. و این اجتماع و این اتحاد، یک واجب دیگر است. بنابراین، علاوه بر این که مسلمان باید معتصم به حبل الله باشد، باید این اعتصام را به همراه دیگر مسلمان‌ها و همدست با آنها انجام دهد. ما این اعتصام را درست بشناسیم و آن را انجام دهیم. آیه‌ی شریفه‌ی قرآن میفرماید: «فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی». این، اعتصام به حبل الله را برای ما معنا می‌کند. تمسک به حبل الله چگونه است؟ با ایمان بالله و کفر به طاغوت.^۱

وحدت؛ وسیله‌ی تهذیب نفس

در اندیشه‌ی حضرت امام علیه السلام وحدت و پذیرفتن اختلافات (و سعه‌ی صدری که انسان با وجود این اختلافات در اجزاء امت اسلامی و با نگاه به آن به مثابه یک خانواده به دست می‌آورد) یکی از راه‌های مهم تهذیب نفس و سرکوب نفس خودمحور است. ایشان می‌فرمایند:

«ما باید ید واحد باشیم، ید واحد این است که سرکوب کنید نفس خودتان را، سرکوب کنید آمالی که خیال می‌کنید یک چیزی است. حساب کنید که ما چی هستیم، و این منظومه شمس‌ی چی هست و این کهکشان‌ها چی هستند در مقابل عظمت خدا تا بفهمید که ما درگیر یک شیطنت کتیف هستیم، نه یک شیطنتی که باز یک چیزی هست. ما گرفتار یک شیطنت‌هایی در خودمان هستیم که کثافتکاری است و پستی است. و خودتان را نجات بدهید و خودمان را نجات بدهیم. اگر از این بند نجات پیدا بکنید، آن بعدش آسان می‌شود، وحدت

۱. بیانات در دیدار شرکت کنندگان در همایش کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۵/۵/۳۰



آسان می شود، اما از این بند باید نجات پیدا بکنیم، از این بند خودخواهی، هر چه هست برای خودم، خود محوری، من، نه غیر.»^۱

بنابراین عدم تحقق وحدت، ریشه در خودبینی ها و خودمحوری های ما دارد. بعضاً این خودمحوری را به نام دین خدا تمام می کنیم. برای اعتلای کلمة الله باید اختلافات را هضم کرده و از خودمحوری فاصله بگیریم. تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در مورد امام راحل علیه السلام (که هنر بزرگ امام علیه السلام را وحدت می دانند) بسیار قابل توجه است:

«هنر بزرگ امام ما این بود که این دیوارها را از میانه‌ی اجتماعات مردم برداشت؛ دیوارهایی که فضای عظیم و وسیع و باز را به حفره‌ها و خانه‌ها و کلبه‌های کوچک تبدیل کرده بودند. او يك فضای وسیع ساخت و دل‌ها را با هم آشنا کرد و این نیروی عظیم را به وجود آورد. روح «واعتصموا بحبل اللّٰه جمیعا» در سخن و عمل او تجلی یافته بود؛ لذا اگر علی‌رغم اختلاف بعضی از سلیقه‌ها و دیدگاهها، بیاییم و همین خط یکپارچگی و وحدت را ادامه دهیم، در حقیقت روح امام عزیز را احترام کرده ایم.»^۲

حضرت امام علیه السلام تعبیر جالبی در این زمینه دارند:

«باید قشرهای غیراسلامی را که عقیده و عملشان برخلاف اسلام است و دارای گرایش به مکتب‌های دیگرند، هر نوع از آن باشد، به مکتب مترقی عدالت‌پرور اسلام دعوت کنید و در صورت نپذیرفتن، از آنها هر نوع که باشد و هر شخصیت که هست تبرّأ یا لااقل احتراز کنید. و باید جوانان ما بدانند تا معنویت و عقیده به توحید و معاد در کسی نباشد، محال است از خود بگذرد و در فکر امت باشد. و باید بدانند که تبلیغات دامنه دار کمونیسم بین المللی همانند تبلیغات

۱. سخنرانی در جمع مسئولان نظام و اقشار مختلف مردم (تهذیب نفوس) ۱۳۶۲/۴/۲۱

۲. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان و دانشگاهیان ۱۳۶۸/۳/۲۳



پر سروصدای امپریالیسم جهانی جز برای اغفال و استثمار توده های مستضعف نیست. باید این بوق های استثماری شکسته شود.^۱

در مباحث قبلی اشاره شد که توحید در مکتب امام علیه السلام، مقوله ای زندگی ساز است. شرط تحقق توحید در جامعه، وحدت است. بدون وحدت، توحید نمی تواند جامعه سازی کند. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می فرماید:

«هر چه امروز از سختی ها و بلاها بر سر مسلمانان و ملت های مسلمان می آید بر اثر گم کردن سررشته زندگی در زیر سایه توحید است. توحید که فقط یک امر ذهنی نیست؛ توحید یک امر واقعی و یک نظام و یک دستورالعمل زندگی است. توحید به ما می گوید که با دوستانمان چگونه باشیم، با دشمنانمان چگونه باشیم، در نظام اجتماعی چگونه باشیم و چگونه زندگی کنیم. بعضی خیال می کنند که اعتقاد به توحید، مربوط به بعد از مرگ است؛ در حالی که اعتقاد به توحید، سازنده این عالم و سازنده زندگی است. امروز ما به این احتیاج داریم؛ ملت های اسلامی به این احتیاج دارند.»^۲

بنابراین اقتدار امت اسلامی در گرو مجاهدت در مسیر وحدت است. به تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) امروز یکی از مهم ترین معروف ها، تلاش و مجاهدت برای وحدت اسلامی است:

«معروفی بالاتر از ایجاد نظام اسلامی و حفظ نظام اسلامی نداریم؛ هر کسی که در این راه تلاش کند، آمر به معروف است؛ حفظ عزت و آبروی ملت ایران، بزرگ ترین معروف است. معروفها اینها هستند: اعتلای فرهنگ، سلامت محیط اخلاقی، سلامت محیط خانوادگی، تکثیر نسل و تربیت نسل جوان آماده ی برای اعتلای کشور، رونق دادن به اقتصاد و تولید، همگانی کردن

۱. پیام به انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا (وظایف روشنفکران مسلمان) ۱۳۵۶/۱۱/۲۴

۲. بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۷/۴/۲۱



اخلاق اسلامی، گسترش علم و فناوری، استقرار عدالت قضائی و عدالت اقتصادی، مجاهدت برای اقتدار ملت ایران و ورای آن و فراتر از آن، اقتدار امت اسلامی و تلاش و مجاهدت برای وحدت اسلامی؛ مهم‌ترین معروف‌ها اینها است و همه موظفند در راه این معروف‌ها تلاش کنند؛ امر کنند.»^۱

مراتب چهارگانه وحدت

در مکتب امام خمینی علیه السلام وحدت چهار مرتبه دارد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) پیرامون مراتب وحدت می‌فرماید:

«البته وحدت مراتبی دارد؛ اتحاد دنیای اسلام مراتبی دارد؛ پایین‌ترین مرتبه‌اش این است که جوامع اسلامی، کشورهای اسلامی، دولت‌های اسلامی، اقوام اسلامی، مذاهب اسلامی، علیه هم دست به تعرض نزنند، با هم معارضه نکنند، به یکدیگر ضربه نزنند؛ این قدم اول است. البته بالاتر از این، این است که دنیای اسلام علاوه بر اینکه به یکدیگر ضربه نمی‌زنند، در مقابل دشمن مشترک هم دست به دست هم بدهند، اتحاد واقعی و کافی داشته باشند، از یکدیگر دفاع کنند. این هم یک قدم بالاتر است؛ از این بالاتر هم این است که کشورهای اسلامی، ملت‌های اسلامی هم‌افزایی کنند. کشورهای اسلامی از لحاظ علمی، از لحاظ ثروت، از لحاظ امنیت، از لحاظ قدرت سیاسی در یک سطح نیستند، میتوانند به یکدیگر کمک کنند، هم‌افزایی کنند، آنهایی که بالاترند در هر بخشی، دست آن کسانی را که پایین‌تر هستند بگیرند؛ این هم یک مرحله‌ای از وحدت است. مرحله‌ی بالاتر هم این است که همه‌ی دنیای اسلام متحد بشوند در جهت رسیدن به تمدن نوین اسلامی. این چیزی است که جمهوری

۱. بیانات در حرم مطهر رضوی ۱۳۹۴/۱/۱



اسلامی هدف غایی قرار داده: رسیدن به تمدن اسلامی، منتها تمدن متناسب با این زمان، تمدن نوین اسلام. اینها مراتب وحدت است.»^۱

متأسفانه در برخی تریبون‌ها برای مشوه کردن چهره‌ی زیبا و دلربای وحدت اسلامی، برخی وجوه سلبی را به موضوع وحدت نسبت می‌دهند. ضروریست با جدیت اقدام به زدودن این پیرایه‌های نازیبا از وحدت نماییم. بنابراین باید در بیانات امامین انقلاب، «وحدت چه چیزی نیست؟» مورد بررسی قرار گیرد.

وحدت چه چیزی نیست؟

وحدت، نفی مذهب دیگری نیست

یکی از نکات مهم در رابطه با این مسئله، آن است که وحدت به معنای نفی مذهب نیست. یعنی وحدت، بدین معنی نیست که شیعه از شیعه بودن خود، سنی از سنی بودن خود (از مذهب فقهی یا کلامی خودشان) دست بردارد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«البته بعضی وقتی این حرفها را می‌زنند، در بیان مطلب اشتباه می‌کنند؛ [برای] آنها هم شاید خیلی ساده نباشد. وقتی می‌خواهند وحدت اسلامی را بیان کنند می‌گویند در صدر اسلام نه شیعه بود نه سنی، پس شیعه و سنی غلط است! نه، این حرف حرف سستی است، حرف درستی نیست. بحث سر این نیست که در صدر اسلام آیا شیعه و سنی وجود داشت یا نه. خب، بالاخره بعد از پیغمبر، آراء مسلمین متفاوت شد: یک عده‌ای در مسئله‌ی امامت نظری داشتند، عده‌ای نظر دیگری داشتند؛ بعضی منبع حکم را و احکام الهی را چیزی دانستند، بعضی [هم]

۱. بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۹۸/۸/۲۴



منبع را چیز دیگری دانستند. بنابراین از همان اول، اختلافاتی بین مسلمان‌ها در اصول و فروع به وجود آمد. اینکه ما بگوییم در صدر اسلام نه شیعه بود نه سنی، حرف غلطی است. در حقیقت امروز این حرف به معنای نفی کردن و از بین بردن معارف و فقه و محصول فرهنگی همه‌ی فرقه مسلمان است. روی هر چه دست بگذارند، میگویند این شیعه است یا سنی است و در صدر اسلام نبوده، پس این غلط است! این خودش یک حرفی شبیه توطئه است. در ایران هم اوایل انقلاب، بعضی‌ها بودند - آدم‌های یا کج سلیقه‌ها واقعاً سوءنیت‌دار - که از این حرف‌ها می‌زدند؛ حالا هم در دنیا بعضی آدم‌هایی که اصلاً از اسلام چیزی سرشان نمی‌شود، از این حرف‌ها می‌زنند. نه، ما این را نمی‌گوییم. ما میگوییم بالاخره این دو جریان عمده یعنی تسنن و تشیع [وجود دارد]؛ جریان عمل به فقه اسلام از طریق اهل بیت که جریان شیعه است، و جریان عمل به شریعت اسلام از غیر طریق اهل بیت که این طریقه‌ی برادران اهل سنت است. البته آنها هم اهل بیت را قبول دارند؛ منتها مثل ما، منتهای سلسله را اهل بیت نمی‌دانند؛ [بلکه] آنها را به عنوان راوی‌ای که ممکن است چیزی را از پیغمبر نقل بکند ملاک قرار می‌دهند. ما نه، ما هر چه را که اهل بیت رسول اکرم فرمودند، آن را حکم خدا می‌دانیم و مثل بیان پیغمبر می‌دانیم؛ ما آنها را معصوم می‌دانیم. هر کسی مبنائی دارد. ما میگوییم این دو جریان که از اوایل اسلام - بعد از رحلت پیغمبر - بودند و تا حالا هم هستند، هر کدام زندگی خودشان را بکنند، با هم دشمنی نکنند.»^۱

وحدت، دست کشیدن از مذهب خود نیست

بعضی تصور می‌کنند وحدت بدین معنی است که اهل سنت، شیعه شوند یا

۱. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۶۸/۷/۱۹



شیعیان، سنی شوند! این تصور غلط است. شیعه، شیعه است و سنی، سنی است. اما هر دو مسلمان اند و این هویت اسلامی (نه فقط هویت فقهی) برای آنها مهم است. معظم له در این زمینه می فرماید:

«این قضیه‌ی اتحاد مسلمین را همه‌ی فرق اسلامی چه شیعه و چه سنی، چه مذاهب مختلف اهل سنت و چه مذاهب شیعه باید جدی بگیرند. امروز مسلمانان وحدت اسلامی را جدی بگیرند. وحدت اسلامی هم معنایش معلوم است. مقصود این نیست که مذاهب، در يك مذهب حل شوند. بعضی کسان برای اینکه اتحاد مسلمین را تحصیل نمایند، مذاهب را نفی می کنند. نفی مذاهب، مشکلی را حل نمی کند؛ اثبات مذاهب، مشکلات را حل می کند. همین مذاهبی که هستند، هرکدام در منطقه‌ی کار خودشان، امور معمولی خودشان را انجام دهند؛ اما روابطشان را با یکدیگر حسنه کنند.»^۱

همچنین در بیان دیگری می فرماید:

«امروز دنیای اسلام به پیام اهل بیت نیازمند است. مسئله‌ی پیروان اهل بیت و مجمع اهل بیت و ندای اهل بیت در جوامع شیعی، ندای تفرقه افکنانه نیست؛ برخلاف آنچه که بعضی تنگ نظرها از يك طرف و بعضی مغرض ها از يك طرف تصور می کنند و آن را در بوق های تبلیغاتی خودشان دائم می دمند و تکرار می کنند. مسئله، مسئله‌ی نفی نیست؛ مسئله، مسئله‌ی اثبات است. مکتب اهل بیت حقایقی دارد، مطالبی دارد که امروز دنیای اسلام به این ها نیازمند است.»^۲

۱. بیانات در دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی در سالروز میلاد خجسته‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

امام جعفر صادق علیه السلام ۱۳۷۶/۵/۱

۲. بیانات در دیدار میهمانان شرکت کننده در چهارمین مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

۱۳۸۶/۵/۲۸



باید توجه داشت که منادیان وحدت، موضوع وحدت را مبتنی بر نفی یا حذف یک مذهب یا مذهب دیگر نکردند. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می فرماید:

«اگر ما می گوییم که شیعه و سنی در کنار هم قرار بگیرند، یعنی شیعه، شیعه بماند؛ سنی هم سنی بماند. ما چه موقع به عالم تسنن گفته ایم که منظورمان از وحدت این است که شما شیعه بشوید؟! ما چنین چیزی نگفته ایم. هر کس خواست شیعه بشود، از طریق علمی و از راه مباحثات عالمانه شیعه بشود. آن ها هم آزادند که بروند کار خودشان را بکنند. ما نمی گوییم شما مذهب را عوض کن؛ ما می گوییم شیعه و سنی باید همیشه سر عقل باشند؛ همچنان که بحمد الله در دوران انقلاب اسلامی، در کشور ما مشاهده شد. نگذارند دشمن از اختلافات این ها سوء استفاده کند.»^۱

همچنین می فرماید:

«آیا مقصود این است که مسلمانان از مذهب خود دست بردارند و به مذهب دیگری اعتقاد پیدا کنند و عمل نمایند؟ نه، مقصود این نیست. ما وقتی به وحدت دعوت می کنیم، مقصود ما این نیست که فِرَق مسلمین - اعم از شیعه و سنی - یا فِرَقی که داخل تشیع و تسنن هستند، موظف و مجبورند که از عقیده ی خود دست بردارند و به عقیده ی سومی یا به عقیده ی طرف مقابل، گرایش پیدا کنند. این، چیزی است که به تحقیق و تفحص و مطالعه ی هر کس و وابسته است و بینه و بین الله تکلیف اوست. بحث ما این نیست.»^۲

بنابراین منظور ما از وحدت این یکی شدن عقاید و مذاهب اسلامی نیست.

۱. بیانات در دیدار با گروه کثیری از آزادگان و اقشار مختلف مردم، در اولین روز از هفته ی وحدت

۱۳۶۹/۷/۱۱

۲. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۶۸/۷/۱۹



وحدت با استحکام عقاید مذهبی منافات ندارد

مسئله‌ی دیگری که در این زمینه مطرح می‌شود این است که آیا تلاش برای وحدت اسلامی با تلاش برای استحکام عقیدتی مذهبی (در شیعه یا سنی) منافات دارد؟ پاسخ منفی است.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«وحدت یعنی همین که پیروان این دو مذهب باهم برادر باشند و احساس برادری کنند؛ نه اینکه شیعه، سنی و سنی، شیعه بشود. نه، مراد از وحدت این نیست؛ بلکه وحدت به معنای احساس برادری است و همین که هر طرفی احساس کند که دیگری هم مسلمان است و حق اسلامی او را بر گردن خود احساس کند و متقابلاً او هم به همین ترتیب عمل نماید.»^۱

فلذا شیعه و سنی به قدر توان و مقدرات خودشان برای تحکیم عقاید مذهبی خود می‌توانند کار علمی کنند و نه تنها اشکالی به آن وارد نیست، بلکه خوب است. اما بحث دیگری در گام‌های عملی پیرامون تحکیم عقاید است که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اینگونه به آن اشاره دارند:

«بنده اطلاع نزدیک دارم که امروز در بعضی از کشورهای اسلامی که نمی‌خواهم از آن‌ها اسم بیاورم از صندوق‌هایی که مرتبط با اهداف و امیال بیگانگان است، پول‌هایی را می‌گذارند و صرف می‌کنند؛ مخصوص اینکه علیه شیعه، علیه عقاید شیعه و علیه تاریخ شیعه کتاب بنویسند و در دنیای اسلام پخش کنند! آیا آن‌ها به تسنن علاقه‌مندند؟ نه؛ آن‌ها می‌خواهند نه شیعه باشد، نه سنی. نه با شیعه دوستند، نه با سنی؛ منتها چون امروز در ایران حکومت اسلامی و پرچم اسلام را یک مجموعه‌ی شیعی در دست گرفته است و همه پایبندی ملت ایران را به تشیع

۱. بیانات در دیدار با گروهی از روحانیون، ائمه‌ی جمعه و اساتید حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت



می دانند، لذا این‌ها هرچه دشمنی با انقلاب هم دارند، بر سر شیعه خالی می‌کنند! با شیعه مبارزه می‌کنند، برای اینکه نگذارند حاکمیت سیاسی اسلام و این پرچم افتخار و عزت به جاهای دیگر سرایت کند و مورد جذب جوانان کشورهای دیگر شود. هیچ‌کس نباید به این خیانت دشمنان کمک کند. نه در کشور ما، نه در محافل اسلامی، نه در مجموعه‌های شیعی، نه در کشور خودمان در بین برادران سنی، هیچ‌کس نباید کاری کند که به خواست استکبار که ایجاد نثار و دشمنی است کمک شود. البته ما با این بیانمان، نه می‌خواهیم بگوییم که شیعه، سنی شود؛ یا سنی، شیعه شود و نه می‌خواهیم بگوییم که شیعه و سنی به قدر توان و مقدرات خودشان، برای تحکیم عقاید خودشان کار علمی نکنند. اتفاقاً کار علمی، بسیار خوب است و هیچ اشکالی ندارد. کتاب‌های علمی بنویسند؛ در محیط‌های علمی، نه در محیط‌های غیر علمی، آن هم با لحن‌های بد و غلط. بنابراین، اگر کسی می‌تواند منطق خود را ثابت کند، ما جلو کار او را نباید بگیریم. اما اگر کسی می‌خواهد با حرف، با عمل و با شیوه‌های گوناگون، اختلاف ایجاد کند، این را ما فکر می‌کنیم که در خدمت دشمن است. هم سنی‌ها باید مراقب باشند و هم شیعه‌ها. «وحدت ملی» را که ما گفتیم، شامل این هم می‌شود.»^۱

کسانی که وحدت را درست نفهمیدند، تصور می‌کنند برای تحقق وحدت، باید از مبانی عقیدتی دست کشید یا باید مبانی عقیدتی‌ای که بعضاً متضمن نفی عقاید طرف مقابل است را در همه‌ی تریبون‌های عمومی فریاد زد! اما باید توجه داشت که مباحث اختلافی (که به نفی مبانی اعتقادی طرفین می‌انجامد) باید در محافل علمی و با گفتگوی عالمانه صورت گیرد. البته بعد از مباحثه و گفتگو، با

۱. بیانات در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا علیه السلام در مشهد مقدس ۱۳۷۹/۱/۶



هم برادر بمانند. رهبر معظم انقلاب(حفظه‌الله):

«مراد ما از وحدت اسلامی، یکی شدن عقاید و مذاهب اسلامی نیست. میدان برخورد مذاهب و عقاید اسلامی و عقاید کلامی و عقاید فقهی - هر فرقه‌ای عقاید خودش را دارد و خواهد داشت -میدان علمی است؛ میدان بحث فقهی است؛ میدان بحث کلامی است و اختلاف عقاید فقهی و کلامی می‌تواند هیچ تأثیری در میدان واقعیت زندگی و در میدان سیاست نداشته باشد. مراد ما از وحدت دنیای اسلام، عدم تنازع است: «ولانتازعوا فتفشلوا». تنازع نباشد، اختلاف نباشد.»^۱

توهین به مقدسات مذاهب؛ خط قرمز وحدت

یکی از مهم‌ترین خط قرمزهای وحدت، توهین به مقدسات مذاهب است. باید به عقاید و مقدسات مذاهب مختلف احترام گذاشت و به آنها اهانت نکرد. این امر در فرمایشات رهبر معظم انقلاب(حفظه‌الله) و فتوای ایشان در حرمت توهین به مقدسات اهل سنت قابل مشاهده است.^۲ معظم له می‌فرمایند:

«حقاً وضع مسلمین از لحاظ تضادها و اختلافات مذهبی، تأسف‌انگیز است. بسیاری از توانایی‌های باارزش علمی و فکری مسلمین در طول تاریخ، صرف تعارض با یکدیگر شده است. اشتباه نشود؛ اگر کسی برای اثبات مذهب خود تلاش علمی بکند، من آن را رد نمی‌کنم. هم شیعه، هم سنی، هم هر مؤمن به نحله‌ی، به

۱. بیانات در دیدار شرکت کنندگان در همایش کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۵/۵/۳۰

۲. رهبر معظم انقلاب(حفظه‌الله) در پاسخ به استفتای علمای شیعه منطقه احساء عربستان درباره اهانت به عایشه همسر پیامبر اکرم ﷺ، در ۸ مهر ۱۳۸۹ ه. ش اینطور فتوا دادند: «اهانت به نمادهای برادران اهل سنت، از جمله اتهام‌زنی به همسر پیامبر اسلام ﷺ، عایشه حرام است. این موضوع شامل زنان همه پیامبران و به‌ویژه سیدالانبیاء پیامبر اعظم حضرت محمد(ص) می‌شود.»



عقیده‌ای و به طریقه‌ای، حق دارد طریقه‌ی خودش را اثبات کند. این، چیز دیگری است؛ ما آن را رد نمی‌کنیم. آنچه که ما رد می‌کنیم، تلاش برای معارضه، کوبیدن، اهانت کردن و نفی موجودیت طرف مقابل است؛ این غلط است.

در بحث علمی، طبیعی است که هر کس عقیده‌ی بی دارد. اثبات آن عقیده، به معنای نفی و رد عقاید دیگری، و استدلال بر عقیده‌ی خود است. همه‌ی اینها مفهوم، قابل درک و قابل تحمل است. همین بحثها هم همیشه دامنه‌ی تفکر را گسترش می‌دهد، تعمیق می‌کند و پیش می‌برد؛ مانعی ندارد؛ لیکن آن جایی که دو گروه، هر دو منتسب به اسلام، و هر دو معتقد به مبانی اساسی واحد، در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند، تا یکدیگر را محو کنند، یا ضربه بزنند، یا جریحه‌دار کنند، این فاجعه است؛ ما از این کار بایستی جلوگیری کنیم.

تا آن جایی که من در تاریخ یادم می‌آید، درگیری‌ها و تعارضات و جنگهای مذهبی بین مسلمین، به وسیله‌ی قدرتمندان هدایت شده است. از زمان بنی‌عباس و آن جنگهایی که بین مکاتب کلامی تازه تأسیس شده‌ی آن روزگار اتفاق افتاد و آن کشتارهای متقابل - گاهی این خلیفه بود، طرفدار این فکر بود؛ گاهی خلیفه‌ی دیگر بود، طرفدار فکر دیگری بود - تا زمان‌های بعد، همواره دست‌هایی طرفداران عقاید مختلف اسلامی را به جان هم انداختند. اگر این دست‌ها نبوده، آنها با هم سالها در صلح و آرامش زندگی کردند و هیچ مشکلی نداشتند.»^۱

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) به مبلغین اینطور توصیه می‌کنند:

«مبلغان شیعه و سنی هم همدیگر را آزرده نکنند. با هم همراهی کنید، همدلی کنید. در موارد اختصاصی خودشان، سنی کار خودش را بکند، شیعه کار خودش را بکند. یک موارد مشترکی هم وجود دارد، که با همدیگر کار کنند. این اگر شد،

۱. بیانات در دیدار اعضای شورای عالی مجمع تقریب مذاهب اسلامی ۱۳۷۰/۷/۱



ان شاء الله آن وقت روحانیت پیش خواهد رفت.»^۱

همچنین می‌فرمایند:

«مسلمانان عالم هر چه به اسلام نزدیکتر شوند، آن طعم عزت را بهتر خواهند چشید؛ و هر چه با یکدیگر متحدتر باشند، امکان استفاده از اسلام را بیشتر به دست خواهند آورد. امروز مسلمانان باید از اختلافات جزئی، اختلافات طایفه‌ای، اختلافات تاریخی و اختلافات مذهبی عبور کنند و دست وحدت و اتحاد به یکدیگر بدهند.»^۲

چنین وحدتی باید بتواند زخم‌هایی که در طول قرون متمادی به وجود آمده و گسل‌های مذهبی ایجاد شده بین اجزای امت اسلامی را بهبود بخشد. نکته‌ی بسیار مهم این است که بعضاً شعر یا کلامی با محتوای توهین به مقدسات اهل سنت در فضایی احساسی بیان می‌شود که انسان متوجه نیست به دنبال آن چه فجایی می‌تواند به بار آید. باید توجه داشت که به قدری اشتراکات بین شیعیان و اهل سنت زیاد است که می‌توان برای رسیدن به قله‌ی اهتزاز کلمه‌ی الله از برخی اختلافات فکری اغماض کرد.

یکی دیگر از نکات مهم وحدت در مکتب امام رضوان الله علیه این است که برادری و الفتی که به دنبال وحدت به وجود می‌آید، یک نعمت الهی است:

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم على سفاخرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون»^۳

۱. بیانات در جمع علما و روحانیون شیعه و سنی ۱۳۹۰/۷/۲۰

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید مبعث

۱۳۷۷/۸/۲۶

۳. آل عمران/۳



به جای آوردن شکر این نعمت الهی به مواظبت و تقویت این برادری و اخوت بین اعضای امت اسلامی است.

در اندیشه‌ی امامین انقلاب اسلامی، مناظرات بین مذاهب (پیرامون عقاید مذهبی) به شکل رسانه‌ای و پر شور و حرارت تخطئه شده و رد می‌شود. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) برگزاری مناظره‌های تلویزیونی بین شیعه و سنی را کار دشمنان اسلام می‌داند:

«چه چیزی می‌تواند دل‌های دنیای اسلام را از جمهوری اسلامی و از ملت ایران جدا کند؟ همین اختلاف‌ها و تعصب‌های مذهبی است. این‌ها می‌تواند دل‌ها را از هم جدا کند. از این باید ترسید؛ از این باید ترسید. همه مسئولند که مراقبت کنند. اینکه در دنیای تشیع علیه برادران اهل سنت، در دنیای تسنن علیه برادران شیعه کتاب بنویسند، تهمت بزنند، بدگویی کنند، این نه هیچ شیعه‌ای را سنی خواهد کرد، نه هیچ سنی‌ای را شیعه خواهد کرد. آن کسانی که مایلند همه‌ی مردم دنیای اسلام به محبت اهل بیت و ولایت اهل بیت بگردند، بدانند با دعوا راه انداختن و با اهانت کردن و با دشمنی کردن هیچ کس را نمی‌توان شیعه کرد و به ولایت اهل بیت متوجه کرد. دعوا ایجاد کردن جز بغضاء و جدائی و دشمنی هیچ اثر دیگری ندارد و این بغضاء و دشمنی و جدائی همان چیزی است که امروز آمریکا می‌خواهد، صهیونیست‌ها می‌خواهند و دارند برای آن تلاش می‌کنند.

در یک کشور اروپایی غیر اسلامی دشمن تاریخی و بنیادین با کشورهای اسلامی، شما می‌بینید توی تلویزیون‌شان، مناظره‌ی شیعه و سنی راه می‌اندازند. یکی را از شیعه دعوت می‌کنند، یکی را از سنی دعوت می‌کنند، که شما بیایید تو این تلویزیون با هم مناظره کنید. مقصودشان چیست؟ یک کشور مسیحی، یک کشور استعمارگر با سابقه‌ی سیاه، مناظره‌ی شیعه و سنی به چه مقصود راه می‌ندازد؟



میخواهد حقیقت معلوم بشود؟ میخواهد در بین مباحثه و مناظره، مستمعین و مخاطبان حق را بفهمند؟ یا میخواهد از این گفتگوها و از آنچه که در خلال این گفتگوها ممکن است از کسی سر بزنند، این آتش اختلاف را تشدید کند؟ نفت روی این آتش بریزد؟ اینها باید ما را بیدار کند. اینها باید ما را به خود بیاورد؛ باید هشیار بشویم. شیعه منطقی قوی ای دارد؛ استدلال متکلمین شیعه و علمای شیعه درباره‌ی مباحث تشیع استدلال‌های پولادین و محکمی است؛ اما این ربطی ندارد به اینکه در دنیای تشیع شروع کنند به مخالفان خودشان بدگویی کردن و اهانت کردن و ایجاد دشمنی کردن، آن هم در مقابل همین جور، و آتش دعوا درست کنند. ما اطلاع داریم، بنده هم امروز اطلاع دارم، هم از گذشته اطلاع دارم که پول‌ها دارد خرج می‌شود برای اینکه این‌ها کتاب فحش و دشنام و تهمت بنویسند علیه آن‌ها، آن‌ها کتاب فحش و دشنام و تهمت بنویسند علیه این‌ها؛ پول هر دو را هم یک مرکز می‌دهد؛ پول هر دو کتاب و نشر هر دو کتاب از یک جیب خارج می‌شود. این‌ها هشداردهنده نیست؟ این‌ها را باید توجه کنند.»^۱

معظم له عبور جمهوری اسلامی از اختلافات مذهبی را اینطور بیان می‌فرماید:

«ما به توفیق الهی و به فضل الهی از محدودیت اختلاف مذهبی عبور کردیم. ما همان کمکی را که به حزب الله لبنان کردیم که شیعه است، همان کمک را به حماس کردیم و به جهاد کردیم و باز هم خواهیم کرد. ما اسیر محدودیت‌های مذهبی نشدیم؛ ما نگفتیم این شیعه است، این سنی است، این حنفی است، این حنبلی است، این شافعی است، این زیدی است؛ ما نگاه کردیم به آن هدف اصلی و کمک کردیم و توانستیم مشقت برادران فلسطینی‌مان را در غرّه و در

۱. بیانات در دیدار جمعی از مردم در روز عید غدیر ۱۳۸۷/۹/۲۷



مناطق دیگر تقویت کنیم و ان شاء الله ادامه خواهیم داد.»^۱

بنابراین نباید اسیر محدودیت‌های مذهبی شد و با عینک مذهبی، فرق مختلف (اعم از شیعه، سنی، حنفی، حنبلی، شافعی، زیدی و...) را نگاه کرد. بلکه باید به هدف اصلی؛ که اهتزاز کلمه الله و دشمنی با طاغوت بوده است، توجه کرد. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) از فضاهاى متدینین هر دو طرف (شیعه و سنی) گلهمندند که چرا برای شناخت یکدیگر تلاش نکرده و در جهت از بین رفتن سوء تفاهم‌ها و کینه‌ها گامی برنداشته‌اند:

«برادران عزیز، خواهان عزیز! امروز هر حرکتی که به اتحاد امت اسلامی بینجامد مبارک است، یک حسنه است؛ نیت دشمنان اسلام ایجاد تفرقه است؛ نیت ما مؤمنین به اسلام بایستی ایجاد وحدت در دنیای اسلام و میان امت اسلامی و تعارف (شناخت یکدیگر) گروه‌ها و فرقه‌های امت اسلامی با یکدیگر باشد؛ و این حرکتی که شما شروع کردید و این گردهمایی، یکی از مصادیق کار در جهت اتحاد امت اسلامی است. یکی از چیزهایی که ما همواره به عنوان یک مشکل به آن نگاه کردیم این است که فرق مختلف امت اسلامی از یکدیگر شناسایی درستی ندارند، معرفت صحیح و مطابق واقعی از یکدیگر ندارند. دشمنان، خارجی‌ها، بیگانگان در موارد زیادی آمده‌اند این فرقه را در چشم آن فرقه‌ی دیگر معرفی کردند، آن فرقه را در چشم این فرقه معرفی کردند، با نگاه خصمانه و با اغراض پلید و با نیت ایجاد عداوت. ما در طول این تاریخ ۱۰۰ سال و ۱۵۰ سال اخیر نمونه‌های زیادی را به طور واضح مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم؛ در همین قضایای چندین سال اخیر به طور آشکار مشاهده می‌کنیم قضاوت‌هایی را که در معرض دید فرق اسلامی از یک فرقه انجام می‌گیرد و بعکس. دشمنان می‌آیند ما

۱. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در «کنگره‌ی جهانی جریانهای افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای



را در چشم یکدیگر زشت جلوه میدهند، ما را در چشم یکدیگر نامطلوب جلوه میدهند؛ این کار دشمنان است. هر حرکتی که موجب بشود ما همدیگر را درست بشناسیم، بیشتر بشناسیم، بهتر بشناسیم، نقاط قوتِ هم را بدانیم، این نقاط قوت را هم‌افزایی کنیم، منتقل به یکدیگر بکنیم، این حرکت به وحدت و یکپارچگی و اعتلای امت اسلامی خواهد انجامید.^۱

هرکس در میدان‌های تعاملات اسلامی حضور داشته باشد، به روشنی می‌بیند که برخی از برادران اهل سنت تصوراتی از برادران شیعه دارند که هیچ بهره‌ای از واقعیت ندارد. حتی بعضی از برادران اهل سنت بر اساس تصویری که در خارج از ایران شکل گرفته، تصور می‌کنند قرآن شیعیان با قرآن سایر مسلمین متفاوت است! این مسئله ناشی از عدم اختلاط، رفت و آمد و تعامل طرفینی بوده است که جلوی شناخت‌های طرفینی را گرفته است.

از طرف دیگر در بین جوامع شیعی، این ذهنیت غلط جا افتاده است که برادران اهل سنت، محبت اهل بیت علیهم‌السلام را ندارند! اگر کسی شناخت اندکی از جامعه‌ی اهل سنت داشته باشد، به خوبی می‌داند این تصور بسیار غلطی است. ما باید تلاش کنیم که بتوانیم نقاط مشترک را به رخ یکدیگر - در جامعه‌ی خودمان به جامعه‌ی برادران اهل سنت - بکشیم؛ یعنی باید حق برادری و حق اسلامی آنها را بر گردن خود حس کنیم. باید فضای بی‌تفاوتی به فضای همکاری و برادری تبدیل شود؛ همانطور که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه‌ی اجزای امت اسلامی را یک پیکر کرد.

ضرورت حب حقیقی در وحدت

یکی از پدیده‌هایی که بعضاً شاهد آن هستیم، بیانِ ظاهریِ وحدت از یک

۱. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنگره «نقش شیعه در پیدایش و گسترش علوم اسلامی»



طرف و بدخواهی برای مسلمانان از طرف دیگر است. چنین کاری نه تنها باعث نزدیکی قلوب نشده بلکه در عمل هم به نزدیکی اعمال منتج نخواهد شد که تنها بدنامی موضوع وحدت را به دنبال دارد. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می فرماید:

«یکی از لوازم حجّ به معنای درست کلمه، این است که حجاج در عرصه‌ی حج و در میدان این فریضه‌ی بزرگ اسلامی، به معنای واقعی کلمه برادرانه با هم رفتار کنند؛ به چشم برادر به یکدیگر نگاه کنند، نه به چشم بیگانه، نه به چشم دشمن؛ به چشم کسانی به هم نگاه کنند که به سمت یک هدف در حال حرکتند؛ یک چیز را می جویند؛ بر گرد یک محور حرکت می کنند. اینکه فرمودند: «فَلَا رَفْتٌ وَ لَا فُسُوقٌ وَ لَا جِدَالٌ فِي الْحَجِّ»، مراد از "لا جدال" جدال با دشمن نیست؛ اتفاقاً حج مظهر جدال با دشمن است. بعضی از کج بین ها و بددل ها خواسته اند این جور بگویند که "لا جدال فی الحجّ"؛ شما چرا در حج مراسم برائت برپا می کنید؟ این جدالی که در برائت هست، جدال با شرک است، جدال با کفر است؛ این جزء اساسی ترین خطوط حیات اسلامی است؛ آن جدالی که در حج نباید باشد، جدال برادران با یکدیگر است، جدال مؤمنین با یکدیگر است، جدال دل‌های معتقد به توحید با یکدیگر است؛ این جدال نباید باشد. باید سعی بکنیم که نه فقط جدال زبانی نداشته باشیم، تنافر قلبی هم نداشته باشیم؛ درست عکس آن چیزی که امروز دشمنان اسلام درصدد ایجاد آن در جامعه‌ی اسلامی اند؛ این را توجه داشته باشید. اختلاف مذاهب اسلامی، اختلاف شیعه و سنی در حدّ اختلاف عقیدتی - یکی، یک عقیده‌ای دارد، دیگری یک عقیده‌ی دیگری دارد؛ اینها باهم اختلاف دارند - مشکلی به وجود نمی‌آورد؛ مشکل آن وقتی است که این اختلاف عقیدتی به اختلاف روحی، به اختلاف رفتاری، به درگیری، به ستیزه‌گری، به دشمنی بینجامد؛ دشمنان دنیای اسلام دنبال این فکرنند، دنبال این نقشه‌اند. خوب فهمیدند که



اگر در دنیای اسلام مذاهب اسلامی گریبان یکدیگر را بگیرند و کشمکش با همدیگر را شروع کنند، رژیم غاصب صهیونیست نفس راحتی خواهد کشید؛ این را خوب فهمیدند، درست فهمیدند؛ لذا از یک طرف گروه‌های تکفیری را به راه می‌اندازند که نه فقط شیعه را تکفیر کنند، بلکه بسیاری از فرق اهل سنت را هم تکفیر کنند؛ از آن طرف هم یک عده مزدور را به راه بیندازند که برای این آتش هیمه فراهم کنند، بنزین روی آتش بریزند؛ که می‌بینید، می‌شنوید، یا خبر دارید. وسائل ارتباط جمعی و رسانه در اختیار اینها می‌گذارند؛ در کجا؟ در آمریکا! در کجا؟ در لندن! آن تشییعی که از لندن و از آمریکا بخواد برای دنیا پخش بشود، آن تشییع به درد شیعه نمی‌خورد. رهبران دینی تشییع و بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امام بزرگوار و دیگران، این همه تأکید می‌کنند بر حفظ اتحاد امت اسلامی و برادری مسلمانان با یکدیگر، آن وقت یک عده‌ای - کاسه‌ی داغ‌تر از آتش - دنبال آتش‌افروزی، دنبال ایجاد درگیری و اختلاف [هستند]. این همان چیزی است که دشمن می‌خواهد؛ این همان چیزی است که دشمنان دنیای اسلام که نه شیعه‌اند، نه سنی‌اند، نه این را دوست دارند، نه آن را دوست دارند، دنبالش هستند. اینها را باید بفهمیم، اینها را باید توجه کنیم.»^۱

بنابراین یکی از مبانی مهم وحدت این است که این امر از ساحت قلب به زبان بیاید. به تعبیر روایات آنچه فقط با زبان گفته شود، از گوش‌ها تجاوز نمی‌کند؛ اما آنچه از قلب برآید بر قلب خواهد نشست.

نسبت وحدت با بیان حقایق

یکی از سؤالاتی که در فضای وحدت مطرح می‌شود، این است که آیا برای

۱. بیانات در دیدار کارگزاران حج ۱۳۹۲/۶/۲۰



تحقق وحدت باید حقایق را بیوشانیم؟

بر اساس اندیشه‌ی حضرت امام رضوان الله علیه ما باید با روح حقایق تاریخی نسبت برقرار کنیم. ایشان در وصیت‌نامه‌ی سیاسی-الهی خود فرمودند:

«و با کمال جد و عجز از ملت‌های مسلمان می‌خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت به طور شایسته و به جان و دل و جانفشانی و نثار عزیزان پیروی کنند. از آن جمله دست از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌ها است، چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است، ذره‌ای منحرف نشوند و به وسواس خناسان معاند با حق و مذهب گوش فرا ندهند و بدانند قدمی انحرافی، مقدمه سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است. و از آن جمله از نماز جمعه و جماعت که بیانگر سیاسی نماز است هرگز غفلت نکنند، که این نماز جمعه از بزرگترین عنایات حق تعالی بر جمهوری اسلامی ایران است. و از آن جمله مراسم عزاداری ائمه اطهار و بویژه سید مظلومان و سرور شهیدان، حضرت ابی عبد الله الحسین - صلوات وافر الهی و انبیا و ملائکه الله و صلحا بر روح بزرگ حماسی او باد- هیچ گاه غفلت نکنند. و بدانند آنچه دستور ائمه - علیهم السلام - برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است، تمام فریاد قهرمانانه ملت‌ها است بر سردمداران ستم پیشه در طول تاریخ الی الابد. و می‌دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی امیه - لعنة الله علیهم - با آنکه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگهداشتن این فریاد ستم‌شکن است. و لازم است در نوحه‌ها و اشعار مرثیه و اشعار ثنای از ائمه حق - علیهم سلام الله - به طور کوبنده فجایع و ستمگریهای ستمگران هر عصر و مصر یادآوری شود؛ و در این عصر که عصر مظلومیت جهان اسلام به دست امریکا و



شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود، این خائنین به حرم بزرگ الهی - لعنه الله و ملائکته و رسله علیهم - است به طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود. و همه باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است این مراسم سیاسی است که حافظ ملیت مسلمین، بویژه شیعیان ائمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله و سلم - است.^۱

یکی از مسائل مهم در این زمینه، تحریک مذاهب اسلامی بوسیله‌ی شبهات از طرف دشمنان است. بعضاً با این پدیده مواجهیم که تعامل ما با امت اسلامی در طرح شبهات و پاسخ دادن به آنهاست. چنین کاری در راستای کلمه الله نبوده و بازی در زمین دشمنان دین خداست. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در این زمینه می‌فرماید:

«دشمن که مستقیم نمی‌آید با ریش تراشیده و پایپون به زیر گلو، به من و شما بگوید که «آقا، بیا علیه برادر مسلمانان کاری بکن»؛ نه. ده تا واسطه درست می‌کند. در لباس دیگری، در جلد دیگری، با وسائل و وسائط، خودش را می‌رساند به من که شیعه هستم یا سنی هستم و شروع می‌کند به وسوسه کردن: «این‌طور گفتند»، «این‌طور کردند»، «چرا جواب نمی‌دهید؟» «چرا دفاع نمی‌کنید؟» «چرا قیام نمی‌کنید!؟» هدف چیست؟ این که یک کشور دیگر، که بحمدالله پرچم لاله الاالله و محمدرسول الله، صلی الله علیه و آله، در آن جا برپا شده است، نباشد.»^۲

همچنین فرمودند:

«استکبار میخواست دولت‌ها را با نظام جمهوری اسلامی دشمن کند. بعضی

۱. مقدمه‌ی وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی امام خمینی *.

۲. بیانات در دیدار اعضای مجمع علمای اهل تسنن و تشیع افغانستان ۱۳۷۱/۷/۲۳



از دولت‌ها هوشیارانه فهمیدند و نگذاشتند خواست استکبار عمل شود؛ اما بعضی از دولت‌ها، بدون توجه در این دام استکباری غلتیدند. در سطوح ملت‌ها هم مسأله اختلافات فرقه‌ای و اختلافات شیعه و سنی و اختلافات عقیدتی را مطرح کردند و افراد زیادی را واداشتند که با گرفتن مزد، علیه جمهوری اسلامی یا علیه تشیع یا علیه برخی از عقاید ملت مسلمان ایران، کتاب بنویسند و کتاب‌های زیادی نوشته شد. عده‌ای را هم وادار کردند با زبان خود آنها، که به این کتابها و به این اشکال‌ها و دشنام‌ها پاسخ دهند. متأسفانه هر دو طرف در این دام افتادند. عزیزان من! امروز در دنیای اسلام، مسأله این است.

آن روحانی‌نمایی که در یک کشور دوردست، به عنوان خطبه جمعه یا غیر جمعه می‌ایستند و به جای این که به آمریکا و اسرائیل و دشمنان دنیای اسلام و کفر و استکبار حمله کند، به فرقه‌ای از فرق مسلمین حمله می‌کند؛ این کار ساده و بی‌مقدمه و بی‌ارتباط به حیات دوباره اسلام نیست. آن کسی که علناً و آشکارا، مقدّسات فرقه‌ای از فرق مسلمین را به باد اهانت می‌گیرد، این همان خواست استکبار است. امروز جدا کردن ملت‌های مسلمان از ملت ایران، یکی از هدف‌های مشخص و تعریف شده استکبار است. روی این، برنامه‌ریزی و کار و سیاستگذاری می‌کنند و هم در سطح دنیا و هم - متأسفانه - داخل ایران پول خرج می‌کنند.»^۱

در واقع ما نباید کار اصلی خودمان که حرکت به سمت قله است را متوقف کنیم و به دنبال جواب دادن به جاهلان و مزدوران باشیم. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)

۱. بیانات در دیدار کارگزاران نظام و شخصیت‌های خارجی شرکت کننده در کنفرانس بین‌المللی وحدت



نسبت به خطر افتادن در دام دشمن اینطور هشدار می دهند:

«اینکه امام بزرگوار توانست اسلام را عزیز کند، به برکت ایجاد احساس وحدت در بین مسلمین بود. مسلمان در اقصی نقاط عالم، به نام امام حرکت می کرد. فکر نمی کرد که «مذهب من چیست؟» «من سنّی ام، او شیعه است.» «او سنّی است، من شیعه ام.» این حالت برای دشمن، حالت مضرّی است. دشمن می خواهد این را بشکند. حال اگر دوست این را بشکند چه؟ اگر به جای قدرتهای استکباری، خود من و شما، با حرف زدندان، با نوشتنمان، با گفتنمان، این وحدت را بشکنیم، شیعه را از سنّی، سنّی را از شیعه جدا کنیم، چه می شود؟ بعد که این ها از هم جدا شدند، نوبت می رسد به فرقه های سنّی: این فرقه را از آن فرقه، اصحاب این اصول را از اصحاب آن اصول، اصحاب این فروع را از اصحاب آن فروع. بعد نوبت می رسد به شیعه: این فرقه را از آن فرقه، این دسته را از آن دسته! مگر بر کسی ابقا می کنند چرا ما باید به خواست دشمن حرکت کنیم؟ اینکه امام این قدر روی مسأله ای «وحدت» تکیه می کردند، برای این است که این، يك مسأله ای احساساتی نیست. این يك مسأله ای عقلانی است. هرکس به مقدّسات آن فرقه ای دیگر اهانت کند، اگر با خشونت و اهانت با فرقه ای دیگر برخورد کند، به هر اندازه که بُرد کار او باشد، به این وحدت ضربه زده است؛ هرکه می خواهد باشد.

البته بنده يك كوت كتاب از كتابهایی دارم که با دلارهای نفتی عالم نماهای ضدّ شیعه_ باید گفت ضدّ اسلام و ضدّ قرآن علیه شیعه و علیه امام و علیه انقلاب_ نوشته اند، و يك نسخه اش اینجا نصیب ما شده است که ما همین طور نگاه کنیم ببینیم چه کار می کنند؟ متقابلاً باید چه کار کرد؟ این همه تلاش مبارك و مخلصانه برای تقریب انجام می شود؛ همین مجمع التّقریبی که ما اینجا داریم، یا بقیه تلاش هایی که در دنیا برای تقریب می شود همه ی این ها را رها کنیم برای اینکه جاهلی یا خبیثی یا مزدوری حرکتی کرده است؟! عوض افشاگری، شروع



کنیم به کار متقابل، اهانت، ایجاد تفرقه؟! این درست است؟! این همان چیزی است که بزرگداشت ولادت نبی اکرم، از آن منع می کند.»^۱

باید توجه داشت که دشمن به دنبال تحریک عصبیت های ما است. بعضی از اظهار محبت ها، اظهار ولایت ها و ابراز دوستی و محبت ها به اهل بیت علیهم السلام توسط شیطان یا دشمنان بیرونی در ما به وجود می آید. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در این زمینه می فرماید:

«یکی از چیزهایی که من بخصوص می خواهم تکیه کنم، مسئله‌ی «انسجام اسلامی» است که ما گفتیم. انسجام اسلامی یعنی عصبیتهای بین المذاهبی مسلمان ها نباید تحریک شود. شما نباید کاری کنید که عصبیت آن مسلمان غیرشیعیه علیه شما تحریک شود؛ او هم متقابلاً نباید کاری کند که غیرت و عصبیت شما را علیه خودش تحریک کند. آنها همین را می خواهند. الان شما ببینید دو تا گروه فلسطینی در فلسطین دارند با هم می جنگند! برای اسرائیل چه از این بهتر! به جای اینکه تفنگ ها به طرف آنها متوجه شود، علیه همدیگر دارند می جنگند! خوب، این خیلی چیز خوبی برای اسرائیل است. چقدر خرج کند، می ارزد که یک چنین وضعی پیش بیاید. فرض بفرمائید در لبنان هم یک گروهی پیدا میشوند و بنا می کنند با یک گروه دیگری مبارزه کردن و جنگیدن. چه نعمتی بزرگتر از این برای اسرائیل و امریکا! این بهتر است یا اینکه یک گروهی مثل حزب الله بیاید جلو، همه هم دنبالش - بعضی از روی دل و ایمان، بعضی هم از روی ترس از افکار عمومی - و اسرائیل را شکست بدهند؟ معلوم است که وضعیت اختلاف برای آنها بهتر است. در دنیای اسلام، قضیه همین است. آیا مسلمان های مصر و اردن و عراق و پاکستان و هند و ترکیه و جاهای دیگر، اگر به خیابانها بیایند و به نفع

۱. بیانات در دیدار مسئولان و قشرهای مختلف مردم در روز «ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام»



جمهوری اسلامی شعار بدهند، برای امریکا بهتر است یا کاری کند که اگر در یک مسئله‌ای، ایران اسلامی صدائی بلند کرد، همه‌ی این ملت‌ها خاموش بشوند؛ بعضیها اظهار مخالفت هم بکنند؟ پیداست دنبال دومی اند. چه جوری میشود؟ چطور ممکن است این کار؟ خیلی آسان است. کاری کنند که عصبیت‌های شیعه و سنی را زنده کنند. به آنها تفهیم کنند اینها شیعه‌اند؛ اینها صحابه را سب می‌کنند؛ اینها مقدسین شما را چنین و چنان می‌کنند. جدائی بیندازند؛ آنها این را می‌خواهند. منادی وحدت شیعه و سنی، از اولی که این فکرها پیدا شده، این چیزها مورد نظرش بوده است. یک عده‌ای چرا نمی‌فهمند؟ امام بزرگوار ما که منادی اتحاد بین مسلمین بود، از همه‌ی اینهایی که مدعی اند، ولایتش و اعتقادش و ارادتش و عشقش به ائمه (علیهم‌السلام) بیشتر بود. او بهتر می‌فهمید ولایت را یا فلان آدم عامی که حالا به اسم ولایت کارهای خلاف می‌کند، حرفهای بی‌ربط می‌زند در مجالس عام و خاص؟ وحدت را حفظ کنید.

اگر دیدید در جامعه بین شما کسانی هستند که عکس این رفتار می‌کنند، آنها را طردشان کنید؛ مخالفت خودتان را به آنها ابراز و اعلام کنید؛ اینها ضرر می‌زنند؛ ضربه می‌زنند. ضربه‌ای به اسلام می‌زنند، ضربه‌ای به تشیع می‌زنند، ضربه‌ای به جامعه‌ی اسلامی می‌زنند. این از جمله مسائل بسیار مهم است.

امروز وحدت اسلامی به نفع نظام اسلامی است؛ به نفع جمهوری اسلامی است. علیه این جهت‌گیری، حرکت کردن به نفع آمریکاست؛ به نفع صهیونیست‌هاست؛ به نفع همان گردن‌کلفت‌هایی است که در دنیای اسلام جیب‌هایشان را از دلارهای نفتی پُر کردند و دلشان نمی‌خواهد که عنصری مثل جمهوری اسلامی، مثل ملت ایران اصلاً وجود داشته باشد. به هر حال، از خدای متعال می‌خواهیم همه‌ی ما را هدایت کند.»^۱

۱. بیانات در دیدار مداحان اهل بیت (ع) به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) ۱۳۸۶/۴/۱۴



یک نکته‌ی کلیدی این است که مجادلات نظری و جذب حداکثری، با نوشتن کتاب علیه بکدیگر صورت نمی‌گیرد. یکی از خاطرات رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه بسیار قابل توجه است:

«من مدتی قبل از انقلاب در مشهد سخنرانی داشتم که بعد از نماز مغرب و عشاء انجام میشد. جوانان بسیاری برای گوش دادن به سخنرانی من جمع می‌شدند. خبر دادند که شایع شده که فلانی گرایش سنی پیدا کرده است! بعد دیدند کم است؛ گفتند گرایش وهابی پیدا کرده است! من در سخنرانی می‌گفتم وقت ندارم به این تهمت‌ها پاسخ دهم و نمی‌خواهم با پرداختن به این منازعات، اثبات کنم که شیعه هستم؛ چون بیهوده است. مهم نبود که عده‌ای شیعه بودن من را باور کنند یا نه؛ مردم در همه جا بدون آنکه مُبلّغی سراغ آنها رفته باشد، دنبال انقلاب اسلامی بودند. در این کشور تبلیغات کمونیستی وسیعی صورت می‌گرفت. با این حجم تبلیغاتی علیه اسلام، به مجرد آنکه فریاد امام رضوان الله علیه بلند شد و نهضت را به نام اسلام نامید، مردم به آن روی آوردند: «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا». گویی که هیچکس علیه اسلام کلامی نگفته باشد.»^۱

همانطور که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در آن زمان چنین مطلبی فرمودند، امروز هم به کسانی که صادقانه در عرصه‌ی وحدت امت اسلامی تلاش می‌کنند، تهمت گرایش به اهل سنت و وهابیت زده می‌شود و امروز هم تلاشگران وحدت وقت ندارند به این تهمت‌ها پاسخ دهند. فلذا نباید این تهمت‌ها باعث سرد شدن ما از مجاهدت در مسیر تحقق وحدت اسلامی باشد.

اهمیت وحدت در صدور انقلاب

یکی از زوایای مهم وحدت امت اسلامی در مکتب حضرت امام رضوان الله

۱. دیدار با روحانیون اهل تسنن سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۶



علیه، این است که اگر صدور انقلاب برای ما اهمیت داشته باشد، لازم است موضوع وحدت در اولویت بالایی قرار گیرد. متأسفانه امروز در رادیو و تلویزیون شاهد هستیم برخی صاحبان تریبون، کمتر به این مطلب توجه دارند و عملاً مخالف فرمایش صریح رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) صحبت می کنند. معظم له در دیدار با کارکنان رادیو، با بیان تند، اینگونه می فرمایند: ^۱

«بعضی ها خیال می کنند که اگر بخواهند راجع به دوره ی خلفا تحلیل کنند، حتماً باید با طعن به آنها همراه باشد؛ نه، طعن به خلفا در رادیو جایز نیست. اگر تاکنون این نکته را در جلسات قبل نگفته ام، الان عرض می کنم که طعن به خلفا در رادیو مطلقاً جایز نیست؛ الان حرام شرعی است. داعیه ی ما این است که می خواهیم انقلابمان را به دنیا صادر کنیم؛ کدام دنیا؟ در درجه ی اول، دنیای اسلام است. آن وقت دنیای اسلام که یک میلیارد و دویست میلیون نفر جمعیت دارد و حدود چهارپنجم شان کسانی هستند که به چیزهایی به شکل مقدسات اعتقاد دارند، شما بیایید به این مقدسات اهانت بکنید؟! آیا این انقلاب صادر می شود؟!

خوب است بدانید - و لابد بعضی میدانند - که در الجزایر وقتیکه بوادر نشانه های این نهضت فعلی ظاهر شد، یکی از کارهایی که کردند، این بود که یک رساله در باب عقاید شیعه نسبت به خلفا منتشر کردند، تا خوب رابطه ی آنها را با انقلاب قطع کنند! حالا اگر یک وقت کسی عقیده اش چیزی بوده و در جایی آن را گفته است، این به من و شما ارتباطی ندارد؛ ما باید مواظب باشیم که در رادیو چنین چیزهایی منعکس نشود. ما الان در حال

۱. با توجه به حساسیت ایشان در مورد بیان چنین مطالبی در رادیو، حتماً اهمیت موضوع در تلویزیون چندین برابر است.



اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی هستیم؛ نباید به مقدسات سایر مسلمین اهانت بشود. بد نیست من خاطره‌ی را برای شما نقل کنم؛ هر چند که به خیلی از دوستان هم این را گفته‌ام. امام یک وقت در اوایل انقلاب در سخنرانی‌های‌شان از معاویه به صورت طعن آمیزی اسم می‌آوردند. شما می‌دانید که من مدتی را در بلوچستان بودم و با خیلی از علمای آن‌جا، دوست نزدیک هستم. مردم و علمای سنی آن منطقه، معاویه را مقدس می‌دانند. به امام عرض کردم که در طرف شرق کشورمان، چند صد میلیون نفر معاویه را محترم می‌شمارند و او را خال المؤمنین می‌دانند - البته بحق یا بناحق - آن، مربوط به جلسه‌ی بحث است - یعنی مسلمانان هند، پاکستان، بنگلادش و افغانستان اغلب سنی حنفی‌اند؛ اینها معاویه را محترم می‌شمارند. امام گفتند عجب، من نمی‌دانستم! من بعد از آن در طول این ده، یازده سال یک جمله‌ی طعن آمیز از امام راجع به معاویه نشنیدم. من خودم در نماز جمعه راجع به جنگ صفین و سایر جنگهای امیرالمؤمنین صحبت می‌کنم؛ اما اهانت نمی‌کنم. تاریخ‌گویی، یک حرف است؛ اهانت، حرف دیگری است. تاریخ بیست و سه ساله‌ی بعد از رحلت پیامبر تا خلافت امیرالمؤمنین، یک تاریخ قابل بررسی است؛ باید بررسی شود؛ اما در آن اهانت و جسارت به خلفا به هیچ وجه نباید باشد.^۱

ایشان تصریح دارند که باید از دعوای مذهبی گذشته عبور کرد:

«من سالها پیش - پیش از انقلاب - با بعضی از برادران اهل سنت که صحبت می‌کردیم، به آنها می‌گفتم که اگر ما بخواهیم این وحدت اسلامی تحقق پیدا بکند - وحدت یعنی همین که این دو با هم برادر باشند، احساس برادری کنند؛ نه اینکه این

۱. بیانات در دیدار اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران



[شیعه] بشود سنّی یا آن [سنّی] بشود شیعه؛ نه، مراد از وحدت این نیست؛ بلکه به معنای احساس برادری؛ همین که هر طرفی احساس کند که آن [طرف] هم مسلمان است و حقّ اسلامی او را بر گردن خودش احساس کند؛ آن [طرف] هم به همین ترتیب - باید خودمان را از گذشته جدا کنیم، باید قیچی کنیم. اگر برگردیم به گذشته، دعوا است؛ این قدر بحث و تکذیب و تغلیط و درگیری و خونریزی و این چیزها اتفاق افتاده که اگر نگاهی به گذشته بکنیم، باز دعوا خواهد شد. اگر کسی مخلصاً لله احساس میکند که باید امروز بین برادران، برادری واقعی و عملی باشد، باید کوشش کند که گذشته را به یادها نیاورد؛ وّالّا او میرود کتاب احقاق الحق را می آورد به رخ این می کشد، این [هم] می رود کتاب تحفه‌ی اثنی عشریه را می آورد به رخ او میکشد! هر دو هم بحمدالله به قدر کافی کتاب پُر از طعن و دَق علیه همدیگر نوشته اند! اگر ما بخواهیم گذشته را مطرح کنیم، نمیشود. باید نگاه کنیم، بگوییم گذشته، گذشته - رحم الله معشر الماضین، آنها هر کار کردند، ما کاری به کار آنها نداریم - ما امروز میخواهیم تکلیف خودمان را بیننا و بین الله نگاه کنیم. بیننا و بین الله امروز ما باید با همدیگر توحید کلمه و رفاقت داشته باشیم، برادری داشته باشیم. اگر بخواهیم این را عمل بکنیم، باید از گذشته صرف نظر کنیم.»^۱

ما نباید غسل های عقیدتی را فعال کنیم. اینگونه نیست که این غسل ها در حد غسل باقی بماند؛ تحریک آنها منجر به زلزله در امت های اسلامی خواهد شد. به بیان دیگر، تحریک عواطف مذهبی، نوکری بی جیره و مواجب برای دشمنان دین خداست.

غدیر و وحدت اسلامی

یکی از مسائل مهم در موضوع وحدت که مورد توجه رهبر معظم

۱. بیانات در دیدار جمعی از علمای اهل سنت ۱۳۶۸/۱۰/۵



انقلاب (حفظه الله) قرار دارد، این است که برخی واقعه‌ی «غدیر» را به عنوان عامل اختلاف بین مسلمین مطرح می‌کنند. پیرامون نگاه به غدیر با وحدت اسلامی دو پرتگاه و تلقی غلط می‌تواند ایجاد شود:

✓ غدیر؛ مایه‌ی وحدت نیست (بلکه باعث اختلاف است) و نمی‌توان با پیگیری آن به وحدت رسید

✓ اگر غدیر می‌تواند عامل وحدت باشد، هر تقریری از غدیر، مایه‌ی وحدت است^۱ در اندیشه‌ی امامین انقلاب اسلامی مایه‌ی وحدت امت اسلامی است. تقریر رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) از غدیر و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با استناد به بخش‌هایی از بیانات ایشان ذکر می‌شود:

«امیرالمؤمنین را مایه‌ی اختلاف بین شیعه و سنی و فرقه‌های اسلامی قرار ندهید. امیرالمؤمنین نقطه‌ی وحدت است، نه نقطه‌ی افتراق. برادران و خواهران ما در سرتاسر کشور به این حرف اطمینان کنند. اطلاعات ماها از حوادث خیلی زیاد است. من بعین می‌بینم دستهای بسیار فعالی در کارند برای ایجاد اختلافات مذهبی؛ جنگ شیعه و سنی؛ نفرت مذاهب اسلامی از یکدیگر. کتاب نوشته می‌شود علیه شیعه، کتاب نوشته می‌شود علیه سنی. وقتی دنبال می‌کنیم، می‌بینیم پول هر دوی این کتابها از آن طرف مرزها و از یک جا آمده است. هر مذهبی عقاید و استدلال خود را دارد. در پشت میز استدلال و مباحثه، هرکس توانست غالب بشود، غالب بشود؛ اما فضای جامعه را نباید فضای جنگ و دعوا و منافرت قرار داد. امیرالمؤمنین محور وحدت است. همه‌ی دنیای اسلام در مقابل امیرالمؤمنین خاضع اند؛ شیعه و سنی ندارد. یک گروه کوچک به نام نواصب، دشمنان امیرالمؤمنین بودند. در طول تاریخ اسلام، هم در دوران اموی و هم دوران عباسی

۱. این تلقی غلط است. بسیاری از تقریرها از موضوع غدیر عامل تفرقه است.



گروه‌هایی دشمن امیرالمؤمنین بودند؛ اما عامه‌ی دنیای اسلام - چه سنی مذهب، چه شیعه مذهب - امیرالمؤمنین را تجلیل می‌کنند. شما ببینید ائمه‌ی فقهی اهل سنت درباره‌ی امیرالمؤمنین شعر مدح دارند. اشعار معروفی که گفته می‌شود، مال شافعی است. امام شافعی درباره‌ی امیرالمؤمنین اشعار مدح آمیز دارد. نه فقط درباره‌ی امیرالمؤمنین، بلکه درباره‌ی همه یا اغلب ائمه اینها خاضع اند. برای ما شیعیان، مقام و موقعیت این بزرگوارها شفاف و روشن و واضح است؛ اما نتوانستند برای خودشان این مسائل را روشن کنند. در مقام بحث و مجادله‌ی علمی و بحث علمی این چیزها قابل روشن شدن است. منطقی ما خیلی قوی است؛ اما عده‌ای امروز در عراق، در نقاط مختلف دنیای اسلام و بخصوص در ایران سعی شان این است که دعوا بیندازند. ما می‌بینیم که قضیه از کجاها دارد آب می‌خورد.^۱

«آن بُعدی [از غدیر] که مورد نظر من است، [یعنی] بُعد بین‌المللی اسلامی و بین‌الفرق اسلامی که مخصوص شیعه نیست، این است که اگر فرض کنیم که پیغمبر در این اعلان که حتماً این اعلان انجام گرفته و این جمله از زبان پیغمبر صادر شده، رسول خدا نمی‌خواست حکومت بلافصل امیرالمؤمنین را بیان کند، حداقل این بود که می‌خواست موالات و پیوند و رابطه‌ی عمیق مسلمین با امیرالمؤمنین و با عترت خود را در این بیان استقرار بخشد و تثبیت کند. علت اینکه پیغمبر عترت را در کنار قرآن می‌گذارد، هم در سخنرانی منا و در حدیث ثقلین - که حدیث ثقلین ظاهراً بارها هم از پیغمبر صادر شده - و هم در حدیث غدیر و در واقعه‌ی غدیر، با تکیه‌ی روی امیرالمؤمنین و شخص او، و علت اینکه این رابطه را برقرار میکنند، از جمله این است که اولاً در طول زمان یک نمونه‌های کامل از انسان طراز اسلام، از انسان مقبول و مورد پذیرش اسلام را به

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۴/۸/۱۵



مردم و به همه‌ی نسل‌های آینده ارائه بدهد؛ نمونه‌ی کامل انسان را به‌صورت مجسم و عینی با حالات واضح و غیر قابل تردید در اختیار همه‌ی انسانها بگذارد، بگوید تربیت اسلامی باید به این سمت حرکت کند و شخصیت انسان مسلمان آن شخصیتی است که غایت و نمونه‌ی کاملش اینهایند. انسان‌هایی که طهارتشان، علمشان، تقوایشان، درستکاری‌شان، عبودیتشان در مقابل خدا، احاطه‌شان به مسائل اسلامی، فداکاری شجاعانه‌شان برای تحقق آرمانهای اسلامی و از خودگذشتگی‌شان برای همه آشکار و واضح است. امیرالمؤمنین را به‌عنوان یک نمونه معرفی می‌کند که مردم -چه مردم آن زمان، چه مردم نسلهای دیگر- با او پیوند برقرار کنند، رابطه داشته باشند، حالا گیرم به‌عنوان خلیفه‌ی بلافصل بعد از پیغمبر هم عملاً نشد و بعد از گذشت بیست و پنج سال جانشین شد، بالاخره که خلیفه‌ی پیغمبر شد، بالاخره که مقام امامت او تثبیت شد، بالاخره که همه‌ی مسلمان‌ها او را به‌عنوان آن فردی که پیشوای جامعه است، قبول کردند. این خصوصیت، این پیوند، این رابطه، همه‌ی مسلمان‌ها را نسبت به شخصیتی که همه قبول دارند که خلیفه‌ی پیغمبر است؛ منتها بعضی می‌گویند خلیفه‌ی بلافصل پیغمبر، بعضی معتقدند نه، خلیفه‌ی بعد از بیست و پنج سال، این شخصیتی که همه‌ی مسلمان‌ها او را به‌عنوان جانشینی پیغمبر قبول دارند، باید برای همه‌ی مسلمان‌ها به‌عنوان یک الگو، یک مستوره‌ی کامل از انسان اسلامی، جاودانه بماند و پیوند میان او و میان مسلمان‌ها باید تا ابد به‌عنوان یک رابطه‌ی فکری، رابطه‌ی اعتقادی، رابطه‌ی عاطفی، رابطه‌ی عملی باقی بماند. امیرالمؤمنین با این دیدگاه دیگر فقط متعلق به شیعیان نیست، متعلق به همه‌ی مسلمان‌ها است و مخصوص امیرالمؤمنین هم نیست بلکه عترت و خاندان پیغمبر و ائمه‌ی شیعه که اولاد امیرالمؤمنین هستند، آنها هم چون که مشمول عترت هستند، آنها هم همواره به‌عنوان نمونه‌ی کامل انسان اسلامی در دیدگاه



مسلمان‌ها باید باقی بمانند. این یک نکته، ثانیاً با تعیین عترت در کنار قرآن و با اعلام لزوم پیوند میان مسلمین و میان عترت، در حقیقت رسول اکرم تکلیف تحریف‌های در قرآن و انحراف از مفاهیم اصلی قرآن را هم روشن کرده. آنجایی که دستگاه‌های زر و زور برای مصالح خودشان مفاهیم اسلامی را منحرف می‌کنند، قرآن را بد معنا می‌کنند، مسلمان‌ها را گمراه می‌کنند، از فهم آئین اسلامی مردم را محروم می‌کنند، آن مرجعی، آن محوری و قطبی که باید مردم را آگاه کند که حقیقت چیست، مفهوم و معرفت درست کدام است و مردم را از گمراهی نجات بدهد و مردم باید حرف او را گوش کنند، آن عترت است. و این همان چیزی است که امروز برای دنیای اسلام یک ضرورت و یک امر لازم است. امروز همه‌ی مسلمان‌ها احتیاج دارند که از معارف اسلامی که از طریق اهل بیت پیغمبر می‌رسد، استفاده کنند؛ فرق نمی‌کند که معتقد باشند به امامت بلافصل امیرالمؤمنین و امامت اولاد او یا معتقد نباشند. البته شیعه عقیده‌ی حق و مستفاد قطعی از این حدیث را خلافت بلافصل می‌داند و به آن معتقد و پایبند است. آنهایی هم که به این عقیده پایبند نیستند، یعنی برادران اهل سنت، ارتباط و پیوند فکری و عقلانی و اعتقادی و عاطفی خودشان را از خاندان پیغمبر و از امیرالمؤمنین باید قطع نکنند. لذا مسئله‌ی غدیر از این بُعد دؤم که بُعد ایجاد پیوند میان علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت پیغمبر با آحاد مسلمان‌ها است، مال همه‌ی مسلمان‌ها است و برادران اهل سنت هم بایستی این روز را عید بدانند و از آن استقبال کنند و حقیقتاً یک عید بزرگ است. چرا؟ برای خاطر اینکه تفسیر درست اسلام و بقاء معنویت اسلام و ادامه‌ی راه اسلام به سمت آرمان‌ها وابسته به این است که عترت پیغمبر اعتبار لازم را در چشم مسلمانان و متفکرانشان و علمایشان و فقهایشان داشته باشد. من یادم می‌آید مرحوم آیت‌الله بروجردی (رضوان الله علیه) روی حدیث ثقلین



تکیه میکردند و میگفتند آنچه امروز در دنیای اسلام ملاک عمل شیعه و سنی است، همین حدیث ثقلین است، که به اعتقاد من حدیث غدیر هم همین خصوصیت را دارد. حدیث غدیر به نظر ما دلالت می کند بر نصب امیرالمؤمنین به خلافت بلافصل پیغمبر اما برادران اهل سنت هم، اگر این استنباط را از این حدیث نمی کنند و نکردند، حداقل دلالت می کند بر ایجاد پیوند میان امیرالمؤمنین و میان عامه‌ی مسلمان‌ها. و البته باید به شما برادران عزیز خواهران و جامعه‌ی تشیع این را هم بگویم که امروز در دنیای برادران تسنن اعتبار خاندان پیغمبر یک اعتبار بالایی است و عامه‌ی مردم نسبت به این بزرگواران با عشق و علاقه برخورد می کنند ولی خب این کافی نیست، باید روایات اهل بیت، نظرات این بزرگواران، درس‌های آنها از اسلام مورد توجه کامل قرار بگیرد و این آن بُعد صددرصد زنده و کارسازی است که در ماجرای غدیر هست و دنیای اسلام باید از این استفاده کند؛ هم برای ایجاد وحدت بین مسلمین و بین فرق اسلامی و هم برای استفاده‌ی صحیح از احکام اسلام و فهم درست قرآن و معارف اسلامی.»^۱

«این کار را پیغمبر در غدیر انجام دادند؛ امیرالمؤمنین را که از لحاظ شخصیت - چه شخصیت ایمانی، چه شخصیت اخلاقی، چه شخصیت انقلابی و نظامی، چه شخصیت رفتاری با قشرهای مختلف افراد - یک فرد ممتاز و منحصر به فردی بود، منصوب کردند و مردم را به تبعیت از او موظف کردند. این هم فکر پیغمبر نبود، این هدایت الهی بود، دستور الهی بود، نصب الهی بود؛ مثل بقیه‌ی سخنان و هدایت‌های نبی مکرم که همه، الهام الهی بود. این دستور صریح پروردگار به پیغمبر اکرم بود، پیغمبر اکرم هم این دستور را عمل کردند. مسئله‌ی غدیر این



است؛ یعنی نشان‌دهنده‌ی جامعیت اسلام و نگاه به آینده و آن چیزی که در هدایت و زعامت امت اسلامی شرط است. آن چیست؟ همان چیزهایی که شخصیت امیرالمؤمنین، مظهر آن‌هاست: یعنی «تقوا»، «تدین»، «پایبندی مطلق به دین»، «ملاحظه‌ی غیر خدا و غیر راه حق را نکردن»، «بی‌پروا در راه خدا حرکت کردن»، «برخورداری از علم»، «برخورداری از عقل و تدبیر»، «برخورداری از قدرت عزم و اراده»؛ این یک عمل واقعی و در عین حال نمادین است. امیرالمؤمنین را با همین خصوصیات نصب کردند، در عین حال این نماد زعامت امت اسلامی در طول عمر اسلام - هرچه که بشود - همین عمل است؛ یعنی نماد زعامت و رهبری اسلامی در طول زمان همین است، همان چیزی که در انتخاب الهی امیرالمؤمنین تحقق پیدا کرد. غدیر، یک چنین حقیقتی است.

ما شیعیان و پیروان اهل بیت، هزاران بار خدا را شکر می‌گذاریم که چشم ما را به این حقیقت باز کرد، دل ما را پذیرای این حقیقت کرد، ما را در محیط‌هایی به دنیا آورد و پرورش داد که این حقیقت در آن محیط‌ها جا افتاده بود؛ این‌ها خیلی نعمت‌های بزرگی است.

یک نکته‌ای که در کنار این لازم است پیروان اهل بیت و نیز همه‌ی مسلمانان در نظر داشته باشند، این است که: ما از حادثه و واقعه‌ی غدیر - که نشانه‌ی عظمت اسلام و جامعیت اسلام است - به عنوان وسیله‌ای برای تضعیف اسلام استفاده نکنیم. این را من بالخصوص امروز و این روزها موظفم و مقیدم که به همه‌ی ملت عزیزمان و همه‌ی مسلمان‌ها در هر نقطه‌ی دنیا عرض بکنم که مراقب باشند امروز برای تضعیف اسلام، دشمنان به دنبال همین نقطه‌ی خاص، همین چیزی که منشأ عظمت اسلام است، هستند؛ یعنی مسئله‌ی شیعه و سنی، قبول غدیر و انکار غدیر.

... جامعه‌ی شیعه باید با متانت راه خودش را ادامه دهد. ما «الحمد لله الذی



جعلنا من المتمسکین بولاية امیر المؤمنین» را رها نمی‌کنیم؛ ما تمسک به ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) - که نعمت بزرگ خداست - را محکم نگه می‌داریم؛ اما با کسی که به این حبل متین تمسک نکرده است، دعوا هم نمی‌کنیم. این وظیفه‌ی جامعه‌ی تشیع است. آنچه که دشمن می‌خواهد، این است که باهم اختلاف کنیم.^۱

فاطمیه و وحدت اسلامی

متأسفانه در این سال‌ها ایام فاطمیه، مورد سوء استفاده و عامل اختلاف افکنی قرار گرفته است. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) تأکید دارند که در ایام فاطمیه به مناسبت ذکر مناقب حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) و شهادت آن حضرت، مسائل اختلاف افکن طرح نشود. برخی به دنبال آن هستند مطالبی که در این زمینه طرح می‌شود را تبدیل به اختلافات مذهبی کنند. امروز بسیاری از برادران اهل سنت در مسیر حرکت پر افتخار انقلاب اسلامی با ما همراه هستند. بنابراین شهادت حضرت زهرا (س) هم نباید به گونه‌ای طرح شود که باعث درگیری و اختلاف بین امت اسلامی گردد.

شیعه سازی (استبصار) و وحدت اسلامی

اقدام به شیعه‌سازی (استبصار)^۲ از جمله اقداماتی است که به جهت عدم فهم دقیق گفتمان انقلاب اسلامی، توسط افرادی صورت گرفته و می‌گیرد. این کار بوسیله‌ی دشمنان دین خدا بزرگ‌نمایی شده و باعث آسیب‌های

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم قم در سالروز عید سعید غدیر خم

۱۳۸۵/۱۰/۱۸

۲. استبصار به معنی تلاش برای تغییر مذهب افراد غیر شیعه به تشیع است.



زیاد می‌شود. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه می‌فرماید:

«بوق‌های تبلیغاتی دشمن مانند همیشه فریاد خواهند کرد که ایران می‌خواهد دخالت کند، می‌خواهد مصر را شیعه کند، می‌خواهد ولایت فقیه را به مصر صادر کند و می‌خواهد و می‌خواهد... این دروغ‌ها را سی سال است می‌گویند تا ملت‌های ما را از یکدیگر جدا و از کمک یکدیگر محروم کنند و مزدوران آنها هم آن را تکرار می‌کنند. «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ»^۱. با این ترفندها، هرگز وظائفی را که اسلام بر دوش ما گذاشته است رها نخواهیم کرد. و الله من وراء القصد.»^۲

همچنین می‌فرماید:

«دعوت جمهوری اسلامی به این نیست که شیعیان یا سنیان از مذهب خود دست بکشند و به آن مذهب دیگر رو بیاورند؛ دعوت جمهوری اسلامی این است که مشترکات میان مذاهب اسلامی برجسته شود و دیوارهای ساخته‌ی دست دشمنان اسلام و عنادها و کینه‌ورزی‌ها برداشته شود؛ بیایند و در عرصه‌ی معارف اهل بیت، بشنوند و ببینند. امروز بیشتر از گذشته دشمنان این دیوار را، این حائل را و این ابزارها و آلات خصومت و کینه‌ورزی را تقویت می‌کنند و سعی می‌کنند برادران مسلمان را از هم جدا کنند.»^۳

همچنین می‌فرماید:

«از امپریالیزم ایرانی یا شیعی می‌گویند؛ حال آنکه همه می‌دانند ما هرگز انقلاب اسلامی را، انقلابی صرفاً شیعی یا ملی‌گرا و ایرانی ندانسته و نخوانده‌ایم و در این سی سال هر چه هزینه داده و تهدید شده‌ایم، به علت اسلام‌گرایی، امت‌گرایی،

۱. انعام/۱۱۲

۲. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

۳. بیانات در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی ۱۳۸۷/۱/۱



شعار وحدت، تقریب مذاهب، آزادی و عزت برادران مسلمان از شرق آسیا تا عمق آفریقا و اروپا بوده است.^۱

این بیان صریح و شفاف سکان دار این انقلاب و تقریرکننده‌ی مکتب امام راحل رضوان الله علیه است که ایران به دنبال ایرانی کردن اعراب یا شیعی کردن سایر مسلمین نیست؛ بلکه به دنبال دفاع از قرآن، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و احیای امت اسلامی است.

جمع بندی

برای جمع بندی مباحث، فرازی از بیانات رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در ادامه خواهد آمد که می توان گفت جان مایه‌ی مباحث این درسنامه است:

«اسلامی بودن دارای خصوصیات گوناگونی است. ابعاد مختلفی از همین مطلب، از همین عنوان اسلامی بودن فهمیده میشود که باید به آنها توجه داشت. ما می گوئیم نظام ما، اسلامی است؛ یعنی متعلق به اسلام است؛ مورد توجه و قبول همه‌ی مسلمانان است؛ مخصوص یک فرقه‌ی از مسلمانان نیست. درست است که این نظام از دل معارف شیعی جوشید و به وسیله‌ی یک مرجع تقلید شیعه، رهبری و هدایت شد، اما نظام جمهوری اسلامی هرگز شناسنامه‌ی تک مذهبی برای خود فراهم نکرده است. به همین دلیل هم هست که در سرتاسر دنیای اسلام، جوانان از مذاهب مختلف اسلامی، طرفدار و علاقه‌مند به این نظام بوده‌اند و نام امام را گرامی و مقدس داشته‌اند. در تمام این بیست و هشت سال و تا امروز، در کشورهای عربی، در بسیاری از کشورهای اسلامی غیر عربی در شرق و غرب دنیای اسلام، جوانان، دلباخته‌ی نام امام بزرگوار ما و شیفته‌ی جمهوری اسلامی‌اند.»^۲

۱. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۹۰/۱۱/۱۴

۲. بیانات در مراسم هجدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه الله) ۱۳۸۶/۳/۱۴



ان شاء الله بتوانیم گام‌های جدی، مؤثر و مجاهدانه‌ای در مسیر تحقق وحدت میان امت اسلامی و حرکت این امت به سمت قلله‌های کرامت و عزت برداریم.

فصل هشتم

سیره رهبران انقلاب اسلامی

حجت الاسلام دکتر حمیدرضا باقری باقری

- ❖ دانش آموخته حوزه علمیه قم
- ❖ محقق و پژوهشگر حوزه انقلاب اسلامی
- ❖ مدرس حوزه و دانشگاه
- ❖ نویسنده کتاب حاق آقا روح الله

مقدمه

رکن اساسی در مطالعه سیره

در این نوشتار به بررسی سیره‌ی رهبران انقلاب اسلامی در ابعاد مختلف (مانند عملکرد مدیریتی، سیاست خارجی، عدالت خواهی) می‌پردازیم.

در این بررسی و مرور سیره‌ی امامین انقلاب، نکته‌ای به عنوان رکن اصلی و اساسی محسوب می‌شود که عدم توجه به آن، نه تنها با افزوده شدن اطلاعات شبیهات را در مورد عملکرد امامین انقلاب می‌افزاید بلکه ممکن است جایگاه مقدس امام و رهبری را در نظر انسان بکاهد (تا حدی که حتی زندگی کردن با ایشان و دسترسی به اخبار و اطلاعات سرّی در مورد سیره‌ی زندگی آنها، نیز دردی دوا نمی‌کند). برای روشن شدن این مطلب، مثالی می‌زنیم: زمانی که حضرت امام خمینی علیه السلام در مسیر بازگشت از فرانسه به ایران بودند، در نزدیکی فرودگاه مهرآباد، در هواپیما، خبرنگاران از ایشان سؤال می‌کنند که شما چه احساسی دارید؟ امام علیه السلام می‌فرمایند: هیچ احساس خاصی ندارم! (فیلم این قضیه مشهور است). واسطه‌ی ترجمه‌ی پاسخ امام علیه السلام برای خبرنگاران، «صادق قطب زاده» است. او که امام علیه السلام را نشناخته بود، از این جواب امام علیه السلام متحیر می‌شود و می‌ماند که چه پاسخی به خبرنگاران بدهد. نهایتاً به آنها می‌گوید امام علیه السلام می‌فرمایند: الان مصاحبه نمی‌کنم! این در حالی است که پاسخ حضرت امام علیه السلام روشن و مشخص بود. این



تحریر قطب‌زاده در حالی است که وی در پاریس گاهی سخنگوی امام راحل علیه السلام و مترجم ایشان در مصاحبه‌ها بود، نتیجه این نفهمیدن امام هم این می‌شود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کودتایی علیه امام علیه السلام مشارکت کرد و به همین خاطر محاکمه و اعدام شد.

بنابراین باید پرسید که چرا قطب‌زاده، امام خمینی علیه السلام را فهم نمی‌کند؟ جمله‌ی امام راحل علیه السلام در پاسخ به آن سؤال بسیار دقیق است. اگر ایشان مطلبی غیر آن پاسخ می‌دادند (اعم از اینکه خوشحالم، استرس دارم، نگرانم یا...) همه محل اشکال بود و دیگر امام امام نبود! امامی که با تمام وجود متکی بر خدای قادر متعال است، باید همین پاسخ را دهد:

«لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ»^۱

«تا بر آنچه [از پیروزی و غنیمت] از دستتان رفته و به آنچه [از آسیب و مصیبت]

به شما رسیده، اندوهگین نشوید»

رکنی که در فهم سیره امامین انقلاب حتما باید به آن توجه شود، در همین آیه اشاره شده است. رکن اصلی در سیره‌ی امامین انقلاب، «توجه به خدای بی‌نهایت» است. اتفاقاتی که در سیره‌ی ولیّ خدا رقم می‌خورد، همه نوعی تجلّی خدا در سیره‌ی ایشان است. اگر این مطلب مغفول بماند، ممکن است مطالعه‌ی سیره‌ی هر ولیّ خدا بی‌معنا و غیر عقلایی تصور شود.

در قضیه‌ی پاسخ امام علیه السلام که هیچ احساس خاصی ندارم! قطب‌زاده تصور می‌کرد اگر به خبرنگاران بگوید که ایشان هیچ احساسی ندارند، آنها تصور می‌کنند که امام علیه السلام چه انسان بی‌خیالی است و هیچ چیز برایش اهمیت ندارد!

هرچند خبرنگار و مترجم، برداشت بی‌خیالی از امام علیه السلام دارند اما کسی که



خدای بی‌نهایتِ امام علیه السلام را هم بشناسد، خواهد فهمید که ایشان به آن خدا اتکا داشته و هیچ احساسی ندارد. این خوشحال نبودن و غمگین نبودن و استرس نداشتن و خلاصه هیچ احساسی خاصی نداشتن، بدین معناست که انسان خود را در نظام تربیت الهی ببیند و تسلیم مقدرات او باشد. چنین کسی به آنچه در توانش بوده عمل کرده و بقیه امور را به مقدرات الهی می‌سپارد. او می‌داند هر چه رقم بخورد، هم خدا به آن رضایت دارد و هم او به تقدیر الهی راضی است.

در بسیاری از گزارش‌هایی که از مجموعه‌های مختلف (دست‌اندرکار نگارش سیره و تاریخ حیات امام علیه السلام) ارائه می‌شود، توجه به این نکته مغفول است. بنابراین امام سانسور شده‌ای را به مخاطب ارائه می‌کنند که مخاطب بپسندد (عملاً «امام سفارشی» است که مطابق سفارش و میل مخاطب باشد).

امام علیه السلام تجلی از اراده‌ی الهی و متکی به اوست. در روایتی امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود در مورد دوران غیبت حضرت بقیة الله الاعظم (عج) توصیه به خواندن این دعا نموده‌اند:

«يَا زُرَّارَةَ إِذَا أَدْرَكَتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ صَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱

بر اساس این روایت، عدم شناخت حجت الهی باعث ضلالت و گمراهی از مسیر ولایت است و آنچه باعث می‌شود ما ولی الهی را نشناخته و سیره‌ی او را درک نکنیم نیز عدم شناخت خدای آن ولی الله است. به همین جهت در همین روایت اشاره شده است که اگر خدا را به درستی نشناسیم، نبی او را هم به درستی نخواهیم شناخت. دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که خداوند متعال در بیان

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۳۷



سیره‌ی انبیا (مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم‌السلام و...) به دنبال نشان دادن خود است (به گونه‌ای که انگار تمام این سیره‌های نقل شده برای تبیین توحید است). در مورد عملکردها و اتفاقات مختلف دوران رهبری امامین انقلاب هم، عدم توجه به خدای متعال، آن عملکردها را بی‌معنا می‌کند.

در قصص قرآنی اقداماتی ذکر شده که برای برخی افراد، بی‌معناست. برای مثال قرآن در نقل قضایای زندگی حضرت موسی علیهم‌السلام اشاره دارد که مادر ایشان، آن حضرت را در گهواره‌ای گذاشته در رود نیل می‌اندازد. در مورد چنین کاری عقلا چه قضاوتی خواهند داشت؟ یا در مورد سیره‌ی حضرت موسی علیهم‌السلام؛ آن حضرت همراه با گروهی از بنی اسرائیل (که زن و کودک و افراد مسن هم در آن هستند و سلاحی ندارند) از فرعونیان فرار کرده و به رودخانه‌ی نیل می‌رسند. فرعون و لشگرش در تعقیب آنها در حال نزدیک شدن بودند. بنی اسرائیل خود را در آستانه‌ی نابودی می‌بینند (پشت سرشان لشگر فرعون و پیش‌رویشان دریایی غیر قابل عبور) و به حضرت موسی علیهم‌السلام گفتند ما نابود شدیم! حضرت اینگونه پاسخ می‌دهند:

«فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالُوا أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي

سَيَهْدِينِ»^۱

«چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد. موسی گفت: این چنین نیست، بی‌تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا هدایت خواهد کرد»

اگر به خدای حضرت موسی علیهم‌السلام ایمان نداشته باشیم، چنین عملکردی غیر منطقی و غیر عقلایی محسوب می‌شود. به همین جهت قرآن اشاره دارد که به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبتِ دیوانگی می‌دادند (که خداوند آنها را رد می‌کند):

«مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ»^۱

«رفیق شما هیچ گونه دیوانگی ندارد»

بنابراین در بررسی سیره‌ی اولیاء الله باید توجه کنیم که خدای متعال، اصل محسوس و عینی است؛ اما در نگاه ظاهراً عقلایی بسیاری افراد این خدا صرفاً عنصری ماورائی و متافیزیکی محسوب می‌شود که زمینی نیست؛ و برای همان آسمان است و بس! به همین خاطر هم قابل اعتنا نخواهد بود. اما تحلیل ما از سیره‌ی ولیّ الله بر اساس فهمی آسمانی است که با فهم‌های صرفاً زمینی سازگاری ندارد.

انکای ولیّ خدا به جایی است که همه‌ی قدرت‌ها را در دست دارد و منشأ همه‌ی آثار موجود در عالم است. در نگاه برخی به ظاهر عقلا (که توحیدشان ضعیف است) ولیّ الله مکرر چک‌های بی حساب می‌کشد! اما تجربه نشان داده چک‌های ولیّ خدا هیچ‌گاه برگشت نخورده است. در سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شاهد هستیم که همه‌ی وعده‌های ایشان به نتیجه مطلوب رسید. در دوران بعد از صدر اسلام، امام خمینی علیه السلام نیز ثابت کردند که همه‌ی وعده‌هایشان در صحنه‌ی عینی قابل تحقق می‌باشد.

باید توجه داشت، کسانی که در مقابل ولیّ الله می‌ایستند، بیشترین تشکیکی که وارد می‌کنند در وعده‌های ولیّ خداست؛ می‌گویند چک‌های بی حسابی کشید که به نتیجه نرسید.

نکنه مهم دیگر این که آیا به لوازم وعده‌های الهی که موجب حصول نتیجه است، پای بند بوده یا نه؟ آیا برای رسیدن به نتایج مبارک وعده‌های الهی ایستادگی انجام شده یا نه؟^۲

۱. سبأ/۴۶

۲. در این زمینه باید با بحث‌های مفصل تاریخی در سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام و اولیای الهی وجود دارد که باید مستقلاً مورد بررسی قرار گیرد.



به برخی از این وعده‌های ولیّ الله در سیره‌ی امامین انقلاب اشاره می‌شود. یکی از این موارد مربوط به جنگ تحمیلی است که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) خاطره‌ای را بدین شکل از آن نقل می‌کند:

« ما به یک قول متعارف معمولی از سوی آدمی که کار بدی از او ندیده‌ایم، اعتماد می‌کنیم؛ قرضی از او می‌خواهیم، کاری دست او داریم، او به ما وعده می‌کند که بسیار خوب، من این کار را برای شما انجام می‌دهم. ما معمولاً اعتماد می‌کنیم، راه می‌افتیم مقدمات کار را فراهم می‌کنیم، در حالی که او یک انسانی بیش نیست؛ ممکن است پشیمان بشود، ممکن است کسی بیاید رأی او را بزند، ممکن است فراموش کند، ممکن است آن امکانی که به وسیله‌ی او می‌خواست به ما کمک بکند، از دستش برود؛ ده جور یا ده‌ها جور احتمال تخلف این وعده هست، لیکن ما اعتماد می‌کنیم. خوب، خدای متعال چقدر وعده کرده است به مؤمنین؛ وعده‌ی نصرت، وعده‌ی هدایت، وعده‌ی تعلیم؛ «و اتقوا الله و یعلمکم الله»، وعده‌ی حفظ و صیانت، وعده‌ی کمک در امور دنیا؛ این همه خدای متعال به ما وعده کرده. البته این وعده‌ها مطلق نیست؛ شروطی دارد، شروطش هم خیلی شروط دشواری نیست، از دست ماها بر می‌آید. دلیلش هم این است که جاهائی که به این شروط عمل کردیم، خدای متعال به ما کمک کرد؛ نمونه‌اش جنگ تحمیلی. شما جوان‌هایی که دوران جنگ تحمیلی را درک نکردید، بدانید؛ آن روزی که جنگ تحمیلی شروع شد، همه‌ی صاحب‌نظران، همه‌ی تحلیل‌گران، همه‌ی نخبگان به طور قاطع می‌گفتند صدام در این جنگ پیروز است و ایران شکست خورده است؛ جز یک عده‌ی معدودی، آن کسانی که به نگاه اسلامی و ایمانی اعتقاد داشتند - نگاه امام به حوادث - آنها نه، آنها در دلشان امیدی بود؛ حالا کم یا زیاد؛ بعضی کورسوی امیدی بود، بعضی نه، دلشان روشن بود.



من این خاطره را بارها نقل کرده‌ام: در روزهای سوم چهارم جنگ بود، توی اتاق جنگ ستاد مشترک، همه جمع بودیم؛ بنده هم بودم، مسئولین کشور؛ رئیس جمهور، نخست وزیر - آن وقت رئیس جمهور بنی صدر بود، نخست وزیر هم مرحوم رجائی بود - چند نفری از نمایندگان مجلس و غیره، همه آنجا جمع بودیم، داشتیم بحث می کردیم، مشورت می کردیم. نظامی ها هم بودند. بعد یکی از نظامی ها آمد کنار من، گفت: این دوستان توی اتاق دیگر، یک کار خصوصی با شما دارند. من پا شدم رفتم پیش آنها. مرحوم فکوری بود، مرحوم فلاحی بود - اینهایی که یادم است - دو سه نفر دیگر هم بودند. نشستیم، گفتیم: کارتان چیست؟ گفتند: ببینید آقا! - یک کاغذی در آوردند. این کاغذ را من عیناً الان دارم توی یادداشتها نگه داشته‌ام که خط آن برادران عزیز ما بود - هواپیماهای ما اینهاست؛ مثلاً اف ۵، اف ۴، نمیدانم سی ۱۳۰، چی، چی، انواع هواپیماهای نظامی ترابری و جنگی؛ هفت هشت ده نوع نوشته بودند. بعد نوشته بودند از این نوع هواپیما، مثلاً ما ده تا آماده‌ی به کار داریم که تا فلان روز آمادگی اش تمام می شود. اینها قطعه‌های زودتعیویض دارند - در هواپیماها قطعه‌هائی هست که در هر بار پرواز یا دو بار پرواز باید عوض بشود - می گفتند ما این قطعه‌ها را نداریم. بنابراین مثلاً تا ظرف پنج روز یا ده روز این نوع هواپیما پایان می پذیرد؛ دیگر کانه نداریم. تا دوازده روز این نوع دیگر تمام می شود؛ تا چهارده پانزده روز، این نوع دیگر تمام می شود. بیشترین سی ۱۳۰ بود. همین سی ۱۳۰ هائی که حالا هم هست که حدود سی روز یا سی و یک روز گفتند که برای اینها امکان پرواز وجود دارد. یعنی جمهوری اسلامی بعد از سی و یک روز، مطلقاً وسیله‌ی پرنده‌ی هوایی نظامی - چه نظامی جنگی، چه نظامی پشتیبانی و ترابری - دیگر نخواهد داشت؛ خلاص! گفتند: آقا! وضع جنگ ما این است؛ شما بروید به امام بگوئید. من هم از شما چه



پنهان، توی دلم یک قدری حقیقتاً خالی شد! گفتیم عجب، واقعاً هواپیما نباشد، چه کار کنیم! او دارد با هواپیماهای روسی مرتباً می‌آید. حالا خلبان‌هایش عرض‌های خلبان‌های ما را نداشتند، اما حجم کار زیاد بود. همین طور پشت سر هم می‌آمدند؛ انواع کلاسهای گوناگون می‌گ داشتند.

گفتم خیلی خوب. کاغذ را گرفتم، بردم خدمت امام، جماران؛ گفتم: آقا! این آقایان فرماندهان ما هستند و ما دار و ندار نظامیمان دست اینهاست. اینها اینجوری می‌گویند؛ می‌گویند ما هواپیماهای جنگیمان تا حداکثر مثلاً پانزده شانزده روز دیگر دوام دارد و آخرین هواپیماهای ما که هواپیمای سی ۱۳۰ است و ترابری است، تا سی روز و سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد. بعدش، دیگر ما مطلقاً هواپیما نداریم. امام نگاهی کردند، گفتند - حالا نقل به مضمون میکنم، عین عبارت ایشان یادم نیست؛ احتمالاً جایی عین عبارات ایشان را نوشته باشم - این حرفها چیست! شما بگویید بروند بجنگند، خدا میرساند، درست می‌کند، هیچ طور نمی‌شود. منطقاً حرف امام برای من قانع کننده نبود؛ چون امام که متخصص هواپیما نبود؛ اما به حقانیت امام و روشنائی دل او و حمایت خدا از او اعتقاد داشتم، می‌دانستم که خدای متعال این مرد را برای یک کار بزرگ برانگیخته و او را خواهد گذاشت. این را عقیده داشتم.

لذا دلم قرص شد، آمدم به اینها - حالا همان روز یا فردایش، یادم نیست - گفتم امام فرمودند که بروید همینها را هرچی می‌توانید تعمیر کنید، درست کنید و اقدام کنید.

همان هواپیماهای اف ۵ و اف ۴ و اف ۱۴ و اینهایی که قرار بود بعد از پنج شش روز بکلی از کار بیفتند، هنوز دارد تو نیرو هوایی ما کار می‌کند! بیست و نه سال از سال ۵۹ میگذرد، هنوز دارند کار میکنند! البته تعدادی از آنها توی جنگ آسیب دیدند، ساقط شدند، تیر خوردند، بعضیشان از رده خارج شدند، اما از



این طرف هم در قبال این ریزش، رویشی وجود داشت؛ مهندسین ما در دستگاه‌های ذریبط توانستند قطعات درست کنند، خلأها را پر کنند و بعضی از قطعات را علی‌رغم تحریم، به کوری چشم آن تحریم‌کننده‌ها، از راه‌هایی وارد کنند و هواپیماها را سرپا نگه دارند. علاوه بر اینها، از آنها یاد بگیرند و دو نوع هواپیمای جنگی خودشان بسازند. الان شما می‌دانید که در نیروی هوایی ما، دو نوع هواپیمای جنگی - البته عین آن هواپیماهای قبلی خود ما نیست، اما بالاخره از آنها استفاده کردند. مهندس است دیگر، نگاه می‌کند به کاری، تجربه می‌اندوزد، خودش طراحی می‌کند - هواپیمای دو کابینه‌ی برای آموزش و یک کابینه‌ی برای تهاجم نظامی، ساخته شده است. علاوه بر اینکه همانهایی هم که داشتیم، هنوز داریم و توی دستگاه‌های ما هست.

این، توکل به خداست؛ این، صدق وعده‌ی خداست. وقتی خدای متعال با تأکید فراوان و چندجانبه می‌فرماید: «وَلَيُنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»؛ بی‌گمان، بی‌تردید، حتماً و یقیناً خدای متعال نصرت می‌کند، یاری می‌کند کسانی را که او را، یعنی دین او را یاری کنند - وقتی خدا این را می‌گوید - من و شما هم میدانیم که داریم از دین خدا حمایت می‌کنیم، یاری دین خدا میکنیم. بنابراین، خاطر جمع باشید که خدا نصرت خواهد کرد.^۱

این بیان امام علیه السلام در شرایطی است که در ابتدای شروع جنگ شرایط بسیار سختی حاکم بود از جمله:

- ✓ بیشتر صاحب‌نظران، تحلیل‌گران و نخبگان، به طور قاطع صدام را پیروز
- این جنگ می‌دانستند؛
- ✓ در بسیاری از مناطق مثل کردستان، آشوب‌ها و اختلافات قومیتی حاکم بود.

۱. بیانات در دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر ۱۳۸۸/۵/۵



✓ سپاه به تازگی شکل گرفته بود و قدرت چندانی نداشت.
 ✓ وضعیت آشفته‌ای بر ارتش حاکم بود؛ بسیاری از فرماندهان و امیران اعدام شده یا زندانی بودند یا از کشور فرار کرده بودند. برخی به دنبال انحلال ارتش بودند و شعار آنرا مطرح می‌کردند.
 در حالیکه قرآن کریم می‌فرماید:

«لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱

«خزانه‌های آسمان‌ها و زمین در سیطره خداست»

در قضایای دیگری مثل «کودتای طبس» و «کودتای نوژه» و... هم این امر ثابت شده است که با وجود دستِ خالی، این وقایع انقلاب را ساقط نکرد. امام علیه السلام می‌فرمودند ما می‌توانیم مسیر را ادامه دهیم، تا زمانی که ما در مسیر خدا باشیم، خدای متعال هم انقلاب را حفظ می‌کند. این امر در موقف‌های مختلفی که شکستِ ما قطعی بوده (و شکست نخوردیم) ثابت شده است. تحولات کشور؛ مثل شکست کماندوهای قدرتمند آمریکایی و نابودی هواپیماهایشان بوسیله‌ی طوفان شن، تحولی که در مقاطع حساس در قلوب مردم رخ داد و باعث شد در بزنگاه‌ها وارد صحنه شوند، بدون توجه به خدای متعال قابل توجیه نیست.

نکته‌ی دیگری که لازم است به آن توجه شود این است که ولیّ خدا با اعتمادی که به خدا دارد، مرحله به مرحله، مردم (و یاران خود) را وارد سطح بالاتری از توکل می‌کند. همانطور که در خاطره‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) این امر قابل مشاهده است؛ ایشان در مورد نبود قطعات واز کار افتادن هواپیماها توکل و توجه حضرت امام علیه السلام را، نقطه عطفی برای ادامه مبارزه ذکر می‌کنند؛ همچنین در دوران رهبری خودشان در موارد متعددی از شرایط دشوار با استناد به بیان حضرت موسی علیه السلام (قَالَ

كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ^۱ توکل به خدا را به مردم می‌آموزند که بیانگر رشد معظم له در مواجهه با وقایع زمانه ذیل دستگاه تربیتی حضرت امام علیه السلام می‌باشد.

اساساً یکی از کلاس‌های مهم برای تربیت توحیدی که خدای متعال برای جامعه رقم می‌زند، میدان جنگ است.

جنگ، کلاس فهم عمیق توحید است. ورود در جنگ و تحمل فشارهای جسمی فراوان آن، باعث افزایش روزافزون ایمان می‌شود. مصادیق متعددی را در بین رزمندگان و شهدا نسبت به این مهم، شاهد هستیم؛ برای مثال همراهان شهید وصالی^۲ نقل می‌کنند: همراه با نفرات خود در یکی از صحنه‌های درگیری بودند و نیروهای ایشان سینه‌خیز و خود شهید وصالی ایستاده حرکت می‌کرد. (بر اساس توکلی که به خدا داشت می‌دانست زمان مرگش فرا نرسیده است). در همین صحنه، تیربارچی دشمن به سمت ایشان شلیک می‌کرد اما با حرکت‌های زیگزگی شهید وصالی، هیچ گلوله‌ای به او اصابت نمی‌کرد. در این تیراندازی‌ها یکی از تیرها از کنار دست ایشان عبور کرده و به دیوار نشست. شهید وصالی (با اینکه گلوله همچنان داغ بود) با دست آنرا از دیوار خارج کرده و آنرا جلوی تیربارچی انداخت! این واقعه نشان می‌دهد ایشان ایمانی پیدا کرده که خاص خود اوست. البته بنا نیست آنرا به دیگران تحمیل کند؛ اما باید دانست کلاس توکل و اعتماد به خداوند، مراتبی دارد که در برخی سطوح بالای آن، به راحتی می‌توان خطرهای بزرگی کرد و مطمئن به امداد الهی بود.

در جمع‌بندی این بخش باید گفت برای فهم ولیّ الله و نصرت او، توجه به خدای بی‌نهایت مهم است؛ وعده‌ی قطعی خداوند است که اگر او را نصرت کنیم، خدا هم ما را نصرت می‌کند. امام خمینی علیه السلام گام به گام در مراحل انقلاب برای خود

۱. شعراء/۶۲

۲. یکی از کماندوها که در پاوه با شهید چمران بود.



و اطرافیان شان، این وعده را رقم زده و ایمان، توکل و اعتمادشان به خدا راسخ تر شد. عدم توجه به توکل خدا در سیره‌ی ولیّ الله و در مسیر تحقق دین، نهایتاً کار ما را به بن بست می‌رساند. سیره‌ی ولیّ خدا عقلایی است؛ اما عقلی که خدای بی‌نهایت، در آن امری محسوس و عینی است. در مباحث آینده در موضوعات مختلف و پرداختن به جزئیات مسائل، به این امر بیشتر اشاره خواهیم کرد. با وجود آنکه بسیاری از نسخه‌هایی که برای حل مسائل کشور ارائه شده و می‌شود هم با اینکه «عقلایی» خوانده می‌شود، مبتنی بر عقل محدود دنیایی است.

در اتفاقات بزرگی که برای اولیای الهی و جبهه‌ی حق رقم خورده و به زعم عقلاء (که فقط اسباب محدود دنیا و مادی را دیده و در صحنه‌ی تقابل با جبهه‌ی باطل، با توجه به نفرت و سلاح خود از مقابله با جبهه‌ی طاغوت ابا دارند) راه برون رفتی نداشته، در همان شرایط، نصرت ولیّ الله باعث پیروزی شده است، قرآن می‌فرماید:

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱

«چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، و خدا با

شکیبایان است.»

شاخص های متمایز در حرکت امامین انقلاب

پس از بیان نکته‌ی قبل در بررسی سیره‌ی رهبران انقلاب، به شاخص‌هایی اشاره می‌کنیم که قیام ایشان را از دیگر حرکت‌های کمال طلب و اصلاح‌گرایانه (در مقاطع مختلف تاریخ) متمایز می‌کند. بدین وسیله حرکت‌های هم‌سو با امامین انقلاب و حرکت‌های متفاوت از آنها را می‌توان شناخت.

تحقق حاکمیت الله بر زمین

هر تلاش و مجاهدتی برای رسیدن به یک غایت و هدف نهایی است. مثلاً دستیابی به عدالت، رسیدن به رفاه و آسایش، حفظ طبیعت و... از جمله غایات و اهدافی است که افراد مصلح به دنبال آن هستند.

هدف نهایی امامین انقلاب به عنوان مصلح تحقق اراده‌ی الله، برافراشتن پرچم لا اله الا الله و تشکیل حکومت و حاکمیت الله بر زمین است. البته همه‌ی این عناوین یک هدف را نشان می‌دهند که با تعبیر مختلف بیان شده است. وقتی اراده‌ی الله بر زمین حاکم شود، توحید در زمین متجلی می‌شود و این امر غایت نهایی حرکت رهبران انقلاب است. تاریخ نشان داده همه حرکت‌های عدالت‌خواهانه و کمال‌خواهانه‌ای که ذیل این اندیشه نباشند، به مرور زمان فرسایش یافته و به واسطه‌ی تقابلی که در نهایت با اهداف حاکمیت طاغوت پیدا می‌کند، حذف و نابود می‌شوند.

در تاریخ معاصر می‌توان به برخی مصادیق اشاره کرده و آنها را با انقلاب اسلامی مقایسه کرد:

- ✓ نهضت ملی شدن صنعت نفت که حرکتی آرمان‌خواهانه و عدالت‌طلبانه بود که با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نابود می‌شود.
- ✓ مبارزات سیاسی آقا سید نورالدین حسینی الهاشمی در شیراز که با شکست مواجه شده و به هدف خود نمی‌رسد.
- ✓ فعالیت‌های فرهنگی آیت الله طالقانی در زمان طاغوت که به دنبال تربیت نیرو در کانون اسلام بودند (از جمله مبارزات فرهنگی در فضای حکومت طاغوت است) و به نتیجه‌ی مطلوبی نمی‌رسد. (تشکیلات ایشان از بین رفت و بسیاری از آنها به زندان افتادند. فعالیت‌های فرهنگی مشابه مانند تشکل کانون نشر حقایق مشهد و هیئت‌های قائمیه اصفهان و... هم



همینطور همگی ابتر ماندند)

با وجود اینکه همه فعالیت‌های ذکر شده، عدالت خواهانه و مطلوب بودند اما هدف غایی و اصلی، در هیچ کدام آنها، تحقق کامل حاکمیت الله نبوده است در نتیجه همگی ذیل حاکمیت طاغوت هضم و در آخر نیز طاغوت همه آنها را از میان برد. مثلاً امام خمینی علیه السلام در مورد نهضت ملی شدن صنعت نفت، می‌فرماید:

«در زمان کاشانی - مصدق، اصل سیاست بود. جنبه‌های سیاسی جنبش قوی بود. در زمان کاشانی، هم به وی نوشتم و هم گفتم، که باید جنبه‌های دینی را توجه کنید. نتوانستند و یا نخواستند. ایشان به جای تقویت جنبه‌های دینی و به جای آنکه جهات دینی را به جهات سیاسی غلبه بدهند، خودشان سیاسی شدند؛ رئیس مجلس شدند، که اشتباه بود. من گفتم که باید برای دین کار کنند نه آنکه سیاسی بشوند.

اما حالا جنبش در همه جهات، دینی است، اسلامی است؛ سیاست هم داخل آن است. اسلام، دین سیاسی است؛ سیاست در بطن این جنبش است. خوب است حالا هم سری به ایران بزنید و ببینید - از نزدیک - که امروز چیست و آن روز چه بود. مشکلات زیاد است؛ ابرقدرتها هستند، و همه نگرانی‌ها را از جنبش ما دارند؛ اما کاری نمی‌توانند بکنند، مگر بخواهند به زور، نیرو پیاده کنند. ما ضعیف هستیم و از نظر نظامی نمی‌توانیم با آنها مقابله کنیم؛ و گر نه آنها با دست دولت‌ها، با کودتای نظامی، با دولت نظامی و غیره - حتی با کودتای نظامی و از بین بردن خود شاه هم - نمی‌توانند موفق بشوند. عمق جنبش به حدی است، که این مسائل حل شده است؛ دولت نظامی و حکومت نظامی حل شده است؛ مردم اعتنایی ندارند. امروز مردم برای اسلام فریاد می‌زنند، آن روز برای نفت بود؛ فرق است وقتی که مردم برای منفعت، جنبش می‌کنند یا برای خدا. جنبش در آن روز مادی بود، و جنبش امروز معنوی است؛



لذا کاملاً شبیه صدر اسلام است، و ما به موفقیت آن امیدوار هستیم.»^۱
 فلذا اولین شاخص در حرکت امامین انقلاب، قیام لله برای تحقق کامل
 حاکمیت الله در زمین است. قرآن کریم می‌فرماید:
 «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^۲
 «و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه [و خونریزی و ناامنی] بر جا نماند، و
 دین [در سراسر گیتی] ویژه خدا شود»

تحقق حاکمیت الله بر زمین جریان مستمری است که در سیره‌ی انبیای الهی
 وجود دارد و غایت مبارزه‌ی آنها هم هست؛ و امام راحل علیه السلام و رهبر معظم
 انقلاب (حفظه الله) هم به دنبال آن هستند.

در بیانات رهبران انقلاب این هدف به عنوان «هدف اصلی» تصریح شده است
 و اهداف دیگری چون عدالت، رفاه و آسایش مردم، حفظ طبیعت و هر کمال
 متصور، نسبت به تحقق حاکمیت الله بر زمین، اهدافی میانی محسوب می‌شوند.
 امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

«مسأله اساسی ما این نبود که رژیم سلطنتی برود و قطع ایادی دیگران بشود،
 اینها همه مقدمه بود برای مسأله اساسی ما؛ و آن اسلام است. انبیا که جنگ
 می‌کردند با مخالفین توحید، مقصدشان این نبود که جنگ بکنند و طرف را از بین
 ببرند، مقصد اصلی این بود که توحید را در عالم منتشر کنند؛ دین حق را در عالم
 منتشر کنند. آنها مانع بودند. اینها می‌دیدند که این مانع را باید برداشت تا به
 مقصد رسید. رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - مقصدشان این نبود که
 مشرکین مکه را از بین ببرند؛ یا مشرکین جزیره العرب را از بین ببرند؛ مقصد این

۱. مصاحبه با محمد حسنین هیکل (روزنامه نگار نامدار مصری) درباره علل شکل‌گیری انقلاب

۱۳۵۷/۱۰/۲

۲. انفال/۳۹



بود که دین اسلام را منتشر کنند؛ و حکومت، حکومت قرآن باشد؛ حکومت اسلام باشد. آنها چون مانع بودند از اینکه این حکومت اسلامی تحقق پیدا نکند، منتهی به جنگ می‌شد و معارضا، آنها معارضا می‌کردند با حکومت اسلامی؛ اینها مقابله می‌کردند.... جنگ‌های زیادی که پیغمبر اکرم فرموده است همه برای این معنا بوده است که موانع را از سر این مقصد الهی، مقصد اعلی که دارند، و آن تحکیم حکومت اسلامی، حکومت اللّٰه، حکومت قرآن همه برای این بود. به طوری که اگر معارض با این نبودند، معلوم نبود که جنگی پیش بیاید. معارضا داشتند و نمی‌گذاشتند که این حکومت تحقق پیدا نکند، جنگ پیش آمد.»^۱

یعنی با تشکیل حکومت و مبارزه در راه آن برای حاکمیت اسلام و قرآن است که همه اصلاح‌های دیگر محقق می‌شود و باقی می‌ماند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«ما باید خودمان را نجات دهیم. نجات ما به این است که به وظایفمان عمل کنیم؛ که البته آن وقت وظایف اجتماعی، استقرار عدالت، ایجاد حکومت حق، مبارزه‌ی با ظلم، مبارزه‌ی با فساد، اینها همه جزو مقدمات همان نجات است. بنابراین اصل این است. همه چیز مقدمه است؛ جامعه‌ی اسلامی هم مقدمه است؛ عدالت هم مقدمه است. اینکه در قرآن کریم هست «لِيُقَوِّمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ» - که به‌عنوان هدف انبیاء ذکر شده - قطعاً عدل، هدف است، منتها این هدف میانی است؛ هدف نهائی عبارت است از رستگاری انسان؛ این بایستی مورد توجه باشد.»^۲

۱. سخنرانی در جمع بانوان اهواز، قم و بروجرد ۱۳۵۸/۳/۱۱

۲. بیانات در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، بررسی اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی -



تقابل با طاغوت

دومین شاخصه‌ی حرکت رهبران انقلاب، تقابل با طاغوت است. به بیان دیگر حرکت ایشان به گونه‌ای نیست که بتوان آنرا ذیل طاغوت تعریف کرد (مثلاً ذیل حکومت طاغوت، به دنبال عدالت خواهی باشند). رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه می‌فرماید:

«در مسئله‌ی مبعث يك نکته‌ای وجود دارد و آن، این است که از ارسال رسل، فرستادن پیامبران - که برای هدایت بشر است - در قرآن مکرر در مکرر تعبیر شده است به بعثت، برانگیختن؛ ارسال رسل را در قرآن تعبیر میکند به «بَعَثَ»؛ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا»؛ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»؛ «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»؛ نکته‌ی مهمی است: «بَعَثَ» است، برانگیختن است، يك حرکت معمولی درس آموز نیست. پیغمبری که در جامعه‌ای ظهور می‌کند، فقط این نیست که آمده تا يك چیزهایی را به مردم یاد بدهد؛ بله، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» هست، «يُرَكِّبُهُمْ» هست اما همه‌ی اینها در قالب يك بعثت است، در قالب يك حرکت عظیم است. بعثت یعنی برانگیختگی. جهت این برانگیختگی چیست؟ سمت و سوی این برانگیختگی چیست؟ سمت و سو عبارت است از همان که در خود قرآن باز مکرر ذکر شده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ اولاً عبودیت خدا، یعنی چهارچوب حیات را در خدمت اوامر الهی و نواهی الهی قرار دادن؛ و [ثانیاً] اجتناب از طاغوت. طاغوت کیست؟ همه‌ی ظالمان، همه‌ی پادشاهان خبیث، در مثل امروزی همه‌ی رؤسای جمهور مثل اینهایی که امروز در آمریکا و در بعضی از کشورهای دیگر هستند اینها همان طواغیتند معنای اجتناب از طواغیت این نیست که دامن‌ت را از آنها دور کن تا آلوده نشوی؛ معنایش این است که يك خطی در مقابل خط توحید و خط عبودیت



الهی وجود دارد و آن، خط طاعت است. کفر به طاعت، همراه و ملازم با

ایمان بالله است؛ این، جهت بعثت انبیا است.^۱

فلذا مدل هایی که به دنبال کار فرهنگی هستند (حتی اگر به تبلیغ امام زمان (ع) بپردازند) و همسو با حرکت امام راحل (ع) باشند اما در تقابل با طاعت نباشند، همگی به یک مسیر ناکام منتهی می شوند. حرکت انبیاء هم در طول تاریخ بر اساس تقابل با طاعت بوده است که اثرات اصلاحی آن در گستره‌ی عظیمی از تاریخ و جغرافیا باقی مانده است. در زمان حضرت امام خمینی (ع) جریانی با عنوان انجمن حجتیه مشغول فعالیت است که با بهائیت مبارزه می کند؛ اما خود را ذیل طاعت تعریف کرده و حتی حاضر به همکاری با ساواک شده بود تا گستره‌ی فعالیت خود را گسترش دهد. نمونه‌ی دیگر، مجموعه‌ی دار التبلیغ است که حتی از حاکمیت بودجه گرفته و بواسطه‌ی همکاری با حاکمیت، خود را گسترش می دهد.

در تاریخ معاصر هم شاهد جریان های اصیل و انقلابی هستیم که کاری به حاکمیت نداشته و برای استیفای حقی خاص مبارزه می کردند. در واقع فعالیت اصلی «فداییان اسلام» و «آیت الله کاشانی»، در مقطعی مبارزه‌ی با دولت انگلیس و اسرائیل است. با وجود نزدیکی فداییان اسلام به امام خمینی (ع) (رفت و آمد شهید نواب صفوی در بیت امام راحل (ع) و شاگردان ایشان (و ارتباطات قوی بین طرفین)، امام (ع) با آنها همراه نمی شوند. همینطور نسبت به آیت الله کاشانی که ایشان هم امام (ع) را بسیار قبول داشته و نقل شده است که بعد از ارتحال آیت الله العظمی بروجردی (ع)، مردم را به امام خمینی (ع) به عنوان زعیم و فقیه اعلم ارجاع می دادند تا از ایشان تقلید کنند. با این حال امام راحل (ع) نه با ایشان و نه فدائیان با وجود فعالیت های مثبتی که داشتند، همراه نمی شوند. امام (ع) مدل ایشان را

۱. بیانات در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی در سالگرد مبعث پیامبر اکرم



قبول نداشته و هدف اصلی را تحقق حاکمیت می‌دانند. در واقع از تمام فرصت‌ها و بسترهای به وجود آمده (که فداییان اسلام از یکی از این فرصت‌ها برای مبارزه با اسرائیل استفاده می‌کنند) امام علیه السلام برای تشکیل حکومت استفاده می‌کنند.

در خاطراتی که در اسناد ساواک ثبت شده است، نقل شده در سال ۱۳۲۸ رژیم پهلوی حاکمیت اسرائیل را به رسمیت شناخت. در آن زمان اعتراضاتی شکل می‌گیرد که حضرت امام علیه السلام به دنبال استفاده از این اعتراضات برای یک قیام عمومی جهت بدست گرفتن حاکمیت هستند. در این خاطره آمده ایشان (که در آن زمان در کرج بودند) فردی را به قم نزد آیت الله بروجردی علیه السلام می‌فرستند و از ایشان می‌خواهند که شما از قم، قیام را آغاز کنید و من از کرج حرکت می‌کنم (ظاهراً در آن زمان آقای لنکرانی همراه ایشان بوده و همراه ایشان بنا داشتند حرکت کنند).

یکی دیگر از مصادیق تاریخی این امر، مبارزه با بهائیت است. در این زمینه هم امام علیه السلام با مجموعه‌های مختلفی که در آن زمان هدف‌شان مبارزه با بهائیت است همراه نشده و در همان بستر هم به دنبال قیام علیه حکومت و به دست گرفتن آن هستند.^۱ بنابراین نگاه امام علیه السلام تشکیل حکومت است؛ نه فعالیت‌های اصلاحی ذیل حکومت طاغوت. ایشان در بیان دلیل این امر می‌فرمایند:

«در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد؛ دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌کرد. خلیفه هم

۱. در خاطراتی از آیت الله یزدی و آیت الله سبحانی هم نقل شده است که پیرامون اعتراضات سال ۱۳۲۹ و قضایای مربوط به بهائیت از امام علیه السلام شنیدند که می‌فرمودند: من هر روز آقا (آیت الله بروجردی علیه السلام) را برای تعقیب مسئله و بیرون راندن از دستگاه دولت و ادارات آماده می‌کنم. اما فردا می‌بینم که آقا دوباره سرد شدند. اگر آیت الله بروجردی اجازه بدهند یک روزه تمام ایران را علیه شاه می‌شورانم.



برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید. همان طور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده اند، شما اسلام را آن طور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنانکه هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم و به این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولی امر» مسلمانان را تعیین کند، باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم؛ و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. شما قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. روش و طرز تبلیغ و فعالیت خودتان را تکمیل کنید. توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید، و بدانید که از عهده این کار بر می آید.»^۱

در واقع امام علیه السلام لازمه‌ی اعتقاد به ولایت و دین را تلاش برای تشکیل حکومت دانسته و هر تلاشی بدون حاکمیت اسلامی را ابرتر می دانند.

الگوی تحقق حاکمیت اسلامی

در مباحث قبلی دو نکته به عنوان شاخص‌های متمایز کننده‌ی حرکت امامین انقلاب اسلامی بیان شد:

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۱



✓ مطالبه‌ی تشکیل حاکمیت دین و حاکمیت توحید به نحو حداکثری
 ✓ در تقابل بودن این حاکمیت با طاغوت

هدف و شعار همه‌ی انبیاء هم همین دو اصل بوده است. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ»^۱

سؤال اینجاست که بر اساس چه الگو و مدلی حاکمیت اسلامی باید محقق شود؟
 فداییان اسلام طی فعالیت‌های ناکام؛ در مبارزه برای راه یابی ملی‌گراها به
 مجلس، قیام ملی شدن صنعت نفت و نیز مبارزه با اسرائیل، در دهه‌ی ۱۳۳۰ به
 دنبال تشکیل حکومت اسلامی بودند (یعنی زمانی که امام راحل علیه السلام تمام تلاش
 خود را برای قیام علیه حکومت (با همراهی آیت الله بروجردی علیه السلام) انجام می‌دادند).
 فدائیان نیز همین هدف را دارند اما مسیری که انتخاب کرده بودند، متفاوت بود.
 در اولین جزوه‌ی ساختارمند و تشکیلاتی آنها (که نشان می‌دهد که به دنبال
 حکومت اسلامی با چه ساختار و ویژگی‌هایی هستند) شاخص‌هایی را ذکر
 می‌کنند. برای مثال وزارتخانه‌ها، ادارات و مدارس، مسجد دارند. حجاب رعایت
 شده و مسکرات منع می‌شود و.... آنها با برخی ظواهر ذکر شده به دنبال حکومت
 اسلامی هستند. نکته‌ی اساسی که در شیوه مبارزاتی فدائیان اسلام وجود دارد
 این است که شاه همچنان بر سر شاهی خود باقیست! امام خمینی علیه السلام این شیوه و
 روش را قبول نداشته و به نسخه‌ی اصیل انبیاء و اوصیاء عمل کردند. این نسخه در
 زمان غیبت حضرت بقیة الله الاعظم (عج) همان نسخه‌ی «ولایت فقیه» است که
 بر اساس آن فقها باید حکومت را بدست بگیرند. در روایتی از امام حسن
 عسکری علیه السلام آمده است:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ



فَلْيَعْلَمُوا أَن يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ»^۱

در روایت دیگری اسحاق بن یعقوب از باران حضرت ولی عصر (عج) بواسطه‌ی محمد بن عثمان عمری (نایب دوم از نواب خاص آن حضرت) از ایشان پیرامون حوادث زمان کسب تکلیف می‌کند. امام زمان علیه السلام ضمن نامه‌ای، به این سؤال پاسخ می‌دهند:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُحَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلْيَعْلَمُوا أَن يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ»^۲

همه‌ی انبیاء هنگام فرارسیدن رحلت یا شهادت‌شان، وصی و جانشینی برای خود مشخص می‌کردند. اوصیا هم بعد از خود، نفر به نفر جانشینی معین می‌نمودند تا تولی امور جامعه را به دست بگیرد. این نسخه در زمان غیبت هم ادامه یافته و اهل بیت علیهم السلام مردم را به فقهای با ویژگی‌هایی خاص ارجاع داده‌اند.^۳ الگوی ذکر شده همان است که امام خمینی علیه السلام برای تحقق حاکمیت پی گرفتند. ایشان در یک مقطع زمانی پیگیری و تلاش فراوانی داشتند تا آیت الله بروجردی علیه السلام ولایت عامه پیدا کنند.^۴ در مواردی که امام علیه السلام با آیت الله بروجردی علیه السلام اختلاف نظر داشتند، سکوت می‌کنند. همانطور که در مباحث قبلی اشاره شد، امام علیه السلام در قضایای مبارزه با بهائیت و به رسمیت شناخته شدن اسرائیل، به آیت الله بروجردی علیه السلام مشورت می‌دهند که قیام کنند. آیت الله بروجردی علیه السلام در قضیه‌ی بهائیت شرایط را مناسب ندیدند و در نتیجه امام علیه السلام هم سکوت کردند. در قضیه‌ی

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸

۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۰

۳. همان شاخص‌های ذکر شده در روایت امام حسن عسکری علیه السلام.

۴. پس از ارتحال مرجع عالیقدر آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام و آیت الله سید حسین قمی علیه السلام، امام خمینی علیه السلام تلاش فراوانی دارند تا آیت الله بروجردی علیه السلام به قم آمده و عهده‌دار مرجعیت شوند.



اسرائیل هم با وجود آنکه آیت الله بروجردی رحمته در ابتدا با مسیر قیام موافق هستند، اما بعد از یکی دو روز به جهت تغییر شرایط و دیدارهایی که با ایشان صورت می‌گیرد، نظرشان تغییر کرده و مخالف قیام می‌شوند. در خاطرات نقل شده است که بعد از این قضیه به قدری به حضرت امام رحمته شوک وارد شد که چند روز تب کرده و بیمار می‌شوند! اما باز سکوت می‌کنند و دست از همراهی و تقویت آیت الله بروجردی برنمی‌دارند.

این نسخه، نسخه‌ی کاملی است که مطالبه‌ی تحقق حداکثری اسلام و نفی طاغوت را به دنبال دارد. پیدا کردن این نسخه بوسیله‌ی فقیه قابل تحقق است. در همان مقطع زمانی، نسخه‌هایی وجود دارد که با وجود شباهت به شیوه امام رحمته، متفاوت است. حزب برادران سید نورالدین حسینی الهاشمی با وجود تشکیلاتی قوی (که نزدیک‌ترین الگو به اسلام نابِ مدنظر حضرت امام رحمته برای تحقق است) اما خود را ذیل طاغوت تعریف کرده است. چنین تشکیلاتی اگرچه درگیری‌هایی هم با طاغوت پیدا می‌کند، اما شأن خود را مبارزه و قیام عمومی علیه طاغوت و به دست گرفتن حکومت نمی‌بیند. این جریان هم به نتیجه نرسیده و پس از اختلافاتی که با حکومت پیدا می‌کنند، شخص سید نورالدین دستگیر و تبعید می‌شوند.

جریان فداییان اسلام هم با شیوه خود نمی‌توانند به سرانجام موفق‌ی برسند و پس از تحمل سختی‌های فراوان در مسیر خود، متأسفانه دستگیر و اعدام می‌شوند.

امام خمینی رحمته برای تحقق بخشیدن به الگوی اهل بیت علیهم‌السلام، تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند. در گام اول به جستجوی فقیه‌ی می‌پردازند که شجاع و اعلم باشد (در مجموع ویژگی‌های مدنظر اهل بیت علیهم‌السلام را برای اداره‌ی حکومت و یک جامعه داشته باشد). ایشان، آیت الله العظمی بروجردی رحمته را به عنوان چنین فقیه‌ی می‌یابند. در خاطرات متعددی نقل شده است که اولین شخصی که نقش اصلی را در دعوت و آوردن آیت الله بروجردی رحمته به قم دارد، امام خمینی رحمته است. آیت الله



بروجردی^ع در ابتدای حضور در قم، از جهت پرداخت شهریه به طلاب دچار مشکل و در مضیقه مالی بودند؛ اینجا هم امام راحل^ع در تثبیت مرجعیت ایشان پیگیری فراوانی داشتند و از آقای فلسفی^ع می‌خواهند که با ارتباط گرفتن با برخی بازرگانان در تهران، بودجه را برای آیت الله بروجردی^ع تأمین کنند تا ایشان دلگرم شده و در قم بمانند (تا زعامت و مرجعیت در ایران شکل بگیرد تا بدین وسیله زمینه برای قیام و تشکیل حکومت ایجاد شود). از طرف دیگر امام^ع برای همراه شدن روحانیون سراسر کشور با آیت الله بروجردی^ع به طور دائم، مشغول نامه‌نگاری هستند. در خاطرات همسر امام خمینی^ع آمده است که امام^ع از صبح تا شب به نوشتن نامه برای روحانیون و شخصیت‌های مختلف کشور مشغول بودند. در برخی موارد که آن افراد با نامه راضی نمی‌شدند، به آن منطقه سفر می‌کردند تا آنها را همراه کنند (مثلاً به همدان سفر کردند). آیت الله بروجردی^ع قبل از عزیمت به قم (به جهت اتفاقاتی) به تهران آمده بودند. امام خمینی^ع برای آنکه بیش از پیش دل ایشان را قرص کنند، اتوبوس گرفته و همراه با جمعی از طلاب (که خودشان جلوی اتوبوس نشسته بودند) به دیدار ایشان می‌روند.

در همان مقطع زمانی (دهه‌ی ۳۰ و دهه‌ی ۴۰) شخصیت‌های مختلفی در حوزه حضور دارند که در این مسیر نبوده و شئون دیگری برای خود دارند. برای مثال مرحوم علامه طباطبایی^ع در همین زمان تمام هم و غم خود را مبارزه با جریان‌های مادی‌گرا و کمونیست قرار داده و با اقدامات مختلف (اعم از تألیف کتاب، تدریس، تبیین و...) در مسیر مبارزه با انحرافات جریان‌های مادی‌گامی برمی‌دارند. اما حضرت امام^ع با وجود آنکه ۲۰ سال در فلسفه کار کرده و مانند علامه طباطبایی^ع در این عرصه خبره بودند و سال‌ها تدریس کرده و توان پاسخگویی به شبهات را داشتند، به این مسیر وارد نشدند. ایشان قائل بودند با تشکیل حکومت باید به مادی‌گرایان و کمونیست‌ها پاسخ واقعی داد. در همین



راستا خاطره‌ای از رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) نقل می‌کنیم.

«امام علیه السلام مدرّسی منزوی در قم بودند. درسشان در مسجد سلماسی که داخل یک کوچه - نه در مرکز حوزه - قرار گرفته بود، ارائه می‌شد. خانه‌ی ایشان هم در انتهای همان کوچه واقع شده بود؛ یعنی برای رفت و آمد به مسجد محل درس که روزی دوبار انجام می‌گرفت، حتّی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می‌کردند. ایشان علی‌الظاهر منزوی بودند؛ ولی در حقیقت مدرّسی بزرگ و قطبی جذاب برای طلاب و فضلاء جوان و سرشار از خصلتها و صفات خوب به شمار می‌آمدند. اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه‌ی معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلب القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزش‌های مادی در سطح جهان شود.

براستی بنیان ارزش‌های مادی در دنیا لرزیده است. رهبر کمونیست کشوری دوردست با قدرت مادی بالا و دارای پیشرفتهای زیاد می‌گوید: خواهش می‌کنم کتابی در باره‌ی اسلام بدهید تا مطالعه کنم (!) قبل از پیروزی انقلاب، شما نمی‌توانستید به زور دست جوانی که باد مارکسیسم به دماغش خورده بود، یک جلد کتاب اسلامی بدهید و بگویید این کتاب را مطالعه کن! ما با زحمت زیاد و هزار کلام شیرین، تعدادی جوان را گرد هم جمع می‌کردیم، تا چند کلمه از مبانی اسلام را به صورت شفاهی و یا کتبی به گوش و دل آن‌ها برسانیم؛ ولی باز هم نمی‌رسید. در آن روزها همه‌ی ما - حوزه‌های علمیه، علما و مدرّسان و فضلاء - بودیم، ولی عملاً به نتیجه‌ی دلخواه نمی‌رسیدیم. سرانجام به برکت قیام امام علیه السلام، ملت ایران و دنیا تکان خوردند و دگرگونی عظیمی در افکار و اندیشه‌های مردم و جوانها به وجود آمد.



امروز نماینده‌ی مجلس يك کشور مادی که هفتاد سال بر مبنای ماتریالیسم دیالکتیک اداره شده است، به من می‌گوید: به برکت امام شما، در پارلمان کشورم سخنرانیها با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌شود. شخصیت‌های معروف فکری دنیا نیز نسبت به آنچه که در مشیت این مرد بزرگ بود و بر دنیا عرضه می‌کرد، احساس عطش می‌کنند. بنابراین، با حرکت آن رهبر عزیز، بنیاد ارزش‌ها و قراردادهای و مسلمات مادی تکان خورد و دگرگون شد.

مسئله این نیست که ما چند شرابخانه را در مملکت مان بستیم و نگذاشتیم فلان منکر انجام بگیرد؛ این‌ها ظواهر کار و پدیدارهای قضیه است؛ عمق کار خیلی از این‌ها بیشتر است. به برکت قیام این مرد، دنیا و ایران تکان خورد. هر چند ما نقش ملت ایران را در انقلاب، نقش اول و درجه‌ی يك می‌دانیم، اما چه کسی این ملت را این‌گونه هدایت کرد؟ چه کسی این همه سرچشمه را در آن‌ها به جوشش در آورد و این همه استعداد را زنده کرد؟ آیا غیر از آن روح بزرگ و آن انسان عظیم، کس دیگری بود؟^۱

چنین نتیجه‌ای بوسیله‌ی یک مسیر درست بدست می‌آید. همه‌ی کمالات و ارزش‌هایی که به دنبال آن هستیم (اعم از عدالت، آزادی، رفاه، آسایش، شناخت واقعی اسلام...) مترتب بر حرکت در مسیر ولایت می‌باشد در غیر این صورت به سرانجام مطلوب نخواهیم رسید. برای نمونه؛ نام نویسی برای «مبارزه با اسرائیل» توسط آیت الله کاشانی و شهید نواب صفوی در زمان حکومت طاغوت و تشکیل سپاهی جهت اعزام به فلسطین اشغالی (با وجود مبارزه فکری و فرهنگی) اما از آنجایی که این حرکت ذیل طاغوت بود، ناقص ماند. اما امروز که حاکمیت اسلام شکل گرفته است، مبارزه با اسرائیل هم تأثیر جدی و نتایج ارزشمندی حاصل شده است.

۱. بیانات در مراسم بیعت هزاران تن از طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و روحانیون بیست



روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در تأیید این نکته (ضرورت حرکت در مسیر تشکیل حکومت) بیان می‌کنیم:

«جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَكَافُؤًا فِي وُجُوهِهَا وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ لَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَ أَعْظَمَ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ. فَإِذَا أَذَتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الرِّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَسَسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.»^۱

«خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی‌شود مگر همانند آن را انجام دهد.

و در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت.

و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه‌های دین‌پدیدار و نشانه‌های عدالت بر قرار، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد.»

خلاصه‌ی آنچه در این فراز از خطبه، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند این است که



بزرگترین حق از بین حقوق بین بندگان، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است. اگر این حقوق رعایت شود، الفت و عزت بین آنها ایجاد شده و جامعه نظام پیدا می‌کند. صالح شدن رعیت فقط بوسیله‌ی قرار داشتن حاکمی درست در رأس امور صورت می‌گیرد. از طرف دیگر حاکم بدون استقامت رعیت، نمی‌تواند اقدام به اصلاح‌گری کند.^۱ پس از آن ثمره‌ی صالح بودن حاکم و استقامت رعیت بیان می‌شود:

✓ رعیت حق یکدیگر را می‌دهند؛

✓ حق عزیز می‌شود؛

✓ راه‌های دین برپا می‌شود؛

✓ نشانه‌های عدالت اعتدال می‌گیرد؛

✓ سنت‌ها در مجرای خود روان می‌شود؛

✓ دولت دوام می‌یابد؛

✓ دشمنان از آسیب زدن به این جامعه و حکومت ناامید می‌شوند؛

اینها، ثمره‌ی مسیری است که امامین انقلاب پی گرفته‌اند که در آن مطالبه‌ی حداکثری اسلام به گونه‌ای در تقابل با طاغوت است، که جایی برای اطاعت از طاغوت باقی نمی‌ماند. این مسیر با اطاعت از انبیاء، اوصیاء و فقها محقق می‌شود.

ایمان به مردم

یکی دیگر از ویژگی‌های امام خمینی علیه السلام، ایمان و اتکای ایشان به مردم است.

۱. باید به این نکته توجه داشت که فعل «تصلح» به درستی خوانده شود. در اکثر نسخه‌ها هر دو مورد به صورت «تصلُحُ» آمده است. اما جایی که فعل مجهول است باید به صورت «تُصلُحُ» بیاید. (لازم به ذکر است این ترجمه که: «حاکم جز با استقامت رعیت درست نمی‌شود» ترجمه‌ی غلطی است؛ چراکه امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاح خود را مشروط به استقامت امت نمی‌کنند).

البته باید بررسی کنیم که بین «اتکا» و «ایمان» تفاوتی هست یا نه).

«ایمان به مردم» از جمله ویژگی‌های مورد تحسین خداوند متعال است و آنرا

ویژگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱

«و از منافقان کسانی هستند که همواره پیامبر را آزار می‌دهند، و می‌گویند: شخص زود باور و نسبت به سخن این و آن سراپا گوش است. بگو: او در جهت مصلحت شما سراپا گوش و زود باور خوبی است، به خدا ایمان دارد و فقط به مؤمنان اعتماد می‌ورزد، و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند، رحمت است، و برای آنانکه همواره پیامبر خدا را آزار می‌دهند، عذابی دردناک است.»

با توجه به این آیه، این سؤال پیش می‌آید که چه تفاوتی بین «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» و «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» است؟ «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، (که با «باء» آمده) به معنای ایمان به خود خداوند متعال است؛ اما در مورد «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (که با «لام» آمده) به معنای اعتماد داشتن به آنها و تصدیق‌شان است. این ویژگی که مورد تحسین خدای متعال است، از ویژگی‌های امام خمینی علیه السلام هم هست.

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) ایمان به مردم را از ویژگی‌های امام راحل علیه السلام بیان

می‌کند:

«این ملت بزرگ، ملت خوبی است. امام عظیم‌الشان، این ملت را خوب شناخته بود و من هیچ کس را مثل آن بزرگوار ندیدم که با خصوصیات این ملت، این گونه آشنا باشد و به او این طور ایمان داشته باشد. همین طور که در قرآن راجع به



پیغمبر علیه و علی آله السّلام هست که فرمود: «یؤمن بالله و یؤمن بالمؤمنین»،

امام به این ملت ایمان داشت.^۱

بر اساس همین اعتماد به مردم، امامین انقلاب در موارد مختلفی در تاریخ انقلاب، در مقابل کسانی که بنای سانسور کردن رأی مردم را داشتند، ایستادند و بر این موضع ماندند که: «رأی مردم باید حاکم باشد».

اواخر سال ۱۳۶۲ مطلبی از طرف برخی فقها طرح شد که با توجه به اینکه حاکمیت اسلامی تشکیل شده و قدرت به دست فقها افتاده، مردم به خانه‌هایشان بروند و نیازی به حضورشان در انتخابات نیست! یعنی فقها از طرف مردم، مسئولین (اعم از رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و...) را مشخص می‌کنند. حضرت امام علیه السلام به طور عجیبی در مقابل این حرف ایستاده و حمله‌ی تندى به این اظهارات می‌کنند:

«از اموری که لازم است امروز تذکر بدهم شاید بعد دیر بشود، قضیه انتخابات است. همان طوری که مکرر من عرض کرده‌ام و سایرین هم گفته‌اند، انتخابات در انحصار هیچ کس نیست، نه در انحصار روحانیین است، نه در انحصار احزاب است، نه در انحصار گروه‌هاست. انتخابات مال همه مردم است. مردم سرنوشت خودشان، دست خودشان است. و انتخابات برای تأثیر سرنوشت شما ملت است. از قراری که من شنیده‌ام در دانشگاه بعضی از اشخاص رفته‌اند گفته‌اند که دخالت در انتخابات، دخالت در سیاست است و این حق مجتهدین است. این يك توطئه‌ای است که می‌خواهند همان طوری که در صدها سال توطئه‌شان این بود که باید روحانیون و مذهب از سیاست جدا باشد و استفاده‌های زیاد کردند و ما ضررهای زیاد از این بردیم، الآن هم گرفتار

۱. بیانات در مراسم تنفیذ حکم دوره‌ی دوم ریاست جمهوری آقای «هاشمی رفسنجانی» ۱۳۷۲/۵/۱۲

ضررهای او هستیم. حالا دیدند آن شکست خورد، یک نقشه دیگر کشیدند، و آن این است که انتخابات حق مجتهدین است، انتخابات یا دخالت در سیاست حق مجتهدین است. دانشگاهیها بدانند این را که همان طوری که یک مجتهد در سرنوشت خودش باید دخالت کند، یک دانشجوی جوان هم باید در سرنوشت خودش دخالت کند. فرق ما بین دانشگاهی و دانشجو و مثلاً مدرسه‌ای و اینها نیست، همه‌شان با هم هستند. اینکه در دانشگاه رفتند و یک همچو مطلبی را گفتند، این یک توطئه‌ای است برای اینکه شما جوانها را مایوس کنند.»^۱

اواخر عمر حضرت امام علیه السلام، مجدداً عده‌ای اظهاراتی را مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه ما برای مردم مشخص کنیم که به چه کسی رأی بدهند و به چه کسی رأی ندهند. امام علیه السلام دوباره موضع قاطع و محکمی می‌گیرند:

«همان طور که بارها گفته‌ام، مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیّم ندارند، و هیچ فرد و یا گروه و دسته‌ای حق تحمیل فرد و یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران، که با درایت و رشد سیاسی خود جمهوری اسلامی و ارزش‌های والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته‌اند و به این بیعت و پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند، مسلم قدرت تشخیص و انتخاب‌کنندگی اصلح را دارند.»^۲

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در فتنه‌ی سال ۱۳۸۸ یا قبل از آن در برخی انتخابات‌های مجلس، در مقابل ادعاهای مطرح شده به طور قاطع ایستادند و با هزینه دادن فراوان، اجازه ندادند رأی مردم سانسور یا وتو شود.

یکی از شبهاتی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که در آیات مختلفی

۱. سخنرانی در جمع مدیران و کارکنان صدا و سیما ۱۳۶۲/۱۲/۹

۲. پیام به ملت ایران در آستانه‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی ۱۳۶۷/۱/۱۱



از قرآن کریم، پیروی از مردم مایه‌ی ضلالت و گمراهی از دین خدا معرفی شده است [پس ایمان به مردم به چه معناست]. از جمله قرآن می‌فرماید:

«وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»^۱

«اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی [و آرا و خواسته‌هایشان را گردن نهی] تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ آنان فقط از گمان و پندار [که پایه علمی و منطقی ندارد] پیروی می‌کنند، و تنها به حدس و تخمین تکیه می‌زنند»

پاسخ‌های مختلفی به این سؤال و تعارض داده شده است. از جمله این پاسخ‌ها: همان بحث اعتماد به مؤمنین در آیه ۶۱ سوره‌ی توبه است که ذکر شد. چراکه در آیه‌ی ۱۱۶ سوره‌ی انعام، در مضمون «عدم اطاعت از ناس» بیان شده است و مؤمنین با ناس تفاوت دارد. حتی بسیاری از فقها آیه‌ی ۶۱ سوره توبه را دلیلی برای حجیتِ خبر واحد عادل (مؤمن) در نظر گرفته‌اند. از جمله در بحث‌های آیت الله شبیری زنجانی، آیت الله وحید خراسانی و آیت الله شهیدی و... آمده است. اگر کسی برای جمع بین آیه ۶۱ سوره توبه و ۱۱۶ انعام، مؤمنین را به معنای تک تک افرادی که ایمان و عدالتشان احراز شده است بگیرد، کارش راحت است اما ظاهر آیه اعتماد پیامبر صلی الله علیه و آله به جامعه ایمانی است و در روایات جامعه‌ی مسلمان و ایمانی، مصداق مؤمنین دانسته شده است. برای مثال در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فردی از ایشان در مورد اعتماد به شخصی (برای تجارت) که مردم می‌گویند شراب‌خوار است، می‌پرسد. حضرت می‌فرماید به او اعتماد نکن. آن فرد می‌گوید من به شخصه ندیدم شراب بخورد،

مردم می گویند؛ حضرت با استناد به آیهی ۶۱ سورهی توبه، می فرمایند به حرف مردم اعتماد کن:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ قَالَ: كَانَتْ لِإِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ دَنَانِيرٌ وَارَادَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ أَنْ يُخْرِجَ إِلَى الْيَمَنِ فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ يَا أَبَتِ إِنَّ فَلَانًا يُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْيَمَنِ وَ عِنْدِي كَذَا وَ كَذَا دِينَارًا فَتَرَى أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَيْهِ يَبْتَاعُ لِي بِهَا بِضَاعَةً مِنَ الْيَمَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا بُنَيَّ أَمَا بَلَغَكَ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ هَكَذَا يَقُولُ النَّاسُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَفْعَلْ فَعَصَى إِسْمَاعِيلُ أَبَاهُ وَ دَفَعَ إِلَيْهِ دَنَانِيرَهُ فَاسْتَهْلَكَهَا وَ لَمْ يَأْتِهِ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَخَرَجَ إِسْمَاعِيلُ وَ قَضَى أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع حَجَّ وَ حَجَّ إِسْمَاعِيلُ تِلْكَ السَّنَةَ فَجَعَلَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ اجْزِنِي وَ أَخْلِفْ عَلَيَّ فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَهَمَزَهُ بِيَدِهِ مِنْ خَلْفِهِ فَقَالَ لَهُ مَهْ يَا بُنَيَّ فَلَا وَ اللَّهُ مَا لَكَ عَلَى اللَّهِ [هَذَا] حُجَّةٌ وَ لَا لَكَ أَنْ يَأْجُرَكَ وَ لَا يُخْلِفَ عَلَيْكَ وَ قَدْ بَلَغَكَ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَاتَّيَمَّنْتَهُ- فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ يَا أَبَتِ إِنِّي لَمْ أَرَهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ إِنَّمَا سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ- يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ يُصَدِّقُ اللَّهَ وَ يُصَدِّقُ لِلْمُؤْمِنِينَ فَإِذَا شَهِدَ عِنْدَكَ الْمُؤْمِنُونَ فَصَدِّقْهُمْ وَ لَا تَأْتِمِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ- وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ فَأَيُّ سَفِيهِ أَسْفَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ إِنَّ شَارِبِ الْخَمْرِ لَا يَرْوُحُ إِذَا حَطَبَ وَ لَا يَشْفَعُ إِذَا شَفَعَ وَ لَا يُؤْتَمَنُ عَلَى أَمَانَةٍ فَمَنْ اتَّيَمَّنَهُ عَلَى أَمَانَةٍ فَاسْتَهْلَكَهَا لَمْ يَكُنْ لِلذِّي اتَّيَمَّنَهُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَأْجُرَهُ وَ لَا يُخْلِفَ عَلَيْهِ.»^۱

امام خمینی علیه السلام در پاسخ به این شبهه (پیروی از ناس و موجب ضلالت شدن آن) به گونه ای دیگر بین مفاد آیه اعتماد به جامعه ایمانی - مؤمنین و عدم پیروی از ناس جمع می کنند. بسیاری اوقات به جامعه ای ایمانی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تعبیر «ناس» اطلاق شده است. زمانی تعبیر ناس به کار می رود که بنا باشد که از امیال، نفسانیت، حرص، طمع، ترس مردم پیروی کنیم؛ در چنین شرایطی قرآن



می فرماید چنین تبعیتی باعث گمراهی می شود. اما در وجود مردم، پدیده‌ی دیگری به نام «فطرت» هم وجود که قرآن اینگونه از آن یاد می کند:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۱

«پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است، باش»

خداوند «ناس» را بر فطرت الهی و توحیدی قرار داده است و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد دین خود را بر اساس دین حنیفی که بر پایه‌ی فطرت الهی و ناس است، قرار بده. جمع بندی حضرت امام علیه السلام این است که اگر فرصت شکوفایی فطرت‌های الهی مردم داده شود، مردم به طور فطری به دین و احکام الهی، توحید، معاد، نبوت و... تمایل دارند. قرآن کریم تصریح دارد که ایمان در قلوب انسان‌ها محبوب قرار داده شده است:

«وَأَعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ

الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»^۲

«و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست [و بر شما واجب است در همه امور از او پیروی کنید]، اگر او در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً دچار گرفتاری و زحمت می شوید، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست، و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینان [که دارای این ویژگی ها هستند] هدایت یافته اند.»

در روایتی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه‌ی فطرت (۳۴ سوره‌ی روم) سؤال شد که حضرت فرمودند یعنی خداوند همه‌ی فطرت‌ها را بر توحید قرار داده است:

۱. روم/۳۰

۲. حجرات/۷

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فِطْرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ.»^۱

امام خمینی علیه السلام در کتاب چهل حدیث در حدیث شماره‌ی ۱۱ این حدیث را ذکر کرده اند. نسخه‌ی حکومت اسلامی بر مبنای اندیشه‌ی امام خمینی علیه السلام به این شکل است که قدرت‌هایی که تمایلات فطری مردم را سرکوب کرده و با امیال و نفسانیت مردم همراه هستند (مانع از رشد مردم می‌شوند) را کنار بزنیم. جمهوری اسلامی بر پایه‌ی اراده‌ی مردم شکل می‌گیرد. دقیقاً با همین نسخه هم می‌توان انقلاب را صادر کرد. تجلی عملی این صدور، حاکم شدن اراده‌ی (برگرفته از فطرت) مردم می‌باشد که نباید توسط هیچ حکومتی طاغوتی جهت داده شود. حضرت امام علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند:

«باید اساس را مردم و فکر مردم قرار داد و باید به فکر مردم بود، نه دولت‌ها؛ زیرا مردم و توده‌ها با حق موافقند؛ چون زیر بار ستم بوده اند و نمی‌خواهند تحت سلطه آمریکا و شوروی باشند.

ما در جهت تبلیغات تقریباً صفر بوده ایم. باید علاوه بر سفرهای رسمی، سفرهای غیر رسمی هم بنماییم تا دنیا را بیدار کنیم. اگر بخواهیم انقلاب را صادر کنیم، باید کاری کنیم که مردم خودشان حکومت را به دست گیرند تا مردم - به اصطلاح - طبقه سه روی کار بیایند. تنها در سفرهای غیر رسمی است که درست می‌توانید با مردم عادی کوچه و بازار تماس بگیرید و آنها را روشن کنید. بودن شما، که یال و کوپال ندارید، در میان مردم، هم جالبتر است و هم شما بهتر می‌توانید تبلیغ کنید. امروز مملکت مال خودتان است و امیدوارم با همت یکدیگر، محفوظ بماند.»^۲

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۱۲

۲. بیانات در جمع اعضای شرکت‌کننده در کنفرانس بین‌المجالس ۱۳۶۰/۷/۲۲



رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در بیانیه‌ی گام دوم انقلاب اسلامی می‌فرماید:

«شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هر چه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومت‌ها توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویت، البتّه با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند، و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانونهای ضدّ معنویت و اخلاق، به شیوه‌ی معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهنمی کنند.»^۱

در واقع ما بنا نداریم مردم را به زور به بهشت بفرستیم؛ بلکه حکومت اسلامی بنا دارد که اجازه ندهد طاغوتی‌ها مردم را با زور و فریب به جهنم بفرستند. امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

«ما می‌خواهیم يك حکومت الهی باشد موافق میل مردم، رأی مردم، و موافق حکم خدا. آن چیزی که موافق با اراده خداست موافق میل مردم هم هست.»^۲

نکته‌ی مهم این است که کارکرد حاکمیت دین و حاکمیت اسلامی برای شکوفایی فطرت‌ها چیست؟ قرآن کریم اینگونه از این کارکرد تعبیر کرده است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ

۱. بیانیه‌ی گام دوم انقلاب اسلامی ۱۳۹۷/۱۱/۲۲

۲. سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج ۱۳۵۷/۸/۲۱

هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱

«کسانی که از رسول و پیامبر «درس ناخوانده» که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات وانجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت باز می دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [بی جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگاراند.»

اسلام، قیدها، زنجیرها، تفکرات باطل، زورها، بی عدالتی ها و... را از مردم برمی دارد تا مردم از غلبه ی طاغوت ها آزاد شده و فطرت هایشان شکوفا شود. در چنین فضایی مردم به سمت خدا و دین خدا می آیند و متمایل می شوند. در این شرایط دین خدا برقرار شده و مردم با رغبت به سمت بهشت می روند. در دعای فرج آمده است:

«حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَوْصَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^۲

عبارت «طَوْعاً» مقابل «کرها» است. «کرها» به معنای اجبار و فشار است. دین خدا بر پایه ی طَوْع بوده تا مردم با اراده ی خودشان پای دین خدا بایستند. به دنبال ایستادن پای دین خدا، ولی خدا را همراهی کرده و به همین جهت فطرت هایشان مرحله به مرحله رشد می کند. در گام بعد، به کمک ولی الله عدالت را برقرار می کنند. با برقراری عدالت، فشارها، زنجیرها، فقر و... از بین رفته و مردم فرصتی برای سیرالی الله (به عنوان کارکرد اصلی حاکمیت دینی و اسلامی) پیدا می کنند.

۱. اعراف/ ۱۵۷

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، ص ۱۶۲



امام خمینی علیه السلام بر پایه‌ی چنین نگاهی، علاوه بر اعتماد به مردم و حتی اتکای به ایشان، آنها را به صحنه می‌آوردند تا حاکمیت دین را اجرا کنند. همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۱

«همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است، فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می‌دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.»

به تعبیر قرآن کریم، هدف ارسال رسل اینگونه بیان می‌کند که «ناس» فاعل و مجری عدالت بوده و انبیاء مقدمه‌ی دادن اراده به مردم و اجرای اراده‌ی مردم هستند. مردم بر اساس کتاب و راهبری انبیاء، عدالت را برقرار می‌کنند.

در ابتدای انقلاب هم امام علیه السلام جنگ تحمیلی را بوسیله‌ی خود مردم پیش برده و مدیریت می‌کنند. در قضایای دیگر هم همین الگو قابل مشاهده است؛ از جمله: جهاد سازندگی و نهضت مسکن‌سازی، مقابله با آشوب‌های ابتدای انقلاب (در شرایط آشفته‌ی از بین رفتن حکومت پهلوی و تشکیل جمهوری اسلامی) بوسیله‌ی کمیته‌های مردمی، نهضت کمک به محرومین و... امام علیه السلام در هر بحرانی مردم را به صحنه آورده و به ایشان اعتماد می‌کنند. به همین خاطر در سخت‌ترین بحران‌ها و مشکلات به کمک مردم حل می‌شود. بعد از ارتحال امام خمینی علیه السلام هم در بحران‌های مختلف مانند سیل، زلزله، کرونا، بحران‌های سیاسی-اجتماعی و



هرجا مشکل عظیمی برای انقلاب به وجود می‌آمد، مردم به صحنه آمده و مشکل را حل کرده و حاکمیت را حفظ می‌کنند.

امام خمینی علیه السلام تعبیر عجیبی درباره‌ی قدرت مردم به کار می‌بردند که منحصر در خداست:

«شما همه جمع بشوید، همه با هم باشید، همه برادر باشید، اینها را رد نکنید.

این يك قدرت لایزال است، این قدرت ملت است؛ شما این قدرت ملت را کنار

نگذارید.»^۱

تعبیر «لایزال» فقط برای خداوند متعال قابل استفاده است؛ سؤال اینجاست

که امام علیه السلام چگونه برای مردم استفاده می‌کنند؟

از آنجایی که اراده‌ی الهی به دنبال خواست و اراده‌ی مردم است، اگر اراده‌ی

مردم به صحنه بیاید، هر مشکل و مانعی را می‌تواند کنار بزند. بوسیله‌ی همین

اراده‌ی مردم است که خون بر شمشیر و مشتی بر تانک‌ها پیروز شده و با

راهپیمایی‌های خود، ارتش تا دندان مسلح رژیم شاهنشاهی (که به آمریکا متکی

بود) را کنار زده و پهلوی را ساقط کند. بدینوسیله مردم می‌توانند به صحنه آمده و

قدرت را بدست بگیرند.

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲

«یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت]

تغییر نمی‌دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در

وجودشان قرار دارد به زشتی‌ها و گناه تغییر دهند.»

۱. سخنرانی در جمع روحانیون در نجف اشرف ۱۳۵۶/۸/۱۰

۲. رعد/۱۱



وقتی مردم خودشان را تغییر دهند و اراده ای جدید کردند، خداوند اراده اش را در پی اراده ی مردم آورده و تغییر را محقق می کند. در واقع قدرت خدا به قدرت مردم اتصال می یابد.

در جمع بندی باید گفت سیره ی امامین انقلاب بر اعتماد به مردمی است که بر پایه ی فطرت شان به دین خدا و احکام الهی میل داشته و وقتی اراده ی ایشان وارد صحنه می شود هر مشکل و مانعی را کنار می زنند.

تعامل امامین انقلاب با مردم

یکی از سرفصل های مهم پیرامون سیره ی امامین انقلاب، نحوه ی تعامل ایشان با مردم و حکومت و رشد دادن مردم در این تعامل است. برای توضیح بیشتر، چند مقطع تاریخی را بررسی می کنیم.

در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، مدیریت او هزینه های سنگینی را به کشور وارد کرد. در آن زمان کشور درگیر جنگ بود و بنی صدر نه تنها رئیس جمهور، بلکه فرمانده کل قوا هم بود (که حضرت امام علیه السلام او را منصوب کرده بودند). به جهت قدرت زیاد، لزوم اطاعت از او، نقشه های اشتهاهش و خیانت هایی که در موقعیت های مختلف به انقلاب می کرد، کشور دچار بحران شده بود. درگیری کشور با جنگ از یک طرف و خیانت های بنی صدر و طرفدارانش (چه در پایتخت و چه در مرزها) از طرف دیگر، مؤمنین و قشر حزب اللهی را به شدت تحت فشار قرار داده بود. برای مؤمنین این سؤال مطرح بود که باید در این شرایط چه کرد؟ چرا امام علیه السلام او را عزل نمی کنند؟ چرا امام علیه السلام اختیارات فراوانی به او داده اند تا جایی که شرایط برایش فراهم شود تا ضربه ی بیشتری به کشور بزند؟ و...

هرچه اختیارات افرادی مثل بنی صدر افزایش پیدا می کند و ولی خدا فضای بیشتری را به ایشان می دهد، خود را بیشتر رسوا می کنند. این افراد هر روز بیش از



گذشته مدعی و طلبکار شده و صدای خود را بلند می‌کنند که: «نمی‌گذارند ما کار کنیم!» این امر بدین خاطر است که آنها خود را در عرض رهبری جامعه می‌بینند (نه ذیل آن) و بنا دارند کل نهضت اسلامی و حرکت انقلاب را برای خود مصادره کنند. فلذا علی‌رغم اختیارات وسیعی که به آنها داده شده، اتهام‌های مختلفی را به نظام وارد کرده و اعتراض می‌کنند که: «نمی‌گذارند ما کار کنیم!»

مرحوم سید محمد مهدی دستغیب (برادر شهید محراب حضرت آیت الله دستغیب رحمته) خاطره‌ای در مورد بنی صدر نقل می‌کند:

«آقای خلخالی (که در آن زمان نماینده‌ی مجلس بودند) با فریادی آقایان دستغیب، صدوقی، مدنی، اشرفی اصفهانی و... را مخاطب قرار دادند و از ایشان خواستند برای این شرایط فکری بکنید. فلذا جلسه‌ای متشکل از این آقایان در حضور حضرت امام علیه السلام تشکیل شد. بنده هم همراه با اخوی رفتم. همه‌ی آقایان صحبت کردند و از امام خواستند که بنی صدر را کنار بزنند. امام علیه السلام فرمودند: زود است؛ عجله نکنید. بگذارید رسوا شود و مردم بفهمند؛ آن وقت بیرون کردنش آسان است. قضیه به همین شکل پیش رفت. طولی نکشید که بنی صدر رسوا شده و مردم متوجه راه غلط او شدند؛ امام علیه السلام هم او را عزل کردند»

ابتدای انقلاب امکان داشت که هرکس با هر ظاهر و اندیشه‌ای، سخنان پیچیده و ثقیلی در مورد توحید، اقتصاد اسلامی، اقتصاد توحیدی و... بزند، مردم به سرعت فریب خورده و تصور کنند که این سخنان درست بوده و همین مسیر را باید طی کرد؛ پس به دنبال این فرد باید رفت! اما به مرور این ادبیات رنگ باخت و مردم عمیق‌تر شدند. برای مثال اوائل انقلاب جریانی مثل «ملی‌گرایی» با ادبیات‌های ملی-مذهبی تلاش داشت خود را به مردم غالب کند. اما با گذشت زمان، مردم متوجه شدند این مسیر اشتباه است. به مرور مردم مسیرهای انحرافی



را شناختند و فهمیدند به چه مسیری نمی‌توان اعتماد کرد. همچنین ادبیات‌های مطرح شده در فضای سیاسی-اجتماعی هم کم‌کم دقیق‌تر شد.

نمونه‌ی دیگر این امر را در «برجام» شاهد هستیم. همانطور که امام علیه السلام برای فهم مردم صبر کردند، رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) هم در قضیه‌ی برجام صبر می‌کند تا گفتمانی که مدعی است با مذاکره می‌توان مشکلات کشور را حل کرد و گره کار به دست کدخداست، خود را عرضه کند و با اختیارات زیاد، پیش رود (و با رسوایی این گفتمان) مردم متوجه شوند این مسیر، درست نیست.

ولی الله در مسیر رشد مردم، امکان تجربه فضاهای مختلف را به ایشان می‌دهد ولو هزینه‌های زیادی به کشور تحمیل شود. کما اینکه در برجام خسارت‌های جبران‌ناپذیری به کشور تحمیل شد، هشت سال کشور معطل نگه داشته شد؛ نخبگان بسیاری از دست رفته (خارج از کشور رفتند)، خیلی از پروژه‌ها تعطیل شد اما نتایج برخاسته از تجربه‌ی این فضاها، ارزش این هزینه‌ها را داشت چرا که مردم فهمیدند این مسیر اشتباه است.

وقتی یک دیوار را رج به رج می‌چینیم و بالا می‌بریم، هر رج از این دیوار متضمن امتحانات و رشدی است که اگر در همان رج، امتحان خود را پس نداده و بخواهد در درج‌های بالاتر رخ دهد، هزینه‌های بسیار سنگین‌تری را به ما تحمیل خواهد کرد.

اگر اجازه‌ی تجربه‌ی برجام برای مردم داده نمی‌شد، در زمان‌های بعد ممکن بود کشور متحمل هزینه‌های بسیار سنگینی برای توجه اشتباهات مسیر خویش متحمل شود. ولی خدا به مردم عنایت داشته و برای آنها تبیین می‌کند و پایه‌پای مردم همراه می‌شود تا آنها (به تعبیر قرآن) به مقام امامت برسند:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱



«و ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند، نعمت های بارزش دهیم، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال، ثروت ها و سرزمین های فرعونیان] گردانیم»

قرار دادن مردم در مقام امامت، هدف ولیّ خداست. در واقع مردم باید رشد کنند تا به مقام امامت رسیده و الگوی جوامع دیگر شوند تا آنها هم به درستی این مسیر واقف شوند. این مسیر نیازمند صبر و تحمل و پذیرش هزینه هایی است که به جامعه تحمیل می شود.

بسیاری بنا بر این می گذارن که مخاطب خود را با زور به سمت بهشت ببرند! اما ولیّ الله، مسیر را به گونه ای می چیند که دست کسانی که می خواستند با زور و فریب مردم را به سمت جهنم ببرند، بسته شود؛ از طرف دیگر تبیین می کند تا در فضایی کنترل شده و آزاد، مردم رشد و هدایت را انتخاب کنند (نه آنکه به زور، هدایت را انتخاب کنند). البته این فضای آزاد، به معنی آزادی مطلق نیست که دشمنان از آن فضا برای فریب مردم استفاده کنند. در چنین فضایی به مردم اجازه ی تجربه داده شده و آنها با اراده ی خود مسیر رشد را انتخاب می کنند. چرا که مسیر رشد اگر با اراده انتخاب نشود، ارزشی نخواهد داشت. قرآن کریم از انتخاب بدون اراده، اینگونه مثال می زند:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۱

«وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب هایی را [که هیچ آگاهی به محتویات آنها ندارد] حمل می کند. چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب



کردند. و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند»

قرآن از بنی اسرائیل مثال می زند؛ کسانی که تورات به آنها قرار داده شد (حمل شد) اما در مرحله‌ی بعد (زمانی کار به دست خودشان بود و باید با اراده‌ی خود آنها انتخاب می کردند) آن را حمل نکردند. در نتیجه کارشان بی ارزش شده و فقط یک حمل کردن ظاهری است (که قرآن این حالت را به باربری الاغ تشبیه می کند). اخذ تورات (و به طور کلی انتخاب یک مسیر) زمانی ارزشمند است که با اراده‌ی انسان انتخاب شده باشد. اگر حرکت در یک مسیر بدون اراده باشد، همان شباهت به الاغ را پیدا کرده و فاقد ارزش است.

اگر مردم با فهم و اراده‌ی خود راهی را درک کرده و به آن عمل کردند، در آن مسیر باقی مانده و آنها ادامه می دهند؛ اما اگر مردم به حدی از رشد نرسند و درستی یک مسیر را نپذیرند، ولو بوسیله‌ی یک دیکتاتوری مقدس (که راه درست را تحمیل می کند) کشور حرکت کند، به مرور مردم، کوچک و خوار می شوند. خوار شدن مردم، همان هدف طاغوت است چرا که وقتی مردم رشد پیدا نکنند، زیر بار اطاعت از طاغوت می روند. قرآن در مورد فرعون و کاری که با قومش کرد، می فرماید:

«فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»^۱

«پس او قومش را سبک مغز شمرد [و آنان را با وسوسه و اغواگری فریفت و خوارشان کرد] در نتیجه از او اطاعت کردند؛ زیرا آنان مردمی فاسق و نافرمان بودند»
فرعون قوم خود را خفیف می کرد و در نتیجه قومش از او اطاعت می کردند. قرآن پس از بیان این مطلب، فرعون را مورد لعن و سرزنش قرار نمی دهد؛ بلکه می فرماید قوم فرعون فاسق بودند که در نتیجه، از فرعون اطاعت می کردند.
اگر جامعه‌ای رشد پیدا کند، ایمن شده و زیر بار ولایت طاغوت نمی رود. چنین



جامعه‌ای استخفاف را نمی‌پذیرد که به دنبال آن از طاغوت اطاعت کند. اگر جامعه را به گونه‌ای رشد نیافته تربیت کنیم که خودکنترلی و مدیریت درونی ندارد بلکه مدیریت تحمیلی بیرونی دارد؛ چنین مردمی از انقلاب خود و از مسیر درست خود دفاع نکرده و آنرا ادامه نمی‌دهند. چنین مردمی به صورت موقت در مسیر درست قرار می‌گیرند و در اولین فرصتی که برایشان به وجود بیاید، آن مسیر رشد و هدایتی که وجود داشت را دنبال نمی‌کنند و عاقبت چنین روشی به تعبیر قرآن «لَمْ يَحْمِلُوهَا» می‌باشد. با این بیان تفاوت «ولّی الله» با «طاغوت» روشن می‌شود که طاغوت تلاش می‌کند مردم را کوچک کند تا آنها را در قدرت و سیطره‌ی خود نگه دارد. اما ولّی خدا مردم را رشد داده، آزاد کرده و تربیت می‌کند. او به مردم فرصت تجربه و خطا می‌دهد ولو هزینه‌هایی به وجود آید تا مردم رشد کنند و به مقام امامت برسند.

در تمام حکومت‌هایی که توسط ولّی الله تشکیل شده، نظام، توسط خود مردم حفظ شده است. در جمهوری اسلامی هم مردم با اراده‌ی خودشان از ارزش‌های نظام پاسداری می‌کنند. اما در نظام طاغوت، مردم بخاطر وجود «ترس» و وضع قوانین و نظارت دقیق بر آن، عدالت و نظم را حفظ می‌کنند. نظم و عدالت در مسیر الهی برای رشد بیشتر مردم است؛ اما در نظام طاغوتی اگر عدالت و نظم باشد، برای توزیع عادلانه‌ی شهوت و بهره‌های دنیایی است، نه رشد مردم. اگر مردم رشد کنند، نظام طاغوت نخواهد توانست اراده‌ی خود را به انحاء مختلف (چه به صورت زور و استبداد مثل کشورهای عربی یا فریب و دموکراسی مانند کشورهای ۱+۵) به مردم تحمیل کند.

در مدل دموکراسی (کشورهای ۱+۵)، حکومت با قدرت رسانه، فریب و کوچک مردم و مشغول کردن آنها به شکم و شهوت و رقص و موسیقی، آنها را در بی‌خبری نگه داشته و خوار می‌کند. در نتیجه این مردم ناآگاه ولو با اراده‌ی خود، حکومت



طاغوت را می‌پذیرند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هرچه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومت‌ها توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند، و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانون‌های ضد معنویت و اخلاق، به شیوه‌ی معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهتمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهتمی‌کنند.»^۱

در جمع‌بندی این بخش باید گفت:

اگر ما ذیل حکومت طاغوتی باشیم، هرچه برای رشد فضائل مردم تلاش کنیم، بی‌فایده است. باید حکومت هم به دنبال رشد و هدایت مردم باشد. اخلاق و معنویت با اکراه و اجبار به وجود نمی‌آید.

در نظام اسلامی، آزادی مقید و مشروط است. این قیود و شرطها از طرف خدای متعال مشخص شده است تا دشمنان نتوانند با زور و فریب، مردم را منحرف کنند. فلسفه‌ی آزادی مردم این است که با اختیار خود مسیر درست را انتخاب کنند. گفتگوی بین مردم و تجربه‌هایی که پیدا می‌کنند در کنار تبیینی که برای آنها صورت می‌گیرد، امکان انتخاب مسیر درست را به آنها می‌دهد. انتخاب این مسیر به رشد مردم و رسیدن به مقام امامت منجر می‌شود. این مقام امامت برای دیگر جوامع (ناس) الگویی خواهد بود تا آنها را به سمت توحید و ولایت الهی راهبری کند.

۱. بیانیه‌ی گام دوم انقلاب اسلامی ۱۳۹۷/۱۱/۲۲



اسلام ناب و اسلام آمریکایی

برای درک بهتر برخی مفاهیم، لازم است به معنای سلبی آنها پردازیم. برخی مفاهیم هم اساساً بدون تعریف سلبی قابل فهم نیستند. یکی از این مفاهیم «توحید» است. توحید از جمله مفاهیمی است که به جهت بی‌نهایت بودن و کمال مطلق بودن، برای ما که موجودات محدود هستیم، قابل درک نیست. به همین دلیل، اغلب موارد خدا را با مفاهیم سلبی فهم می‌کنیم. برای مثال نماز را با «الله اکبر» شروع می‌کنیم. در واقع می‌گوییم خدا یا! تو از هر آنچه که من تصور کنم، بزرگتر هستی. تعبیر «سبحان الله» بدین معنی است که خدای متعال از هر تصویری که من فهم می‌کنم منزّه است.

برای تعریف «اسلام ناب» هم لازم است به تمایزهای آن با قرائت‌های دیگر پردازیم تا اسلام ناب بهتر شناخته شود. به بیان دیگر، باید مشخص شود که اسلام غیر ناب چیست، تا خود اسلام ناب به خوبی معرفی شود.

اسلام حضرت امام خمینی علیه السلام نسخه‌ی اصیل، حقیقی، متناسب و منطقی از اسلام است. اسلامی که امام علیه السلام عرضه کردند، در صحنه‌ی عینی اجتماعی ظهور و محک خورد. این اسلام محدود به برخی ابعاد دین مثل عبادت یا سیاست نیست؛ بلکه سیاست و عبادت را توأمان دارد. این اسلام، اسلام فقط فلسفه یا فقط فقه یا فقط عرفان یا فقط اصل دین یا فقط ظاهر دین نیست؛ بلکه همه‌ی این ابعاد را با هم دارد. یک فقیه طراز اول، فیلسوف طراز اول، عارف طراز اول و کلامی طراز اول، این اسلام را عرضه کرده است و در واقع شخصیت امام علیه السلام جامع ویژگی‌های مذکور است. این اسلام، در سینه‌ی ایشان یا در کتاب هایشان محصور نشده بلکه در میدان عمل خود را نشان داده است و به نام «اسلام ناب» حدود چهل سال خود را نشان داده است.

برای درک بهتر اسلام ناب، باید نسخه‌ی بدل آن که اسلام‌های ناقص مورد



حمایت و تأیید دشمنان اسلام هستند را بشناسیم تا بفهمیم اسلام ناب چیست؟ ویژگی مهم اسلام‌های غیر اصیل و ناقص این است که مانند کاریکاتوری،^۱ اسلام را به تصویر کشیده که قسمت‌هایی از آن کوچک، بزرگ یا حتی حذف شده است. اسلام‌های ناقص به فراخور هر منطقه و هر فرهنگ مردمی، در هر نقطه‌ای از جهان تولید شده باشند، همگی مورد حمایت و تأیید سر سلسله طاغوت در امروز زمان ما یعنی آمریکا هستند تا در نتیجه این حمایت اسلام ناب و واقعی به انحراف و حاشیه برود.

اگر به کسی که قائل به اسلام داعشی است، بگوییم از وجوه رحمت، گفتگو، مستضعفین و عفو صحبت کند، سریع می‌گوید: «اسلام شما سکولار است! شما بی‌دین هستید!»

اگر به کسی که قائل به اسلام رحمانی است (اسلامی که فقط به وجوه محبت، بخشش، لبخند و... می‌پردازد)، بگوییم از حدود و قصاص و جهاد و... صحبت کند خواهد گفت: «اینها تفکرات داعشی است!»

اسلام داعشی و اسلام رحمانی، دو بازوی یک قیچی برای ذبح اسلام واقعی، اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله هستند. در واقع آمریکا اسلام‌های مختلفی را مورد حمایت خود قرار داده و تأیید می‌کند تا نسخه‌ی اصلی، یعنی اسلام ناب مورد غفلت قرار گیرد.

امام خمینی علیه السلام همه‌ی اسلام‌های مختلف را به صورت یکجا جمع کرده و به آن «اسلام آمریکایی» می‌گویند. ایشان در پیامی که برای حجّ خونین می‌دهند می‌فرمایند: «مگر مسلمانان نمی‌بینند که امروز مراکز وهابیت در جهان به کانون‌های فتنه و جاسوسی مبدل شده‌اند، که از یک طرف اسلام اشرافیت، اسلام ابو سفیان،

۱. ویژگی کاریکاتور بزرگنمایی یا کوچک‌نمایی بخش‌های مختلف یک تصویر است. مثلاً در طراحی یک چهره، بینی، چشم، لب، گوش، دهان و... هریک به دلخواه طراح کاریکاتور بزرگ یا کوچک می‌شود.



اسلام مآلهای کتیف درباری، اسلام مقدس نماهای بی شعور حوزه‌های علمی و دانشگاهی، اسلام ذلت و نکبت، اسلام پول و زور، اسلام فریب و سازش و اسارت، اسلام حاکمیت سرمایه و سرمایه داران بر مظلومین و پابرنه‌ها، و در یک کلمه «اسلام امریکایی» را ترویج می‌کنند؛ و از طرف دیگر، سر بر آستان سرور خویش، امریکای جهانخوار، می‌گذارند مسلمانان نمی‌دانند این درد را به کجا ببرند که آل سعود و «خادم الحرمین» به اسرائیل اطمینان می‌دهد که ما اسلحه خودمان را علیه شما به کار نمی‌بریم! و برای اثبات حرف خود با ایران قطع رابطه می‌کنند. واقعاً چقدر باید رابطه سران کشورهای اسلامی با صهیونیستها گرم و صمیمی شود تا در کنفرانس سران کشورهای اسلامی مبارزه صوری و ظاهری هم با اسرائیل از دستور کار آنان و جلسات آنان خارج شود. اگر اینها یک جو غیرت و حمیت اسلامی و عربی داشتند، حاضر به یک چنین معامله کتیف سیاسی و خودفروشی و وطن فروشی نمی‌شدند.»^۱

امام علیه السلام همه‌ی اسلام‌های ذکر شده را «اسلام آمریکایی» می‌دانند که ریشه در آمریکا دارد و مورد تأیید و پرورش آمریکاست.

اگر بنا باشد با هریک از این اسلام‌ها بجنگیم، باید با اسلام آمریکایی و آمریکا جنگید. قرآن هم در بیان این مطلب که باید با چه کسی جنگید اینطور می‌فرماید:

«وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»^۲

«و اگر پیمان هایشان را پس از تعهدشان شکستند و در دین شما زبان به طعنه و عیب جویی گشودند، در این صورت با پیشوایان کفر

۱. پیام به ملت ایران (به مناسبت سالگرد کشتار حجاج و قبول قطعنامه ۵۹۸).

۲. توبه/۱۲



بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.»

قرآن دستور می‌دهد با رأس کفر بجنگید. هر چه با کفرها و انحرافات نشأت گرفته از طاغوت اصلی بجنگیم، باز هم آن طاغوت نمونه‌های دیگری از آنها را تولید می‌کند. حضرت امام علیه السلام از آمریکا، به عنوان «شیطان بزرگ» یاد می‌کنند و می‌فرمایند:

«در نظرم است که در یک روایتی است که رسول خدا که مبعوث شد، آن شیطان بزرگ فریاد کرد و شیطانها را دور خودش جمع کرد و اینکه مشکل شد کار بر ما. در این انقلاب، شیطان بزرگ که امریکاست، شیاطین را با فریاد دور خودش دارد جمع می‌کند. و چه شیطانهایی که در ایران هستند و چه شیطانهایی که در خارج هستند، جمع کرده است و هیاهو به راه انداخته است.»^۱

بعد از بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شیطان از همان ابتدا برای آنکه اجازه ندهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دینش موفق شوند، شروع به برنامه‌ریزی و راهکار دادن به شیطان‌های کوچک می‌کند. بنابراین ما هم در مبارزه باید رأس انحراف و کفر (طاغوت) را بیابیم و با آن مبارزه کنیم.

در فضای امروز جهان اسلام هم همه‌ی نسخه‌های انحرافی اسلام (اعم از اسلام دراویش باطن‌گرا تا اسلام سلفی‌های ظاهرگرا، اسلام داعش و القاعده) اسلام تکفیری، اسلام تکفیری‌ای که در شیعه هست، اسلام رحمانی در ایران، اسلام فتح الله گولن در ترکیه و... در ادبیات و اندیشه‌ی امام خمینی علیه السلام عنوان «اسلام آمریکایی» می‌گیرند. باید دقت داشت که متناسب با شرایط منطقه‌ای و اقتصادی و همچنین تعاملات بین مردم و فضای حاکم بر آنها (از حیث سنتی یا مدرن بودن جامعه)، نوع خاصی از اسلام انحرافی بروز کرده و جلوه می‌کند. در چند دهه‌ی

۱. سخنرانی در جمع کارکنان بیمه مرکزی ایران ۱۳۵۸/۸/۱۴



اخیر، آن اسلامی که بیشتر مورد توجه آمریکا بوده و از آن حمایت کرده، «اسلام رحمانی» بوده است. در دولت یازدهم و دوازدهم متأسفانه این اسلام، توسط شخص رئیس جمهور (آقای حسن روحانی) و اطرافیان ایشان، به عنوان نسخه‌ی اصیلی که نجات‌دهنده‌ی جهان اسلام و مسلمین است، معرفی و بارها تکرار شد. آقای روحانی در سخنرانی به مناسبت عید فطر در دیدار مسئولان و سفرای کشورهای اسلامی با رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) به عمد از تعبیر «اسلام رحمانی» استفاده کرده و به اسلام ناب (که امام علیه السلام آنرا بیان کردند) اشاره‌ای نمی‌کند:

«ما برای حل این معضلات / جهان اسلام / راهی جز وحدت در دنیای اسلام و تبیین اسلام رحمانی و صلح و عدالت و فاصله گرفتن از جهل و جمود و تحجر نداریم. راهبرد جمهوری اسلامی ایران همواره در سطح جهان، صلح و عدالت و در دنیای اسلام برادری و وحدت و امت واحد اسلامی بوده است. گرچه قدرت‌های استکباری همواره تلاش کرده‌اند که جامعه اسلامی را از این اهداف بلند باز دارند.»^۱

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) بارها «اسلام رحمانی» و اندیشه‌های متأثر از آنرا نقد کرده‌اند. از جمله فرمودند:

«گاهی یک شعارهایی داده می‌شود، شعارهای به‌ظاهر اسلامی که باطناً اسلامی نیست؛ از جمله‌ی چیزهایی که اخیراً خیلی رایج شده و انسان می‌شنود در نوشته‌ها و در گفته‌ها، «اسلام رحمانی» [است]؛ خب، کلمه‌ی قشنگی است، هم اسلامش قشنگ است، هم رحمانی‌اش قشنگ است؛ اما یعنی چه؟ تعریف اسلام رحمانی چیست؟ خب، خدای متعال، هم رحمان و رحیم است، هم «اشدالمعاقبین» است؛ هم دارای بهشت است، هم دارای



جهتّم است. خدای متعال، مؤمنین و غیر مؤمنین را یک جور به حساب نیاورده؛ اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ. اسلام رحمانی که گفته می شود، قضاوتش در مورد مؤمن، در مورد غیر مؤمن، در مورد کافر، در مورد دشمن، در مورد کافر غیر دشمن چیست؟ همین طور پرتاب کردن یک کلمه بدون عمق یابی، کاری است غلط و احیاناً گمراه کننده. بعضی ها که در حرفها و نوشتجات و اظهارات این تعبیر «اسلام رحمانی» را به کار می برند، انسان مشاهده می کند و خوب احساس می کند که این اسلام رحمانی یک کلیدواژه ای است برای معارف نشئت گرفته ای از لیبرالیسم، یعنی آن چیزی که در غرب به آن لیبرالیسم گفته می شود. البته تعبیر لیبرالیسم و عنوان لیبرالیسم برای تمدن غربی و فرهنگ غربی و ایدئولوژی غربی هم تعبیر غلطی است؛ چون واقعاً آنها نه لیبرالند، نه اعتقاد به لیبرالیسم به معنای واقعی کلمه دارند؛ ولی خب حالا یک اصطلاحی است لیبرالیسم. اگر اسلام رحمانی اشاره ای به این است، این، نه اسلام است، نه رحمانی است؛ مطلقاً. تفکر لیبرالیستی از تفکر اروپای قرن هجدهم و نوزدهم - یعنی زیربنای فکری اومانیستی که نفی معنویت و خدا و مانند اینها است - سرچشمه می گیرد. چون خدایی نیست، پس سلیقه ای است؛ چیزهای بشری این جوری است؛ حتی در حقایق علمی و حقایق آزمایشگاهی، شما ببینید سلیقه ها چقدر مختلف است. امروز یک تشخیصی را در مورد یک ماده ای میدهند که مثلاً برای فلان بیماری یا برای فلان مشکل، مفید است؛ چند صباح بعد باز هم دانشمندانی اعلام میکنند که نخیر، این مفید نیست، مضر است! یعنی کارهای غیر مستند به وحی الهی، در معرض خطا و اشتباه و دوگونه اندیشیدن و اینها است. پس تفکر وقتی خدایی نشد، سلیقه ای است؛ سلیقه ای که شد، آن وقت ارزشها بر اساس منافع گروه های قدرتمند تعریف خواهد شد.



امروز یک چیزی به نام ارزش آمریکایی وجود دارد؛ می‌شنوید در حرفهای آمریکایی‌ها، [می‌گویند] ارزش‌های آمریکایی، ارزش‌های ما. بنیان‌گذاران آمریکای مستقل، در قرن هجدهم که آمریکا از استعمار انگلیس خارج شد و به‌عنوان یک کشوری در آن طرف دنیا خودش را معرفی کرد - همان کسانی که آن وقت بودند، جرج واشنگتن و دوروبری‌هایش و جانشینانش - ارزش‌هایی را گذاشتند؛ اسم اینها ارزش‌های آمریکایی است. خود آن ارزش‌ها در مقام ارزیابی، خیلی‌هایش چیزهای مشکل‌داری است؛ همان چیزهایی است که منتهی می‌شود به این وضعیّت جهان‌خوارگی امروز نظام سلطه؛ لکن همان ارزش‌ها - همان چیزهایی‌اش هم که مثبت است، همان چیزهایی‌اش هم که خوب است - امروز در جامعه‌ی آمریکایی نظام سیاسی آمریکای امروز، به فراموشی سپرده شده. بنده یک وقتی چندسال پیش، یک مطالعه‌ای می‌کردم بر روی حرفهای همین حضراتی که از دویست‌سال پیش، دویست و خرده‌ای سال پیش، به اصطلاح بنیان‌گذاران آمریکاند - حرفهایی که آنها زدند و منشوری که آنها تدوین کردند به‌عنوان منشور آمریکایی و ارزش‌های آمریکایی - و تطبیق می‌کردم با رفتارهای حضرات امروز، دیدم خیلی‌هایش نقض شده است. به ذهنم رسید همان وقت که جا دارد کسی این را به رخ ملت آمریکا بکشد که این ارزش‌هایی که شما می‌گویید اینها است، اینها امروز در رفتار دولت آمریکا و رژیم ایالات متحده‌ی آمریکا وجود ندارد؛ حالا، همانی که هست. اگر این اصطلاح «اسلام رحمانی» اشاره‌ی به یک چنین چیزی است که خب، این صددرصد غلط است.

اگر منظور از اسلام رحمانی این است که ما به همه‌ی موجودات عالم با چشم رحمت نگاه کنیم، با چشم مودّت نگاه کنیم، این هم درست نیست؛ این هم خلاف قرآن است. صریح قرآن، ناطق بر خلاف این حرف است. بله، محبت و



مودّت و مَعْدِلَت را مخصوص مسلمانها نمیدانند؛ میگویند شما که توانایی دارید، نسبت به غیر مسلمان هم بایستی با مودّت و مَعْدِلَت رفتار کنید، به شرطی که با شما دشمنی نکرده باشند و دشمنی نخواهند بکنند. امیرالمؤمنین در آن خطبه‌ی معروف [میفرماید]: بَلْغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ؛ بعد در آخرش حضرت میفرماید که جا دارد که انسان مسلمان از این غصّه دق کند؛ چرا دق کند؟ برای اینکه سپاه معاویه بر زنان غیر مسلمان - زنان «معاهد»، یعنی مسیحی یا یهودی‌ای که در ذمه‌ی اسلام زندگی می‌کند - وارد شدند و به او اهانت کردند و مثلاً دستبندش را و زیورآلاتش را از دستش کردند و بردند. حضرت میگوید از این غصّه انسان باید دق کند. بله، نسبت به غیر مسلمانی که دشمنی نمی‌کند، این است. قرآن میگوید: لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ؛ [کسانی که] کافرند اما به شما دشمنی نکردند و دشمنی نمیکنند، با اینها نیکی کنید، با اینها قسط و عدل به کار ببرید؛ اما از آن طرف می‌فرماید که «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»؛ با آن کسانی که عهدشکنی میکنند، به بر هم زدن کانون زندگی شما و پیغمبرتان همت می‌گمارند و آنها شروع کننده‌اند به دشمنی، می‌خواهید مبارزه نکنید؟ این آیه‌ی قرآن است؛ با خطاب عتاب‌آمیز و گلایه‌آمیز یا ملامت‌آمیز می‌گوید: أَتَخْشَوْنَهُمْ؛ از اینها می‌ترسید؟ بعد میفرماید: قَالَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ؛ اگر راست می‌گویید، اگر مؤمنید، از خدا باید بترسید، نه از این کسان. خب، این هم قرآن است. اگر معنای اسلام رحمانی این است که ما با دشمنانی که علیه اسلام، علیه ایران، علیه ملت ایران، علیه پیشرفت ایران دارند تلاش می‌کنند و از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند، بایستی با چهره‌ی محبت‌آمیز، با دل صاف و پاک برخورد کنیم، نه،



این اسلام نیست. این جور معارف من درآوردی خودساخته را من توصیه نمیکنم، اما به معارف واقعی اسلامی توصیه میکنم. تشکلهای دانشجویی، روی معارف اسلامی کار کنند. کتاب هم کم نداریم؛ کتاب خیلی داریم. یکروزی ما ناچار بودیم فقط به کتابهای شهید مطهری ارجاع بدهیم - البته آن کتابها باز هم همچنان در قله است و خیلی باارزش است - اما امروز غیر از آنها هم کتابهای زیادی داریم؛ [دانشجویان] می توانند شیوهها و روشهای مطالعاتی انتخاب بکنند، مطالعه کنند، کار کنند، بحث کنند، جلسهی خطابه بگذارند، به اصطلاح کنفرانس بگذارند، میزگرد بگذارند؛ یعنی سطح را [بالا ببرند]. یکی از الزامات این است.^۱

بنابراین گروهی با نفی دشمن و توهم دانستن وجود دشمنی، ادبیاتی را پدید آوردند و بوسیلهی آن به قدرت رسیدند و رأی آوردند. چنین تفکری در سیاست خارجی ما اثر گذاشت و مواجههی دیپلماتهای ما به نحوی بود که گویی دعوایی لفظی بین ایران و آمریکا بوده و با لبخند و گفتگو قابل حل است. در واقع این تفکر، دشمنی ذاتی آمریکا با ایران را نفی کرده و قائل است دعوای شکل گرفته ناشی از افراطها و تندرویهای قبلی بوده است. فلذا ادبیات امام خمینی علیه السلام که آمریکا را شیطان بزرگ می دانستند، کنار گذاشته شد. البته بی نتیجه بودن این مسیر هم در عمل ثابت شد.

۱. بیانات در دیدار دانشجویان ۱۳۹۴/۴/۲۰

فصل نهم

تبلیغ طراز اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

حجت الاسلام دکتر محمد طهماسبی

- ❖ دانش آموخته حوزه علمیه
- ❖ استاد حوزه و دانشگاه
- ❖ مسئول نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه خواجه نصیر
- ❖ محقق و مولف کتاب اسلام ناب بر اساس اندیشه رهبر معظم انقلاب

مقدمه

روش تبلیغی رایج که به صورت یک سنت در بین ما متداول است، عمدتاً با هدف ابلاغ و تبیین دین و تربیت و تزکیه‌ی مردم صورت می‌گیرد که سنت خوبی است. متناسب با این هدف، یک سبک تبلیغی شکل گرفته است که سخنرانی بر منبر، کلاس و دیگر برنامه‌های تربیتی (جهت برقراری ارتباط فردی) از مصادیق آن است. مباحثات، تألیفات و فعالیت‌های علمی فراوانی هم برای ارتقای این سبک تبلیغی انجام شده است.

تبلیغ طراز اسلام ناب (که همان تبلیغ از منظر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)) چند تمایز مهم با تبلیغ مرسوم دارد. اولاً تبلیغ طراز اسلام ناب، تبلیغ سنتی را ارتقا می‌دهد؛ ثانیاً عناصری را به مقوله‌ی تبلیغ اضافه می‌کند که در تبلیغ سنتی نبوده است.

برخلاف تبلیغ سنتی که معمولاً در آن افراد (به ما هو فرد) مخاطب تبلیغ بودند، تبلیغ طراز، «امت» را مخاطب قرار می‌دهد. از آنجایی که تبلیغ طراز به دنبال یک «اقدام ملی» است، افراد را در دل امت می‌بیند و در صدد رقم زدن حرکتی با امت می‌باشد.

معنای «تبلیغ» در تبلیغ طراز، «تفاهم با مردم» (ایجاد فهم مشترک) است. این فهم مشترک باید در اهداف عالی دینی و حرکت اجتماعی به سمت آن اهداف رقم بخورد. بنابراین برخی وظیفه‌ها برای مبلّغ در تبلیغ طراز به وجود می‌آید؛ از جمله:



- ✓ به میدان آوردن مردم در عرصه‌ی جهاد فی سبیل الله
- ✓ حفظ مردم در میدان مبارزه
- ✓ مبارزه و مواجهه با دشمن و طواغیت
- ✓ اقامه و تحقق دین (که بالاتر از وظایف دیگر است)
- ✓ ایجاد نظام اسلامی، جامعه‌ی اسلامی و در نهایت یک جهان توحیدی (تمدن جهانی)

موارد فوق از برنامه‌ها و اهداف تبلیغ طراز است که معمولاً در تبلیغ سنتی به آنها پرداخته نمی‌شود. محتوای تبلیغ طراز، اسلام جامع (اسلامی که فرد و اجتماع را با هم می‌بیند) است. اسلامی که علاوه بر نماز و عبادت و خودسازی، در مقابل استکبار هم می‌ایستد. در واقع بیان اسلام ناب، اسلام جامع و امتداد توحید تا ساحت اجتماعی (که وارد زندگی انسان‌ها می‌شود) جان‌مایه‌ی اصلی تبلیغ طراز است.

هرچند تبلیغ طراز از حیث موعظه، بیان و تبیین با تبلیغ سنتی مشترک است، اما برنامه و روش متفاوتی پیدا می‌کند.

مرحله‌ی بالاتر در تبلیغ طراز، تبیین جمعی، هماهنگ و هدفمند جهت ایجاد یک «گفتمان» است. در واقع «گفتمان‌سازی» برنامه‌ی تبلیغ خواهد بود و تبلیغی که نتواند در جامعه گفتمان ایجاد کند، تبلیغ موفقی نیست.

تبلیغ باید به «جریان اجتماعی» تبدیل شود و قدرت «جریان‌سازی» داشته باشد. در چنین حالتی است که مبلّغ، امام و راهبر جامعه خواهد شد. تبلیغ طراز اسلام ناب، عرصه‌های جدیدی را برای مبلّغ باز کرده و سبک متفاوتی را هم می‌طلبد. لازمه‌ی تبلیغ طراز، سبک جهادی و در میدان بودن است. امام خمینی علیه السلام در نهضتی که برای انقلاب اسلامی رقم زدند، این سبک تبلیغی را به صورت واقعی و عملی به نمایش گذاشتند.



در این نوشتار به مرور شاخص‌های تبلیغ طراز اسلام ناب در بیان رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) خواهیم پرداخت تا ان شاء الله به برکت این حکیم فرزانه‌ای که بواسطه‌ی قرار گرفتن در دوران هدایت و رهبری ایشان، خداوند بر ما منت گذاشته بتوانیم به تکالیف خود عالم و بدان عمل کنیم.

در ابتدای بحث لازم است اشاره شود؛ یکی از عوامل بسته شدن باب فهم معارف بر روی انسان، «حجاب علم» و «احساس بلد بودن» است. این امر باعث می‌شود انسان اجازه‌ی ورود مطلب جدیدی را به ذهن و وجود خود ندهد یا حتی اگر بشنود، به آن دقت نکند. بسیاری از طلاب هم ممکن است با موضوع «تبلیغ» اینگونه برخورد کرده و آنرا موضوعی شناخته شده بدانند و به همین دلیل توجه لازم را به بحث نداشته باشند.

بنای این مباحث، مرور اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) است (و این نوشتار گزارشی از اندیشه‌ی ایشان در موضوع تبلیغ است). بنابراین مخاطبین این مباحث باید تصورات رایج و حاکم بر ذهن خود را کنار گذاشته و توجه داشته باشند که نگاه جدید و متفاوتی (بر اساس فهمی عمیق از اسلام) در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) وجود دارد.

همواره یکی از وظایف اصلی روحانیت، تبلیغ بوده و این مقوله سابقه‌ای طولانی در حوزه‌های علمیه دارد. به همین خاطر در طول زمان، نوعی از تبلیغ شکل گرفته (و به آن عادت کرده‌ایم) که تصویر مشابهی از تبلیغ را در ذهن ما ایجاد کرده است. اما باید توجه کرد تبلیغ مرسوم حوزوی با تبلیغ کامل و جامع (از نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)) فاصله دارد.

ابتدا لازم است نکاتی پیرامون شاخص‌های اسلام ناب و اسلام آمریکایی بیان شود.^۱

۱. برای آشنایی عمیق‌تر و بهتر با اسلام ناب محمدی ﷺ به کتاب «اسلام ناب در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)» نوشته‌ی حجت الاسلام طهماسبی که انتشارات چاپ و نشر بین الملل منتشر کرده است، مراجعه کنید. در این کتاب تلاش شده است اسلام ناب بر اساس آیات قرآن کریم معرفی شود.



ضرورت شناخت اسلام ناب در تبلیغ طراز

دعوی بین اسلام ناب و اسلام آمریکایی (که امام خمینی علیه السلام آنرا مطرح کردند) جای تبیین بیشتر دارد تا بدانیم امام علیه السلام دقیقاً با چه چیز درگیر بودند. با وجود اینکه بسیاری تلاش کردند نشان دهند اسلام آمریکایی مدنظر امام علیه السلام، مقوله‌ای خارج از حوزه‌های علمیه است (مثلاً اسلام وهابیت و سعودی است) اما مشخصاً منظور ایشان نوعی از اسلام بود که در حوزه‌ها وجود داشته و دارد. با دقت در فرمایشات امام علیه السلام مشخص می‌شود که ایشان «اسلام آمریکایی» را «برداشت غلطی از اسلام در درون حوزه‌ها» می‌دانند. منظور از برداشت غلط، نسبت دادن حرف غلطی به دین یا اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه به معنای معرفی کردن بخشی از دین به عنوان کل دین است (خواستار یا ناخواستار). در حقیقت در این نوع برداشت، تکالیف فردی، کسب معرفت، عبادت، تهذیب نفس و خودسازی و... به عنوان کلیت اسلام معرفی می‌شود. این عناوین هرچند بخش بسیار مهمی از اسلام است اما همه‌ی اسلام نیست.

اسلام ناب (که امامین انقلاب آنرا معرفی کرده‌اند) کل دین است که شامل تزکیه، تعلیم و اجتناب از طاغوت می‌شود. اجتناب از طاغوت تکلیفی است که همه‌ی پیامبران الهی برای امت‌های خود آوردند:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۱

بالتر از اجتناب از طاغوت، تکلیفی است که سه مرتبه قرآن کریم آنرا به عنوان

هدف غایی ارسال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده است:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۲

۱. نحل/۳۶

۲. توبه/۳۳؛ فتح/۲۸؛ صف/۹



بنابراین لازم است مسلمانان به تکالیف خود به طور کامل عمل کنند. اسلام در بُعد فردی به ما چنین دستوراتی می‌دهد:

- ✓ کسب علم
- ✓ تزکیه‌ی نفس و پاک کردن وجود فردی
- ✓ کسب معارف دین
- ✓ ایجاد زندگی طیب و طاهر

این موارد گام اول در عمل به تکالیف دین است. در گام بعدی باید محیط اجتماعی خود را از طاغوت‌های غیر الهی تخلیه کنیم. در گام بعدی باید ولیّ الهی و دستورات الهی را بر تمام عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... حاکم کنیم. از نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) از این مرحله به عنوان «تمدن نوین اسلامی»، «تمدن بین الملل اسلامی» یا «تمدن توحیدی» یاد می‌کنند.

بنابراین تفاوت نگاه به اسلام در فردی دیدن یا جامع دیدن آن است. اسلام تمدنی، اسلامی است ظهور حضرت بقیة الله الاعظم (عج) در آن معنای بسیار واضح و روشنی دارد. در این اسلام، انتظار فرج، نشستن و انتظار برای یک اتفاق نیست؛ بلکه حرکت کردن، زمینه‌سازی و مهیّا کردن مقدمات ظهور است. طبیعی است که این دو اسلام، دو نوع تبلیغ متفاوت خواهند داشت.

اسلام فردی، تزکیه و تعلیم را تمام کار خود می‌داند به همین خاطر تبلیغ چنین اسلامی در منبر، به انتقال معارفی به مخاطب، ایجاد تزکیه در وجود او و مشاوره دادن به او خلاصه می‌شود. تبلیغ رایج در حوزه‌های علمیه (از گذشته تا امروز) متناسب با اسلام فردی است و طبعاً در چنین تبلیغی زمان، مکان، موضوع تبلیغ (بیان کدام بخش دین) و نوع مخاطب اهمیت چندانی ندارد. چراکه هدف، رساندن بخشی از دین به مخاطب است (آن هم دین، به معنای فردی).

اسلام ناب، تبلیغ متناسب با خود را می‌طلبد که همان تبلیغ جامع است و



فضای فعلی تبلیغی حوزه ها فاصله‌ی زیادی با آن نقطه‌ی مطلوب دارد. بنابراین لازم است با تولید نظریه و استفاده از روش‌های جدید به نقطه‌ی مطلوب در تبلیغ برسیم.

یکی از نکات مهم در این زمینه، توجه به روایت زیر است:

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۱

علما به عنوان وارثین انبیاء، باید ادامه‌دهنده‌ی راه ایشان باشند. باید دید

انبیاء چه اقداماتی انجام می‌دادند. قرآن در بیان رسالت انبیاء می‌فرماید:

«وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۲

«و بر عهده ما جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست»

سؤال اینجاست که آیا انبیاء به کار تبلیغی (به معنای مرسوم) اکتفا می‌کردند؟

آیا در سیره‌ی پیغمبر اکرم ﷺ فقط به منبر رفتن و سخنرانی کردن بوده است؟

پیامبر اکرم ﷺ به دنبال تحقق یک هدف بزرگ و عینی بودند که به تناسب آن

هدف، برنامه‌ی جامعی را اجرا می‌کردند.

در ادامه، چند سرفصل مورد بحث قرار می‌گیرد:

✓ اهمیت و جایگاه تبلیغ

✓ معنا و هدف تبلیغ

✓ تبلیغ ناظر به فرد

✓ تبلیغ ناظر به امت (مخاطب قرار دادن جمع انسان‌ها که به سمت یک

هدف در حال حرکت‌اند و امروزه این نوع از تبلیغ بسیار کم‌رنگ است)

✓ محتوای تبلیغ (اولویت‌هایی که در بیان معارف دین و بخش‌های مختلف آن

وجود دارد)

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۲/روایت از امام صادق ﷺ.



✓ برنامه و روش تبلیغ (تبلیغ صرفاً منبر رفتن است یا شامل روش‌های دیگر هم می‌شود؟)

- تبیین و روشنگری
- گفتمان‌سازی
- جریان‌سازی و رهبری

✓ الگوی عملی تبلیغ (بررسی سیره‌ی امام خمینی علیه السلام و روش عملی ایشان در تبلیغ)

اهمیت و جایگاه تبلیغ

باید توجه کنیم که تبلیغ، ابداع کسی نیست؛ بلکه دستور قرآن کریم است: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱ [آری این روش خداست درباره] آنان که همواره پیام‌های خدا را به مردم می‌رسانند و از [عظمت و مقام] او می‌ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند و برای حسابرسی [کار با ارزش اینان] خدا کافی است.»

«تبلیغ» مأموریت بزرگی است که خدای متعال بر دوش ما گذاشته است. در مورد اهمیت تبلیغ رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرمایند: «این انقلاب عظیم، مهم‌ترین رکن و عاملش همین تبلیغات بود؛ حال تحلیل‌گران مادّی هرطور می‌خواهند تبلیغ کنند، بکنند. آنچه که ما دیدیم و حس کردیم، این است و هر هدف بزرگی هم با این تأمین خواهد شد.»^۲

تبلیغات به قدری مهم است که در فضای بین‌المللی هم معظم له تبلیغات را مؤثرترین سلاح می‌دانند:

«امروز مؤثرترین سلاح بین‌المللی علیه دشمنان و مخالفین، سلاح تبلیغات

۱. احزاب/۳۹

۲. بیانات در دیدار با علما و روحانیون در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان ۱۴۷۶/۱۰/۳



است؛ سلاح ارتباطات رسانه‌ای است. امروز این قوی‌ترین سلاح است و از بمب اتم هم بدتر و خطرناک‌تر است.^۱

با وجود این درجه از اهمیت که تبلیغ دارد، ایشان در سال ۱۳۷۵ آنرا «باری بر زمین مانده» می‌دانند:

«دفتر تبلیغات مجموعاً می‌تواند دو هدف برای خودش تعریف کند. يك هدف، هدف اصلی است؛ يك هدف، هدف مترتب بر آن هدف اصلی است. اما شاید در واقع مهمتر از آن هدف اصلی تبلیغ است. شما می‌خواهید تبلیغ کنید؛ یعنی واقعاً تبلیغ، باری بر زمین مانده است. حتی الان هم که شما به این خوبی کار می‌کنید؛ سازمان تبلیغات هم کار می‌کند؛ حوزه‌ی علمیه هم بالاخره، باری به هر جهت - روحانیون و علما - کار می‌کنند؛ درعین حال بار تبلیغ این حقیقت زمین مانده است. من نمی‌توانم بگویم که ما این کار را به طور صحیح انجام می‌دهیم. شما اگر قبول ندارید، بسم‌الله. در همین شهر تهران - نمی‌گویم در ده یا شهر دور دست؛ نمی‌گویم خارج از کشور - الان دهه‌ی فاطمیه است. در مساجد، در حسینیه‌ها، در منازل که جلساتی - منبر - هست، تشریف ببرید؛ ببینید چند درصد - نفی کامل نمی‌کنم - از این تبلیغاتی که انجام می‌گیرد، متوجه به هدف معرفی دین اسلامی است که دُرّة التاج و آن عنصر برجسته و درخشانش، وجود مقدّس فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله علیهاست. شما ببینید چقدر متوجه به این است. یعنی کار، در اساس لنگ است.»^۲

بنابراین آنچه باید در تبلیغ بیان شود، به درستی بیان نمی‌شود. اما باید توجه داشت بزرگترین کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم، تبلیغ است.

۱. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۸/۷/۲

۲. بیانات در دیدار با اعضای دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم ۱۳۷۵/۷/۹



نکنتهی بعدی این است که تبلیغ وظیفه‌ی چه کسانی است؟ تلقی عمومی این است که تبلیغ فقط وظیفه‌ی روحانیت است! تبلیغ، در درجه‌ی اول متوجه به روحانیت است. اما لازم است تبلیغ در بین روحانیت هم پیرنگ‌تر شود. تبلیغ را نباید یکی از وظایف فرعی حوزه علمیه دید. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«نکنتهی مهمی در باب تبلیغ شما عزیزان هست که من عرض می‌کنم. البته در اهمیت تبلیغ، آنچه که لازم بوده است گفته شود، در این سال‌های متمادی، در درجه‌ی اول به‌وسیله‌ی امام بزرگوار ما و بعد بقیه‌ی دلسوزان و علاقه‌مندان و بزرگان و مراجع معظم تقلید و فضلالی نامدار گفته شده و بر همه معلوم گردیده است که «تبلیغ» وظیفه‌ی اصلی روحانیون و علمای دین است. درس خواندن ما، فکر کردن ما، تحقیق کردن ما، یافتن نگین‌ها و دُرهای ناب معارف اسلامی از گنجینه‌ی متون الهی، همه‌ی این کارهای ارزنده‌ای که وظیفه‌ی یکایک ماست، مقدمه‌ی تبلیغ دین خدا و تبلیغ حق است.

تبلیغ، یعنی رساندن. اگر ما بتوانیم پیام خدا را به دل‌ها منعکس کنیم و آن نور درخشنده را به جان‌های پاک بتابانیم، وظیفه‌ی بزرگ خودمان را انجام داده‌ایم. این همان وظیفه‌ی پیامبران است. حتی تشکیل حکومت اسلامی، جهاد فی سبیل‌الله، مبارزات بزرگی که علمای دین و اولیای دین و انبیای الهی انجام داده‌اند، به نحوی مقدمه برای این هدف است که حقایق الهی به دل‌های پاک برسد. ببینید حقایق دین و حقایق الهی چقدر مهم و حائز اهمیت است! ما نباید این را دست کم بگیریم. اینکه بارها گفته می‌شود حقایق ناب را به مردم بدهیم، یا قبل از آن، حقایق ناب را خود ما کشف کنیم، برای این است.»^۱

۱. بیانات در دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان ۱۳۷۷/۹/۲۳



ایشان تبلیغ را وظیفه‌ی همه‌ی روحانیون می‌دانند (نه گروهی از آنها) که این وظیفه نباید درجه‌ی دوم تلقی شود:

«من مصرّم که جامعه‌ی تبلیغی ما باید به تبلیغ به صورت يك کار اصلی و حقیقی و لازمه‌ی قطعی علم دین نگاه کند. جامعه‌ی علمی دینی - یعنی روحانیت - اولین وظیفه‌اش تبلیغ است. تبلیغ يك وظیفه‌ی درجه‌ی دوم مخصوص عده‌ای خاص از روحانیون نیست. شرایط و لوازم و نیازها و تلاش‌هایی احتیاج دارد. کسانی که اهل این کارند، باید دامن همّت به کمر بزنند و آستین‌ها را بالا کنند و این حرکت را انجام دهند. امروز نظام اسلامی، پشتیبان این گونه حرکت‌هاست. علمای محترم دین، ائمّه محترم جماعات و آبرومندان محترم در هر جا که هستند، از این گونه حرکت حمایت کنند و آن را تأیید نمایند.»^۱

فلا تبلیغ وظیفه‌ی اصلی همه‌ی روحانیون است. بنابراین این تصور که «به گوشه‌ای برویم و به کار خود مشغول باشیم و به تبلیغ کاری نداشته باشیم» کاملاً غلط است. از طرف دیگر نباید شأن مبلّغ (نسبت به دیگران که فعالیت‌های دیگر انجام می‌دهند) در نگاه‌های حوزوی پایین احساس شود. این امر مخالف اندیشه‌ی اسلامی معرفی شده توسط رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) است.

تبلیغ؛ وظیفه همگانی

نکنه‌ی دیگر این است که تبلیغ مختص روحانیون نبوده و وظیفه‌ای همگانی است. همه‌ی مسلمانان موظف به تبلیغ هستند. قرآن کریم از تبلیغ با تعبیر «بلاغ»، «بیان»، «تبیین» و امثالهم یاد کرده است که آنرا یکی از وظایف مقدس

۱. بیانات در دیدار جمع زیادی از روحانیون، فضلا و مبلّغان اسلامی در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان



انبیاء، علما، متفکران، دانایان و مصلحان می‌داند. امام خمینی علیه السلام در مورد اهمیت تبلیغ می‌فرماید:

«امروز تبلیغات يك ویژگی خاص دارد و بر همه لازم است که تبلیغات کنند؛ تبلیغات داخلی برای اینکه، مبادا- خدای نخواستہ- مردم تحت تأثیر تبلیغات سوء ابرقدرتها واقع بشوند، و بالاتر از او تبلیغات در خارج باید بشود. ما تبلیغاتمان در خارج بسیار ناقص است و اشخاصی که از خارج می‌آیند اینجا و با من ملاقات می‌کنند، همه از این مطلب شکایت دارند که در خارج تبلیغات کم است- البته وزارت خارجه و ارشاد اخیراً يك طرحهایی دارند و ان- شاء اللہ موفق خواهند شد- لکن باید ما تبلیغاتمان زیاد بشود که لاقلاً ما بتوانیم به ملت‌ها حالی کنیم که این تبلیغاتی که اینها بر ضد اسلام و بر ضد مسلمین و بر ضد جمهوری اسلامی می‌کنند، اینها تمام غلط است. و شما دیدید که وقتی خبرنگارها از اطراف می‌آیند و می‌بینند، آنهايي که انصاف دارند اعلام می‌کنند و همین چند روز پیش از این، یکی از آنها اعلام کرد که کلیه چیزهایی که ارتش ایران اعلام کرده است صحیح است، لکن رسانه‌های گروهی دست بردار نیستند. آنها اگر يك قدم فرض کنید که صدامیها پیش بیایند، او را قلمداد می‌کنند که کجا را گرفتند، کجا چه شد، محاصره کردند ارتش ایران را و چنانچه ایران پیش برود، حتی الامکان ذکر نمی‌کنند، آن وقتی که خیلی رسوایی در می‌آورد ذکر کمی می‌کنند و می‌روند دنبال اینکه آیا چه خواهد شد. ای وای که اگر اسلام پیروز بشود چه خواهد شد. و ما امروز موظفیم که تبلیغات را هر چه بیشتر تقویت کنیم و دولت و وزارت ارشاد موظف است که تبلیغات را در خارج تقویت کند و همه آقایانی که از اول شأنشان تبلیغ بوده است، انبیاء شأنشان تبلیغ بوده است، اولیاء خدا شأنشان تبلیغ بوده است، همه آقایان علمایی که هستند، اینها همه مبلغین اسلام هستند. باید خطبای عظام ما که مبلغین اسلامند، علمای



اعلام ما، طلاب عزیز ما و قشرهای دیگری که در تبلیغات دخالت دارند و مشغول این عمل شریف هستند، و تبلیغات خودشان را تسریع کنند. البته روی يك موازینی و روی يك نظامی و روی يك سازمانی که آن طور البته بهتر خواهد بود. و من هم که وظیفه ام دعا کردن به شماست و از اول هم دعاگوی شما بودم، من هم امیدوارم که موفق بشوم به وظیفه خودم عمل کنم.»^۱

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در مورد گستردگی جبهه‌ی تبلیغ و وظیفه‌ی مداحان در این جبهه می‌فرماید:

«جبهه‌ی تبلیغ، جبهه‌ی وسیعی است که در آن هنر و آموزش و علم و دین و دانشگاه و حوزه و وزارت ارشاد و صدا و سیما هستند، که يك قسمت از این جبهه‌ی وسیع، به جماعت مداح - این برادرهایی که در دوره‌ی جنگ و دفاع مقدس در جبهه بودند، خوب در ذهنشان حرف بنده را تصویر می‌کنند - سپرده شده است و آن مانند این است که این بخش عظیم را این لشکر یا این قرارگاه به عهده دارد و تکه‌ای از آن را به گردن ما سپرده‌اند؛ ما باید این را خوب از عهده بریابیم، تا دیگران هم که در بخش‌های خودشان از عهده برآمده‌اند، مجموعش بشود پیروزی؛ باید برادران مداح به این موضوع توجه کنند؛ و الا ما در نوحه خوانی، مصیبت خوانی و مرثیه خوانی، اگر يك مقدار همت و سلیقه به خرج بدهیم، می‌توانیم همه‌ی این مفاهیم عالی را بگنجانیم و البته می‌شود همه‌ی این‌ها را پوچ و پوک و خالی کرد و فقط ظواهری باشد. این موضوع می‌تواند در روضه، در نوحه، در سینه‌زنی و در مدح و مصیبت باشد؛ طوری که فقط دلی بسوزد و قطره اشکی بریزد، بدون اینکه اندک بهره‌ی برده شود؛ در روز جشن هم به همین نحو. وظیفه و مسئولیت بزرگ جامعه‌ی مداح این است که مطالبش پُر مغز و پُر محتوا باشد و به شیوه‌ی درست این

۱. سخنرانی در جمع اعضای شورای عالی تبلیغات اسلامی (ویژگی تبلیغات در زمان ما) ۱۳۶۱/۲/۲۶



را اداره کند؛ هم در مصیبت و مدایح، و هم در عزا و جشن. باید مطالب با شکل‌های مختلف و در قالب‌های مختلف بیاید.»^۱

معظم له در توصیه‌ی دیگری به مداحان می‌فرماید:

«بهترین استفاده‌ی از این فرصت [مداحی] چیست؟ تبلیغ معارف دین؛ تبلیغ همان چیزی که این بزرگواران، این نشانه‌های عظمت و فضیلت برای خاطر آن، جانشان را کف دست گرفتند؛ این همه رنج بردند؛ این همه مصیبت کشیدند؛ حادثه‌ی عاشورا به‌وجود آمد؛ حوادث گریه‌آور صدر اسلام به‌وجود آمد. [اینها] برای چه بود؟ برای ترویج معارف دین بود. از این فرصت برای ترویج معارف دین، برای سوق دادن نسل جوان برای عمل به دین، برای عمل به شریعت، برای عمل به مسئولیتهای بزرگ این دوران استفاده کنید. امروز کشور ما، ملت ما و دنیای اسلام محتاج درست فهمیدن، درست عمل کردن و ایستادگی کردن است. ملت ایران الگو است؛ در میان ملت‌ها، جوانان موتور حرکتند. این جوانها در اختیار شما هستند؛ یعنی شما با يك نگاه، ملاحظه خواهید کرد که به يك معنا موتور حرکت دنیای اسلام، زیر کلید شما است. معارف دین را تبلیغ کنید. آنچه را مردم احتیاج دارند و آنچه را این جوانها احتیاج دارند برای پاك بودن، برای پاك زیستن، برای سبک زندگی اسلامی، برای مسلمان شدن به‌معنای واقعی کلمه، برای عاقبت به خیری، به اینها یاد بدهید؛ این در اختیار شما است.»^۲

ایشان تبلیغ و تبیین را وظیفه‌ی مجموعه‌های فرهنگی و ادبی هم می‌دانند:

«همه وظیفه داریم. وظیفه‌ی مجموعه‌ی فرهنگی و ادبی و هنری هم وظیفه‌ی مشخصی است: بلاغ، تبیین؛ بگوئید، خوب بگوئید. من همیشه تکیه بر این می‌کنم: بایستی قالب را خوب انتخاب کنید و هنر را بایستی تمام عیار توی

۱. بیانات در دیدار مداحان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه (س) ۱۳۸۳/۵/۱۷

۲. بیانات در دیدار مداحان به مناسبت میلاد حضرت فاطمه (س) ۱۳۹۴/۱/۲۰



میدان بیاورید؛ نباید کم گذاشت، تا اثر خودش را بکند.»^۱
 در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) تبلیغ صرفاً وظیفه‌ی روحانیت نبوده و
 وظیفه‌ای همگانی است. جوانان، بسیج، صداوسیما و... موظف به تبلیغ هستند.
 از جمله در مورد بسیج می‌فرمایند:

«بسیج دو جلوه دارد؛ این حتماً مورد توجه باشد. يك جلوه، جلوه‌ی مجاهدت در
 عرصه‌ی دفاع سخت است؛ همان که برای خاطر آن شما آموزش نظامی
 می‌بینید. در دوران هشت سال دفاع مقدس، معجزه‌ی حضور بسیج خودش را
 نشان داد؛ دلگرمی مجموعه‌های نظامی ما به حضور بسیجی‌ها بود در میدان
 نبرد، و بعد از آن هم در موارد گوناگون در کشور هر حادثه‌ای پیش آمده، بسیج در
 میدان دفاع سخت و دفاع نظامی حضور داشته. و همچنین در عرصه‌ی دفاع نرم،
 جنگ نرم که اینجا هم همین جور است. در عرصه‌ی جنگ نرم، یعنی عرصه‌ی
 علم، عرصه‌ی خدمت‌رسانی، عرصه‌ی سازندگی، عرصه‌ی تبلیغات دینی،
 عرصه‌ی فرهنگی، هم بسیج مثل عرصه‌ی نظامی حضور دارد و باید حضور داشته
 باشد و باید تلاش کند و حرکت کند.»^۲

بنابراین تبلیغ طراز اسلام ناب، هر چند تفاوت‌های زیادی با تبلیغ سنتی دارد،
 اما آنرا نفی و طرد نکرده بلکه ارتقا می‌دهد.

معنا و هدف تبلیغ

بخشی از تعریف تبلیغ، منطبق با تبلیغ مرسوم و فراگیر است. رهبر معظم
 انقلاب (حفظه الله) در تعریف تبلیغ می‌فرمایند:
 «تبلیغ، یعنی رساندن. اگر ما بتوانیم پیام خدا را به دل‌ها منعکس کنیم و آن نور

۱. بیانات در دیدار جمعی از شعرا ۱۴/۶/۱۳۸۸

۲. بیانات در دیدار بسیجیان ۶/۹/۱۳۹۸



درخشنده را به جان‌های پاک بتابانیم، وظیفه‌ی بزرگ خودمان را انجام داده‌ایم. این همان وظیفه‌ی پیامبران است. حتی تشکیل حکومت اسلامی، جهاد فی سبیل الله، مبارزات بزرگی که علمای دین و اولیای دین و انبیای الهی انجام داده‌اند، به نحوی مقدمه برای این هدف است که حقایق الهی به دل‌های پاک برسد. ببینید حقایق دین و حقایق الهی چقدر مهم و حائز اهمیت است! ما نباید این را دست کم بگیریم. اینکه بارها گفته می‌شود حقایق ناب را به مردم بدهیم، یا قبل از آن، حقایق ناب را خود ما کشف کنیم، برای این است.»^۱

بنابراین معنای اصلی تبلیغ، رساندن (بلاغ) است. باید در تبلیغ حقیقت را به ذهن و دل مخاطب نشانده.

یکی اهداف تبلیغ، تربیت و تزکیه‌ی مردم است. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این رابطه می‌فرماید:

«اساس کار تبلیغ، بر پیش بردن مخاطب است. باید آن‌ها را آگاه کرد و ترقی و رشد فکری داد و در جهت آگاهی دینی و تقرب به پروردگار و کمالات نفسانی پیش برد؛ مثل شاگردی که انسان او را روز به روز تربیت می‌کند و پیش می‌برد.»^۲

در همین زمینه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) نکته‌ی دیگری را هم اضافه می‌کند:

«هرکسی از روحانیون در هر مرکزی که پُست و جای اوست، همه‌ی وجود و همه‌ی همت خود را بر تبیین دین و تربیت دینی مردم بگذارد.»^۳

۱. بیانات در دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان ۱۳۷۷/۹/۲۳

۲. بیانات در دیدار جمع زیادی از روحانیون، فضلا و مبلغان اسلامی در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان ۱۳۷۴/۱۰/۲۷

۳. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب حوزه‌ی علمیه و ائمه‌ی جمعه و جماعات استان بوشهر ۱۳۷۰/۱۰/۱۱



«باید عمده‌ی تبلیغ در جهت خاضع کردن دل‌ها در مقابل اراده الهی و تسلیم در مقابل خدای متعال باشد. این، مهم‌ترین کار است. تسلیم در مقابل خدای متعال، مقدمه‌ی همه‌ی خیرات و برکات است. این که باشد، آن وقت دلی که آگاه از حوادث جاری دنیاست، تکلیف را برای صاحب خود معین می‌کند.»^۱

بنابراین تبلیغ باید بندگی خدا را انسان‌ها بیشتر کند. امام خمینی علیه السلام در مورد معنای تبلیغات می‌فرماید:

«تبلیغات، که همان شناساندن خوبی‌ها و تشویق به انجام آن و ترسیم بدی‌ها و نشان دادن راه گریز و منع از آن است، از اصول بسیار مهم اسلام عزیز است.»^۲

آنچه تا اینجای بحث در مورد معنای تبلیغ اشاره شد، با فهم مرسوم و عرفی از تبلیغ هماهنگ است. یعنی به طور معمول تبلیغ به همین شکل شناخته می‌شود که چنین اهدافی دارد:

✓ رساندن پیام الهی

✓ موعظه

✓ تربیت و پیشبرد مخاطب

✓ خاضع کردن دل‌ها در پیشگاه فرمان الهی

✓ دعوت مردم و کشاندن آنها به خوبی‌ها و دور کردن ایشان از بدی‌ها

باید توجه داشت که خصوصیات ذکر شده بخشی از تبلیغ است (نه همه‌ی آن). این خصوصیات ناظر به فرد (بما هو فرد) است. بخش عمده‌ی تبلیغی که امروز رایج است، به این شکل است (و دیگر خصوصیات لازم را ندارد) و اگر مبلغ کار خود را به درستی انجام دهد، اهداف به همین موارد محدود می‌شود.

۱. بیانات در دیدار روحانیان و مبلغان اعزامی به مناسبت فرارسیدن ماه مبارک رمضان ۱۳۷۲/۱۱/۱۷

۲. حکم انتصاب آیت الله جنتی به ریاست سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۶۸/۱/۱۴



در ادامه به شاخص‌های دیگری در تبلیغ اشاره می‌شود که در تبلیغ مرسوم وجود ندارد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی (۱۳۹۶) با توضیح پیرامون پروپاگاندا ی غربی به توضیح تبلیغ اسلامی می‌پردازند:

«تبلیغ، ریشه‌ی قرآنی دارد؛ کاری نیست که ما آن را اختراع کرده باشیم یا از کسی در دنیا آن را یاد گرفته باشیم. خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب می‌فرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَحْشَوْنَهُ وَ لَا يَحْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»؛ و در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده [می‌فرماید]: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ پروردگار عالم دستور تبلیغ را به پیغمبر خودش عنایت می‌کند و در آیات کریمه‌ی قرآن از قول پیغمبران، مکرر در مکرر مسئله‌ی تبلیغ ذکر شده: «أَبْلَغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحْ لَكُمْ». تبلیغ یعنی چه؟ یعنی رساندن؛ رساندن چه؟ رساندن يك پیام، يك سخن درست. این معنای تبلیغ اسلامی است؛ منتها شرط این تبلیغ این است که صادقانه باشد، صمیمانه باشد، امانت‌دارانه باشد، مسئولانه باشد؛ این معنای تبلیغ است؛ در واقع کار با عظمتی که شما انجام می‌دهید، این است. در حکومت‌های مادی - عمدتاً در غرب - هم، تبلیغ هست؛ [به اصطلاح] پروپاگاندا؛ که این با آن، به‌طور مبنایی و اصولی متفاوت است. پروپاگاندا برای کنترل کردن افکار عمومی مردم است، در جهت دست یافتن به قدرت، به منفعت، به پول است. غربی‌ها انصافاً در این قضیه، ورودشان هم خوب است، خیلی بلدند. تبلیغات به معنای غربی - پروپاگاندا ی غربی - را خیلی خوب بلدند؛ پول درمی‌آورند، به قدرت می‌رسند؛ با چه [کاری]؟ با کنترل افکار عمومی مردم. [اما] تبلیغ اسلامی مسئله‌اش این نیست؛ تبلیغ اسلامی عبارت است از تفاهم با مردم؛ بحث کنترل نیست، بحث تفاهم است؛ ذهنها را به سمت يك هدف عالی و والایی متوجه کردن و ذهنها را به هم نزدیک



کردن. اثر این تفاهم چیست؟ اثر تفاهم این است که مردم در جهت کارهای اساسی و خیر، خودشان مسئولانه وارد می‌شوند؛ این [طور] است. در تبلیغ اسلامی، بحث قدرت‌یابی نیست، بحث دست یافتن به پول نیست؛ [بلکه] بحث آوردن مردم در مقام مسئولیت است؛ خودشان احساس مسئولیت می‌کنند، خودشان وارد می‌شوند و قهراً نتیجه‌ای که بر این حرکت مردمی عظیم مترتب شد، منافعش هم متوجه خود مردم خواهد شد. این معنای تبلیغ است؛ بنابراین بکلی متفاوت است با آن کاری که غربی‌ها می‌کنند. در آن پروپاگاندای غربی، فریب افکار عمومی اشکالی ندارد، بازیگری اشکالی ندارد، رفتارهای هنرپیشه‌وار اشکالی ندارد، دروغ گفتن اشکالی ندارد؛ هر چه انسان را به آن نتیجه‌ی مادی برساند، در پروپاگاندای غربی جایز است؛ [اما] در تبلیغ اسلامی ابدأً در تبلیغ اسلامی، صداقت، امانت‌داری، احساس مسئولیت و مانند اینها لازم است.^۱

در این تعریف، مسئله، فرد نیست بلکه هویت جمعی (به معنای امت) در نظر گرفته می‌شود. در حقیقت هویت جمعی، همان هویت اصیل از نگاه دین است که هویت فردی در قالب آن معنا می‌یابد. با توجه به این نگاه، تبلیغ باید در جهت ایجاد فهم مشترک باشد به گونه‌ای که ذهن مبلّغ و مردم به سمت فهم اهداف عالی و والا متوجه شود. این مطلب ریشه در شناخت درست اسلام ناب دارد. اسلامی که بگوید فقط مقید به رعایت برخی احکام باشید و بقیه‌ی زندگی خود را به هر شکل که خواستید تنظیم کنید، اسلام تحریف شده و فردی است! اسلام ناب، اسلامی است که برای زندگی انسان هدف تعریف کرده و روش رسیدن به آن هدف (مسیر) را هم به او می‌گوید که البته ضمن حرکت در این مسیر باید

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی سراسر



خودسازی هم انجام دهد.^۱

هدف عالی در اسلام ناب همانطور که قبلاً اشاره شد، چیرگی اسلام بر همه‌ی ادیان و فرهنگ‌هاست:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۲

امام خمینی علیه السلام در مورد این هدف عالی می‌فرماید:

«ملي گراها تصور نمودند ما هدفمان پیاده کردن اهداف بين الملل اسلامي در جهان فقر و گرسنگي است. ما مي گوييم تا شرك و كفر هست، مبارزه هست. و تا مبارزه هست، ما هستيم. ما بر سر شهر و مملكت با كسي دعوا نداريم. ما تصميم داريم پرچم «لا اله الا الله» را بر قلل رفيع كرامت و بزرگواري به اهتزاز درآوريم.»^۳

در واقع باید هدف به این شکل انتخاب شود. اساساً انتظار فرج و ظهور امام زمان (عج)، انتظار کشیدن برای یک حکومت توحیدی عدل جهانی است. بر این اساس، تبلیغ یعنی اصل کلی این هدف بزرگ و لوازم آنرا به گونه‌ای در مخاطب نهادینه شود که همه، یک مقوله را بفهمیم. تا زمانی که چنین تفاهمی شکل نگرفته باشد، تبلیغ صورت نگرفته است.

با این توضیح، به مرور تفاوت‌های تبلیغ مرسوم با تبلیغ طراز اسلام ناب روشن می‌شود. در تبلیغ مرسوم نیازی به هماهنگی بین مبلغین نیست؛ هر مبلغی هر بخش از دین را که خواست برای هر مخاطبی بیان می‌کند (و مآجور است ان شاء الله). اما وقتی صحبت از «تفاهم» در تبلیغ است، مبلغین باید به صورت هماهنگ عمل کنند و نمی‌توانند پراکنده و واگرا فعالیت نمایند. در تبلیغ طراز اسلام ناب،

۱. برای درک بهتر این مطلب به کتاب «اسلام ناب در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)» انتشارات چاپ و نشر بین الملل مراجعه کنید.

۲. توبه/۳۳؛ فتح/۲۸؛ صف/۹

۳. پیام به ملت ایران (قبول قطعنامه ۵۹۸ و سالگرد کشتار خونین حجاج) ۱۳۶۷/۴/۲۹



نه گروهی از مبلغین، بلکه یک «شبکه‌ی تبلیغی» و «دستگاه تبلیغی» لازم است تا همه به صورت هماهنگ روی یک نقطه متمرکز شده و یک تصویر واضح را بین مردم ایجاد کنند. طبیعتاً لازمه‌ی چنین تبلیغی این است که خود مبلغین تصویر مشترکی به دست آورده باشند.

وقتی تفاهم (فهم مشترک) در مردم به وجود بیاید، مردم به طور مسئولانه در جهت انجام کارهای اساسی و خیر وارد می‌شوند. بنابراین یکی از اهداف تبلیغ اسلامی به صحنه آوردن مردم و در مقام مسئولیت است. به بیان دیگر اولاً، هدف بزرگ زندگی را برای مردم تبیین می‌کنیم و ثانیاً از آنها می‌خواهیم تمام زندگی خود را برای رسیدن به این هدف صرف کنند. با چنین نگاهی، مبلغ تصور نمی‌کند که «منبری بروم و مطلبی بگویم؛ نهایتاً پاکت هم بگیرم و التماس دعا!». چنین تصویری با آن تبلیغی که بناست زمینه‌ساز آوردن مخاطب به میدان باشد، بسیار متفاوت است. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در بیان این شاخص از تبلیغ می‌فرماید:

«تبلیغ باید جریان ساز باشد، تبلیغ باید گفتمان ساز باشد، تبلیغ باید فضا ایجاد کند؛ گفتمان ایجاد کند. گفتمان یعنی یک مفهوم و یک معرفت همه‌گیر بشود در برهه‌ای از زمان در یک جامعه. آن وقت، این می‌شود گفتمان جامعه. این، با کارهای جدا جدای برنامه‌ریزی نشده، حاصل نخواهد شد؛ این کار احتیاج دارد به برنامه‌ریزی و کار فعال و مثل دمیدن پیوسته‌ی در وسیله‌ی فشاری است که می‌تواند آب یا مایه‌ی حیات یا هوا را به نقاط مختلفی که مورد نظر است، برساند. باید دائم با این دم دمید، تا این اشتعال همیشه باقی بماند. این کار هیچ نباید متوقف بشود و به برنامه‌ریزی احتیاج دارد. این گفتمان‌سازی برای چیست؟ برای این است که اندیشه‌ی دینی، معرفت دینی در مخاطبان، در مردم، رشد پیدا کند. اندیشه‌ی دینی که رشد پیدا کرد، وقتی همراه با احساس مسئولیت باشد و تعهد باشد، عمل به وجود می‌آورد و همان چیزی می‌شود که پیغمبران دنبال آن بودند.



فرهنگ صحیح، معرفت صحیح، در مواردی بیدارباش، در مواردی هشدار؛ این‌ها کارکردهای تبلیغ است؛ آثار و نتایجی است که بر تبلیغ مترتب می‌شود.»^۱

معظم له در بیان دیگری می‌فرمایند:

«اگر این مطلب درست است که شرف هر فنی، به شرف هدف و غایت از آن فن بستگی دارد، باید بگوییم که یکی از اشرف فنون، همین فن تبلیغ دین و گویندگی معارف دینی و اسلامی است؛ همین چیزی که در عرف ما، به وعظ و منبر معروف است؛ زیرا هدف از حرفه‌ی تبلیغ و گویندگی دینی، عبارت است از موعظه برای تزکیه‌ی مردم، تبیین معارف دینی برای بالا رفتن سطح آگاهی دینی مردم، و بیان مصایب و مراثی حضرت ابی عبد الله (علیه السلام)؛ یعنی آرایه‌ی الگویی به مردم، برای کیفیت بخشیدن به حرکت در راه هدف‌های بزرگ. همه‌ی این چیزها جزو اشرف هدف‌هاست؛ هم تزکیه، هم بالا بردن افکار و آگاهی‌های مردم، هم آرایه‌ی الگو برای جهاد و تلاش فی سبیل الله.»^۲

ایشان ضمن تأکید بر اهمیت تزکیه‌ی مردم و تبیین معارف دینی در تبلیغ (که نباید این اهداف کمرنگ شود یا نادیده گرفته شود)، هدف سوم را ارائه‌ی یک الگو برای حرکت در راه اهداف بزرگ می‌دانند. الگوی چنین حرکتی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام هستند. در واقع اگر در تبلیغ از امام حسین علیه السلام صحبت می‌شود، نباید هدف را صرفاً روضه‌خوانی و مرثیه‌خوانی برای گریه‌ی مخاطب قرار داد! هدف از روضه‌خوانی این است که مخاطب متوجه شود. باید برای دین و رسیدن به اهداف آن هزینه داد و به میدان آمد. تا زمانی که انسان وارد میدان عمل نشده و گوشه‌نشین باشد و صرفاً به نماز و روزه و نیایش بپردازد، جزء یاران امام حسین علیه السلام محسوب نمی‌شود. مجلس روضه‌ای که مخاطبین را به میدان عمل (برای رسیدن

۱. بیانات در دیداد طلاب و روحانیون ۱۳۸۸/۹/۲۲

۲. بیانات در دیدار روحانیون و مبلغان، در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۷۰/۴/۲۰



به آرمان‌ها) نکشاند، آنها را تخدیر می‌کند! اگر کسی بایدن (رئیس جمهور آمریکا) را توجیه کند، او در کاخ سفید هم مجلس روضه برپا می‌کند؛ همانطور که شاهد بودیم اوباما (رئیس جمهور اسبق آمریکا) در ماه رمضان افطاری داد! در واقع مستکبرین با اسلامی که در مقابل آنها نایستد و ضرری برایشان نداشته باشد، مشکلی ندارند! اگر بدانند روضه، صرفاً اشک ریختن است (نه چیز دیگر) حاضر به برگزاری مجلس روضه هم هستند! (تا بدین وسیله خود را به مسلمانان نزدیک کرده و خود را دوست آنها معرفی کنند)

فلذا سه هدف مهم تبلیغ طراز اسلام ناب عبارتست از:

✓ تزکیه

✓ تبیین معارف دینی و بالا بردن آگاهی‌های مردم

✓ ارائه‌ی الگو برای جهاد فی سبیل الله

در حقیقت تبلیغ در قالب منبر را باید با این چشم نگاه کرد.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد نقش منبر در انقلاب اسلامی هم

می‌فرماید:

«در طول قرن‌ها و در این چند قرن اخیر، در مجموع کشور ما، این بینش و این تذکر راجع به دین، به نام و مناسبت حسین بن علی (علیه السلام) وجود داشته است و در سطحی مردم را متذکر به دین نگهداشته است. این کانال کشی وسیع، در انقلاب به کار آمد. از این کانال کشی منظم در سطح کشور، تفکر انقلابی ما که مستند به حادثه‌ی عاشورا هم بود در همه جا گسترش پیدا کرد و مردم را وارد میدان نمود. اگر در این خصوص، کشور ما را با کشورهای دیگر اسلامی مقایسه کنید، در آنجایی که نام امام حسین علیه السلام وجود ندارد، فرق بین این دو را مشاهده خواهید کرد. این، خصوصیتی به جامعه‌ی ما بخشیده است.

پس، این يك نهاد مؤثر در بافت اجتماعی و دینی و فکری ماست. این مجموعه و



این نهاد، در گذشته مؤثر بود؛ اما تحت یک ضابطه و قانون و قاعده نبود؛ علاوه بر اینکه افکار دینی، میدان عرضه شدن و مطرح شدن نداشت. در این رسانه‌ی جمعی صوتی و تصویری کشور، تنها در ایام عاشورا، سطح خیلی نازلی از این مسائل را در شکل یک سینه‌زنی و از این قبیل، به مردم نشان می‌داد. وقتی هم که انسان گوش می‌کرد، غالباً انحرافی بود!

امروز این رسانه، حامل پیام تفسیر قرآن و معارف اسلامی و مسائل فلسفی و عرفانی و معارف آل محمد (علیهم الصلوة و السلام) است. پس، از طرفی، این یک امکان جدید در خدمت گویندگان دین است؛ از طرف دیگر، ما معلمان و گویندگان، این توان و امکان را پیدا کرده‌ایم که به صورت یک وظیفه، معارف اسلامی را در همه‌ی ابعادش، آزادانه برای مردم بشکافیم. در گذشته این طور نبود. چیزهایی را می‌شد گفت، چیزهایی را هم نمی‌باید گفت و نمی‌گذاشتند؛ ولی امروز آن طور نیست.

گمان من این است که ما امروز در قبال نهاد منبر، یک وظیفه‌ی جدید داریم؛ یک سازماندهی و یک قاعده و ضابطه لازم است. این قاعده و ضابطه، بایستی به وسیله‌ی معمران این فن و خبرگان این میدان و کسانی که سالیان درازی در این راه بوده‌اند و جوانب گوناگون آن را سنجیده‌اند، و نیز فضلا و آگاهان به شرایط زمان برقرار بشود. هر سخن ضعیف و سستی گفته نشود؛ هر معرفت بی‌فایده یا کم‌فایده‌ی بی‌جای معارف پُر‌فایده را نگیرد؛ اقتضای زمانه و نیاز مردم به معارف دینی، مورد توجه قرار بگیرد؛ حادثه‌ی عاشورا که در باب جهاد و مبارزه‌ی فی سبیل الله، أم المعارف است و پایه‌ی اصلی انقلاب ماست، به صورت پیراسته بیان بشود؛ حقایق در آن جلوه کند و اضافاتی که احیاناً در گوشه و کنار از زبان‌ها و یا قلم‌هایی تراوش کرده و شنیده و خوانده شده است، کنار برود. مسأله‌ی عاشورا شوخی نیست. نمی‌شود این قضیه‌ی با آن عظمت را با خرافات آمیخت و



انتظار تأثیر کامل داشت. امروز، روزی است که باید این کارها انجام بگیرد.^۱
معظم له در همین سخنرانی می‌فرماید:

«امروز مسئولیت روحانیت، مسئولیت عظیمی است. در ده‌ها سال گذشته، بلکه در یکی، دو قرن گذشته، بحمد الله روحانیت در مواجهه‌ی با قضایای مهم بین‌المللی و مسائل مربوط به این کشور و بعضی کشورهای اسلامی دیگر، مواضع صحیحی اتخاذ کرده و تجربه‌ی افتخارآمیزی ارائه نموده است. از قبل از قضایای مشروطه در ایران بگیرید، تا قضایای جنگ اول جهانی در عراق و نیز جنگ دوم جهانی، تا حوادث انقلاب و بعد از انقلاب، همیشه مواضع روحانیت، مواضع صحیح، و عمل آن‌ها در آن سنگرها، عمل افتخارآمیزی بوده است. امروز هم تکلیف عظیمی با ما روبه‌روست؛ یعنی ارائه‌ی اسلام به صورتی که بتواند ذهن‌ها و دل‌های مردم را اشباع و سیراب کند، استفهام آن‌ها را به‌درستی پاسخ بدهد، ایمان آن‌ها و حضورشان در این میدان را به صورت خالصانه و مخلصانه حفظ کند، تا این‌شاء الله کار و منش ما مورد عنایت و لیعصر (أرواحنا فداه) قرار بگیرد و تأییدات و دعای آن بزرگوار شامل حال ما بشود.»^۲

ایشان ضمن اشاره به نقش‌آفرینی روحانیت در قضایای مختلف تاریخ معاصر، با تبیین معنای «عبودیت» و توسعه‌ی معنایی آن (خصوصاً در فضای اجتماعی) می‌فرماید:

«هدف باید «صراط الله» باشد؛ «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ». هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید. البته این عبودیت، در زمینه‌ی اخلاق، در زمینه‌ی عمل فردی و در زمینه‌ی عمل اجتماعی کاربرد دارد، که

۱. بیانات در دیدار مبلغین و روحانیون در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۷۰/۴/۲۰

۲. همان.



وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن وقت بحث‌های سیاسی، تحلیل‌های سیاسی و تبیین سیاسی هم در حوزه‌ی کار شما قرار می‌گیرد. اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار می‌گذاشتند، در این بود که عبودیت را به منطقه‌ی فردی منحصر می‌کردند. آن‌ها اینجا را غلط می‌فهمیدند و غلط عمل می‌کردند. بله؛ هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقه‌ی وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعه‌ی عظیم انسانی و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضع‌گیری‌های سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می‌تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد؛ چاره‌ای ندارید. باید درس اخلاق بگویید، درس اخلاق سیاسی هم بگویید، درس اخلاق و معنویت هم بگویید، تحلیل سیاسی هم بدهید، دشمن درونی را هم که نفس امّاره یا شیطان رجیم است معرفی کنید، دشمن اجتماعی را هم که شیطان بزرگ یا شیطان‌های گوناگونند معرفی کنید، ایادی و اذنان شیطان را هم معرفی کنید. وقتی معنای عبودیت الهی این شد که انسان از «انداد الله» اجتناب کند و تبری جوید، باید از همه‌ی اشکال آن تبری جوید. «انداد الله»، یک وقت نفس پلید انسانی است که درون اوست؛ «نفسک التی بین جنبیک». یک وقت شیطان است که در دعای صحیفه‌ی سجّادیه می‌گویید که «او را در وجود من مستقر کردی و به چیزی که مرا از آن متمکن نکردی، تمکن بخشیدی». یک وقت هم شیطان‌های قدرتمند عرصه‌ی سیاسی‌اند که برای اغوا و راهزنی و تسلط و ضربه زدن و به جهنم کشاندن ملت‌ها و شعوب بشری منتظر نشسته‌اند. «انداد الله» اینهايند. دعوت به عبودیت، نفی این‌ها را می‌طلبد؛ چاره‌ای ندارید.»^۱

۱. بیانات در دیدار علما و روحانیون در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان ۱۳۷۶/۱۰/۳



در بیان ذکر شده، معظم له معنای عبودیت را توضیح می دهند. بخشی از عبودیت به عمل فردی و بخش دیگری به عمل اجتماعی برمی گردد. به همین جهت تصریح دارند که اشتباه کسانی که مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار گذاشتند، منحصر کردن عبودیت به مسائل فردی بود. در چنین تبلیغی، مبلغ باید با دشمنان بشریت مواجهه پیدا کند چرا که نمی توان در مقابل ظلم ساکت بود. تحریض مردم و به میدان آوردن آنها هم برای مواجهه با دشمن خواهد بود. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در همین زمینه می فرماید:

«بدانید امروز بیشترین نقشه‌ی دشمنان، این کارهای عظیم، متوجه این است که ملت ایران این اعتماد به نفسی را که دارد، از دست بدهد. حالا عرض خواهم کرد. تلاش مهم جنگ نرم دشمن، امروز متوجه این است که ملت ایران امیدش را از دست بدهد. از این آیه‌ای که عرض کردیم - «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يُخَشَوْنَهُ وَ لَا يُخَشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» - معلوم می شود که این تبلیغ، دشمن دارد؛ [وقتی] که می فرماید تبلیغ می کنند رسالات الهی را، از خدا می ترسند، از غیر خدا نمی ترسند، پیدا است که غیر خدا در مقابل این مبلغین الهی، مبلغین رسالات الله، صفا آریی دارند؛ یا در آن آیه‌ی شریفه‌ی «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» که [می فرماید] خدا تو را حفظ می کند، نگران نباش، دغدغه نداشته باش از دشمن، پیدا است که در مقابل تبلیغ پیغمبر، صف دشمنان است، جبهه‌ی دشمنان است. برادران عزیز، خواهران عزیز! معنای این چیست؟ معنایش این است که شما آن وقتی که تبلیغ می کنید، تبلیغ اساسی می کنید، تبلیغ اسلامی می کنید، در مقابل این تبلیغ شما يك جبهه‌ی دشمنی صفا آریی می کند؛ این را باید بدانید.

تبلیغ میدان جنگ است. بعضی ها از اسم جنگ بدشان می آید؛ تا گفته می شود جنگ اقتصادی یا جنگ نرم یا جنگ تبلیغاتی، اینها بدشان می آید، [می گویند]



«آقا چرا این قدر از جنگ صحبت می کنید؟ از صلح صحبت کنید.»! خب جنگ هست. این غفلت ما است که اگر چنانچه دشمن متوجه ما باشد - جبهه‌ی دشمن به طرف ما نشانه گرفته که تیرهای خودش را پرتاب کند - ما غافل باشیم. امیرالمؤمنین فرمود «من نام لم ینم عنه»؛ شما اگر در سنگر خوابت برد، معنایش این نیست که طرف مقابل شما و دشمن شما هم خوابش برده؛ او مواظب شما است، او مراقب شما است، او منتظر است که شما خوابت ببرد. از اسم جنگ که نباید انسان خوف کند. خب دشمن الان در حال جنگ است؛ جنگ، جنگ نظامی نیست - البته جنگ نظامی نمی کنند، غلط هم میکنند اگر بخواهند بکنند - اما جنگ هست، جنگ نرم هست، جنگ‌هایی هست که از جنگ نظامی خطرناک تر است؛ دشمن در حال جنگ با ما است. خب، پس توجه داشته باشید که تبلیغ یعنی مواجهه‌ی با دشمن؛ تبلیغ درست، یعنی سینه به سینه شدن با دشمن حقیقت، با ظلم و با ظلمات؛ این، معنای تبلیغ است؛ این، حقیقت تبلیغ است.^۱

تبلیغی که رسالت خود را تحقق اسلام حقیقی می داند، تفاوت‌های مهمی با تبلیغ مرسوم پیدا می کند. مبلغ در تبلیغ طراز اسلام ناب، به معنی «سخنران» و معادل با آن نیست. برخی اقداماتی که این مبلغ انجام می دهد عبارتست از:

✓ سخنرانی (منبر)

✓ ارائه‌ی مشاوره

✓ اجرای برنامه‌های تربیتی

✓ ایجاد فهم عمومی در جامعه و امت

✓ تشکیلات‌دهی

✓ معرفی هدف بزرگ

۱. بیانات در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی سراسر کشور ۱۳۹۶/۱۰/۶



- ✓ آوردن مردم به میدان عمل
- ✓ جهاد و مقاتله در راستای هدف بزرگ
- ✓ ایستادن در مقابل دشمن

در مجموع می توان گفت این مبلغ به دنبال «اقامه ی دین» است که ایجاد و حفظ حاکمیت الهی از وظایف این مبلغ خواهد بود. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) بارها نسبت به روحانیونی که نسبت به حاکمیت اسلامی بی تفاوت اند، گلایه کرده اند؛ از جمله می فرمایند:

«این که یک آقایی در یک گوشه ای عبایش را بکشد به کول خودش، بگوید من به کارهای کشور کار ندارم، من به نظام کار ندارم، افتخار نیست؛ این ننگ است. روحانی باید از وجود یک چنین نظامی که پرچمش اسلام است، قانونش فقه اسلامی است، با همه ی وجود استقبال کند. مراجع تقلید کنونی، مکرر متعددی شان به بنده گفتند که ما تضعیف این نظام را به هر کیفیتی حرام قطعی می دانیم. خیلی شان از روی لطف به من پیغام میدهند یا میگویند که ما تو را مرتباً دعا می کنیم. این نشان دهنده ی قدرشناسی از نظام اسلامی است. حالا یک معممی یک گوشه ای بیاید خودش را از نظام کنار بگیرد؛ بهانه هم این است که ما فلان انتقاد را داریم. خیلی خوب، صد تا انتقاد داشته باش؛ دویست تایش به خود ما عمامه ای ها وارد است. مگر به ما انتقاد وارد نیست؟ وجود انتقاد و عیب در یک مجموعه مگر موجب می شود که انسان این همه محسنات و نقاط قوت را در آن مجموعه نبیند و ملاحظه نکند؟ در روحانیت هم همین جور است؛ عیوب الی ماشاء الله. بنده آخوندم، طلبه هستم، از قبل از بلوغ طلبه بودم تا الان؛ بیائید برای شما همین جا یک فهرست از بر بنویسم. صد تا اشکال در ما هست؛ اما این صد تا اشکال موجب می شود ما از روحانیت اعراض کنیم؟ ابداً. در مقابل این صد تا اشکال، هزار تا حُسن وجود دارد. در کسر و انکسار مصالح و مفاسد



است که انسان می تواند خط مستقیم را پیدا کند. حوزه های علمیه باید خود را سربازان نظام بدانند، برای نظام کار کنند، برای نظام دل بسوزانند، در خدمت تقویت نظام حرکت کنند؛ و این درست عکس آن چیزی است که سیاست سرویس های امنیتی انگلیس و آمریکا و اسرائیل و دیگران و دیگران دنبال می کنند. آنها تلاش می کنند بلکه بتوانند یک منفذی پیدا کنند. یک آخوندی یک گوشه ای حرفی می زند، که علی الظاهر برخلاف خواست و فهم و عقیده ی کلی نظام است، بزرگش می کنند؛ آن آدم را اگر کوچک هم باشد، از او یک تصویر بزرگی درست می کنند، برای اینکه فاصله ی بین نظام و روحانیت را برجسته کنند؛ القاء کنند که چنین فاصله ای وجود دارد. بنابراین حوزه های علمیه نمی توانند سکولار باشند. اینکه ما به مسائل نظام کار نداریم، به مسائل حکومت کار نداریم، این سکولاریسم است.»^۱

معظم له در توضیح پیرامون معنای دقیق «امر به معروف و نهی از منکر»، بالاترین مصداق آنرا در سطح حکومتی تعریف می کند:

«در حاشیه عرض بکنیم که این معنای مهمّ امر به معروف و نهی از منکر را نباید به مسائل زیر نصاب اهمّیت منحصر کرد؛ بعضی تصوّر می کنند امر به معروف و نهی از منکر منحصر می شود به اینکه انسان به فلان زن یا فلان مردی که يك فرع دینی را رعایت نمی کند تذکّر بدهد؛ البتّه اینها امر به معروف و نهی از منکر است اما مهم ترین قلم امر به معروف و نهی از منکر نیست. مهم ترین قلم امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از امر به بزرگ ترین معروف ها و نهی از بزرگ ترین منکرها. بزرگ ترین معروف ها در درجه ی اول عبارت است از ایجاد نظام اسلامی و حفظ نظام اسلامی؛ این امر به معروف است. معروفی بالاتر از ایجاد نظام اسلامی

۱. بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۱۹



و حفظ نظام اسلامی نداریم؛ هر کسی که در این راه تلاش کند، امر به معروف است؛ حفظ عزت و آبروی ملت ایران، بزرگ‌ترین معروف است. معروف‌ها اینها هستند؛ اعتدالی فرهنگ، سلامت محیط اخلاقی، سلامت محیط خانوادگی، تکثیر نسل و تربیت نسل جوان آماده‌ی برای اعتدالی کشور، رونق دادن به اقتصاد و تولید، همگانی کردن اخلاق اسلامی، گسترش علم و فناوری، استقرار عدالت قضائی و عدالت اقتصادی، مجاهدت برای اقتدار ملت ایران و وراثت آن و فراتر از آن، اقتدار امت اسلامی و تلاش و مجاهدت برای وحدت اسلامی؛ مهم‌ترین معروف‌ها اینها است و همه موظفند در راه این معروف‌ها تلاش کنند؛ امر کنند. نقطه‌ی مقابل اینها هم عبارت است از منکرها. ابتدال اخلاقی، منکر است؛ کمک به دشمنان اسلام، منکر است؛ تضعیف نظام اسلامی، منکر است، تضعیف فرهنگ اسلامی، منکر است؛ تضعیف اقتصاد جامعه و تضعیف علم و فناوری، منکر است؛ از این منکرها باید نهی کرد.»^۱

نکته‌ی بسیار مهم این است که ایجاد حاکمیت الهی تأثیر بسیار زیادی در ترویج و تبلیغ دین دارد. ایشان در این زمینه از یکی از متفکرین اسلامی اینگونه نقل قول می‌کنند:

«مرحوم سید قطب در یکی از نوشته‌هایش حرفی دارد که من از چهل سال قبل یا شاید بیشتر که این حرف را دیدم، دائماً در ذهن من هست. او می‌گوید اگر طرف‌داران و داعیان اسلام - مضمون حرف این است. حالا جزئیات حرف چون خیلی قدیم دیدم، یادم نیست - به جای نوشتن این همه کتاب، به جای این همه تبلیغات، به جای این همه سخنرانی، اداره‌ی این همه مسجد، یک کار برای ترویج اسلام بکنند، آن کار از همه‌ی این کارها تأثیرش بیشتر است. و آن اینکه در



گوشه‌ای از دنیا - به ذهنم است می‌گوید در يك جزیره‌ای دور افتاده‌ای - يك حکومت اسلامی تشکیل بدهند؛ نفس تشکیل يك حکومت اسلامی در گوشه‌ای از این دنیای بزرگ اثرش از هزاران کتاب، هزاران سخنرانی، هزاران مطلب نکته‌دار در ترویج دین، بیشتر است. ما این را امتحان کردیم. نظام اسلامی وقتی تشکیل شد، فریاد اسلام وقتی از حلقوم آن مرد بزرگ و شجاع و بی‌نظیر خارج شد؛ امام بزرگوار ما - که هیچ شخصیتی از این شخصیت‌های مصلح اسلامی تاریخمان را با او نمی‌توانیم قیاس کنیم. من با شرح حال بزرگانی از مصلحان از قبیل سید جمال‌ها و دیگرانی که بودند، آشنا هستم. هیچ کدام با این مرد بزرگ، این امام عزیزی که خداوند توفیق داد ما زمان او را درك کردیم، قابل مقایسه نیستند. با آن شجاعت، با آن صراحت، با آن احساس عزت، از اسلام حرف زد - ناگهان همه‌ی دنیای اسلام قلوبشان متوجه به اسلام شد. امروز شما در هر کدام از دانشگاه‌های کشورهای اسلامی بروید، بین دانشجویان و طبقه‌ی تحصیل کرده‌ی جوان، گرایش و عشق به اسلام را می‌بینید. این‌ها همان‌هایی بودند که کمونیست‌ها آن‌ها را به راحتی جذب می‌کردند؛ جریان‌های گوناگون ملحد به راحتی آن‌ها را به خودشان متمایل می‌کردند. امروز این گرایش‌ها به حد اقل رسیده. نگاه، نگاه به اسلام است. این همه که شما می‌بینید از سوی دولت‌های مرتجع، دولت‌های وابسته، دولت‌های اسیر و ذلیل در منطقه‌ی ما علیه انقلاب کار انجام می‌گیرد، به خاطر همین است؛ می‌ترسند؛ گرایش‌ها را می‌بینند؛ علاقه‌ی صمیمی و قلبی بخصوص جوان‌هایشان و ملت‌شان را به این انقلاب و به این نظام و به این پرچم برافراشته‌ی اسلام در اینجا می‌بینند. این را می‌بینند، به وحشت می‌افتند، بنا می‌کنند فعالیت کردن.»^۱

۱. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۳



در بیان دیگری ایشان تبلیغ را به معنی تحکیم پایه‌های نظام اسلامی می‌دانند: «ما باید پایه‌های نظام را قرص کنیم؛ تبلیغ یعنی این؛ سازمان تبلیغات یعنی این؛ یعنی يك مجموعه‌ی پُرترک و فعال. البته من بایستی حقیقت را عرض بکنم. حقیقتاً سازمان تبلیغات تا آنجایی که من اطلاع دارم در گوشه و کنار تلاش‌های بسیار با ارزشی کرده است؛ اما ظرفیت این سازمان بیش از این‌هاست.»^۱

همچنین می‌فرمایند:

«ما این را بدانیم که امروز مسئولیت روحانیت، بسیار سنگین است. اولین مسئولیت شما، عبارت از پاسداری از اسلام و نظام اسلامی است. آن کسانی که با نظام اسلامی با این عظمت، که اسلام را عزت بخشید، مسلمین را سربلند کرد، اسلام را در دنیا مطرح نمود، ملت‌های مسلمان تحقیرشده و فراموش شده را به یاد اسلام انداخت که می‌بینید چطور ملت‌ها یکی پس از دیگری، به سمت اسلام گرایش پیدا می‌کنند بلکه در سطح جهان، آزادی ملت‌ها را به دنبال آورد.»^۲

در فرآیند ایجاد فهم مشترک در تبلیغ، باید قله‌ی واحدی به عنوان هدف واحد مشخص شده باشد، تا همه به سمت آن حرکت کنند. در فضای سیاسی جامعه‌ی ما عمدتاً قله‌های مختلفی (اعم از قله‌های مادی و دنیوی) به مردم معرفی می‌شود. این امر ناشی از تفکرات سیاسیونی است که فقط فضای سیاسی را دیده و مهم می‌دانند. تمدن غرب هم چنین بلایی را بر سر بشریت آورده و آرمان‌های بزرگ را به آرزوهای مادی تقلیل داده و مردم را به دنبال آن می‌کشاند. در نقطه‌ی مقابل، روحانیت باید هدف والا را برای مردم بیان کرده و فهم مشترکی از آن در جامعه ایجاد کند.

یکی از اهداف تبلیغ در بیان رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، از بین بردن نظام

۱. بیانات در دیدار با مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۰/۱۲/۵

۲. بیانات در دیدار فضلا و طلاب و روحانیون مشهد ۱۳۶۹/۱/۴



سلطه است. ایشان می‌فرمایند:

«کار ما این است که ساختار قدرت و نظام قدرت را، [یعنی] نظام سلطه را در دنیا از بین ببریم؛ و از بین برده ایم. نظام سلطه یعنی دنیا تقسیم می‌شود بین دو گروه کشور، دو گروه ملت: یک گروه، گروه سلطه‌گر؛ یک گروه، گروه سلطه‌پذیر. ما این نظام را، این فرمول غلط را در دنیا به هم زدیم. ما نشان دادیم که نخیر، می‌تواند یک ملتی وجود داشته باشد که نه سلطه‌گر باشد و نه سلطه‌پذیر؛ نه خودش بخواهد به کسی زور بگوید و نه زیر بار هیچ زورگویی برود؛ ملت ایران این را عملاً نشان داده؛ خب، در کتابها می‌نویسند؛ متفکرین، تحلیلگران سیاسی از این حرفها می‌زنند؛ منتها کتاب و نوشته کجا، واقعیت کجا! این واقعیت را انقلاب به وجود آورد؛ انقلاب اسلامی ساختارشکنی کرد.»^۱

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«قرآن می‌گوید: **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ**؛ اگر شما خدا را نصرت کردید، خدای متعال هم شما را نصرت خواهد کرد. نصرت کردن خدا چیست؟ چه جوری است؟ نصرت کردن خدا یعنی سعی در تحقق اراده‌ی تشریحی الهی در روی زمین.»^۲

هدف مهمی که همه‌ی ادیان به دنبال آن بوده‌اند تحقق حاکمیت دین بوده است. قرآن کریم می‌فرماید:

«**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِمْ النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ**»^۳

«همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی

۱. بیانات در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی سراسر کشور ۱۳۹۶/۱۰/۶

۲. بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

۱۳۹۴/۱۱/۱۹

۳. حدید/۲۵



تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است، فرود آوریم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.»

دلیل اصلی فشارهای وارد بر ائمه هدی علیهم السلام (تعقیب، زندان، حبس و نهایتاً شهادت) به خاطر تلاش ایشان برای تحقق حاکمیت الهی است. اگر ائمه علیهم السلام (برای مثال امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام) گوشه نشین بوده و به بیان مسائل شرعی اکتفا می کردند، کسی کاری با ایشان نداشت. داعیه‌ی امامت ائمه علیهم السلام به معنی مسئله‌گویی و اداره‌ی دنیا توسط قدرت‌های دیگر نیست. بنابراین وظیفه‌ی اصلی حوزه علمیه و روحانیت، اقامه‌ی دین خدا، تحقق حاکمیت الله و حفظ آن است. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می‌فرماید:

«اقامه‌ی دین، وظیفه است. حاکمیت دین، هدف مهم همه‌ی ادیان است؛ «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». قیام به قسط، قیام به عدل و حاکمیت الهی، هدف بزرگ ادیان است. اصلاً ائمه‌ی ما (علیهم الصلوة و السلام) تمام زجر و مصیبتشان به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ و الا اگر امام صادق و امام باقر (صلوات الله علیهما) یک گوشه می‌نشستند و چند نفر دور خودشان جمع می‌کردند و فقط یک مسأله‌ی شرعی می‌گفتند، کسی به آن‌ها کاری نداشت.»^۱

تحول تبلیغ در اندیشه اسلام ناب

در مباحث قبلی اشاره شد که تبلیغ طراز اسلام ناب، تبلیغ مرسوم را نفی نکرده و آنرا ارتقاء می‌دهد. با توجه به جهات مختلفی که در تبلیغ طراز اسلام ناب وجود

۱. بیانات در دیدار علما و روحانیون استان لرستان ۱۳۷۰/۵/۳۰



دارد باید گفت تبلیغ مرسوم را نه فقط ارتقاء می‌دهد بلکه متحول می‌کند و با توجه به نگاه جامعی که دارد، بسیاری از مفاهیم را بازتعریف می‌نماید. برای مثال در آموزه‌های دینی توصیه‌ی فراوانی به «زهد» شده است. کسی که اسلام را یک دین فردی بدانند، در مقام عمل به توصیه‌ی «زهد» به طور طبیعی از اجتماع فاصله می‌گیرد و خود را از بسیاری مسئولیت‌ها کنار می‌کشد. چنین کسی تصور می‌کند که در این گوشه‌نشینی خود بهتر است به مطالعه، عبادت و امثالهم بپردازد. اما در نگاه اسلام ناب وظیفه‌ی انسان حضور در میدان و قیام برای خداست. با چنین نگاهی، زهد به معنی جدا شدن از اجتماع و کنار کشیدن از امور اجتماعی نیست؛ بلکه زهد بدین معنی است که فرد به گونه‌ای از دنیا و مظاهر آن بریده باشد و «زاهد» باشد که هنگام حضور در میدان عمل، وابستگی‌های دنیای و نفسانی (اعم از ترس از دست دادن مال و موقعیت یا ترس از شماتت‌های مردم یا...) او را از این حضور باز ندارد. وقتی عالمی به میدان بیاید تا اراده‌ی الهی را محقق کند، باید چیزی را برای خود نخواهد. در این طرح جامع، زهد جایگاه خود را پیدا می‌کند. بسیاری از مفاهیم و کلیدواژه‌های دینی مانند توکل بر خدا، باور به سنت‌های الهی، نصرت الهی و... با نگاه اسلام ناب که در آن حرکت عظیم اجتماعی، عالم را فرامی‌گیرد، معنای درست خود را پیدا می‌کند. همین امر در مورد تبلیغ هم صادق است که ابعاد مختلف آن در این نوشتار بیان می‌شود.

یکی از جنبه‌های ارتقای تبلیغ طراز اسلام ناب در قالب منبر، این است که رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) تأکید دارند که منبر باید قانونمند و ضابطه‌مند شود و از طرف دیگر باید «کانال کشی نهاد منبر» صورت گیرد:

«مسئله تربیت و اخلاق از دو بعد برای ما مهم است: یکی بعد درون حوزه‌ای. ما بالاخره می‌خواهیم روحانی باشیم، می‌خواهیم مبلغ باشیم. به همان دلایلی که گفتند، با همان جوهری که ذکر کردند، بایستی اخلاق درستی داشته باشیم. دوم،



وجه برون حوزه‌ای است؛ تصرف قلمروهای بسیار وسیعی است که ما جز با آشنایی و آگاهی با مبانی تربیتی و اخلاقی نمی‌توانیم اینها را تصرف کنیم. ببینید، در کشور یک مزرعه وسیع سراسری پر محصولی وجود دارد به نام آموزش و پرورش. ما اگر نوی تلویزیون هم صحبت کنیم، اگر آن مستمع پای منبر ما در تلویزیون بنشیند، مگر چقدر مستمع داریم؟ اما آموزش و پرورش هر سال به شکل میلیونی مستمع پیدا می‌کند، مستمع ماندگاری که دوازده سال با آموزش و پرورش همراه است. از این کانال کشتی بهتر؟ این کانال سیراب کردن دل‌ها و ذهن‌ها اینجور در آموزش و پرورش متمرکز است. ما در آموزش و پرورش چقدر سهم داریم؟ باید گفت هیچ. این که حالا یک روحانی‌ای برود در یک مدرسه‌ای نماز جماعتی برپا کند یا صحبتی بکند، اصلاً چیزی نیست؛ این هیچ است، هیچ محض است.»^۱

اشاره شد که یکی از اهداف تبلیغ، به میدان آوردن مردم در راستای رسیدن به اهداف بزرگ اسلامی است. قرآن کریم در مورد استقامت در مسیر، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۲

در روایات ذیل این آیه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي لَأَعْجَبُ كَيْفَ لَا أُشِيبُ إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ؟! وَقِيلَ لَهُ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ، قَالَ: شَيْبَتِي سُورَةُ هُودٍ»^۳

حضرت می‌فرمایند که سوره‌ی هود (ناظر به همین آیه‌ی شریفه) ایشان را پیر کرد. با توجه به اینکه بخش اول این آیه در سوره‌ی دیگری آمده است، دلیل سنگینی این آیه به عبارت «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» برمی‌گردد:

۱. بیانات در دیدار اساتید و طلاب حوزه علمیه قم ۱۳۸۹/۸/۲

۲. هود/۱۱۲

۳. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة، ج ۳، ص ۶۸



«فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمِّمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»^۱

در حقیقت فرآیند به میدان آوردن مردم و به استقامت واداشتن آنها به قدری سنگین است که پیغمبر اکرم ﷺ آنرا دلیل پیر شدن خود می‌داند. اما بسیاری از مبلغین (که بخشی از این وظیفه را بر دوش دارند) به گونه‌ای با مقوله‌ی تبلیغ برخورد می‌کنند که اساساً پیر شدن بخاطر عمل به آن، مطرح نیست! بلکه در تصورشان تبلیغ در «منبر رفتن و روضه خواندن و پاکت گرفتن» خلاصه می‌شود! آن تبلیغی انسان را پیر می‌کند که باعث شود مردم با وجود سختی‌ها، فشارها، تحریم‌ها و جنگ‌ها دست از استقامت برنداشته و در میدان بمانند. عمل به چنین وظیفه‌ای باعث شده اشرف انبیاء و رسول خدا ﷺ پیر شوند؛ پیروان ایشان که جای خود دارند.

رهبری و هدایت عملی مردم

وظیفه‌ی دیگری که مبلغ بر عهده دارد، هدایت و رهبری مردم است. مبلغ پس از آنکه هدف والایی را برای مردم ترسیم کرد و آنها را به میدان عمل دعوت کرد، از آنها جدا نمی‌شود تا خودشان به دنبال آن هدف بروند! مبلغ رهبر اجتماعی است که حرکت مردم را پیش می‌برد. طبیعی است که رهبر یک حرکت، خود باید در میدان باشد. برای تقریب به ذهن باید به تبلیغ و مبارزات روحانیون و مبلغین در دوران نهضت انقلاب اسلامی (قبل از پیروزی انقلاب و اوائل پیروزی انقلاب) توجه کرد. مبلغینی که به مناطق مختلف کشور به منبر می‌رفتند، برای نهادینه کردن امر واحدی در ذهن مردم (که «بیرون راندن شاه و پایه‌گذاری حکومت اسلامی» بود) تلاش می‌کردند. در این فعالیت تبلیغی هم مردم را به میدان می‌آوردند و هم حرکت آنها را هدایت و رهبری می‌کردند. چنین تبلیغی طبیعتاً باعث می‌شود



دشمنان در مقابل آن فعال شوند و مبلّغین با توجه به دستور خداوند در قرآن کریم نباید در مسیر آن از غیر خدا بترسند:

«الَّذِينَ يُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱

«[آری این روش خداست درباره] آنان که همواره پیام‌های خدا را به مردم می‌رسانند و از [عظمت و مقام] او می‌ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند و برای حسابرسی [کار با ارزش اینان] خدا کافی است.»

تبلیغ به معنای مرسوم، دشمن خاصی ندارد؛ حداکثر ممکن است برخی اشتباهات سخنران در ادای کلمات، سبق لسان یا... تبدیل به سوژه‌ای برای تمسخر شود. تبلیغی که مردم را به صحنه آورده در مقابل دشمن بسیج می‌کند، باعث واکنش دشمن علیه مبلّغ می‌شود. قرآن کریم هم در مورد حرکت انبیاء و یاران ایشان به این نکته اشاره دارد که در بسیاری مواقع، تبلیغ دین به جنگ انبیاء با دشمنان انجامیده است:

«وَكَايُنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا

اسْتَكَاثُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۲

«چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب‌هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد»

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در این زمینه می‌فرماید:

«(ان العلماء ورثة الأنبياء). انبیاء کارشان مسئله‌گوئی فقط نبود. اگر انبیاء فقط به

این اکتفا می‌کردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی

۱. احزاب/۳۹

۲. آل عمران/۱۴۶



وجود نداشت؛ کسی با این‌ها در نمی‌افتاد. در این آیات شریفه‌ای که این قاری محترم با صوت خوش و با تجوید خوب در اینجا تلاوت کردند: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»، این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان باید از مردم نترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمی‌ترسند؛ از غیر خدا نمی‌ترسند. این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار می‌کردند؟ «وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا». چی بود این رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله‌ی حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیاء برای اقامه‌ی حق، برای اقامه‌ی عدل، برای مبارزه‌ی با ظلم، برای مبارزه‌ی با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوت‌ها قیام کردند. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان می‌کردند؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیان‌گری است که به پشتوانه‌ی آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل می‌کند. طاغوت، فرعون است؛ «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّنَّ طَائِفَةً مِنْهُمْ». این، طاغوت است. با این‌ها جنگیدند، با این‌ها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت ننشستند، در مقابل زورگویی ساکت ننشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیاء، اینند.» «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ». ما اگر در کسوت عالم دین قرار گرفتیم - چه زنمان، چه مردمان، چه سنی‌مان، چه شیعه‌مان - ادعای بزرگی را با خودمان داریم حمل می‌کنیم. ما می‌گوئیم نحن ورثة الأنبياء. این وراثت انبیاء چیست؟ مبارزه‌ی با همه‌ی آن چیزی است که مظهر آن عبارت است از طاغوت؛ با شرک، با کفر، با الحاد، با فسق، با فتنه؛ این وظیفه‌ی ماست. ما



نمی توانیم آرام بنشینیم، دلمان را خوش کنیم که ما چند تا مسئله گفتیم. با این، تکلیف برداشته نمی شود.»^۱

حرکت انبیاء برای توحید

در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) حرکت انبیاء در جهت تحقق توحید است. تحقق توحید (که اساس کار انبیاست) بدین معناست که جامعه دعوت به توحید شده و بر مبنای توحید شکل گیرد و اداره شود. معنای درست عقیده به توحید همین امر است.

«آنچه بنده به ذهنم بود عرض کنم این بود که حوزه‌های علمیّه مرکز آموزش اسلامند؛ بالاخره دین باید فهمیده بشود، شناخته بشود، دانسته بشود، عمق‌یابی بشود، [لذا] مرکز لازم دارد؛ این مرکز، حوزه‌های علمیّه‌اند که عالم دینی درست می‌کنند. حوزه‌های علمیّه، مرکز تعلیم اسلامند. اسلام فقط معرفت نیست، تعهد به عمل و تحقق احکام اسلام هم جزو اسلام است؛ یعنی یک وقت هست که ما اسلام را - که می‌خواهیم در حوزه‌یاد بگیریم - فقط عبارت میدانیم از اصول و فروع و اخلاق و همین‌هایی که هست - [که] واقعیت هم همین است؛ [یعنی] اصول دین، فروع دین، ارزش‌های اخلاقی، سبک زندگی، آئین حکمرانی، اینها همه جزو اسلام و جزو معارف اسلامی است - خب اینها را باید برویم در حوزه‌ی علمیّه یاد بگیریم. لکن این [برداشت] درست نیست؛ این بخشی از کار حوزه‌های علمیّه است؛ چرا؟ چون این بخشی از اسلام است؛ بخش دیگر اسلام عبارت است از محقق کردن این حقایق در متن جامعه، در متن زندگی مردم، یعنی هدایت؛ این بخشی از اسلام است دیگر. اسلام فقط توحید

۱. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۳



به معنای علم توحید با همان عمق و معرفت عرفانی و فلسفی و [مانند] اینها نیست، بلکه اسلام عبارت است از استقرار توحید در جامعه؛ یعنی جامعه موحد بشود؛ این هم جزو اسلام است.^۱

در واقع در نگاه ایشان، هدایت به معنای جاری کردن اسلام در متن جامعه است. در ادامه می‌فرمایند:

«مگر شما نمی‌گویید: اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؟ علمای دین، ورثه‌ی انبیائند دیگر؛ اینجا مراد از علما، علمای دین هستند و اینها ورثه‌ی انبیائند. انبیا چه کاره بودند؟ [آیا] انبیا آمدند تا معارف دین را فقط بیان کنند یا نه، معارف دین را در جامعه محقق کنند؟ حتماً این دومی است: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. این «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» نشان میدهد که حضور انبیا برای «قیام به قسط» لازم است، یعنی رابطه هست بین حرکت انبیا و «قیام به قسط» در جامعه؛ حالا این «لام» در «لِيَقُومَ» چه «لام» علیّت باشد، چه «لام» عاقبت و نتیجه باشد، فرقی نمی‌کند؛ یعنی نبی باید اقامه‌ی قسط کند در جامعه و چون اقامه‌ی قسط می‌خواهد بکند، مبارزه می‌کند؛ وَاَلَا اِذَا نَبِيٌّ خَوَّسْتِ اِقَامَةَ قِسْطٍ بَعْدَ تَوْحِيدِ رَايَةٍ اِذَا نَبِيٌّ خَوَّسْتِ اِقَامَةَ قِسْطٍ بَعْدَ تَوْحِيدِ رَايَةٍ عملی بکند، اندادالله را نمی‌خواست به کنار بزند، جهاد لازم نبود. این «وَاَلَا اِذَا نَبِيٌّ خَوَّسْتِ اِقَامَةَ قِسْطٍ بَعْدَ تَوْحِيدِ رَايَةٍ» برای چیست؟ چرا مجاهدت کردند؟ همه‌ی انبیا مجاهدت کردند، حالا بعضی‌ها توانستند، دستشان رسید، مقاتله کردند: قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرًا، [بعضی هم نتوانستند.] ما خب خبر انبیا را نداریم اما در بعضی از روایات اشاره‌ای هست: اَوَّلُ مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اِبْرَاهِيْمُ؛ حالا ما در حالات حضرت ابراهیم [در قرآن] این را نداریم اما

۱. بیانات در دیدار طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۹۸/۲/۱۸



در روایت این را داریم؛ و بقیه‌ی انبیا [هم] مقاتله کردند، مجاهده کردند
 فی سبیل الله. در اسلام [هم که داریم] «قاتلوا الذین یلونکم من الکفار»، یا
 «الذین ءآمنوا یقاتلون فی سبیل الله»، این قتال و جهاد برای چیست؟

پیغمبر اکرم قبل از اینکه بیاید مدینه، از مردم مدینه که آمده بودند، از نمایندگان
 اوس و خزرج بیعت گرفت؛ گفت با جانتان، با مالتان باید همراه من باشید، آنها
 هم قبول کردند، پیغمبر [هم] تشریف آورد مدینه. وقتی هم وارد مدینه شد، هیچ
 سؤال نکرد که حالا مثلاً حاکمیت هم به عهده‌ی ما است یا نه؛ نه، معلوم بود،
 همه میدانستند آمده و حاکمیت و حکمرانی و اداره‌ی حکومت به عهده‌ی او
 است. دین برای این است: ما آرسلنا من رسولٍ الا لیطاع باذن الله؛ معنای
 «لیطاع» فقط این نیست که اگر گفت نماز بخوانید، نماز بخوانید؛ نه، [معنایش]
 اطاعت در همه‌ی امور زندگی [است]، یعنی حکمرانی. خب پس این بخشی از
 اسلام است، یعنی بخشی از اسلام عبارت است از معارف اسلامی که این معارف
 شامل عقلیات و نقلیات و ارزشهای اخلاقی و بیان سبک زندگی و شیوه‌ی
 حکومت است؛ و همه‌ی اینها جزو معارف اسلامی است که دانستن اینها لازم
 است. این بخشی از اسلام است؛ بخشی از اسلام هم عبارت است از تحقق اینها
 در خارج؛ یعنی توحید محقق بشود در خارج، نبوت به معنای در رأس جامعه
 بودن تحقق پیدا کند. خب «العلماء ورتة الانبیاء» را باید شما محقق کنید.
 نمی‌گویم حتماً باید شما در رأس جامعه باشید - خب شکل حکومت ممکن است
 انواع و اقسامی داشته باشد - اما شما به عنوان عالم دین و متخصص دین موظفید
 که اسلام را در خارج، در محیط زندگی محقق کنید؛ این وظیفه‌ی ما است.^۱
 پس از تشکیل حاکمیت، باید تمدن اسلام شکل بگیرد. همانطور قرآن کریم می‌فرماید:

۱. بیانات در دیدار طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۹۸/۲/۱۸



«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) شرط نجات همه‌ی بشریت از بدبختی و ظلم را فروپاشی نظام سلطه و برپایی حاکمیت توحیدی می‌دانند. ایشان پیرامون ضرورت تمدن‌سازی در بیانیه‌ی گام دوم انقلاب اسلامی می‌فرمایند:

«انقلاب پُرشکوه ملت ایران که بزرگ‌ترین و مردمی‌ترین انقلاب عصر جدید است، تنها انقلابی است که یک چله‌ی پُرافتخار را بدون خیانت به آرمان‌هایش پشت سر نهاده و در برابر همه‌ی وسوسه‌هایی که غیر قابل مقاومت به نظر می‌رسیدند، از کرامت خود و اصالت شعارهایش صیانت کرده و اینک وارد دؤمین مرحله‌ی خودسازی و جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی شده است.»^۲

به روشنی در این بیانیه می‌توان دید که معظم له به خودسازی اکتفا نکرده و به جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی هم می‌پردازند. در فراز دیگری از این بیانیه آمده است:

«عزیزان! نادانسته‌ها را جز با تجربه‌ی خود یا گوش سپردن به تجربه‌ی دیگران نمی‌توان دانست. بسیاری از آنچه را ما دیده و آزموده‌ایم، نسل شما هنوز نیاموده و ندیده است. ما دیده‌ایم و شما خواهید دید. دهه‌های آینده دهه‌های شما است و شما باید کارآزموده و پُرانگیزه از انقلاب خود حراست کنید و آن را هرچه بیشتر به آرمان بزرگش که ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواح‌نافده) است، نزدیک کنید.»^۳

در حقیقت رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) ظهور حضرت بقیة الله الاعظم (عج) را از مسیر تمدن اسلامی قابل تحقق می‌دانند. ایشان در یکی از دیدارهای خصوصی هم بر این مطلب تأکید کرده بودند که به طور منطقی ما باید تمدن را

۱. توبه/۳۳؛ فتح/۲۸؛ صف/۹

۲. بیانیه‌ی گام دوم انقلاب اسلامی ۱۳۹۷/۱۱/۲۲

۳. همان.



ایجاد کنیم تا ظهور محقق شود. چراکه ظهور آن حضرت به شرط آماده بودن شرایط رقم می خورد. وگرنه در صورتی که فراهم بودن شرایط برای اقامه‌ی حکومت اهل بیت علیهم السلام شرط نبود، امیرالمؤمنین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام برای آن اقدام می نمودند. حتی اساساً امام عصر علیه السلام غیبت نمی کردند؛ بلکه در ابتدای امامت قیام به تأسیس حکومت می کردند. سنت الهی این است که مردم باید قیام به قسط کنند و تا زمانی که مقدمات ظهور فراهم نشود، منطقیاً ظهور محقق نمی شود (مگر تفضلی از جانب خدای متعال صورت گیرد).

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) برای تحقق این امر، می فرماید باید اسلام ناب در سراسر جهان گسترش یابد:

«يك مسئله این است که اصل این کار - تربیت مبلّغ و عالم برای گستردن اندیشه‌ی اسلام ناب در سرتاسر جهان - کاری است به عظمت همه‌ی جهان و به عظمت اسلام ناب. همه‌ی انبیاء و اولیاء و منادیان حق برای همین آمدند؛ همین کاری که شما امروز آن را بر عهده گرفته اید. خوب، عرصه، عرصه‌ی وسیعی است؛ ابعاد، ابعاد مختلفی است. ابعاد این مسئله، این عرصه، با نگاه به انبیاء و اولیاء، يك ابعاد است؛ با نگاه به ماها که حالا ظرفیت‌های محدودی داریم، يك ابعاد دیگری است؛ طبعاً ابعاد محدودتری است، ولی کار، همان کار است.»^۱

ایشان در بیان دیگری می فرمایند:

«اولین درسی که انقلاب اسلامی و نظام مبارک جمهوری اسلامی به ما داد، این بود که ما نگاهمان را از حصار و چهاردیواری ملت ایران منعطف کنیم به عرصه‌ی وسیع امت اسلامی. امام بزرگوار ما به ما تعلیم کرد که نگاه ما باید به ساحت عظیم امت باشد.»^۲

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای «جامعة المصطفی العالمیة» ۱۳۸۸/۱۱/۷

۲. بیانات در دیدار طلاب خارجی حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۳۸۹/۸/۳



فلذا باید توجه داشت کسی که این آرمان بزرگ را مدنظر قرار دهد، نمی‌تواند محدود باشد. کسی که حقیقتاً تفاهم مردم را هدف خود بداند، نمی‌تواند به منبر و روضه اکتفا کند؛ بلکه مدام در تلاش خواهد بود که این حرکت‌ها همه به هم وصل شوند. مبلّغی که ایجاد تمدن اسلامی را هدف بگیرد، نمی‌تواند تبلیغ خود را به ایران محدود کند. هدف مبلّغ باید امت اسلامی و حتی گسترش اسلام در تمام دنیا باشد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرمایند:

«امام ما برای حیات دوباره‌ی اسلام، درست همان راهی را پیمود که رسول معظم ﷺ پیموده بود؛ یعنی راه انقلاب را. در انقلاب، اصل بر حرکت است؛ حرکتی هدفدار، سنجیده، پیوسته، خستگی‌ناپذیر و سرشار از ایمان و اخلاص. در انقلاب، به گفتن و نوشتن و تبیین اکتفا نمی‌شود؛ بلکه پیمودن و سنگر به سنگر پیش رفتن و خود را به هدف رساندن، اصل و محور قرار می‌گیرد. گفتن و نوشتن هم در خدمت همین حرکت درمی‌آید و تا رسیدن به هدف -یعنی حاکمیت بخشیدن به دین خدا و متلاشی ساختن قدرت شیطانی طاغوت- ادامه می‌یابد: «هوآلذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون»^۱

در واقع همه‌ی این فعالیت‌ها مقدمه‌ای برای حرکتی عظیم است. نکته‌ی بسیار مهم در بیان رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) این است که تحقق حاکمیت الله بدون اقدام روحانی مقاوم مبارز آگاه آگاهی‌بخش (کمر بستگان روحانی) ممکن نیست:

«نکته‌ی اصلی‌ای که من می‌خواهم عرض کنم، این است که آن عاملی که می‌تواند بشر را نجات بدهد، آن دست قدرتمند و معجزه‌گر، جز اسلام ناب و قرآن کریم و احکام مقدس آسمانی نیست. بشر حقیقتاً در سختی و بدبختی است. اکثریت

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰



انسان‌ها مورد ظلمند. بخش اعظم طبیعت روی زمین، به انسان‌های خبیث اختصاص پیدا می‌کند. عدل در دنیا نیست. علاوه بر اینکه عدل نیست، شعور به فقدان عدل هم نیست و مهم‌تر اینکه (عامل) نجات‌بخش را هم - که اسلام و قرآن و احکام الهی است - کسی در دنیا درست نمی‌شناسد. با استنباط از بینش قرآنی، بر حسب تکلیف و تحلیل تاریخی، اسلام باید ملت‌ها را نجات بدهد.

اگر روزی این حرف‌ها، گنده‌گویی و مبالغه و دور از ذهن به نظر می‌رسید، امروز دیگر با پیروزی انقلاب اسلامی و با بیداری مسلمین در همه جا و با آشکار شدن ضعف ذاتی استکبار و قدرتهای جهانی، این حرف، حرف شگفت‌آوری نیست. ممکن است که طول بکشد، اما خواهد شد و ملت‌های مسلمان و جوامع اسلامی، زودتر از همه نجات خواهند یافت.

پایگاه این حرکت آزادی‌بخش و نجات‌بخش جهانی هم، همین قبه الإسلام و مرکز حرکت الهی انقلاب اسلامی یعنی ایران است؛ لیکن بدون کمر بستگان روحانی، این کار ممکن نیست. اگر کسی خیال کند که به غیر از جامعه‌ی علمی روحانیت و جامعه‌ی علمی تشیع، کسی خواهد توانست قرآن و اسلام را علم کند و تبیین و تفهیم نماید و در دل‌ها ایمان و اعتقاد به وجود آورد، یا همین انقلاب به ثمر رسیده را در اینجا حفظ کند، اشتباه کرده است. این تصور، غلط است.

روحانیت به عنوان خادم، نه به عنوان صاحب، لازم است. ما چه کسی هستیم که صاحب این معارف باشیم. ما می‌توانیم برای جوامع بشری، خادم و حامل فقه و واسطه‌العقد ذهن و واقعیت باشیم. کدام روحانیت؟ این، آن نکته‌ی اصلی است. هر چه قشر روحانی، مقاوم‌تر، فداکارتر، مبارزتر، تن‌به‌سختی‌ده‌تر و آماده‌تر باشد، این کار عملی‌تر است. شما آقایان که در دوره‌ی انقلاب چه در دوره‌ی پیروزی انقلاب و چه در دوران پانزده سال مبارزات دشوار پیش از پیروزی در صحنه بودید، دیدید که روحانی مقاوم مبارز آگاه آگاهی‌بخش، برای این حرکت،

نورافکن و مشعلی بود؛ و روحانی بی‌اعتنای به این مسائل، یا نومید، یا ناآگاه، یا خدای نکرده دل‌بسته‌ی به زخارف دنیا، یا حداکثر وابسته‌ی به دستگاه‌های ظالم، مانع بزرگی بود. بعضی از روحانیون، اذیت می‌کردند.

من می‌خواهم این را به شما عرض بکنم که اگر بخواهیم به وظایف درست عمل کنیم، پیمودن راه از حالا به بعد، یقیناً آسان‌تر از راه گذشته‌ی ما نیست؛ راه دشواری است. از حالا به بعد، مسئله، مسئله‌ی حفظ ارزشهاست؛ جا انداختن این‌ها در ذهنیت ملل دنیاست؛ حراست از آن‌ها در داخل جامعه‌ی اسلامی است. این، با زبان ممکن نیست؛ با عمل و تلاش و فداکاری و امید و آمادگی و علم و تقوا ممکن است.

اگر در این مرحله‌ی از حالا به بعد، روحانیونی که متصدی و کمر بسته‌ی گسترش این تفکر الهی در سطح ذهنیت عالم هستند، دارای این خصوصیات باشند، این فکر پیش خواهد رفت. اگر خدای نکرده روحانیون، خسته و ملول و نومید و دل‌بسته شدند، از راحتی و آسودگی خشنود شدند، به آن عادت کردند، از خطر و سختی گریزان شدند، بار بر زمین خواهد ماند و این فکر پیش نخواهد رفت. البته چنین نخواهد شد.^۱

وقتی چنین مطالبی در حوزه‌های علمیه‌مان مطرح نمی‌شود، طلبه دچار بحران هویت شده و پیش خود فکر می‌کند: «من به چه دردی می‌خورم؟» او تصور می‌کند که حداکثر باید نمازی را امامت کند و سخنرانی نماید! در حالی که او قدر خود را نشناخته است. در واقع در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) بشریت منتظر است (به نحو تکوینی) تا روحانیت او را نجات دهد.

ایشان در بیان دیگری می‌فرمایند:

۱. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب آزاده ۱۳۶۹/۸/۵



«به هر حال خطی که نظام اسلامی ترسیم می کند، خط رسیدن به تمدن اسلامی است. ... نقش آفرینان اصلی در این عرصه چه کسانی هستند؟ ما می خواهیم ببینیم روحانیت در این میان کجا قرار دارد و شما طلاب جوان و فضلالی جوان - کسانی که نقد ارزشمند جوانی خود را برداشتید و به این حوزه آوردید - می خواهید این سرمایه را برای چه و در کجا مصرف کنید؟ نقش آفرینان اصلی در این جا چه کسانی هستند؟ اولاً باید معلوم باشد که این حرکت عظیم نظام اسلامی و حرکت به سمت آن آینده‌ی آرمانی - که ایجاد تمدن اسلامی است؛ یعنی تمدنی که در آن، علم همراه با اخلاق است؛ پرداختن به مادیات، همراه با معنویت و دین است؛ و قدرت سیاسی، همراه با عدالت است - یک حرکت تدریجی است. البته پرهیجان است؛ اما هر کس بداند چه کار می کند. هر قدمی که برمی دارد، برای او هیجان انگیز است؛ اما این کار عظیم و ماندگار تاریخی، این کاری که سر و کارش با نسل ها و قرن ها است، این را نباید با کارهای دفعی، جزئی و شعاری اشتباه کرد. این کاری است که باید گام به گام، هر گامی محکم تر از گام قبل، با نگاه دقیق نسبت به هر قدمی که برمی داریم و با دید نافذ نسبت به مسیری که طی می کنیم، همراه باشد. ... حوزه‌ی علمیه‌ی روحانیت و در رأس، حوزه‌ی قم و سپس حوزه‌ی شهرستانها - از شهرستانهای بزرگ تا شهرهای کوچک - در قبال چنین چالشهایی قرار گرفته اند. شما هستید - یعنی حوزه‌ی دین، حوزه‌ی علمیه و حوزه‌ی روحانیت - که می خواهید بنای شامخ تمدن اسلامی را بالا ببرید و استوار کنید؛ چراغ هدایت اسلام را در مناره‌ی بلند نظام اسلامی به درخشش درآوردید و انسان ها را هدایت کنید - یعنی کاری که همه‌ی پیغمبران برای آن آمدند - و آنها را به صراط مستقیم الهی و جاده‌ی اصلی الهی - سبیل اعظم و صراط اقوم - نزدیک کنید.»^۱

۱. بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه ۱۴/۷/۱۳۷۹



امام خمینی علیه السلام در منشور روحانیت خطاب به روحانیون می‌فرماید:

«ما باید بدون توجه به غرب حیل‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان در صدد تحقق فقه عملی اسلام برآییم و الا مادامی که فقه در کتابها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان‌خواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهیای عکس‌العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.»^۱

روحانیون باید افق نگاه خود را با امامین انقلاب اسلامی مقایسه کنند. امام راحل علیه السلام تصریح دارند که وقتی دنیای غرب به بن‌بست بخورد، به سمت شما دست دراز می‌کند تا به او راه نشان دهید! الان تقریباً پیش‌بینی ایشان محقق شده و بحران‌های اقتصادی، آشفتگی‌های ناشی از شیوع کرونا و بحران‌های فرهنگی غرب؛ همگی نشانه‌های فروپاشی است. حال باید این سؤال را مطرح کنیم که ما تا چه اندازه آمادگی ارائه‌ی طرح به غرب را داریم؟

چنین شرایطی مانند آن است که یک هواپیمای جنگنده‌ی پیشرفته در اختیار داشته باشیم که به عنوان وسیله‌ی حمل و نقل با آن در کوچه‌ها رانندگی کنیم و از قابلیت پرواز آن بی‌اطلاع باشیم! حتی گاهی نسبت به بال‌های آن معترض باشیم که چرا تا این حد بلند ساخته شده و اگر کوتاه‌تر بود هنگام حرکت در کوچه تا این

۱. پیام به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات (منشور روحانیت) ۱۳۶۷/۱۲/۳



حد به دیوارها گیر نمی‌کرد! در حالی که بلندیِ بال این جنگنده وسیله‌ای برای پرواز آن است. اسلام برای دنیا طرح دارد و آن وقت ما خود را در فضای کوچکی محدود کرده ایم. حوزه علمیه مسئول تدوین شیوه‌ی جدیدی است که اسلام برای زندگی بشر ارائه می‌کند.

در جمع‌بندی این مطالب باید گفت تبلیغ ابتدائاً متشکل از این عناصر است:

✓ بلاغ و رساندن

✓ تربیت و تزکیه

✓ پیشبردِ مخاطب

این عناصر گام‌های اولیه‌ی تبلیغ است که در جای خود ضروری است. در گام بعدی، تبلیغ باید فهمی مشترک از هدف و در واقع تفاهم در مردم ایجاد کند. نتیجه‌ی این امر باید بدین نقطه برسد که مردم برای دستیابی به آرمان‌ها در میدان حاضر شوند. در واقع مبلغ چنین نقشی ایفا می‌کند. در مرحله‌ی بعد، مبلغ باید مردم را در میدان نگه داشته و آنها را به سمت آرمان‌ها رهبری کرده و پیش‌قراول باشد. چنین مبلغی باید توانمندی‌های خاصی داشته باشد تا بتواند مردم را رهبری کند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد نقش ائمه‌ی جمعه در «دستگاه رهبری» می‌فرماید:

«در این نظام، مجموعه و صحنه‌ی عظیمی پُر از مردم را تصور کنید. اگر در وسط

این تشکیلات، مرکز هدایت عمومی یعنی دستگاه رهبری را فرض کنیم، آن

پایگاهها و مراکز نزدیک به ذهن و گوش و جسم مردم در سرتاسر کشور، نمازهای

جمعه است. یعنی نمازهای جمعه در هر جایی از نقاط کشور، بهر و بخشی از کار

دستگاه رهبری این کشور را انجام می‌دهند، مردم را توجیه می‌کنند، به استقامت

در راه وادار می‌نمایند، از اشتباهات دور نگه می‌دارند، ذهن مردم را با معارف لازم

آشنا می‌کنند، دشمنان را نسبت به نفوذ در اذهان مردم مأیوس می‌کنند، از اینکه

دشمن بتواند روی مردم اثر سوء بگذارد، مانع می‌شوند و مردم را به حرکت و تلاش



در مجموعه‌ی کلی نظام وادار می‌کنند. وقتی نظام مردمی است، همه‌ی مردم باید حرکت کنند، تا نظام راه بیفتد؛ و الا اگر عده‌ای از مردم حرکت نکردند، حرکت نظام، گُند خواهد شد. چه کسانی در همه‌ی کشور، مردم را به حرکت دایمی وامی‌دارند؟ ائمه‌ی جمعه. مسئولان انقلاب در سرتاسر کشور، ائمه‌ی جمعه‌اند. پایگاه‌های هدایت و رهبری مردم در سرتاسر کشور، ائمه‌ی جمعه‌اند. سنگرهای دفاع معنوی در مقابل دشمنان در سطح جامعه، ائمه‌ی جمعه‌اند. این، اهمیت ائمه‌ی جمعه است. اگر امامت جمعه و این دستگاه و نمازهای جمعه، از انقلاب گرفته بشود، یقیناً لطمه‌ای سخت به انقلاب خواهد خورد.^۱

این ایفای نقش ائمه‌ی جمعه در رهبری مردم برای به صحنه آوردن مردم و به استقامت واداشتن آنهاست. نتیجه‌ی این استقامت، رقم زدن حاکمیت الهی، جامعه‌ی اسلامی و نهایتاً تمدن نوین اسلامی است. این تمدن نوین اسلامی در بیان قرآن همان چیرگی اسلام بر دین‌ها و اندیشه‌های دیگر است:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۲

در حقیقت مبلّغ باید خدا و دستورات خدا را حاکم کند. ضروری است همه‌ی روحانیون، منشور روحانیت حضرت امام علیه السلام را (که چند ماه قبل از رحلت‌شان نوشته‌اند)^۳ را با دقت بخوانند و ببینند امام علیه السلام چه افقی را می‌بینند و ما تا چه اندازه به آن نزدیک هستیم.

محتوای تبلیغ

پس از بیان مطالب قبل در مورد هدف تبلیغ، به این موضوع می‌پردازیم که چه

۱. بیانات در دیدار ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۶۹/۳/۷

۲. توبه/۳۳؛ فتح/۲۸؛ صف/۹

۳. سوم اسفند ماه ۱۳۶۷



محتوایی باید به مخاطب منتقل شود؟

برای پرداختن به این مطلب، چند مقدمه باید بیان شود.

اولین مقدمه این است که کسی که در مقام تبیین و رساندن پیام قرار می‌گیرد، قطعاً (به عنوان مقدمه‌ی واجب) باید خودش حقیقت را بفهمد و این فهم حقیقت باید مستمر باشد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) با این تعبیر می‌فرماید:

«مسئولیت عالم در مقابل کسانی که محتاج به علم او هستند، «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» است. خود این بیان، اول تبیین و فهمیدن لازم دارد. ما باید بفهمیم، تا بتوانیم آنچه را که فهمیده‌ایم، تبیین کنیم. پس، کسب فهمیدن هم برای ما واجب و ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. ما باید روز به روز بر خودمان اضافه کنیم. آنچه که ما می‌دانیم، در مقابل آنچه که نمی‌دانیم، يك پَر گاه در مقابل صحراها و کشتزارها هم نیست. آنچه که ما می‌دانیم، چیست؟ هر کتابی که آدم باز می‌کند، می‌بیند سیل مطالب در این کتابها هست، که آن ظرف خالی ما محتاج آن است. کو عمق؟ کو استعداد؟ کو توفیق برای این همه فهمیدن؟ به هر حال، ما باید تلاش کنیم.

ما در مقابل آنچه که باید بدانیم، و نسبت به معارفی که مردم ما محتاج آن هستند، چیزی نمی‌دانیم. ما باید درس بخوانیم و مطالعه کنیم. حالا من نمی‌خواهم در اینجا تکلیف درس خواندن بکنم؛ باید با مطالعه و تحقیق و تأمل و تفکر، بر خودمان بیفزاییم، تا بتوانیم بیان کنیم.»^۱

بنابراین در نگاه ایشان باید روزه‌به‌روز بر خودمان بیفزاییم. این تلقی غلط است که با آماده‌سازی محتوای چند منبر (مثلاً صدتا) از افزودن معارف جدید به خودمان احساس استغنا کنیم! چنین نگاهی در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) کاملاً مردود است. فلذا این فهم جدید برای مبلّغ، واجب و

۱. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب حوزه‌ی علمیه و ائمه‌ی جمعه و جماعات استان بوشهر



اجتناب‌ناپذیر است.

کسی که بخواهد حقیقت را بفهمد تا به اهل آن برساند، باید دو شرط را رعایت کند. اولین شرط تقواست. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه می‌فرماید:

«تقوا موجب می‌شود که ما، هم خوب و درست بفهمیم، هم درست بیان و عمل کنیم. وقتی انسان درست بفهمد و درست عمل و تبیین کند، موفقیت حتمی و اجتناب‌ناپذیر است.»^۱

قرآن کریم هم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۲

کسی که تقوا پیشه کند، به فرقان (یعنی قدرت تشخیص حق و باطل) می‌رسد. نکته‌ی دوم، شجاعت است.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) پیرامون شجاعت می‌فرماید:

«ما نه فقط در عمل احتیاج به شجاعت داریم، در فهم هم احتیاج به شجاعت داریم. در فهم فقیهانه، احتیاج به شجاعت هست؛ اگر شجاعت نبود، حتی در فهم هم خلل به وجود خواهد آمد. درک روشن از کُبریات و صُغریات؛ گاهی انسان کُبریات را درست می‌فهمد، در صُغریات اشتباه می‌کند. این درک صحیح از مبانی دین و از موضوعات دینی و از موضوعات خارجی منطبق با آن مفاهیم کلی و عمومی یعنی کُبریات و صُغریات احتیاج دارد به اینکه ما شجاعت داشته باشیم، ترس نداشته باشیم؛ و الا ترس از مالمان، ترس از جانمان، ترس از آبرویمان، انفعال در مقابل دشمن، ترس از جو، ترس از فضا؛ اگر این حرف را بزنیم، علیه ما خواهند بود؛ اگر این حرف را بزنیم، فلان لکه را به ما خواهند چسباند؛ این ترس‌ها فهم انسان را هم مختل می‌کند. گاهی انسان به خاطر این ترس‌ها، به

۱. بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۲/۸/۱۱

۲. انفال/۲۹



خاطر این ملاحظات، صورت مسئله را درست نمی‌فهمد؛ نمی‌تواند مسئله را درست درک کند و حل نکند؛ موجب اشتباه خواهد شد. لذا «وَلَا يَحْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» خیلی مهم است؛ در این آیهی شریفه‌ی «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَحْشَوْنَهُ وَلَا يَحْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» معلوم می‌شود شرط بلاغ و ابلاغ و تبلیغ، همین عدم خشیت است که: «وَلَا يَحْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ». می‌گوئی: آقا! اگر این کار را بکنم، ممکن است در دنیا سرم کلاه برود. خوب، «وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا»؛ محاسبه را به خدا واگذار کنید و بگذارید خدا برایتان محاسبه کند.»^۱

معظم له شجاعت را از علل فتوحات امام راحل علیه السلام می‌داند:

«به نظر من یکی از چیزهایی که فتوحات گوناگون امام را ارزانی آن بزرگوار داشت، همین شجاعت او بود، که فتوحات علمی، فتوحات معنوی، فتوحات سیاسی، فتوحات اجتماعی، این مجذوب شدن دل‌ها به آن بزرگوار را - که واقعاً چیز عجیبی بود - به وجود آورد. و شجاعت آن بزرگوار این بود که ملاحظه‌ی هیچ چیزی را نمی‌کرد. بالاخره اهل فتنه مایلند که خشیت خودشان را، خوف از خودشان را در دل نخبگان و خواص، به جای خشیت از خدا بنشانند؛ یعنی مایلند که از آنها ترسیده بشود: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فزادهم إيماناً وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل». یعنی اینکه دائماً دارند به ما می‌گویند: آقا! «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»، جوابش همین است: «فَقَالُوا حسبنا الله ونعم الوكيل». نتیجه‌اش هم این است: «فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء». نتیجه‌ی این احساس، این درک، این حقیقت روحی و معنوی همین است که: «فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء». بنابراین، بایستی این شجاعت را داشت.»^۲

۱. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۸/۷/۲

۲. همان.



رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) قواره‌ی کلی تبلیغ اسلامی را در این عناصر می‌داند:

✓ اخلاص

✓ اقدام همراه با یقین، شجاعت و شهامت

✓ واگذاری نتیجه و حساب و کتاب بر عهده‌ی خدا

این عناصر به طور خلاصه در این آیه آمده است:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَحْشُونَهُ وَلَا يَحْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱

بنابراین باید تولید محتوای عالی تبلیغی از جنس بیان و ابلاغ داشته باشیم.

در درجه‌ی دوم در تولید محتوای تبلیغی باید برای قشرهای مختلف تفکیک صورت گیرد (که علی القاعده همه انجام می‌دهند). این کار باید بر اساس منطق باشد. اولاً باید عقلانیت ملاک عمل و از آن مهم‌تر متکی به منابع اسلامی باشد.

یکی از آفات مبتلابه این است که برخی عمامه‌به‌سرها، تحلیل‌های شخصی خود را به خورد ملت داده و مردم تصور می‌کنند این حرف دین و خدا و رسول الله ﷺ است! بدتر از چنین حالتی، آن است که بعضی تحصیل‌کردگان در در زمینه‌های علوم انسانی (مثل جامعه‌شناسی) تحلیل‌های خود را که برگرفته‌ی از معارفی در علوم انسانی غربی است، به نام دین به مردم ارائه می‌دهند. گاهی اوقات برای جذب جوانان (حتی با نیت خیر) چنین کاری صورت می‌گیرد.

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می‌فرماید:

«شما به آن نکات اساسی مسائل دین و پایبندی به دین و مسأله‌ی تعبد و بخصوص مسأله‌ی که وابسته‌ی به انقلاب است - مثلاً درباره‌ی مسائل جامعه‌شناسی - با دید یک مسلمان انقلابی که در محیط انقلاب رشد کرده، تحلیل کنید. هیچ وقت دید علمی نمی‌تواند انسان را از این انگیزه‌ها و از این جهت‌گیری‌ها مجرد کند.»



البته چیزهایی می‌گویند، برای این‌که از ارزش‌ها و از آن جهت‌گیری‌ها و هدف‌گیری‌های درست لخت کنند! لیکن نخیر؛ این به نظر بنده اصلاً منطقی و صحیح نیست. با همان دید انقلابی، با همان تفکر اسلامی محض و با تکیه‌ی به طور کامل به منابع اسلامی، وارد شوید. هیچ‌گونه معامله‌ای را بر سر این قضیه نپذیرید و به طور قاطع رد کنید.

ما یک روز - قبل از انقلاب - برای جذب مجموعه‌ای از جوانان، به این بلیه دچار شدیم؛ ما، یعنی مجموعه‌ی دینی. البته بعضی بیشتر دچارش شدند، بعضی کمتر، بعضی هم اصلاً، بینی و بین‌الله، دچار نشدند؛ که حالا بیاییم چیزی را بر طبق آنچه او دلش می‌خواهد، ببینیم آن را میشود کاری کرد! آن وقت دنبال این «آن را میشود کاری کرد»، به توجیه و تأویل افتادیم، توجیه‌هایی که خود ما هم که حالا نگاه می‌کنیم، به طور قطع رد می‌کنیم! این، به حرکت‌های التقاطی بسیار خطرناک منتهی شد.

یک نکته بسیار عجیب این‌که حرکت‌های التقاطی‌ای در کشور و ملت ما را تهدید کرد و در حال حاضر هم تأثیرهای منفی خودش را میگذارد، از برخی حوزویان شروع شد! کسانی از معممین، با ملاحظه‌ی این‌که شاید فلان قشر جامعه ممکن است از برخی مطالب دینی رنجیده شود بینات شرعی و اسلامی را از قرآن و حدیث، تأویل و توجیه کردند! تا با این کار نظر آن قشر را به خود جلب کنند و موجب جذب آنها شوند.

اما روحانیونی هم در این مسیر اقدام می‌کردند که ذره‌ای از مبانی اعتقادی خود عقب نشینی نکرده و به تعبیر قرآن به سر مویی انعطاف - همان «شیئاً قليلاً» - هم راضی نشدند، مرحوم مطهری مصداق بر جسته این ثبات قدم میباشند



بر خلاف برخی از روحانیون که تا انتهای انعطاف ها نابجا پیش رفتند! مرحوم آقای حاج آقا حسین قمی به شخصی گفته بود شنیده‌ام تو آدم رفیق بازی هستی؛ من هم رفیق‌بازم؛ اما من تا دم جهنم با رفیقم میروم، جلوتر نمی‌روم! شنیدم که تو، تا آن توتوها هم می‌روی! غرض؛ بعضی‌ها برای این جهت، تا آن توتوها هم رفتند!

غرض؛ اصولگرایی به معنای حقیقی و صددرصد، لازم است؛ چون شما آن رکنی هستید که میخواهند به شما تکیه کنند و باید این رکن، مستحکم باشد. حالا که بحمدالله شما به عنوان رکنی در دانشگاه، میخواهید به این معنا حضور داشته باشید، ان شاءالله این جهت را رعایت کنید. جهات علمی و اینها هم که ان شاءالله به طور کامل رعایت میشود.»^۱

همچنین در بیان دیگری می‌فرماید:

«خب حالا نظام اسلامی تشکیل شد. آنچه ما می‌خواهیم عرض بکنیم این است: نظام اسلامی که تشکیل شد، آرمان‌هایی را مطرح کرد که خود این آرمان‌ها هم مربوط به اسلام بود و از قرآن گرفته شده بود. اینها قبل از تشکیل نظام اسلامی به صورت یک آرزو گفته میشد، یا ممکن بود به صورت آرزوی دست‌نیافتنی در ذهن کسی بیاید، مثل قیام به قسط مثلاً، مثل عدم تحمّل ظلم - انظلام - مثل عدم استکبار، عدم ظلم، نبود ظلم، یا حیات طیّبه، تعالی اخلاقی انسان، رواج فضایل و از این قبیل آرمان‌ها - اینها آرمان‌های اسلامی است؛ اینها آرمان‌هایی است که جمهوری اسلامی مطرح کرده - [اما] چیزهایی نبود که در مرحله‌ی عمل بتواند مورد توجه قرار بگیرد. خب برای رسیدن به این آرمان‌ها ابزارهایی لازم است. آن ابزارها هم که ما را به آن آرمان‌ها برساند، باز در خود منظومه‌ی معرفتی

۱. بیانات در دیدار اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ۱۳۷۶/۸/۱۳



اسلام بلاشک وجود دارد؛ چون امکان ندارد که مقصد را به ما بگویند و ما را تحریض کنند به رسیدن به آن مقصد اما راه را جلوی پای ما نگذارند؛ چنین چیزی امکان ندارد. بنابراین راهش هم در کتاب و سنت هست. حالا نظام اسلامی می‌خواهد به این آرمان‌ها برسد، [لذا] بایستی این وسایل و ابزارهای رسیدن را که جزء مفاهیم معنوی و منظومه‌ی معرفتی اسلام است، جستجو کند، پیدا کند، اینها را عملیاتی کند و راه بیفتد؛ یعنی در واقع این یک نرم‌افزار است برای سخت‌افزار حکومت اسلامی. حکومت اسلامی را به عنوان سخت‌افزار در نظر بگیرید، اگر نرم‌افزار مناسب خودش را نداشته باشد، به هیچ کار نمی‌خورد. نرم‌افزارش همین است که راه‌های رسیدن به آن آرمان‌ها مشخص بشود و حرکت در این جهت ادامه پیدا کند.»^۱

یکی از شروطی که معظم له برای تولید این محتوای تبلیغی لازم می‌دانند، تدبیر خوب در قرآن است. در حوزه‌های علمیه به این مطلب کمتر توجه می‌شود. در واقع در کار علمی بر روی اصول استنباطی توجه چندانی به قرآن نمی‌شود (مگر آیات الاحکام). اما ایشان تأکید دارند که باید به خوبی در قرآن تدبیر کرد. البته روشن است لازمه‌ی تولید مطلب خوب و متقن که تکیه‌ی کامل و صددرصد به منابع دینی داشته باشد این است که در قرآن تدبیر صورت گیرد. (بناست کلام دین بیان شود نه حرف خودمان).

تفاوت محتوای تبلیغی در حاکمیت اسلام و حاکمیت طاغوت

یکی از نکات مدنظر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد محتوای تبلیغ، تفاوت تبلیغ در دوران حاکمیت اسلام و تبلیغ در دوران حاکمیت طاغوت است. در

۱. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۹/۱۲/۴



دوران طاغوت از طرف دفتر مراجع بزرگوار و در ایام تبلیغی طلبه‌ها به روستاها و شهرهای مختلف اعزام می‌شدند که حدود یک دهه یا یک ماه به طول می‌انجامید. در این مدت طلبه‌ها یک سری از معارف دین را بیان می‌کردند. بعد از پیروزی انقلاب خیلی از این طلبه‌ها همان روال را ادامه می‌دهند؛ با یک تفاوت که نه تنها الان مانعی برای تبلیغ نیست، بلکه شرایط و امکانات مهیّا تر است.

در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در دوران حاکمیت اسلام تبلیغ هر بخشی از دین باید در جای خود واقع شود. در واقع در حاکمیت اسلام، بیان معارف دین باید بیان بخشی از مجموعه‌ای باشد که برای اداره‌ی زندگی مردم لازم است. در حالی که در حاکمیت طاغوت، این معارف بخش‌های جدا و بی‌ارتباط به هم هستند و مجموعه‌ی کاملی نیستند.

ایشان نه تنها تبلیغ را در عصر حاکمیت اسلام و حاکمیت طاغوت متفاوت می‌دانند بلکه این امر را در مورد استنباط احکام فقهی، اخلاق، مسائل اجتماعی، مسائل اقتصادی و... هم صادق می‌دانند:

«چند صد سال است که در ایران و شاید در بقیه نقاط پیرو مذهب اهل بیت در عالم، سنت تبلیغ در ماه مهمّ محرم جاری است. تبلیغ در دورانی که حاکمیت اسلام نیست، یک تفاوت اساسی با تبلیغ در دوران حاکمیت اسلام دارد. در دوران حاکمیت اسلام، تبلیغ هر بخشی از دین، می‌تواند درست در جای خود واقع شود؛ یعنی بیان یک بخش از مجموعه‌ای که برای اداره زندگی مردم لازم است. در حالی که وقتی حاکمیت اسلام وجود ندارد، این طور نیست؛ بخش‌ها از هم جداست، به هم بی‌ارتباط است و همه مجموعه، کامل نیست.

فرضاً اگر کسی درباره احکام فقهی در دوره حاکمیت اسلام کار می‌کند، آن احکام را دوگونه می‌تواند مورد مطالعه و ملاحظه قرار دهد: یک طور احکام فقهی مربوط به اداره یک فرد، منهای این که این فرد در کجای عالم زندگی می‌کند.



يك وقت هم انسان همين حكم فقهی را به عنوان بخشی كوچك يا بزرگ از چگونگی اداره يك جامعه بررسی می كند. اینها با هم متفاوت است. حتی در استنباط حكم فقهی هم تفاوت هایی به وجود می آید؛ حتی در مسئله طهارت و نجاست؛ حتی در مسائل شخصی. يك وقت به عنوان جزئی از مجموعه اداره كننده فرد و جامعه در حاكمیت اسلام مطرح می شود؛ يك وقت هم نه، مجرد از مجموعه اسلام و فقط به عنوان يك حكم كه برای يك فرد مطرح است، می باشد. ای كاش فضایی روشن بین بنشینند، تفصیل این تفاوتها را برای پژوهشگران خود حوزه های علمیه تشریح كنند.

مسئله اخلاق نیز همین طور است. مثلاً راجع به گذشت و صبر حرف می زنیم. يك وقت يك مسئله شخصی محض است و به عنوان اخلاق اسلامی و يك دستور اخلاقی و روحی صرفاً فردی، يك ارزش مطرح می شود؛ در مقابل مصائب صبر كنیم. این، يك طور است. يك وقت هم صبر در سطح جامعه ای كه با انواع مشكلات و فشارها و موانع و عوائق در كار و راه خود مواجه است، مطرح می شود؛ باید افراد در قبال این موانع و این شداید، صبر بورزند. در اینجا، صبر يك طور دیگر مطرح می شود. حقیقت صبر يك چیز است؛ چگونگی طرح قضیه مهم است.

اساس فرق بین دوگونه تبلیغ كه عرض كردیم، این است كه در دوران حاكمیت اسلام، دین عبارت از مجموعه مسائل زندگی است كه سیاست هم جزو آن است، اداره حكومت هم جزو آن است، مسائل ارتباطات خارجی و موضع گیریهای مسلمانان در مقابل جناحهای مختلف دنیا هم جزو آن است، مسائل اقتصادی هم جزو همین مجموعه است، ارتباط اشخاص با يكدیگر و رعایت اخلاق در امور مختلف زندگی هم جزو آن است. دین، يك مجموعه است كه شامل مسائل شخصی و فردی، مسائل اجتماعی، مسائلی كه دسته جمعی باید انجام گیرد، مسائلی كه و لو اجتماعی است، ولی يك يك افراد می توانند آن را انجام دهند و



مسائلی که مربوط به سرنوشت دنیا یا سرنوشت آن کشور است، می‌شود. وقتی که می‌خواهیم تبلیغ کنیم، یعنی تبلیغ همه این‌ها.

ببینید این تبلیغ، با نوع تبلیغی که ما در گذشته قبل از اقامه حکومت حق و حکومت الهی می‌کردیم، چقدر متفاوت است. آن روز کافی بود ما همین موضوعی را که می‌خواهیم تبلیغ کنیم، درست بلد باشیم؛ آن‌گاه یک مبلغ خوب میشدیم. امروز اگر جهان، یا لاقلاً جامعه خود را درست نشناسیم، هر چه هم که آن موضوع را خوب بلد باشیم، نمی‌توانیم یک مبلغ خوب باشیم. باید بفهمیم این حرفی که ما می‌زنیم، به کجا ارتباط پیدا می‌کند؛ چه جناحی را در سطح جهان - نه در سطح کشور - تقویت می‌کند، چه جناحی را تضعیف می‌کند. مثل یک جبهه نبرد. یک وقت یک نفر انسان، با دشمنی مواجه می‌شود و می‌خواهد از خودش دفاع کند. این، یک طور دفاع است. یک وقت هم انسان در مجموع یک جبهه چند کیلومتری در سنگری قرار گرفته است و می‌خواهد دفاع کند. این دفاع، طور دیگر است. یک وقت باید به مصلحت جلو رفت، یک وقت هم باید به مصلحت عقب آمد. یک وقت انسان خیال می‌کند که در حال حمله به دشمن است؛ اما ناگهان می‌بیند که به خودی تیراندازی می‌کند!

از اوّل تشکیل این نظام تا امروز، بعضی از افراد بودند و هستند که در گوشه و کنار می‌نشینند و زبان انتقادشان مرتّب روی این نظام و حقایق آن باز است. اشتباه اساسی آنها این است که مثل کسانی هستند که در سنگرهای خود، خوابشان برده است؛ بعد که از اطراف جبهه پیشرفتهایی صورت گرفته است و عده‌ای رفته‌اند مواضع دشمن را آن جلو جلوها گرفته‌اند، این آقا حالا از خواب پا شده است و آن جایی را که خودیها گرفته‌اند، زیر رگبار می‌گیرد؛ به خیال آن که دشمن آن جاست! آن جا، خودی‌هایند؛ اما این آقا خواب بوده و خبر ندارد! خواب ماندن در مسائل سیاسی، گاهی این طور نتایج می‌دهد. تبلیغ، این قدر اهمیت پیدا می‌کند.



گاهی شنیده می‌شود که در گوشه و کنار، کسانی اظهاراتی می‌کنند و حرف‌هایی می‌زنند و بدون توجه، به جایی ضربه وارد می‌کنند. این، بر اثر عدم توجه به وضع و محاذات سیاسی دنیا و وضع و محاذات دوست و دشمن است. نمی‌دانند که جبهه خودی کجاست، جبهه دشمن کجاست. کافی نیست که ما چهارتا مسأله یاد بگیریم و بخواهیم آنها را بگوییم. گاهی بیان یک مسأله، شیوه خاصی دارد که اگر آن شیوه رعایت نشود، ممکن است ضربه وارد بیاید. باید هوشیار بود. این، خصوصیت فضای اقامه دولت حق است. در فضایی که دولت حق قائم است، همه اهل حق، مسئولیتشان مضاعف می‌شود. وقتی که دولت و نظام اجتماعی بر اساس دین است، مسئولیت مبلغان دین مضاعف می‌شود. اساس همه‌اینها هم - همان طور که عرض کردیم - این است که دین و سیاست از هم منفک نیستند.

به اعتقاد من، این بزرگترین فصل مربوط به نظام سیاسی اسلام است که امام بزرگوار و عظیم الشان ما ابداع کرد. سال‌ها، بلکه قرنهای متمادی، قدرتمندان و زمامداران ناحق و غیرعادل عالم سعی کردند دین را - که هر جا هست، حکم به حق و عدل می‌کند و با کسی مماشات نمی‌کند - از دخالت در امور خودشان پس بزنند. قرنهای متمادی سعی کردند اثبات کنند که دین از سیاست جداست؛ چرا دین را با سیاست مخلوط می‌کنید؟ بروید دین خودتان را تبلیغ کنید! حرف‌های ظاهر فریبی هم مطرح می‌کردند: دین، اشرف از این است که وارد میدان سیاست آلوده شود! بله؛ سیاستی که از دین جدا باشد، آلوده است؛ اما سیاست دینی به همان اندازه مقدس است که عبادت دینی.

بعد از انقلاب تا امروز، شاید بیشترین حمله‌ای که به اصول فکری سیاسی نظام جمهوری اسلامی شده است، حمله به همین «عدم انفکاک دین از سیاست» است. همه جای دنیا به این حمله کردند؛ امروز هم حمله می‌کنند. امروز کسانی در اطراف دنیا نشستند، کتاب مینویسند، مقاله مینویسند، به زبانهای مختلف



و در محیطهای دور از ایران و در همه جای جهان، گفتار تلویزیونی ارائه می‌کنند؛ برای این که ثابت کنند دین از سیاست جداست. سبحان الله! این قضیه «عدم انفکاک دین از سیاست»، در شکستن هیمنه قدرت‌های ظالم و ناحق، چقدر نقش عظیمی دارد که رهایش نمی‌کنند! روز به روز علیه قضیه «عدم انفکاک دین از سیاست» حرف گفته می‌شود، مطلب نوشته می‌شود. البته عده‌ای هم در داخل، گاهی مثل طوطی - که بی‌توجه، چیزهایی را تکرار می‌کند - مانند همان حرفها را تکرار می‌کنند. البته بعضی هم اصلاً دلشان با بیگانگان است و دین را با کلیت خودش قبول ندارند!»^۱

توحید

در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اسلام همان دین توحید است: «اسلام، دین توحید است و توحید یعنی رهایی انسان از عبودیت و اطاعت و تسلیم در برابر هر چیز و هرکس به جز خدا؛ یعنی گسستن بندهای سلطه‌ی نظام‌های بشری؛ یعنی شکستن طلسم ترس از قدرتهای شیطانی و مادی؛ یعنی تکیه بر اقتدارات بی‌نهایتی که خداوند در نهاد انسان قرار داده و از او بکارگیری آن‌ها را همچون فریضه‌ی تخلص‌ناپذیر، طلب کرده است؛ یعنی اعتماد به وعده‌ی الهی در پیروزی مستضعفین بر ستمگران و مستکبرین به شرط قیام و مبارزه و استقامت؛ یعنی دل بستن به رحمت خدا و نهراسیدن از احتمال شکست؛ یعنی استقبال از زحمات و خطراتی که در راه تحقق وعده‌ی الهی، آدمی را تهدید می‌کند؛ یعنی مشکلات راه را به حساب خدا گذاشتن و خود را به پیروزی حتمی و نهایی امیدوار داشتن؛ یعنی در مبارزه، چشم به هدف عالی که نجات جامعه از هرگونه ستم و تبعیض و جهل و شرک است دوختن و عوض ناکامی‌های شخصی و میان‌راهی را

۱. بیانات در دیدار روحانیان و مبلغان اعزامی در آستانه ماه محرم الحرام ۱۳۷۶/۲/۱۳



نزد خدا جستن؛ و خلاصه یعنی خود را مرتبط و متصل به اقیانوس لایزال قدرت و حکمت الهی دیدن و به سمت هدف اعلی، با امید و بی تشویش شتافتن. همه‌ی عزت و اعتلایی که به مسلمین وعده داده شده، در سایه‌ی چنین ایمان و درک روشن و عمیقی از توحید است. بدون فهم درست و پایبندی عقیدتی و عملی به توحید، هیچ‌کدام از وعده‌های الهی در باره‌ی مسلمانان عملی نخواهد شد.^۱

چنین توحیدی یکی از اهداف عالی‌ه نیست؛ بلکه چشم به هدف عالی دوختن و نجات جامعه از هرگونه ستم و تبعیض و جهل و شرک و... است (همه‌ی هدف، توحید است). بدون فهمی درست و پایبندی عقیدتی و عملی به توحید، هیچ‌یک از وعده‌های الهی در باره‌ی مسلمانان عملی نخواهد شد. فلذا این توحید باید در ذهن مردم تثبیت شود. چنین توحیدی اقتضا می‌کند که باید به وعده‌های الهی اعتماد کرد که به شرط قیام و مبارزه و استقامت پیروزی مستضعفین بر ستمگران قطعی است. بنابراین کار اصلی مبلّغ نهادینه کردن چنین باورهایی است. توحید هدف اصلی و همه چیز مکتب انبیای الهی است. حرکت انبیاء در جهت ایجاد نظامی الهی و عادلانه، بر اساس توحید است. توحید، ابعاد نفی و اثباتی دارد؛ بدین معنی که حاکمیت غیر خدا را در وجود خودمان، در جامعه و در دنیا باید نفی کرده و در همه‌ی این عرصه‌ها حاکمیت خدا را حاکم کنیم (یعنی انسان موحد و جامعه توحیدی شود و در دنیا یک تمدن بین المللی ایجاد شود).^۲

توحید، اولین موضوعی است که در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) باید محتوای تبلیغ در نظر گرفته شود. در تبیین توحید باید برای مخاطب روشن شود؛ کسی که موحد باشد و زیر بار طاغوت برود. توحید در حیطه‌ی فردی محدود

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی * ۱۳۶۹/۳/۱۰

۲. برای درک بهتر معنای توحید، به دیگر درسنامه‌های بسته‌ی آموزشی مکتب امام خمینی * و همچنین کتاب «اسلام ناب در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)» می‌توانید مراجعه کنید.



نمی‌شود و انسان موحد حتماً برای حاکمیت الهی تلاش می‌کند.

در واقع مبلغ باید تلاش کند قاعده و ضابطه‌ای که بوسیله‌ی غیر خدا بر دنیا حاکمیت پیدا کرده است را کنار زده و قوانین الهی را حاکم کند. به همین دلیل فعالیت مبلغ محدود به حیطه‌ی فردی نیست.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) قائلند جهت تحقق توحید، باید اسلام ناب در جامعه پیاده شود. اسلام ناب همان اسلامی است که همه‌ی عرصه‌های فردی و اجتماعی را دربرگرفته است. معظم له می‌فرماید:

«ما بایستی تلاش کنیم، یعنی در نظام جمهوری اسلامی، کار بزرگ و مهم این است که ما همه - هر کسی در هر نقطه‌ای قرار دارد که توانی در این زمینه دارد - باید تلاشمان این باشد که اسلام ناب را مطرح کنیم، اسلام طرفدار مظلوم و ضدّ ظالم را در دنیا مطرح کنیم. همان جوانی که در اروپا است، یا در آمریکا است، یا در مناطق خیلی دوردست است، از این خصوصیت مبتهج می‌شود، به هیجان می‌آید که معلوم بشود اسلام عبارت است از نیرویی، انگیزه‌ای، فکری که علیه ظالمین و ستمگران و به نفع مظلومین حرکت می‌کند، برنامه دارد و این را وظیفه‌ی خودش می‌داند. اسلام طرفدار عقلانیت، اسلام فلسفه‌های عمیق، اسلام تفکر، اسلامی که در قرآن این همه به عقل و فکر و لبّ و مانند اینها اهمیت داده شده را معرفی کنیم؛ اسلام طرفدار عقلانیت و ضدّ قشری‌گری، ضدّ تحجّر، ضدّ اسیر اوهام و تخیلات خود شدن - که کسانی به نام اسلام این چیزها را دارند - اسلام ناب را نشان بدهیم، بگوییم اسلام، این است؛ اسلام متعهد در برابر لایبالی‌گری. بله، امروز دستگاه‌های فراوانی جوانها را به بی‌مبالاتی، به لایبالی‌گری، به لاقیدی در امور گوناگون سوق می‌دهند. خب، اسلامی که انسان را متعهد دانسته، او را متعهد می‌خواهد و می‌طلبد؛ اسلام حاضر در متن زندگی، در برابر اسلام سکولار! اسلام سکولار شبیه مسیحیت سکولار است که می‌رود در



گوشه‌ی کلیسا، خودش را زندانی می‌کند و در محیط واقعی زندگی هیچ حضوری ندارد؛ اسلام سکولار هم همین جور است؛ کسانی هستند امروز دعوت می‌کنند به اسلام منزوی؛ اسلامی که هیچ کاری به کار زندگی مردم ندارد؛ مردم را به يك عبادتی، به يك چیزی گوشه‌ی مسجد یا گوشه‌ی خانه‌ها فرامی‌خواند. اسلام وارد در متن زندگی را معرفی کنیم؛ اسلام رحمت به ضعفا؛ اسلام جهاد و مبارزه‌ی با مستکبران. به نظر من این يك وظیفه‌ای است که به‌عهده‌ی همه است؛ دستگاه‌های تبلیغاتی ما، دستگاه‌های علمی ما، حوزه‌های علمیه‌ی ما باید این هدف را دنبال بکنند. اینکه امروز اسلام را آماج حملات خودشان قرار داده‌اند [به‌خاطر این است]؛ آن کسانی هم که آماج قرار داده‌اند، مشخص است چه کسانی هستند و چه دستگاه‌هایی و چه جریان‌هایی هستند؛ مشخص است؛ اینها وابسته‌ی به يك مجموعه‌ی قدرتمند زر و زور سیاسی و اقتصادی غالباً صهیونیست یهودی، و اگر صهیونیست یهودی هم نیستند صهیونیست غیر یهودی - که امروز در دنیا صهیونیست‌های غیر یهودی داریم - هستند. در مقابل اینها ما از این فرصت استفاده کنیم و این سؤال را مطرح کنیم در ذهن مردم دنیا و در ذهن جوانها که فکر کنید، ببینید چرا به اسلام این‌همه حمله می‌کنند؛ آن وقت اسلام واقعی را در اختیار اینها بگذاریم.

به نظر بنده اگر ما مجموعه‌ی روحانیون و اهل علم و کسانی که در مسائل دینی کار می‌کنند، در همه‌ی مسائل خودمان این را هدف قرار بدهیم یعنی تحقق اسلام بکامله و مقابله‌ی با دشمنی‌ها با این شکل، موفقیت‌های زیادی خواهیم داشت.^۱ همانطور که در مباحث قبلی اشاره شد، تبلیغ وظیفه‌ی همه است (نه فقط روحانیون) که در این فراز از بیانات آقا هم به آن اشاره شده است. نباید مبلغ تصور



کند که با بیان گوشه‌هایی از دین، به تکلیف خود عمل کرده است است! رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مقطعی از دهه‌ی ۷۰ نسبت به عدم سامان داشتن تبلیغ و عدم تبیین اسلام ناب (حتی در خود شهر تهران) گلایه داشتند.

در تبیین حقیقت یک امر می‌توان بخشی از آن را معرفی کرد به گونه‌ای که از اصل آن غافل شد. برای مثال برای معرفی یک فرد به توصیف ریشه‌ی موی او پردازیم! هرچند بیان عملکرد ریشه‌ی مو بسیار عظیم است اما توصیف آن فاصله‌ی بسیاری با شخصیت حقیقی آن فرد دارد. گاهی اوقات با اسلام اینگونه مواجهه داریم. بدین صورت که گوشه‌ای از آن را انتخاب کرده و مطلبی عمیق و بزرگ در آن خواهیم یافت. انتخاب گوشه‌هایی از اسلام و غفلت از حقیقت آن، می‌تواند باعث گمراهی دیگران شود. فلذا لازم است با نگاهی جامع به تبیین اسلام (اسلام ناب) پرداخت.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) از اسلام ناب با عنوان اسلام کامل یاد می‌کنند:

«ما این راه را ادامه خواهیم داد. ما قله‌ها را شناختیم؛ می‌دانیم کجا می‌خواهیم حرکت کنیم؛ «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» این راه، راهی است که باید بتواند ملت ما را به اسلام ناب کامل برساند؛ که خیر دنیا و آخرت در آن است. حیات طبیعی دنیا و آخرت در اسلام کامل است. ما هنوز اوائل راهیم. ما خیلی نقص داریم. ما با آن اسلام کامل خیلی فاصله داریم. راه ما این است. این قله‌ها را شناختیم؛ خدای متعال بحمدالله راه را هم به ما نشان داده است؛ عزم و اراده‌ی ملت ایران و مسئولین کشور هم برای حرکت در این راه، عزم و اراده‌ی خوبی است، عزم و اراده‌ی قوی‌ای است.»^۱

بنابراین باید اسلام را با همه‌ی ابعاد آن در نظر گرفت. قرآن کریم می‌فرماید:



«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»^۱

ما بعضاً مفاد این آیات را به زبان نیاورده اما در عمل آن را پیاده می‌کنیم. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می‌فرماید:

«هدف باید «صراط الله» باشد؛ «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ». هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ «وَأَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید. البته این عبودیت، در زمینه‌ی اخلاق، در زمینه‌ی عمل فردی و در زمینه‌ی عمل اجتماعی کاربرد دارد، که وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن وقت بحث‌های سیاسی، تحلیل‌های سیاسی تبیین سیاسی هم در حوزه‌ی کار شما قرار می‌گیرد.

اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار می‌گذاشتند، در این بود که عبودیت را به منطقه‌ی فردی منحصر می‌کردند. آن‌ها اینجا را غلط می‌فهمیدند و غلط عمل می‌کردند. بله؛ هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقه‌ی وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعه‌ی عظیم انسانی و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضع‌گیری‌های سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می‌تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد؛ چاره‌ای ندارید.

باید درس اخلاق بگویید، درس اخلاق سیاسی هم بگویید، درس اخلاق و



معنویت هم بگوئید، تحلیل سیاسی هم بدهید، دشمن درونی را هم که نفس اماره یا شیطان رجیم است معرفی کنید، دشمن اجتماعی را هم که شیطان بزرگ یا شیطانهای گوناگونند معرفی کنید، ایادی و اذنان شیطان را هم معرفی کنید. وقتی معنای عبودیت الهی این شد که انسان از «انداد الله» اجتناب کند و تبری جوید، باید از همه‌ی اشکال آن تبری جوید. «انداد الله»، يك وقت نفس پلید انسانی است که درون اوست؛ «نفسك التی بین جنیك». يك وقت شیطان است که در دعای صحیفه‌ی سجاده می گوئید که «او را در وجود من مستقر کردی و به چیزی که مرا از آن متمکن نکردی، تمکن بخشیدی.» يك وقت هم شیطانهای قدرتمند عرصه‌ی سیاسی اند که برای اغوا و راهزنی و تسلط و ضربه زدن و به جهنم کشاندن ملتها و شعوب بشری منتظر نشسته‌اند. «انداد الله» اینهايند. دعوت به عبودیت، نفی این‌ها را می‌طلبد؛ چاره‌ای ندارید.

ما توصیه نمی‌کنیم که منبرها و سخنرانیها را به جنبه‌های فردی و شخصی منحصر کنید؛ نه. ممکن است يك سخنرانی، يك منبر، يك سلسله منبر، منحصر به این معانی باشد.

مانعی ندارد اما در کنار آن بایستی صحنه‌ی زندگی اجتماعی سیاسی انسان هم میدان عبودیت الهی باشد. آنجا هم بایستی طواغیت ازاله و زدوده شوند و افشا گردند.^۱

معظم له تأکید دارند که حد تعادل باید رعایت شده و با پرداختن به یکی از جنبه‌های فردی یا اجتماعی از دیگری غافل نشویم. نباید به گونه‌ای تبلیغ کرد که مسائل سیاسی کلاً از حیثه‌ی بیان و تلاش و مجاهدت تبلیغی انسان خارج شود. این امر صحیح نیست که انسان فارغ از زمانه و اوضاع دوران به منبر رفته و طرح

۱. بیانات در دیدار علما و روحانیون ۱۳۷۶/۱۰/۳



بحث کند (برای مثال اگر سخنرانی او را ضبط کنند که و صوت یا متن آن را به کسی ارائه دهند، وجه تمایزی با سخنرانی شیخ انصاری علیه السلام نسبت به آن پیدا نکنند!). تبلیغ باید ناظر به محیط اجتماعی و تاریخ فعلی باشد. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در مورد تعادل بین بحث فردی و سیاسی می فرمایند:

«از دو طرف نباید لطمه بخوریم: نه ما باید مسائل سیاسی را بکلی از حیطه‌ی حرف و گفت و تلاش و مجاهدت تبلیغی خودمان خارج کنیم؛ آن چنان که دشمنان روی آن ده‌ها سال سرمایه‌گذاری کردند، ولی نهضت اسلامی آمد و این سرمایه‌گذاری را آتش زد و از بین برد و گفتار و اندیشه‌ی سیاسی را وارد متن فعالیت‌های دینی کرد، و نه از این طرف باید بیفتیم که تصور کنیم همه‌ی منبر، همه‌ی تبلیغ، همه‌ی مخاطبه‌ی با مردم و با مؤمنین، یعنی اینکه بنشینیم مسائل امریکا و اسرائیل و مسائل سیاسی را تحلیل کنیم؛ خیر، یک کار واجب‌تر اگر نباشد، واجب دیگری وجود دارد و آن، دل مخاطب شماست. دل و جان و فکر او را بایستی تعمیر و آباد و سیراب کنیم. البته این به یک منبع درونی احتیاج دارد. ماها باید یک چیزی در خودمان داشته باشیم تا بتوانیم این تأثیر را بر مخاطب بگذاریم، و الا نمی‌شود. در آن سرمایه‌ی درونی، باید عنصر فکر و منطق باشد؛ باید به فکر و منطق درست مجهز شویم، تا حرف سُست زده نشود. آن‌هایی که گفته‌اند یکی از مؤثرترین حمله‌ها، دفاع‌های ناقص و بد است، حرف کاملاً درستی زده‌اند. وقتی دفاع از دین، ضعیف و سُست و بد باشد، تأثیرش از حمله‌ی به دین، بیشتر است؛ باید از این، به خدا پناه ببریم. مبادا در حرف و منبر و تبلیغ ما - آنچه به عنوان تبلیغ داریم انجام می‌دهیم - حرف سُست، بی‌منطق و ثابت نشده‌ای وجود داشته باشد. گاهی بعضی از چیزهایی که در کتابی هست و سند ندارد، یک حکمت و مسأله‌ی اخلاقی است، که دیگر سند نمی‌خواهد و می‌توانیم آن را بیان کنیم؛ این، عیبی ندارد؛ اما یک وقت هست که یک چیزی دور



از ذهن مخاطب است، که باورش برای او مشکل است؛ این را نباید بگوییم؛ چون این مسئله، او را از اصل قضیه دور می‌کند و موجب موهون شدن دین و مبلغ دین در ذهن و دل او می‌شود و خیال می‌کند این، از منطق عاری است؛ در حالی که پایه‌ی کار ما منطق است. بنابراین، منطق، عنصر اصلی در تبلیغ ماست.»^۱

بنابراین در نگاه ایشان، تبلیغ منبری، تلفیقی از تعمیر دل و تزکیه‌ی نفس مخاطب؛ همراه با تبیینی از مسائل سیاسی و بیان تکالیف در آن زمینه است. این نگاه در عرصه‌های مختلف بروزات متفاوتی می‌یابد. یکی از مصادیق آن، جهت‌گیری در عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) است:

«جهت‌گیری در عزاداری امام حسین به این نحو باید باشد: گسترش تبیین، بیان، آگاه‌سازی، محکم کردن ایمان مردم، روح تدبیر را در مردم گسترش دادن، روح شجاعت و غیرت دینی را در مردم زیاد کردن، حالت بی‌تفاوتی و سُکر و بی‌حالی را از مردم گرفتن؛ اینهاست معنای قیام حسینی و بزرگداشت عزاداری امام حسین (علیه‌السلام) در زمان ما. لذا زنده است، همیشه هم زنده خواهد بود. جنبه‌ی عاطفی آن هم تأثیرگذار بر روی عواطف و احساسات همه‌ی مردم است. جنبه‌ی عمقی و معنوی آن، صاحبان فکر و بصیرت را آگاه می‌کند؛ روشن می‌کند. بنده بارها در طول این سالها این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) را عرض کرده‌ام که فرمود: «ألا لا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر والصبر»؛ این پرچم - پرچم انسانیت، اسلام، توحید - را آن کسانی که دارای این دو خصوصیت‌اند، میتوانند بر دست بگیرند و بلند نگه دارند؛ «البصر والصبر»؛ بصیرت و استقامت. امام حسین (علیه‌السلام) مظهر بصیرت و استقامت است.»^۲

۱. بیانات در دیدار روحانیان و مبلغان ۱۳۸۴/۱۱/۵

۲. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۶/۱۰/۱۹



در بیان دیگری در همین زمینه می‌فرمایند:

«هیئت‌ها نمیتوانند سکولار باشند؛ هیئت امام حسین سکولار ما نداریم! هرکس علاقه‌مند به امام حسین است، یعنی علاقه‌مند به اسلام سیاسی است، اسلام مجاهد است، اسلام مقاتله است، اسلام خون دادن است، اسلام جان دادن است؛ معنای اعتقاد به امام حسین این است. اینکه آدم در یک مجلس روضه یا هیئت عزاداری مراقب باشد که نبادا وارد مباحث اسلام سیاسی بشود، این غلط است. البته معنای این حرف این نیست که هر حادثه‌ی سیاسی در کشور اتفاق می‌افتد، ما باید حتماً در مجلس روضه آن را با یک گرایش خاص، حالا یا این طرف، یا آن طرف، بیان کنیم و احیاناً با یک چیزهایی هم همراه باشد؛ نه، اما فکر انقلاب، فکر اسلام، خط مبارکی که امام (رضوان الله علیه) در این مملکت ترسیم کردند و باقی گذاشتند، اینها بایستی در مجموعه‌ها و مانند اینها حضور داشته باشد.»^۱

در بیان دیگر می‌فرمایند:

«هدف از حرفه‌ی تبلیغ و گویندگی دینی، عبارت است از موعظه برای تزکیه‌ی مردم، تبیین معارف دینی برای بالا رفتن سطح آگاهی دینی مردم، و بیان مصائب و مرثی حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام؛ یعنی ارائه‌ی الگویی به مردم، برای کیفیت بخشیدن به حرکت در راه هدف‌های بزرگ. همه‌ی این چیزها جزو اشرف هدف‌هاست؛ هم تزکیه، هم بالا بردن افکار و آگاهی‌های مردم، هم ارائه‌ی الگو برای جهاد و تلاش فی سبیل الله.»^۲

بنابراین درسی که از عاشورا می‌گیریم، جهاد فی سبیل الله است؛ نه مذاکره!

۱. بیانات در دیدار اعضای ستاد مرکزی هیئت رزمندگان اسلام ۱۳۹۲/۸/۲۰

۲. بیانات در دیدار روحانیون و مبلغین ۱۳۷۰/۴/۲۰



عاشورا به ما می آموزد باید همه‌ی زندگی را در راه تحقق اراده‌ی الهی فدا کرد (دادن جان و مال و خانواده و اهل و عیال برای تبعیت از امر خدا).

در جمع بندی این مطالب باید گفت اگر حاکمیت سیاسی و ولایت در تبلیغ بیان نشود، ممکن نیست بتوان مدعی شد که اسلام تبیین شده است (همانطور که اگر موضوع «ولایت و امامت» برای بعد از نبی اکرم ﷺ روشن نمی‌شد، دین آن حضرت کامل نبود، عدم بیان حاکمیت اسلام در تبلیغ هم رسالت تبلیغی را ناقص می‌گذارد):

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۱

بدون تبیین موضوع ولایت، دین ناقص می‌ماند. بنابراین باید مردم را با دین آمیخته با سیاست آشنا کرد. فارغ از آیات و روایات وارد شده در این زمینه، با بیان سیره‌ی نبوی ﷺ باید این امر نشان داد.

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) نظام جمهوری اسلامی را یکی از محصولات حرکت اهل بیت ﷺ و حادثه‌ی عاشورا می‌دانند:

«حادثه‌ی عاشورا که در باب جهاد و مبارزه‌ی فی سبیل الله، أم المعارف است و پایه‌ی اصلی انقلاب ماست، به صورت پیراسته بیان بشود؛ حقایق در آن جلوه کند و اضافاتی که احیاناً در گوشه و کنار از زبان‌ها و با قلم‌هایی تراوش کرده و شنیده و خوانده شده است، کنار برود. مسأله‌ی عاشورا شوخی نیست. نمی‌شود این قضیه‌ی با آن عظمت را با خرافات آمیخت و انتظار تأثیر کامل داشت. امروز، روزی است که باید این کارها انجام بگیرد.»^۲

۱. مائده/۶۷

۲. بیانات در جمع روحانیون و مبلغین ۱۳۷۰/۴/۲۰



فلذا حادثه‌ی عاشورا ام المعارف در باب جهاد و مبارزه‌ی فی سبیل الله است. وظیفه‌ی مبلغ این است که این حقایق را روشن کند. امام حسین علیه السلام جان خود را فدا کرده و راضی به اسارت خانواده‌ی خود شدند تا با طاغوت زمان خود درگیر شوند. اما شاهد هستیم که عده‌ای به راحتی مدعی می‌شوند که از عاشورا درس مذاکره و گفتگو می‌گیریم! ^۱ مبلغ مکلف است به قدری فضای را روشن کند تا حق گم نشود. نمونه‌هایی از انکار حق آشکار در تاریخ وجود دارد. از جمله‌ی این قضایا در مورد جناب عمار یاسر است.

از جمله اخبار غیبی رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بود که عمار یاسر توسط گروه ستمکار و تجاوزگر به قتل خواهد رسید:

«فِي صَاحِبِ مُسْلِمٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِعِمَّارٍ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»^۲

وقتی در جریان جنگ صفین عمار توسط لشکر معاویه به شهادت رسید، روشن بود که قوم طاغیه معاویه و یارانش بودند. لشکر معاویه تلاش کردند صحنه را عوض کنند و مدعی شدند: «چون علی علیه السلام، عمار را با خود به صحنه‌ی جنگ آورده، مقصر کشته شدن اوست!» جالب اینجاست که بسیار این ادعا را باور کردند! وقتی در صحنه کسی نگفت: «با این استدلال قاتل جناب حمزه‌ی سیدالشهداء هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند (چون حمزه را هم آن حضرت به جنگ احد آوردند)»! در واقع اگر دین به خوبی تبیین نشود، ابزار دست استکبار جهانی می‌شود.

امروز هم شاهد هستیم که اوپاما^۳ سفره‌ی افطار می‌اندازد! این مواضع باید

۱. اظهارات دکتر حسن روحانی رئیس جمهور یازدهم در جمع مردم زنجان ۳۰/۷/۱۳۹۳

۲. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه عن معرفة الائمه، ج ۱، ص ۲۵۸

۳. رئیس جمهور اسبق آمریکا.



تبیین شود. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می فرمایند معارف انقلاب و مواضع امام خمینی علیه السلام باید تبیین شود. ایشان پیرامون جوهره‌ی مکتب امام علیه السلام می فرمایند:

«جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه‌ی دین و دنیاست؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئله‌ی دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می داند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه‌ی آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان‌ها، تلاش انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف انسان‌ها، صحنه‌ی سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه‌ی تربیت، صحنه‌ی عدالت؛ اینها همه میدان‌های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه‌ی عظیم و در این عرصه‌ی متنوع، به مجموعه‌ی تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. دین نمی تواند غیر از دنیا عرصه‌ی دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند.»^۱

از همین جهت معظم له تأکید دارند که مبلغین باید نقشه‌ی کار دشمن را بشناسند و آنرا برای مردم و نسل جوان واضح کنند تا مردم در برای مقابله‌ی با دشمن بسیج شوند. ایشان می فرمایند:

«هزاران توپخانه - توپخانه‌ی دروغ‌پردازی، توپخانه‌ی بزرگ‌نمایی مشکلات - به سمت این ملت از راه‌هایی که امروز وجود دارد و دیروز وجود نداشت، مشغول

۱. بیانات در سالگرد ارتحال امام خمینی علیه السلام ۱۳۸۴/۳/۱۴



شلیک اند. ما در مورد فضای مجازی این را می‌گوییم؛ می‌گوییم مواظب شلیک توپخانه‌ی دشمن باشید در این فضا؛ حواستان باشد؛ از این فضا، دشمن علیه هویت شما، موجودیت شما، نظام شما، انقلاب شما استفاده نکند. آمارهای بی‌پایه می‌دهند، دروغ می‌گویند، نسبت دروغ می‌دهند، چهره‌های مورد قبول مردم را - که باید مردم به اینها اعتقاد داشته باشند - تخریب می‌کنند، موفقیت‌های انقلاب را کتمان می‌کنند، دروغ‌انگاری می‌کنند؛ ناموفقیت‌ها را، ضعفها را، کاستی‌ها را اگر یکی است هزار تا جلوه می‌دهند، اگر یکجا است به همه جا تعمیم می‌دهند؛ کارهای دشمن اینها است دیگر؛ اینها کارهای دشمن است؛ برای چه؟ برای اینکه راز پیروزی انقلاب اسلامی را دشمن فهمیده؛ رازش اعتقاد مردم و ایمان مردم است؛ می‌خواهد این ایمان را از بین ببرد. حالا اگر در طبقات سنین بالا نتوانست، [می‌خواهد] این اعتقاد را در جوان و نوجوان و نسل نواز بین ببرد که دیگر مردم پشت سر این انقلاب و این نظام نایستند؛ هدفش این است. اینکه مردم را ناامید کنند، مردم را بدبین کنند، اعتماد به نفس مردم را بگیرند، آینده را تاریک نشان بدهند، کاری است که امروز دشمن دارد می‌کند.^۱

تبلیغ باید نقطه‌ی مقابل حرکت دشمن باشد. معظم له در این زمینه می‌فرماید:

«یکی از خدمت‌هایی که دشمنان ما به ما می‌کنند، همین است که به ما نشان می‌دهند در تبلیغ روی چه نقاطی باید متمرکز شویم. امروز اگر شما نگاه کنید، می‌بینید که همه‌ی دستگاه‌های تبلیغی دشمن دست به دست هم داده‌اند و تبلیغات خود را بر روی چند نقطه متمرکز کرده‌اند. در رأس آن‌ها هم تبلیغات صهیونیست‌هاست. صهیونیست‌ها که عرض می‌کنیم، فقط مراد ما دولت

۱. بیانات در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی سراسر کشور ۱۳۹۶/۱۰/۶



صهیونیست غاصب نیست؛ او بخشی از مجموعه‌ی صهیونیست‌هاست؛ مجموعه‌ی صهیونیست‌هایی که سرمایه‌داران بزرگ کشورهایی از جمله آمریکا را تشکیل می‌دهند و بر سیاست آن کشور مسلطند. امروز متأسفانه کشور آمریکا، دولت آمریکا، کنگره‌ی آمریکا، در زمینه‌های گوناگون مالی، تبلیغاتی، فرهنگی و غیره اسیر طلسم صهیونیست‌اند. تبلیغات رسانه‌ای دنیا هم غالباً در اختیار این‌هاست. این خبرگزاری‌های معروفی که شما می‌بینید، عمده‌شان در اختیار همین مجموعه‌اند. بعضی‌ها هم که متعلق به آن‌ها نیستند، با آن‌ها هم‌جهتند. اگر شما تبلیغات این‌ها را نگاه کنید، می‌بینید که در مورد کشور عزیز و ملت بزرگ و قهرمان و درعین حال مظلوم ما، بر روی چند نقطه متمرکزند: اول، اختلاف و دوئیت و تفرقه است؛ همان داستان قدیمی «تفرقه بینداز، حکومت کن»؛ همان درد و بلا‌ی عمده‌ای که از قدیم در جان ملت‌ها می‌افتاده است. درصددند تفرقه ایجاد کنند، یا اگر هرچه تلاش کردند دیدند نمی‌توانند تفرقه ایجاد کنند، شایعه‌ی تفرقه بیندازند.

شما ملاحظه کنید، همین کنفرانس اسلامی بحمد الله و به عزت الهی، موجب عزت امت اسلامی و ملت عزیز ایران شد؛ «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»: هرکس عزت می‌خواهد، سراغ خدا برود؛ خدا به او عزت خواهد داد. در این کنفرانس، این آیه‌ی شریفه خودش را نشان داد و دست قدرت الهی و عزت الهی، ملت ایران و دولت ایران و مسئولان کشور و دست‌اندرکاران را در دنیا مثل خورشیدی روشنی‌بخش و بامشکات و منور جلوه داد. علی‌رغم میل آمریکا، به وسیله‌ی این اجلاس باشکوهی که در اینجا تشکیل شد، همه‌ی سیاست‌های آمریکا در مورد ایران شکست خورد. دیدند که این اجلاس، نشان‌دهنده‌ی وحدت، یکپارچگی، مدیریت قوی، همکاری صمیمانه بین مسئولان کشور و مسئولان و مردم است و قدرت و توانایی انجام کارهای بزرگ و پیچیده و مرکب را



دیدند. حالا چه کار باید بکنند؟ شروع به ساختن شایعات و ایجاد اختلاف کردند. از روز اول تشکیل کنفرانس تابه‌حال شایعه‌ی اختلاف را همین‌طور ترویج می‌کنند. البته کسی هم گوشش بدهکار نیست، اعتنایی هم نمی‌کند؛ چون شواهد و قرائن و نصوص و همه چیز برخلاف شایعات آن‌هاست؛ اما آن‌ها کار خودشان را می‌کنند.

پیداست که به مسأله‌ی اختلاف خیلی اهمیت می‌دهند. شما باید درست نقطه‌ی مقابل این جریان حرکت کنید. اولاً سعی کنید اختلاف نباشد، ثانیاً سعی کنید شایعه‌ی اختلاف که دشمن آن را رشد و پرورش می‌دهد، نباشد. کسانی که شایعه‌ی اختلاف را در داخل تقویت می‌کنند، مثل کسانی هستند که خود اختلاف را دامن می‌زنند. دست‌های حقیر و ضعیف و پلیدی سعی می‌کنند ایجاد اختلاف کنند. اگر هم دیدند نمی‌شود اختلاف به وجود آورند، سعی می‌کنند شایعه‌پراکنی کنند که بله، اختلاف هست. مثل اینکه دشمن سعی می‌کند به جبهه‌ی حق شکست وارد کند. وقتی که دید نمی‌تواند، شایعه می‌اندازد که بله، شکست می‌خورند؛ الآن است که شکست بخورند؛ الآن است که عقب‌نشینی کنند! کار دشمن همین است؛ شما باید نقطه‌ی مقابل او حرکت کنید. این خدمتی است که دشمن به ما می‌کند. دشمن به ما نشان می‌دهد که روی این نقطه حساس است و در واقع معلوم می‌شود که ما بایستی روی این نقطه متمرکز شویم. البته نسبت به رفتار دشمن، عکس‌العملی و انفعالی حرکت نمی‌کنیم؛ يك تجزیه و تحلیل منطقی و خردمندانه است.

نقطه‌ی دوم، تیره‌وتار و مبهم جلوه دادن آینده است. سعی دشمن این است که نشان دهد آینده مبهم و تیره‌وتار است و معلوم نیست که چه خواهد شد و به کجا می‌رسند. وظیفه‌ی مبلغ دین و مبلغ معنویت و پیام‌آور حقیقت این است که مردم را امیدوار کند و یأس را از آن‌ها بزدايد. یأس، بزرگ‌ترین دشمن يك ملت است.



باید تلاش گردد که یأس از مردم زدوده شود. نگاه کنید ببینید در منطقه‌ای که مورد بحث شماسست، مخاطبتان چه زبانی نیاز دارد. به هر تقدیر باید مانع شوید که یأس در دل‌ها راه پیدا کند.

کاری که دشمن می‌خواهد بکند، این است که یأس را بر دل‌ها حاکم کند و هرکس به گونه‌ای مایوس باشد: دانشجو يك طور، دانش‌آموز يك طور، کارگر يك طور، روحانی يك طور، کاسب يك طور، اداری يك طور، مسئول دولتی يك طور، مسئول بلندپایه يك طور. هرکدام روشهایی دارند؛ ما از نزدیک می‌بینیم. روشهایی دارند که حتی برخی از مسئولان بلندپایه را هم در يك کشور مایوس کنند. ما مسئولانی را از کشورهای دیگر می‌بینیم که گاهی با ما صحبت می‌کنند، دلشان پر از یأس است. واقعاً آدم مایوس چه کار می‌تواند بکند؟ ما سعی کردیم یأس را از دل‌های آن‌ها بیرون بکشیم و به جایش امید تزریق کنیم. بحمد الله ملت ما، ملت امیدوار و بانشاطی است. در مردم امید را تزریق کنید.

يك مرکز دیگر که دشمن روی آن کار می‌کند، ارزشها و پایه‌ها و اساس انقلاب است. دشمن می‌خواهد ایمان مردم به آن عاملی که توانست این حرکت عظیم و معجزآسا را تقریباً نوزده سال قبل به وجود آورد و آن را تا امروز نگه بدارد و جنگ را به نفع اسلام و مسلمین به پیروزی برساند، در دل‌ها و ذهنها از بین ببرد. خیلی باید مراقب باشید. می‌خواهند مردم را به پایه‌ها و به اصول انقلاب و به این حرکت و نهضت عظیم و به پایه‌های جمهوری اسلامی بی‌اعتقاد و آن‌ها را متزلزل کنند. دشمنی آن‌ها با اشخاص نیست. دشمنی آن‌ها با فلان عنوان مخصوص نیست. دشمنی با اصل این حرکت عظیم است؛ دشمنی با انقلاب است. کسی که این را نفهمد، چقدر غافل است!

نقطه‌ی مقابل این حرکت، حرکت شما در تبلیغ است. اگر آن منشأ تبلیغی، آن هدف تبلیغی و این روش‌ها و ابزارها و شیوه‌های تبلیغی مورد نظر باشد،



موفق‌ترین و ماندگارترین و عمیق‌ترین روش‌های تبلیغی همین کاری است که شما به صورت سنتی انجام می‌دهید.»^۱
 برخلاف سیاه‌نمایی و ناامیدسازی دشمن، مبلغین باید مردم را امیدوار کرده و به مقاومت وادارد.

نظریه‌ی مقاومت همان مطلبی است که رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) به آن اشاره کرده‌اند:

«پیغمبر اکرم برای عامه‌ی مردم طیبیات را آورد، برای عامه‌ی مردم نجات از اسارت‌ها را آورد؛ آنچه پیغمبر هدیه کرد به بشریت، مخصوص جمعی، دون جمعی نیست، مال همه‌ی بشریت است. آن کسانی بهره‌مند می‌شوند که از او پیروی کنند و تبعیت کنند؛ این اغلالی که بر گردن و دست و پای انسان‌ها بسته می‌شود و آنها را از حرکت، از پرواز بازمی‌دارد، از معنویت دور می‌کند و زندگی را بر آنها تلخ می‌کند، این اسارت‌ها را پیغمبر اسلام از دست و پای مردم باز می‌کند؛ این اسارت‌ها چیست؟ این اسارت‌ها، اسارت ظلم قدرتها است، استکبار مستکبرین است، وجود اختلاف طبقاتی است، اشرافیت‌های ظالمانه و متکبران است؛ اینها است؛ پیغمبر با اینها مقابله کرد، با اینها مبارزه کرد. ملت‌ها می‌توانند همین راه را ادامه بدهند در صورتی که بایستند، در صورتی که استقامت بکنند؛ [ملت‌ها] می‌توانند بر قدرتها فائق بیایند. بله، امروز توطئه‌های بزرگی از طرف قدرتمندان عالم در مقابل امت اسلامی در جریان است، لکن در مقابل این توطئه‌ها می‌شود ایستاد، می‌شود اینها را خنثی کرد. حضرت موسی (علی نبینا وعلیه السلام) به خداوند متعال عرض کرد: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»؛

۱. بیانات در دیدار علما و روحانیون ۱۳۷۶/۱۰/۳



نفرین کرد. فرعون در مقابل حضرت موسی یک قدرت فائقه‌ای بود؛ زینت، اموال، استعداد، سلاح، پول، همه چیز در اختیار او بود؛ موسی دست‌تنها بود؛ از خدای متعال درخواست کرد، استغاثه کرد؛ خداوند متعال در جواب فرمود: «قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا»؛ دعای شما دو نفر را - موسی و هارون را - ما قبول کردیم، مستجاب کردیم، اما شرط دارد: «فَأَسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ بایستید، استقامت کنید. استقامت در میدان جنگ نظامی یک جور است، در میدان جنگ سیاسی یک جور است، در میدان جنگ اراده‌ها یک جور است؛ در همه‌ی اینها استقامت لازم است. اگر ملت‌ها و زبدهگان و نخبگان استقامت را فراموش نکنند، قطعاً پیروزی نصیب خواهد شد.»^۱

برنامه و روش تبلیغ

در مباحث قبلی مشخص شد که تبلیغ طراز اسلام ناب در ابعاد مختلف با تبلیغ رایج و معمول متفاوت است؛ اعم از هدف، محتوا، روش و... به بیان دیگر تبلیغ طراز اسلام ناب در همه‌ی این ابعاد عناصر اضافه‌تری دارد. روش تبلیغ در اندیشه‌ی اسلام ناب، شباهت‌هایی با تبلیغ سنتی مرسوم دارد. اما برنامه‌ها و طرح‌هایی در آن وجود دارد که به طور فراگیر در تبلیغ سنتی نیست. در حقیقت تبلیغ باید به این سطح ارتقاء پیدا کند.

تبیین

یکی از برنامه‌ها و روش‌های تبلیغ، تبیین (به معنای روشن‌گری و بیان) است. عمده‌ی فعالیت تبلیغی روی تبیین متمرکز است (که همین گونه باید باشد).

۱. بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، سفرای کشورهای اسلامی و میهمانان شرکت‌کننده در کنفرانس وحدت اسلامی در سالروز ولادت پیامبر اکرم ﷺ و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام.



می‌توان گفت از «کار درست» بالاتر است؛ چراکه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اساسی برنامه‌های راهبردی اسلام را بلاغ و تبیین می‌دانند (چون انسان باید روشن و بیدار شود تا حرکت کند). همه‌ی مشکلات انسان‌ها به جهالت یا غلبه‌ی هوس‌های شیطانی برمی‌گردد. حل این ریشه‌ها بوسیله‌ی بیان و تبیین صورت می‌گیرد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«تبیین را اساس کار بدانید.

... فایده در تبیین است، فایده در کار درست است، در کار هوشمندانه است؛

اینها است که فایده دارد.»^۱

تبلیغ، به تبیین محدود نمی‌ماند. تبلیغ مرسوم عمدتاً در بیان کردن و گفتن متوقف می‌شود. فهم عرفی از تبلیغ، اکتفا به منبر، بیان کردن، مشاوره، وعظ، روضه و... است. در تبلیغ طراز اسلام ناب، تبیین باید «گفتمان‌ساز» باشد. در مباحث قبلی بیان شد که یکی از تعاریف تبلیغ، «تفاهم» با مردم است. تفاهم بدین معنی است که روی یک هدف مشترک، فهمی مشترک ایجاد شود. در واقع «گفتمان‌سازی» تعبیر دیگری از این مقوله است. گفتمان‌سازی یعنی مطالبی تبدیل به حرف مشترک بین مردم بشود.

برنامه‌های تبلیغ طراز اسلام ناب بدین ترتیب است (که در این درسنامه ارائه

خواهد شد):

✓ گفتمان‌سازی

✓ جریان‌سازی

✓ رهبری

قبل از ورود به این سرفصل‌ها لازم است به موضوع «تبیین» ارائه گردد.

۱. بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام حسین علیه السلام ۱۳۹۵/۳/۳



رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می فرماید:

«تبیین اساس کار ما است. ما با ذهن‌ها مواجهیم، با دل‌ها مواجهیم؛ باید دل‌ها قانع بشود. اگر دل‌ها قانع نشد، بدن‌ها به راه نمی‌افتد، جسم‌ها به کار نمی‌افتد؛ این فرق بین تفکر اسلامی و تفکرات غیر اسلامی است.»^۱

بنابراین در روش غیر اسلامی تلاش می‌شود که انسان، مردم را با خود همراه کند (ولو با فریب و پروپاگاندا). اما در روش اسلامی، مردم باید روشن شوند و با اختیار تصمیم بگیرند تا حرکت کنند. در اسلام، اصل بر تبلیغ و تبیین است. برخی تصور می‌کنند «جهاد» در اسلام برای تحمیل دین است! فلسفه‌ی جهاد کاملاً متفاوت است. جهاد برای مقابله با قلدان و ستمگران و موانع تبلیغ و گسترش نور اسلام تعریف شده است. قطعاً هیچ فکر و اندیشه‌ی متقنی، بدون تبیین بلیغ و اقناع، رواج پیدا نکرده و به اعتقاد عمومی تبدیل نمی‌شود. قرآن کریم هم اینگونه به این معنا اشاره دارد:

«لَا إِكْرَامَ فِي الدِّينِ قَدْ بَيَّنَّ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۲

«در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد]. مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است»

تبیین در فضای اجتماعی و مسائلی که در این فضا پیش می‌آید هم بسیار مهم است. بسیاری اوقات پیرامون شبهاتی که در مورد معارف و ارزش‌ها یا اصل نظام پیش می‌آید، کوتاهی می‌شود. در حالی که در همین موارد (مثل طرح پرونده‌ها

۱. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور و نمایندگان تشکلهای دانشجویی

۱۳۹۵/۴/۱۲

۲. بقره/۲۵۶



قضیه‌ای) اگر شبهه‌ای به وجود آمده، باید روشنگری کرد تا به صورت گره باقی نماند. بعضی مسائل انقلاب (و پرونده‌هایی که از اول انقلاب ایجاد شده است) به خوبی روشن نشده است. در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، راه حل همراه کردن مردم، روشن کردن حقیقت است. یکی از رسالت‌های مهم خواص و نخبگان، تبیین بدون تعصب حقایق است. معظم له می‌فرماید:

«یکی از کارهای مهم نخبگان و خواص، تبیین است؛ حقایق را بدون تعصب روشن کنند؛ بدون حاکمیت تعلقات جناحی و گروهی و بر دل آن گوینده. اینها مضر است. جناح و اینها را باید کنار گذاشت، باید حقیقت را فهمید. در جنگ صفین یکی از کارهای مهم جناب عمار یاسر تبیین حقیقت بود. چون آن جناح مقابل که جناح معاویه بود، تبلیغات گوناگونی داشتند. همین‌ی که حالا امروز به آن جنگ روانی می‌گویند، این جزو اختراعات جدید نیست، شیوه‌هاش فرق کرده؛ این از اول بوده. خیلی هم ماهر بودند در این جنگ روانی؛ خیلی آدم نگاه می‌کند کارهایشان را، می‌بیند که در جنگ روانی ماهر بودند. تخریب ذهن هم آسانتر از تعمیر ذهن است. وقتی به شما چیزی بگویند، سوءظنی یک جا پیدا کنید، وارد شدن سوء ظن به ذهن آسان است، پاک کردنش از ذهن سخت است. لذا آنها شبهه‌افکنی می‌کردند، سوء ظن را وارد می‌کردند؛ کار آسانی بود. این کسی که از این طرف، خودش را موظف دانسته بود که در مقابل این جنگ روانی بایستد و مقاومت کند، جناب عمار یاسر بود، که در قضایای جنگ صفین دارد که با اسب از این طرف جبهه، به آن طرف جبهه و صفوف خودی می‌رفت و همین طور این گروه‌هایی را که - به تعبیر امروز، گردان‌ها یا تیپ‌های جدا جدای از هم - بودند، به هر کدام می‌رسید، در مقابل آنها می‌ایستاد و مبالغی برای آنها صحبت می‌کرد؛ حقایقی را برای آنها روشن می‌کرد و تأثیر می‌گذاشت. یک جا می‌دید اختلاف پیدا شده، یک عده‌ای دچار تردید شدند، بگو مگو توی آنها هست،



خودش را به سرعت آنجا می‌رساند و برایشان حرف می‌زند، صحبت می‌کرد، تبیین می‌کرد؛ این گره‌ها را باز می‌کرد.^۱

ایشان تأکید دارند که امام حسین علیه السلام را هم نباید فقط به جهاد ایشان در میدان جنگ (روز عاشورا) شناخت:

«امام حسین علیه السلام را فقط به جنگ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین علیه السلام است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائلی گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت بیانات عجیبی دارد که تو کتابها ثبت و ضبط است - بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه‌ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه‌ی کربلا حضرت اهل تبیین بودند، می‌رفتند، صحبت می‌کردند. حالا میدان جنگ است، منتظرند خون هم را بریزند، اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده می‌کردند که بروند با آن‌ها صحبت بکنند، بلکه بتوانند آن‌ها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛ بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آنهایی که خودشان را به خواب می‌زنند، بیدار کردن آن‌ها مشکل است، گاهی اوقات غیر ممکن است.»^۲

همچنین نگاه معظم له به پخش شبهه در جامعه اینگونه است:

«آن قدر سخن نو، حرف فکری برانگیز و حواس جذب کن در دنیا وجود دارد که با رادیوها و کتاب‌ها و ترجمه‌ها به اینجا می‌آید؛ نمی‌شود که من و شما هر یک خطی که در جایی نوشته شد یا گفته شد، فوراً عزا بگیریم و جنجال راه بیندازیم که فلان کس فلان چیز را ترجمه کرده یا فلان چیز را گفته است؛ گفته باشد؛ فکر است، می‌گویند. شما خیال می‌کنید روزی که شبهه‌ی ابن کمونه را می‌کردند، به

۱. بیانات در جمع اعضای سپاه ولی امر ۱۳۸۸/۵/۲۱

۲. بیانات در دیدار اعضای دفتر رهبر و جمع اعضای سپاه حفاظت ولی امر ۱۳۸۸/۵/۱۸



صرف اینکه کسی شبهه‌ی ابن کمونه را در کتاب‌هایش بنویسد، او را تکفیر می‌کردند؟ مگر می‌شود مردم را بیخودی تکفیر کرد؟ مگر می‌شود هرکس حرف جدیدی زد، ما بگوییم شما مخالفید، شما ضدید؛ این مطلب را نگویند؟ با نگفتن که مشکل ما حل نمی‌شود.

قرآن کریم با این عظمت، افکار الحادی‌ها و مادی‌ها را در خودش نقل می‌کند؛ دشنام آن‌ها را به پیامبر نقل می‌کند؛ «قالوا ساحر او مجنون»؛ ولی حالا کسی جرأت نمی‌کند بگوید که فلان کس به فلانی که رئیس این تشکیلات است چنین اهانتی کرده است! اما قرآن با صراحت این را نقل می‌کند؛ چون به خودش معتقد و متکی است؛ «لا ریب فیه»؛ در آن هیچ شکی نیست.

همه‌ی ما باید «لا ریب فیه» باشیم؛ عقاید ما باید «لا ریب فیه» و قرص و محکم و استوار باشد و آن را با زبان مناسب بیان کنیم؛ آن وقت خواهیم دید که «سحر با معجزه پهلوی نزند دل خوش دار». دیگر غصه نخورید؛ معجزه را به میدان بیاورید؛ سحر به خودی خود جمع خواهد شد و آن عصی و حبال‌شان را خواهد خورد و برد. مهم این است که ما این ید بیضا را از جییمان بیرون بیاوریم و نشان بدهیم؛ مهم این است که ما این عصای موسوی را ببندازیم؛ این همان ابتکار را لازم دارد.^۱

در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) ممنوعیت حرف زدن دیگران نیست؛ بلکه راه صحیح، بیان کلام درست اسلامی به صورت واضح و صریح در جامعه است. با این روش مشکل به صورت ریشه‌ای حل می‌شود.

یکی از نکات ضروری در مورد تبیین، الزامات آن است. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در حکم انتصاب حجت الاسلام قمی به ریاست سازمان تبلیغات اسلامی می‌فرماید:

۱. بیانات در دیدار مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۰/۱۲/۵



«تبیین و عرض‌هی فکر و فرهنگ و معارف اسلامی با توجه به نیازهای روز و با نوآوری در ادبیات و روش‌ها بگونه‌ای که بر جان و دل مخاطبان بنشیند و وجود آنان را از کوثر حقیقت دین سیراب نماید، رسالت بسیار مهم این سازمان است.»^۱ فلذا لازم است اثرگذاری بر مخاطب مدنظر قرار گیرد (نه آنکه مطلبی بیان شود و پذیرش و عدم پذیرش مخاطب بی اهمیت باشد). رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه می‌فرماید:

«بیان دینی و تبیین دینی باید شبهه‌زدا، روشن، قوی، هنرمندانه و متنوع باشد؛ شبهه‌زا و کلیشه‌ای نباشد.»^۲

«درست است که ما تبیین دینی را در سطح نخبگان، در سطح متوسط، در سطح پایین و در سطح کودکان داریم، اما همان چیزی که در سطح کودکان است، مطلقاً باید صحیح باشد.»^۳

همچنین در تبیین، مصلحت‌اندیشی شخصی و رودربایستی نباید باشد. مَرِّ حقیقت (به گونه‌ای که بتوان در پیشگاه خداوند متعال جواب داد) تبیین شود. در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) همه‌ی این تبیین‌ها مقدمه‌ی عمل است تا مخاطب وظیفه‌ی خود را بداند. معرفت‌آموزی در خلأ (بدون توجه به وظیفه‌ای که این معرفت بر دوش انسان می‌گذارد) چندان کارساز نیست. معرفت باید بتواند انسان را مسلح و مجهز کند و اعتماد به نفس لازم برای پیمودن راه بسیار مهم و دشواری که پیش روی نسل امروز است را به انسان بدهد.

تبلیغ مرسوم از این جهت هم با تبلیغ طراز اسلام ناب تفاوت دارد؛ در تبلیغ مرسوم صرفاً به دنبال سیراب کردن ذهن مخاطب هستیم؛ اما در نگاه اسلام ناب

۱. حکم انتصاب حجت الاسلام محمد قمی (زید عزه) به ریاست سازمان تبلیغات اسلامی.

۲. بیانات در دیدار مسئولان سازمان صداوسیما ۱۳۸۳/۹/۱۱

۳. همان.



این اقناع ذهن مخاطب باید برای آوردن او به میدان عمل باشد. در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) یکی از هنرهایی که می‌تواند در خدمت تبیین قرار بگیرد، شعر است. به همین دلیل هم اهل بیت علیهم السلام تجلیل‌های خاصی از شعرا می‌نمودند. معظم له در مورد ضرورت معرفت‌افزا بودن مجالس مداحی می‌فرمایند:

«من گاهی اوقات می‌شنوم که در جلسه‌ی مدّاح صاحب هنر، نه شعر و نه مضمون در جهت معرفت‌افزایی نیست؛ این گناه است، این ظلم است. شما هنر دارید، توانایی دارید، امروز در جامعه‌ی اسلامی فرصت دارید؛ این فرصت همیشه نبود؛ این فرصت در هر ساعتی، در هر لحظه‌ای از لحظات عمر «تاریخی» که دست بدهد، مغتنم است، نباید از دست برود. امروز ما میتوانیم اسلام را ترویج کنیم؛ یک روز فقط با کتاب بود، با منبر بود، با سخنرانی بود؛ امروز علاوه بر آنچه در گذشته بود، با مدّاحی است. سابق - زمان دوران طاغوت - این همه خواننده‌ی خوب، این همه سراینده‌ی خوب در خدمت اهل بیت نداشتیم؛ امروز بحمد الله عدّه زیاد است؛ کمّیت، بسیار خوب، کیفیت هم بسیار خوب؛ این کیفیت را روزه‌روز افزایش بدهید.

امروز دشمنان به زوایای زندگی من و شما ملّت انقلابی، با دقّت دارند نگاه می‌کنند که شاید نقطه‌ضعفی پیدا کنند و از آنجا نفوذ کنند؛ این مناطق نفوذ دشمن را شناسایی کنید، در مقابل آنها صف‌آرایی کنید؛ وقت را هدر ندهیم. امروز همه موظّفیم، همه مسئولیم؛ جامعه‌ی مدّاحان هم جزو جوامع مسئول کشور است. معارف اسلامی را [تبیین کنید].»^۱

همچنین می‌فرمایند:

«اگر کسانی اختلاف‌نظرهایی دارند، با استدلال بیان کنند. عرض کردم، من

۱. بیانات در دیدار مداحان اهل بیت علیهم السلام ۱۳۹۷/۱۲/۷



معتقد به تبیین هستیم. در دوران مبارزات هم، اختلاف ما با چپی‌ها و مارکسیست‌هایی که آن وقت مبارزه می‌کردند، سر همین بود که ما می‌گفتیم باید تبیین کرد، آنها به تبیین اعتقاد نداشتند؛ یک چیز دیگری می‌گفتند، یک تفسیر دیگری داشتند. کار انقلاب از اساس با تبیین، روشن‌گری، بیان منطقی، مستدل و دور از هو و جنجال بود. اگر هو و جنجال وارد شد، حرف منطقی را هم خراب خواهد کرد. ممکن است چهار نفر جذب شوند، اما چهار نفر آدم هوشمندتر دفع می‌شوند. این، حرف ماست؛ این، عرض ماست.»^۱

بنابراین در نگاه معظم له مهم‌ترین اقدام لازم در بطن مبارزه، تبیین است. نظام جمهوری اسلامی، یک نظام مردمی است و جز با آگاهی مردم نمی‌تواند پیش برود. بنابراین در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، آگاهی مردم را صرفاً یک حُسن یا حتی یک ضرورت نمی‌دانند؛ بلکه قائل‌اند جز با آگاهی مردمی نظام اسلامی پیش نمی‌رود. این ادعای بزرگی محسوب می‌شود. در نظام‌های دیکتاتوری، تحمیلی، کودتایی و کلاً نظام غیر مردمی، فهمیدن یا نفهمیدن مردم مهم نیست و حکومت به کار خود می‌پردازد. قرآن کریم می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲

«همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی] تشخیص حق از باطل [نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است، فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می‌دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است.»

۱. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران ۱۳/۴/۱۳۹۰

۲. حدید/۲۵



بر اساس این آیه حرکت انبیاء جز با قیام مردم معنا نمی‌یابد. ضابطه‌ی حرکت الهی این است که حرکت و «قیام لله» و استقامت در مسیر توسط مردم و به رهبری امام انجام شود. نظام دینی، نظامی نیست که یک طبقه‌ی حاکم داشته یا مردم در آن حکومت می‌کنند؛ بلکه نظامی است که مردم این نظام الهی را شکل داده‌اند (مردم‌سالاری دینی). آگاهی برای چنین حکومتی مثل آب و هوا لازم و واجب است. هرچه مردم بیشتر آگاه باشند، نظام جمهوری اسلامی بیشتر بهره‌مند خواهد شد. کسانی که به دنبال آن هستند تا حقایق به مردم نرسد، مخالف نظام اسلامی حرکت می‌کنند. در جریان مذاکرات هسته‌ای^۱ رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) بسیار تأکید داشتند که مذاکرات را محرمانه نکند تا مردم هم بر آن نظارت داشته و بدانند چه فرآیندی طی می‌شود؛ متأسفانه تیم مذاکره‌کننده مرتباً اظهار می‌کردند که مذاکرات محرمانه است و جزئیات آنرا به مردم ارائه نمی‌کردند. هرکس دلسوزی بیشتری برای نظام اسلامی داشته باشد، باید برای آگاهی بیشتر مردم تلاش کند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرمایند:

«تبیین حقیقت و اطلاع‌رسانی به افکار عمومی هم مهم است؛ این را هم نباید فراموش کرد. نباید مردم را در ابهام باقی گذاشت. در قضیه‌ی نبی مکرم علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء، خدای متعال از طریق همین آیه اطلاع‌رسانی هم کرد؛ یعنی حقیقت قضیه را نشان داد و فهماند این اقدام خطرناک و بسیار جلب‌کننده‌ی سوءظن افکار عمومی که برای پیغمبر به وجود آورد، برای این است که *يَكْ سَتَّ غَلَطَ عَمَلًا* در جامعه شکسته شود. «ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرْجٍ فِيمَا قَرَضَ اللَّهُ لَهُ»؛ خدای متعال بر او واجب کرد این کار را انجام دهد، برای اینکه این *سَتَّ غَلَطَ* که فرزندخوانده را در حکم فرزند بدانند - که مشکلات فراوانی را در نظام اجتماعی آن روز به وجود می‌آورد - در میان مردم از بین برود.

۱. مذاکرات پیرامون مسائل هسته‌ای با آمریکا و چند کشور اروپایی در دولت یازدهم.



برای این کار، پیغمبر را به عنوان يك قرباني حقيقت وسط ميدان آورد؛ اما از پیغمبرش دفاع کرد؛ اطلاع‌رسانی هم نمود. بنابراین اقدام بکنیم، اما حقیقت را هم برای مردم تبیین نماییم. بدون تبیین حقیقت، افکار عمومی در ظلمت و فضای غبارآلود باقی خواهد ماند و دشمن سوءاستفاده خواهد کرد.^۱

در مقابل حرکت دشمن که به دنبال تحریف حقایق است، باید دائماً تبیین صورت گیرد تا افکار مردم روشن شود. در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اساس برنامه‌ی اسلام تبیین است. معظم له مهم‌ترین زمان برای تبیین را زمان «فتنه» می‌داند که فتنه‌ی سال ۱۳۸۸ از مصادیق آن می‌باشد (در این فتنه هم انتظار رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) این بود که خواص، نخبگان و مبلغین در این فضای غبارآلود به تبیین بپردازند). نمونه‌ی آن در دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آشکار است. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«درد دل‌های امیر المؤمنین هم حقیقتاً گدازنده است. آنجایی که از فقدان یاران خود سخن می‌گویند، یاد شهیدانی که با او بودند در میدانهای جنگ، در زمان پیغمبر، در آن جهادهای عظیم؛ آن کسانی که در دوره‌ی خلافت خود آن بزرگوار در جنگ صفین، در جنگ جمل بودند و حضور داشتند، مجاهدت کردند و به شهادت رسیدند، حضرت می‌فرماید: «أین عمّار، أین ابن التّیّهان، أین ذو الشّهادتین و این نظراً هم من اخوانهم الذّین تعاقدا علی المنیة»؛ کجا هستند آن شخصیت‌های بزرگی که پیمان جانبازی بستند، در راه خدا پای فشردند و رفتند. «و اُبرد برءوسهم الی الفجرة»؛ آن کسانی که در راه خدا شهید شدند، سرهای این‌ها را بریدند و برای فجار و حکمرانان فاجر هدیه بردند، کجا هستند؟ امیر المؤمنین اشک ریخت در فراق یاران و دوستانش و البته در فراق رسول معظم خدای متعال، که غالباً به یاد آن بزرگوار و در فراق آن بزرگوار بود و ایشان را یاد

۱. بیانات در دیدار مسئولان، قضات و کارکنان قوه قضائیه ۱۳۸۲/۴/۷



می‌کرد. و این جزو شکوه‌های امیر المؤمنین است.»^۱
 بنابراین در تبیین حق باید صراحت داشت و قاطعانه سخن گفت. بسیاری سیاسیون دویپهلوی و لابه‌لای عبارات مبهم سخن می‌گویند که نه سیخ بسوزد، نه کباب! نهایتاً موضع‌شان هم مشخص نمی‌شود (بعضی مبلّغین هم به این آفت دچار می‌شوند).
 نشانه‌ی صراحت در بیان حق این است که دشمن حساس شده و با چنین کسی دشمنی می‌کند.

نکنه‌ی دیگر این است که تبیین وظیفه‌ای همگانی است:

«دشمن در رأس نقشه‌هایش تبلیغات است؛ به قول خودشان پروپاگاندا است. علاج پروپاگاندا «تبیین» است، تبیین حقیقت از زبانهای مختلف، از حنجره‌های مختلف، با تعبیرات مختلف، با ابتکارات مختلف؛ تبیین. وسوسه‌ای را که روی آن جوان یا نوجوان اثر می‌گذارد، چه می‌تواند برطرف کند؟ باتوم که نمی‌تواند برطرف کند؛ آن وسوسه را تبیین می‌تواند برطرف کند. این مطلب اول. جهاد تبیین را جدی باید گرفت. همه، در حوزه، در دانشگاه، در صداوسیما بالخصوص، در مطبوعات، در هر جایی که شما ایستاده‌اید و یک شعاع پیرامونی‌ای دارید و می‌توانید روی آن اثر بگذارید، باید تبیین انجام بگیرد؛ تبیین درست، تبیین صحیح.»^۲
 از طرف دیگر ایشان از تبیین، به عنوان «جهاد تبیین» یاد کردند. معظم له «قتال» را یکی از اقسام جهاد می‌دانند که در برخی شرایط واجب می‌شود. اما جهاد انواع دیگری هم دارد که هیچگاه تعطیل نشده و همیشه واجب است:
 «هر تلاشی را نمی‌شود گفت جهاد. در جهاد، حضور و رویارویی با دشمن، مفروض است. انسان یک تلاشی می‌کند، دشمنی در مقابل او نیست؛ این جهاد نیست. اما یک وقت شما می‌خواهید یک تلاشی را انجام دهید، که بخصوص یک دشمنی

۱. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۷/۶/۳۰

۲. بیانات در دیدار مردم قم ۱۴۰۱/۱۰/۱۹



سینه به سینه‌ی شما ایستاده است؛ این می‌شود جهاد. ممکن است یک وقت این جهاد به شکل قتال باشد، ممکن است جهاد مالی باشد، ممکن است جهاد علمی باشد، ممکن است جهاد فنی باشد؛ همه‌ی اینها جهاد است؛ انواع و اقسام جهاد و مبارزه است. اگر بخواهیم در ادبیاتِ امروز ما برای «جهاد» معادلی پیدا کنیم، می‌شود «مبارزه». جهاد اقتصادی، یعنی مبارزه‌ی اقتصادی.^۱

«خدای متعال می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ؛ دنبال آنها مرو، مراقب باش؛ در جای دیگر می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ؛ با کفار و با منافقین مبارزه کن. می‌فرماید «جاهد»؛ نمی‌فرماید «قاتل»؛ «قَاتِلِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ» [قتال] همیشه لازم نیست، اما جهاد همیشه لازم است. گاهی جهاد، جهاد سیاسی است، گاهی جهاد فرهنگی است، گاهی جهاد نرم است، گاهی جهاد سخت است، گاهی با سلاح است، گاهی با علم است؛ همه‌ی اینها جهاد است اما در همه‌ی اینها باید توجه داشت که این جهاد، علیه دشمن است، علیه دشمن بشریت است، علیه دشمنانی است که به اتکاء قدرت خود و زر و زور خود، وجود سنگین و مطامع خودشان را بر بشریت تحمیل می‌کنند. سازش با آنها معنا ندارد.»^۲

«تولید یک جهاد است: أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛ این را به ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام خطاب می‌کنیم و همیشه می‌گوییم؛ جهاد! امروز تولید جهاد است؛ چرا؟ برای خاطر اینکه در معنای جهاد مکرر گفته‌ایم که جهاد عبارت است از آن تلاشی که ناظر به حمله‌ی دشمن و تحرک دشمن باشد؛ در مقابل دشمن باشد. هر تلاشی جهاد نیست؛ تلاشی که متوجه به حمله‌ی دشمن است، این جهاد است.»^۳

۱. بیانات در جمع مردم و کارکنان صنعت نفت عسلویه ۱۳۹۰/۱/۸

۲. بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۹۵/۹/۲۷

۳. بیانات در دیدار تولیدکنندگان و فعالان اقتصادی ۱۴۰۰/۱۱/۱۰



«جهاد فی سبیل الله، جهاد در راه احیای مکتب اهل بیت، مکتب امام حسین علیه السلام، مکتب شهادت. خب ائمه علیهم السلام چه جور جهادی می کردند؟ ائمه جهاد نظامی که نمی کردند؛ جز معدودی - فقط حضرت امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین با شمشیر جنگیدند- بقیه ای ائمه که با شمشیر جنگیدند؛ جهادشان چه بود؟ «جهاد تبیین»؛ همین که بنده مکرر تکرار میکنم تبیین یا جهاد تبیین، تبیین کنید، روشننگری کنید. هیئت، محلّ جهاد تبیین است. به نظر من از این «أحیوا أمرنا» این نکته ی بسیار مهم استفاده می شود.»^۱

رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) تبیین را وظیفه ی گروه های مختلفی از جمله روحانیون، صداوسیما، دانشجویان و... می داند:

«تبلیغ دین و تبیین حقایق وظیفه علما و مبلغین بزرگ اسلام است.»^۲

«هویت حقیقی جامعه، هویت اخلاقی آنهاست؛ یعنی در واقع سازه ی اصلی برای یک اجتماع، شاکله ی اخلاقی آن جامعه است و همه چیز بر محور آن شکل می گیرد. ما باید به اخلاق خیلی اهمیت بدهیم. صدا و سیما در زمینه ی پرورش و گسترش و تفهیم و تبیین فضیلت های اخلاقی باید برنامه ریزی کند؛ یکی از اهداف صدا و سیما در همه ی برنامه ها باید این باشد.»^۳

«شما جوانان عزیز و دانشجویان عزیز که به معنای واقعی کلمه میوه ی دل ملت و امید آینده ی این کشورید، به مسئله ی «تبیین» اهمیت بدهید. خیلی از حقایق هست که باید تبیین بشود. در قبال این حرکت گمراه کننده ای که از صد طرف به سمت ملت ایران سرازیر است و تأثیرگذاری بر افکار عمومی که یکی از هدف های بزرگ دشمنان ایران و اسلام و انقلاب اسلامی است و دچار ابهام نگه داشتن

۱. بیانات در دیدار مداحان ۱۴۰۰/۱۱/۳

۲. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۷/۲/۲

۳. بیانات در دیدار مسئولان سازمان صداوسیما ۱۳۸۳/۹/۱۱



افکار و رها کردن اذهان مردم و بخصوص جوانها، «حرکت تبیین» خنثی کننده‌ی این توطئه‌ی دشمن و این حرکت دشمن است.

هر کدام از شما به عنوان یک وظیفه، مثل یک چراغی، مثل یک نوری پیرامون خودتان را روشن کنید. امروز خوشبختانه میدان باز است برای انتشار افکار. این فضای عمومی در کنار مشکلاتی که ممکن است به وجود بیاورد، برکات بزرگی هم دارد؛ می‌توانید افکار درست را، افکار صحیح را منتشر کنید، پاسخ به اشکالات را، پاسخ به ابهام‌آفرینی‌ها را در این فضا با استفاده‌ی از این امکان منتشر کنید و می‌توانید در این زمینه به معنای واقعی کلمه جهاد کنید. البته اصل قطعی در این باب این است که بایستی از شیوه‌ی اخلاقی در این کار پیروی کرد.^۱

در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) هم پایگاه تبیین، مساجد هستند:

«یکی از علل پیروزی این انقلاب مبارک در ایران اسلامی - و یا لاقلاً سهولت این پیروزی - این بود که مردم به مساجد اقبال پیدا کردند؛ جوانان مساجد را پر کردند و علمای اعلام، مساجد را به عنوان مرکزی برای تعلیم، تربیت، روشننگری افکار و اذهان، مورد استفاده قرار دادند و مسجد، مرکزی برای حرکت، آگاهی، نهضت و افشای اسرار زمامداران فاسد و خودفروخته رژیم طاغوت شد. در دوره مشروطیت هم همین طور بوده است؛ در دوره ملی شدن صنعت نفت هم تا حدودی همین طور بود؛ در زمان انقلاب هم که این مسأله، به حد اعلی رسید. ملت ایران باید مساجد را مغتنم بشمارد و پایگاه معرفت و روشن بینی و روشننگری و استقامت ملی به حساب آورند.»^۲

تبیین، نه تنها در معرفی حقایق ضبط شده‌ی دین، بلکه در مورد عینیت‌های مسائل جامعه‌ی اسلامی، هم نقش آفرین است. فضای سیاسی با روشننگری در

۱. بیانات در پایان مراسم عزاداری اربعین حسینی ۱۴۰۰/۷/۵

۲. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۷۵/۱۰/۱۹



جهت درستی پیش می‌رود. کسی که بنا داشته باشد به هر قیمتی مسئولیتی در جامعه بگیرد (مثلاً کاندیدای ریاست جمهوری شود) و در صحبت با مردم با دوقطبی‌سازی، تهمت، تشویش و التهاب فضا و... کاری کند که مردم به او رأی بدهند، اولاً عواقب دنیوی و اخروی برای او دارد و ثانیاً جامعه را روز به روز دوقطبی‌تر، پراسترس‌تر و ناامیدتر می‌کند. اما اگر در تبلیغات خود اصل را بر تبیین بگذارد، هم حق روشن می‌شود و هم بر اساس باور اسلامی، به جهت حرکت برای خدا، خداوند متعال هم او را نصرت خواهد کرد.

موعظه

موعظه از جمله عناصری است که بحمدالله در تبلیغ رایج، به خوبی جای خودش را باز کرده و باید گسترده‌تر شود. درس اخلاق و تزکیه‌ی نفس، اساس کار است. اگر انسان تزکیه نشده باشد، نمی‌تواند در جهت اهداف الهی حرکت کند؛ بلکه برای خود و شیطان حرکت می‌کند. تعبیر رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد موعظه و منبر این است:

«من به منبر خیلی عقیده دارم. امروز اینترنت، ماهواره، تلویزیون و ابزارهای گوناگون ارتباطی فراوان هست، اما هیچ‌کدام از این‌ها منبر نیست؛ منبر یعنی روبه‌رو و نفس به نفس حرف زدن؛ این یک تأثیر مشخص و ممتازی دارد که در هیچ‌کدام از شیوه‌های دیگر، این تأثیر وجود ندارد. این را باید نگه داشت؛ چیز باارزشی است؛ منتها بایستی آن را هنرمندانه ادا کرد تا بتواند اثر بیخشد.»^۱

فلذا زمینه‌ی موعظه و تبیین در تبلیغ سنتی ما وجود دارد که باید ارتقاء یافته و به سطح بالاتری برسد. در بسیاری از کشورهای دیگر، این تمایل بسیار وجود دارد که چنین زمینه‌ای برای ارتباط با مردم داشته باشند.

۱. بیانات در دیدار روحانیون و مبلغین ۱۳۸۴/۱۱/۵

گفتمان سازی

تبلیغ باید بتواند گفتمان سازی کند. رهبر معظم انقلاب می فرماید:

«تبلیغ باید جریان ساز باشد، تبلیغ باید گفتمان ساز باشد، تبلیغ باید فضا ایجاد کند؛ گفتمان ایجاد کند. گفتمان یعنی یک مفهوم و یک معرفت همه گیر بشود در برهه‌ای از زمان در یک جامعه. آن وقت، این می شود گفتمان جامعه. این، با کارهای جدا جدا برنامه ریزی نشده، حاصل نخواهد شد؛ این کار احتیاج دارد به برنامه ریزی و کار فعال و مثل دمیدن پیوسته‌ی در وسیله‌ی فشاری است که می تواند آب یا مایه‌ی حیات یا هوا را به نقاط مختلفی که مورد نظر است، برساند. باید دائم با این دم دمید، تا این اشتعال همیشه باقی بماند. این کار هیچ نباید متوقف بشود و به برنامه ریزی احتیاج دارد.

این گفتمان سازی برای چیست؟ برای این است که اندیشه‌ی دینی، معرفت دینی در مخاطبان، در مردم، رشد پیدا کند. اندیشه‌ی دینی که رشد پیدا کرد، وقتی همراه با احساس مسئولیت باشد و تعهد باشد، عمل به وجود می آورد و همان چیزی می شود که پیغمبران دنبال آن بودند. فرهنگ صحیح، معرفت صحیح، در مواردی بیدارباش، در مواردی هشدار؛ این‌ها کارکردهای تبلیغ است؛ آثار و نتایجی است که بر تبلیغ مترتب می شود.»^۱

گفتمان، همان «باور عمومی» و مفهوم و معرفتی همه گیر است. در واقع گفتمان، سخنی است که مورد قبول عموم قرار گیرد. این باور عمومی طبعاً مورد پیگیری مردم خواهد بود.

در حال حاضر در تبلیغ رایج، مبلغ به صلاح‌دید خود گوشه‌ای از دین را برای مخاطبین منتقل می کند. هر چند چنین کاری (به عنوان تبیین و تبلیغ قسمتی از دین) اساساً غلط نیست، اما اگر کسی هدف خود را گفتمان سازی قرار دهد، به این

۱. بیانات در دیدار طلاب و روحانیون ۱۳۸۸/۹/۲۲



نکته توجه می‌کند که گفتار پراکنده بی‌فایده است. چون اگر هر مبلّغی گوشه‌ای از دین را بگوید، هدف گفتمان‌سازی تأمین نمی‌شود.

سؤال اینجاست که ضرورت ایجاد گفتمان چیست؟

باید توجه داشت که اسلام را باید یک اتفاق بیرونی که در جامعه بناست محقق شود و تحول ایجاد کند در نظر گرفت. گام ابتدایی و اصلی این تحول، گفتمان‌سازی است. در نگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) هر اقدامی بخواهد در کشور رقم بخورد، ابتدا باید گفتمان‌سازی شود. ایشان از «پیشرفت علمی» به عنوان مثال یاد می‌کنند که وقتی تبدیل به گفتمان شد، به طور طبیعی جریان علمی آن به راه خواهد افتاد:

«ما اگر می‌خواهیم یک خواسته‌ای تحقق پیدا کند، قدم اول این است که این خواسته را به صورت یک گفتمان پذیرفته‌شده در بیاوریم؛ مسئله‌ی علم از همین قبیل بود که یک گفتمان شد و به طور طبیعی وارد جریان عملی شد، عملیاتی شد و به صورت یک جریان درآمد؛ این [مسئله] هم همین جور است. مسائل مربوط به نقشه‌ی جامع علمی کشور باید تبدیل بشود به یک گفتمان و به صورت جدی اجرا بشود.»^۱

معظم له گفتمان را مانند هوایی می‌دانند که جامعه آنرا تنفس می‌کند و اگر مقوله‌ای در جامعه به صورت گفتمان درآید، عملی کردن آن هم سخت نخواهد بود:

«آنچه که ما در این جلسه فهمیدیم، علاوه بر استفاده‌ای که از محتوای مطالب دوستان کردیم، مهم این بود که فهمیدیم در حوزه‌ی زن و خانواده، از لحاظ علمی - کارشناسی، کارهای بر زمین مانده الی ماشاءالله داریم. اینقدر کار بر زمین مانده داریم که بعضی از همین پیشنهادهایی که دوستان کردند - که مرکز چینی تشکیل شود، مرکز چنانی تشکیل شود - همه‌اش درست است؛ باید واقعاً

۱. بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها ۱۳/۴/۱۳۹۴



بشود. البته ما قبلاً با دوستانی که در دفتر هستند، آقای واعظزاده و دیگران، درباره‌ی ادامه‌ی کار این نشست در مورد مسئله‌ی زن و خانواده صحبت کردیم؛ کارهایی در ذهن دارند. هم در زمینه‌ی مسائل نظریه‌پردازی کارهای مهمی ان‌شاءالله انجام خواهد گرفت، هم در زمینه‌ی گفتمان‌سازی، و هم در زمینه‌ی نزدیک کردن این گفتمان به اجرا؛ که البته اگر به صورت گفتمان در آمد، اجرای آن دیگر کار دشواری نیست. یعنی همان اشکالاتی که به مجلس و شورای نگهبان و دولت و غیره دارند، همه‌ی آنها برطرف می‌شود. گفتمان یک جامعه مثل هواست، همه تنفسش می‌کنند؛ چه بدانند، چه ندانند؛ چه بخواهند، چه نخواهند. باید این گفتمان‌سازی انجام بگیرد؛ که البته نقش رسانه‌ها و بالخصوص نقش روحانیون و نقش بزرگان و اساتید دانشگاهی حتماً نقش بارز و مهمی است.»^۱

لازم به یادآوری است که ایشان در همین سخنرانی، نقش رسانه‌ها، روحانیون، بزرگان و اساتید دانشگاهی را در این گفتمان‌سازی مهم می‌دانند.

یکی از مثال‌های مربوط به گفتمان‌سازی، «انرژی هسته‌ای» است. در دوره‌ای، گفتمان عمومی جامعه، «انرژی هسته‌ای، حق مسلم ماست» بود. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) سال‌ها زحمت کشیدند تا این امر به گفتمان عمومی تبدیل شود و شعار مذکور بین مردم نهادینه شود. در آن زمان کسی به خود اجازه نمی‌داد که به انرژی هسته‌ای دست‌درازی کند و مانع پیشرفت آن شود. اولین اقدام جهت جلوگیری از پیشرفت هسته‌ای، از بین بردن گفتمان آن بود. به مرور در شعار «انرژی هسته‌ای، حق مسلم ماست»، خدشه ایجاد شد تا از زبان‌ها بیفتد. از طرفی شبهه ایجاد کردند که اصلاً انرژی هسته‌ای چه فایده‌ای دارد و ارزش این همه هزینه کردن ندارد! با تغییر گفتمان در جامعه، تغییرات عملی دیگری هم رقم

۱. بیانات در سومین نشست اندیشه‌های راهبردی ۱۴/۱۰/۱۳۹۰



می خورد که رقم خورد. ^۱ به همین جهت رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) بعد از کم‌رنگ شدنِ گفتمان انرژی هسته‌ای با کنایه‌ای تلخ از آن یاد کردند:

«چند سال قبل از این - آن وقتی که هنوز نیروی هسته‌ای حقّ مسلم ما بود- اینجا در همین حسینیه نمایشگاه مفضّلی زدند؛ غالباً جوان [بودند]! من وارد شدم و شاید یکی دو ساعت در این نمایشگاه دور زدم؛ همه بچه‌های جوان! همین هم‌سن‌های شماها. خب اینها را بچه‌های دانشگاه درست کردند، دانشجویها درست کردند، فارغ‌التحصیل‌ها درست کردند.»^۲

کسانی که به دنبال تحولات اجتماعی هستند، گفتمان‌سازی برایشان مهم خواهد بود. اما اگر مبلغی صرفاً بخواهد به منبر برود و یک سخنرانی کند و با اثرگذاری آن کاری نداشته باشد، طبعاً به گفتمان‌سازی احساس نیاز نمی‌کند که به دنبال آن برود. اما کسانی که به دنبال تغییر فضای جامعه هستند، به گفتمان‌سازی فکر می‌کنند. در این زمینه همه وظیفه دارند؛ اعم از حوزه، دانشگاه، رسانه‌ها، تریبون‌داران، مدیران و... رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در دیدار با دانشجویان تأکید دارند که اگر گفتمان‌سازی صورت گیرد، مسئولین خواه ناخواه ناچارند به آن گفتمان عمل کنند:

«اگر چنانچه ایستادگی کردید - همان‌طور که قبلاً هم گفتم - گفتمان‌سازی کردید، ذهن‌ها را آماده کردید، آن وقت در هنگام لازم به دردتان می‌خورد. یعنی می‌توانید ذهن مردم را بسیج کنید به سمت یک حقیقتی تا آن را مطالبه کنند. وقتی مطالبه کردند، مسئولین ناچارند انجام بدهند. پس ایستادگی لازم است. ما در کار دانشجویی تکیه‌ی مؤکد داریم بر اینکه کسانی که در مجموعه‌های

۱. تحولات منجر به توافق موسوم به «برجام» و اتفاقات بعد از آن.

۲. بیانات در دیدار نخبگان و استعداد‌های برتر علمی ۱۳۹۷/۷/۲۵

دانشجویی فعالیت می‌کنند، باید ایستادگی بکنند؛ باید محکم باشند.^۱ در واقع دانشجویان نقش «گفتمان‌ساز» و «تصمیم‌ساز» خواهند داشت و به طور طبیعی مجریان، قانون‌گذاران و دست‌اندرکاران را به دنبال خود خواهند کشاند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) این گفتمان‌سازی را در سطح بین‌المللی هم مؤثر می‌داند و شکل‌گیری پدیده‌ی بیداری اسلامی را ناشی از الگو شدن انقلاب اسلامی می‌داند:

«یکی از چیزهایی که بلاشک در این حوادث [بیداری اسلامی] مؤثر بود، الگوسازی و گفتمان‌سازی انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی برای مسلمانها الگو شد؛ اولاً با پیدایش خود، بعد با تشکیل موفق نظام جمهوری اسلامی که توانست یک نظامی را با یک قانون اساسی کامل ارائه کند و آن را به کرسی بنشاند و تحقق ببخشد، و بعد ماندگاری این نظام در طول سی و دو سال که نتوانند به او ضربه بزنند، و بعد استحکام و تقویت هر چه بیشتر این نظام - که نظام جمهوری اسلامی امروز از لحاظ عمق و ریشه، قابل مقایسه‌ی با ده سال پیش، بیست سال پیش و سی سال پیش نیست - و بعد پیشرفت‌های گوناگون در این نظام، که پیشرفت علمی، پیشرفت فناوری و صنعتی، پیشرفت‌های اجتماعی گوناگون، پخته شدن افکار، پدید آمدن افکار نو، حرکت عظیم علمی در کشور و فعالیت‌های گوناگون است. عمرانهایی که در این کشور شده است، در مواردی کشور را به درجه‌ی چند کشور معدود دنیا درآورده است. اینها همه حوادثی است که اتفاق افتاده است. اینها برای ملت‌های مسلمان چیزهای محسوس است؛ اینها را می‌بینند، مشاهده می‌کنند. این انقلاب آمد، نظام درست کرد، این نظام باقی ماند، روزبه‌روز قوی‌تر شد، روزبه‌روز هم پیشرفته‌تر شد؛ این می‌شود الگو. این

۱. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۵/۴/۱۲



الگوسازی یک گفتمانی را به وجود می آورد که آن، گفتمان هویت اسلامی و عزت اسلامی است. امروز در بین ملت‌های دنیا، احساس هویت اسلامی، قابل مقایسه‌ی با سی سال قبل نیست؛ احساس عزت اسلامی و مطالبه‌ی این عزت، امروز قابل مقایسه‌ی با گذشته نیست. این، اتفاق افتاده است.^۱

البته معظم له در دیگر بیانات خود تأکید دارند که منظور از «صدور انقلاب»، صدور عملی و تحمیل نیست؛ بلکه صدور فرهنگ و گفتمان انقلاب است.^۲

بنابراین گفتمان‌سازی برای اتفاقات بیرونی، جنبه‌ی مقدمه دارد. بخش عمده‌ای از این گفتمان‌سازی به دست مبلغین (اعم از روحانی و غیر روحانی) است. این مبلغین (که مشغول فعالیت فرهنگی، تبلیغی و ترویجی هستند) اگر به فکر گفتمان‌سازی نباشند، ظرفیت بزرگی را از بین برده و باعث اتلاف عمر مخاطب و خودشان می‌شوند.

با توجه به اهمیت گفتمان‌سازی، سؤال اینجاست که چگونه می‌توان مقوله‌ای را در جامعه به گفتمان تبدیل کرد؟

قاعدتاً چنین کاری نیاز به هماهنگی در تبلیغ دارد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه مطالب مختلفی را بیان فرموده‌اند:

«مسئله‌ی فرهنگ، یکی از مسائل مهم است، این را تبیین کنید. پس بنابراین یک کار هم، وظیفه‌ی دوم هم، وظیفه‌ی تبیین بود؛ این تبیین هم در محیط دانشجویی است، هم در محیط بیرون دانشجویی، همان طور که گفتم، مسئله‌ی نماز جمعه و امثال اینها، که اینها گفتمان درست می‌کند، اینها فکر و مطالبه‌ی عمومی ایجاد می‌کند و این خیلی باارزش است، کشور را می‌کشاند به یک سمت

۱. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۹/۱۲/۱۹

۲. شعارهای مردم مصر در جریان بیداری اسلامی با این مضمون که «اسلام راه حل است» نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است.



مشخصی، البته تداوم کاری لازم دارد، استقامت لازم دارد، درست گفتن لازم دارد، تکرار لازم دارد، ممکن است يك زمانی هم طول بکشد.^۱

گفتمان تبیینی باید به صورت مداوم تکرار و به زبان‌های مختلف بیان شود. دشمنان اسلام اندیشه‌های ناحقی و غیر منطقی را با زبان‌های مختلف از شبکه‌های مختلف به اندازه‌ای تکرار می‌کنند تا در میان مردم نهادینه شود. یعنی به واسطه‌ی تکرار فراوان و بیان با زبان‌های مختلف (و از بلندگوهای متنوع) مطلبی که بنیه‌ی علمی ندارد را مردم باور می‌کنند. وقتی اندیشه‌ی ناحق را با تکرار می‌توان در بین مردم به گفتمان تبدیل کرد، چرا در مورد باورهای حق چنین کاری نتوان کرد؟

برای تبدیل شدن یک باور صحیح به گفتمان و فضای تنفس غالب در جامعه باید حرف را تکرار کرد و خسته نشد.

نکنه‌ی قابل توجه اینجاست که جریان استکبار و رسانه‌های آن در باطل خود بسیار استوار هستند. برای مثال می‌توان به قضیه‌ی ترور سردار شهید حاج قاسم سلیمانی (رضوان الله علیه) اشاره کرد؛ با وجود محبوبیت بسیار زیاد این سردار بزرگ در بین اقشار مختلف مردم (با ظواهر مختلف اعم از محجبه و غیر محجبه و...) (که شهادت ایشان خون همه را به جوش آورد)، مصی علینژاد^۲ در صفحه‌ی خود در فضای مجازی، ایشان را تروریست معرفی کرده و ابراز کرده بود که آمریکا یک تروریست را به قتل رسانده است! جالب اینجاست که در نظرات ذیل این مطلب^۳ بسیاری از خانم‌های بی‌حجاب (و علاقه‌مند به علینژاد) به این موضع‌گیری او اعتراض کرده و ابراز می‌کردند که انتظار چنین حرفی را از او نداشتند. اما آنچه

۱. بیانات در دیدار دانشجویان ۱۳۹۵/۴/۱۲

۲. از ایرانیان خارج‌نشین و عناصر ضد انقلاب.

۳. کامنت‌های پُست اینستاگرامی.



برای او (به عنوان دشمن) مهم است، تکرار یک اندیشه‌ی باطل است و رسانه‌های ضد انقلاب در این مسیر خسته نمی‌شوند.

تکرار مطلب و عدم عقب‌نشینی از موضع، روی مخاطب اثرگذار است. وقتی اهل باطل از موضع خود کوتاه نمی‌آیند، چرا اهل حق از موضع خود عقب‌بنشینند؟^۱ عدم عقب‌نشینی از مواضع، در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اثر گفتمان‌ساز دارد که بر آن تأکید کرده‌اند:

«وقتی شما در مورد یک عنوانی از این عناوین مهم اساسی انقلاب به یک نتیجه‌ای رسیدید، این را باید تبدیل بکنید به گفتمان؛ [مثلاً] در نشریه منتشر بکنید. شما جمعیت زیادی هستید؛ عده‌ی کثیری از آقایان، ائمه‌ی جمعه هستند یا شخصیت‌های برجسته‌ی استانها هستند یا در مرکز هستند، دارای منبر هستند، میتوانند با مردم حرف بزنند و مخاطب قرار بدهند مردم را؛ تکرار بکنید، بگویند، تا گفتمان بشود. گفتمان یعنی آن فکر رایج بین مردم، مطالبه‌ی عمومی مردم. وقتی یک چیزی مطالبه‌ی عمومی شد و گفتمان شد، به‌طور طبیعی به عمل نزدیک خواهد شد.»^۲

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«تبلیغ باید جریان ساز باشد، تبلیغ باید گفتمان ساز باشد، تبلیغ باید فضا ایجاد کند؛ گفتمان ایجاد کند. گفتمان یعنی یک مفهوم و یک معرفت همه‌گیر بشود در برهه‌ای از زمان در یک جامعه. آنوقت، این می‌شود گفتمان جامعه. این، با کارهای جدا جدا برنامه‌ریزی نشده، حاصل نخواهد شد؛ این کار احتیاج دارد

۱. دقت در بیانات رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب تا کنون نشان می‌دهد که محورهای اصلی بیانات ایشان ثابت است و در هر سخنرانی همان محتوا را با بیان و زاویه‌ی جدید بیان می‌کنند تا برای مخاطب فهم شود.

۲. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۶/۶/۳۰



به برنامه‌ریزی و کارِ فعال و مثل دمیدن پیوسته‌ی در وسیله‌ی فشاری است که میتواند آب یا مایه‌ی حیات یا هوا را به نقاط مختلفی که مورد نظر است، برساند. باید دائم با این دم دمید، تا این اشتعال همیشه باقی بماند. این کار هیچ نباید متوقف بشود و به برنامه‌ریزی احتیاج دارد.»^۱

فلذا قطع نشدن و ادامه‌دار بودن تبیین اهمیت زیادی دارد. نکته‌ی دیگر، ضرورت برنامه‌ریزی حوزه علمیه برای تبیین و تبلیغ، در اندیشه‌ی معظم له است:

«در حوزه باید به تبلیغ به صورت جدی توجه بشود؛ یعنی برای تبلیغ برنامه‌ریزی شود. این ذخیره‌ی عظیم در حوزه این همه روحانی جوان آمده‌ی حرف زدن و تبلیغ کردن در اختیار ماست؛ مگر این چیز کمی است؟ البته طلاب همیشه به شکل خودجوش و خودرو می‌روند، و این در جاهای مختلف، با دعوت و بی‌دعوت، خوب و بد، مفید و کم‌فایده و پُرفایده هست؛ اما هیچ محصول حساب‌شده‌ای از آن انتظار نیست. چرا؟ چون برنامه‌ریزی نیست. يك وقت هم اگر خدای نکرده طلبه‌یی در گوشه‌یی تبلیغی بکند که به نفع تمام نشود، کسی نیست که جلوی آن را بگیرد، یا ضایعه‌اش را جبران بکند؛ چون قبلاً برنامه‌ریزی و حساب‌گری نشده است. باید بنشینند حساب کنند که تبلیغ در کجا، به وسیله‌ی چه کسی، به وسیله‌ی کدام ابزار تبلیغ، محتوای آن تبلیغ چه باشد، هدف آن تبلیغ چه باشد.

ما تبلیغ می‌کنیم که از مخاطب خود چه درست کنیم؟ گاهی شما می‌خواهید تبلیغی بکنید که فرضاً از مخاطبتان، يك داوطلب حضور در جنگ تحمیلی درست کنید، تا تحت تأثیر حرفهای شما، يك ماه، دو ماه، شش ماه به جبهه برود. يك وقت هدف شما از تبلیغ این است که يك مؤمن درست کنید، که تا آخر عمر با

۱. بیانات در دیدار طلاب و روحانیون ۱۳۸۸/۹/۲۲ (این دمیدن شبیه وسیله‌ی بازی بچه‌هاست که تا زمانی که بوسیله‌ی آن به دمیدن هوا مشغول باشیم، توپ روی هوا می‌ماند و به محض قطع شدن دمیدن، توپ خواهد افتاد).



این ایمانش زندگی کند. يك وقت هم يك مسأله‌ی فصلی پیش آمده، می‌خواهید تبلیغ بکنید، برای اینکه او را در مواجهه‌ی با آن مسأله‌ی فصلی آماده نمایید؛ این هم يك طور است. در حوزه باید دستگاهی مخصوص برنامه‌ریزی تبلیغ وجود داشته باشد؛ برنامه‌ریزی کند، کار کند و افراد را برای تبلیغ آماده نماید.»^۱

فارغ از این بیان ایشان، تبلیغ برخی طلاب نه تنها فایده ندارد بلکه مضر است؛ اما در همان تبلیغ‌های پرفایده هم در دیدگاه رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) محصول لازم بدست نمی‌آید. طبیعتاً مخاطب اصلی این بیان دستگاه‌های تبلیغی (اعم از سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه‌ی علمیه، دفتر تبلیغات اسلامی و...) است که باید با هم هماهنگی داشته و واگرا عمل نکنند. اگر دستگاه تبلیغی فقط خود را موظف بداند که مبلغین را به مناطقی که نیاز به مبلغ دارند بفرستند، سرمایه‌سوزی است. لازم است با هماهنگی و هم‌فکری، اهتمام جدی به کیفیت تبلیغ وجود داشته باشد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«اگرچه بخش‌های دولتی فرهنگی ما يك مجموعه از کار فرهنگی را به عهده دارند مثل دانشگاه‌ها، مثل مدارس اما حقاً و انصافاً مجموعه‌ی مسائل فرهنگی کشور، در این بخشها منحصر نیست. یعنی اگر ما در زمینه‌های فرهنگی کشور احساس کنیم که يك کار عمومی لازم است؛ فرض کنید احساس شود که جامعه‌ی ما جامعه‌ای است که به بعضی از بی‌انضباطی‌ها در زمینه‌ی مسائل خودش، خو گرفته و لازم است که يك کار پیگیر و دنباله‌دار نسبت به این قضیه انجام گیرد، وجود مجموعه‌ای ضروری به نظر می‌رسد. فکر می‌کنم پارسال هم در این جلسه، انضباط اجتماعی را مثال زدم.

خوب؛ در کدام يك از بخش‌های ما این قضیه قابل طرح و تصمیم‌گیری است؟ چه

۱. بیانات در آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۰/۶/۳۱



کسی می خواهد نسبت به این قضیه تصمیم بگیرد؟ دولت هم که مجموعه‌ی مجریان کشورند، سرشان بیشتر به مسائل اجرایی مشغول است تا به این مسائل کلی، که بخصوص در کارهای اجرایی، خیلی مابه‌ازاء ندارد که انسان آن را لمس کند! مرکزی لازم است، برای اینکه این گونه چیزها خُلقیات روحی جامعه و ملت، خُلقیات سیاسی و اجتماعی، یا خُلقیات رفتاری را بحث کنند و در موردش به تصمیم‌گیری بپردازند.

نه اینکه بخواهیم بگوییم هر کاری در زمینه‌های فرهنگ عمومی بخواهد انجام گیرد، باید بیاید از اینجا رخصت بطلبد؛ نه. الآن روحانیت معظم و دستگاه‌های تبلیغاتی کشور که دولتی هم نیستند و مردمی اند، کارهای فراوانی در این زمینه می‌کنند؛ احتیاج هم ندارند که از جایی استیذان کنند که این حرف را بزنیم، یا نزنیم. اما اگر حقیقتاً يك دستگاه متفکر و جامع‌همه‌ی خصوصیات و بیننده‌ی همه‌ی کمبودها و نیازها وجود داشته باشد که بتواند خلأها را بفهمد، بعد اگر به این نتیجه رسید که در کشور، این کمبود از لحاظ اخلاقی وجود دارد، ببیند آیا جای این هست که به دستگاه‌های تبلیغاتی کشور فرضاً به سازمان تبلیغات، یا به دستگاه اعزام مبلغ در قم توصیه کند، یا نظر کارشناسی بدهد که به نظر ما چنانچه مبلغین در این ماه رمضان، یا در این يك سال، یا در این برهه از زمان، روی این مسئله تکیه کنند، خوب است؛ خیلی به سود کشور خواهد بود. آیا ما تا به حال این را تجربه کرده‌ایم که بفهمیم این لازم نیست؟ بلاشک چنین چیزی مفید است. بلاشک میتواند فواید زیادی داشته باشد و هیچ کس از آن بی‌نیاز نیست.^۱

بنابراین باید با بهره‌گیری از فکر و اندیشه‌ی طلاب و مبلغین به یک «فهم مشترک» رسید تا گفتمانی از آن حاصل شود. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد ضرورت سازمان‌دهی تبلیغ می‌فرماید:

۱. بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۷۶/۱۱/۴



«یکی این که تبلیغ را به بهترین شکل سازماندهی کنیم؛ چون با سازماندهی، اندک نیرویی هم که وجود دارد در جای خود صرف می‌شود. مثل این است که شما یک مقدار آب معین را لوله‌کشی کنید. لوله‌کشی خاصیتش این است که از این مقدار آب، یک قطره‌اش هم هدر نمی‌رود و تا آن جا که شما می‌خواهید و لوله‌ها را می‌برید، این آب خواهد رفت. سازماندهی، این طوری است.

سازماندهی تبلیغ این است که هیچ انرژی تبلیغی هدر نرود؛ مثل آبی که تبخیر نشود، توی گل فرو نرود، بیخودی صرف جایی که لازم نیست، نشود. لابد دیده‌اید که گاهی اوقات، بعضی از آنها را زیادی توی یک باغچه می‌ریزند و باغچه را گل می‌کند؛ یعنی این آب حیات‌بخش، موجب لجنزار شدن و خراب شدن می‌شود. گاهی این‌گونه است. گاهی ما تبلیغ را این‌گونه انجام می‌دهیم. یک جا فلان مقدار تبلیغ لازم دارد، ما سه برابر مقدار لازم تبلیغ می‌کنیم؛ این می‌شود ضد تبلیغ. سازماندهی، از اینها جلوگیری می‌کند. پس، کار اول در وظایف شما، سازماندهی تبلیغ است. تبلیغاتی را که انجام می‌گیرد، باید به شکل صحیحی تقسیم‌بندی و سازماندهی کنیم و به جای خودش برسانیم.»^۱

فلذا دستگاه‌های تبلیغی ما فقط وظیفه‌شان معرفی مبلغ نیست؛ باید خط تبلیغی و پشتیبانی از مبلغ هم انجام دهند. از طرف دیگر مبلغ هم با دستگاه تبلیغی در تعامل باشد و خود را ملتزم به عملیات تبلیغی بداند. البته نمی‌توان یک مبلغ را مجبور کرد که مطلب خاصی را محور صحبت خود قرار دهد؛ اما در مقام مباحثه، می‌توان به او گفت که اگر یک عملیات تبلیغی انتخاب شده برای گفتمان‌سازی را نپذیرد، گفتمان‌سازی را مختل کرده است. (البته می‌تواند نقدهای خود را منتقل کند). اگر مبلغی «جبهه‌ای» نگاه کند، با وجود نقدهایی

۱. بیانات در دیدار مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی سراسر کشور ۱۳۷۲/۲/۶



که به عملیات تبلیغی دارد، با آن هماهنگ شده و به تبلیغ آن ملتزم می‌شود. اگر بنا باشد به جهت نقدهای وارد بر عملیات تبلیغی با آن هماهنگ نشد، گفتمانی شکل نخواهد گرفت. فقط در شرایطی که تصور کند، این جبهه و فرماندهی آن به دست دشمن افتاده است، باید جبهه را تغییر بدهد.

لازم به ذکر است در گفتمان‌سازی، از «عناصر هنری» و دیگر روش‌هایی که باعث انتقال درست اندیشه‌ها به مخاطب می‌شود (مثل کرسی‌های آزاداندیشی) باید استفاده کرد. باید به این نکته هم توجه نمود که خواص و اندیشمندان جامعه در گسترش یک فکر در بین مردم و تبدیل آن به «گفتمان» نقش بسیار مهم و پررنگی دارند.

جریان سازی و رهبری اجتماعی

جریان سازی، اتفاقی است که بیرون رقم می‌خورد و نتیجه‌ی گفتمان‌سازی محسوب می‌شود. همانطور که در بخش «گفتمان‌سازی» اشاره شد، رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) قائلند تبلیغ باید واجد هر دوی این مشخصه‌ها باشد.

بعد از گفتمان‌سازی باید حرکت اجتماعی شکل بگیرد.

اولین گام در این مسیر، قاعده‌ای قرآنی است که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اینگونه از آن یاد می‌کنند:

«بدانید هیچ حادثه‌ی بزرگی، هیچ مانع بزرگی، هیچ قدرت بزرگی وجود ندارد که بتواند در مقابل اراده‌ی راسخ يك ملت مقاومت کند.»^۱

«در دوران اختناق، در دوران طاغوت، فشارها زیاد بود؛ کسانی میگفتند آقا،

«مشت است و درفش»، بیخود ایستادگی می‌کنید، بیخود مقاومت می‌کنید؛ يك

عده‌ای هم می‌گفتند نه، «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ

۱. بیانات در دیدار مردم آذربایجان ۱۳۹۲/۱۱/۲۸



مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ». خدای متعال حادثه‌ای را پیش آورد که در دنیا هیچ کس باور نمی‌کرد؛ نه اینکه در ایران کسی باور نمی‌کرد، در دنیا هم کسی باور نمی‌کرد. کسی باور نمی‌کرد که آنچه آمریکایی‌ها آن را جزیره‌ی ثبات می‌دانند، این جور دستخوش طوفانی بشود که درنهایت به انزوای آمریکا، به انزوای استکبار، به انزوای انگلیس و عمّال و مزدورانشان منتهی شود. امروز هم همین است.»^۱

قبل از پیروزی انقلاب و در مقابل دعوت امام راحل علیه السلام به مبارزه، عده‌ی زیادی می‌گفتند: «مشّت در مقابل درفش کاری پیش نمی‌برد! اگر بخواهیم با گوشت و پوست خودمان جلوی تانک دشمن بایستیم، خودکشی محسوب می‌شود!». اما امام علیه السلام قاعده‌ی قرآنی‌ای را می‌شناختند که اگر اراده‌ی مردم در میان باشد، قدرت خدا پشت سر آن آمده و کسی نمی‌تواند با آن مقابله کند. امام علیه السلام ابتدا بوسیله‌ی شبکه‌ی تبلیغی طلاب و بعد از آن دانشجویان و سپس آوردن مردم به میدان، انقلاب را به پیروزی رساندند. تکیه بر اراده‌ی مردمی، نکته‌ی بسیار مهمی است که متأسفانه در فهم عرفی حوزوی هم به آن شکل که باید، پررنگ نیست. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«من به نقش انسان و اراده و قدرت انسانی، ایمان زیادی دارم. این جزو اصول فکری ماست که در طول دوران انقلاب و در بررسی مسائل اسلامی به آن رسیده‌ایم و آن را در عمل اجرا کرده‌ایم و آثار و نتایجش را هم دیده‌ایم. ایمان به اراده‌ی انسانی و در کنار آن، اعتقاد و ایمان و اطمینان به کمک الهی، باعث می‌شود که بزرگترین مشکلات به آسانی حل شوند.»^۲

امامین انقلاب اسلامی هزینه‌های فراوانی را داده و می‌دهند تا مردم به خوبی

۱. بیانات در دیدار جمعی از آزادگان ۱۳۹۱/۵/۲۵

۲. بیانات در مراسم بیعت وزیر کشور به همراه معاونان، مشاوران و استانداران سراسر کشور



مسائل را فهمیده و به درستی تصمیم بگیرند تا درست اراده کنند. اساساً تعریف انقلاب اسلامی، به همین عنصر اراده‌ی مردمی برمی‌گردد:

«امروز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران نظام جمهوری اسلامی، تفاوت جوهری و اصلی در همین است. تفاوت در این است که نظام‌های حاکمیت فردی به نظام اراده‌ی ملی؛ اراده‌ی جمع تبدیل شده و اساس تفاوت در این است. و بحمد الله این اراده‌ی جمعی با هدایت اسلام و با اشاره‌ی دین و آیات الهی پیش می‌رود و برنامه‌ریزی می‌کند؛ این را باید مغتنم بشمارید. امروز هرآنچه در گنجینه‌ی تمام‌نشدنی استعداد ملت ایران ذخیره وجود دارد، می‌تواند در خدمت پیشرفت سریع این کشور قرار بگیرد.»^۱

این بیان معظم له بسیار حائز اهمیت است. در انقلاب اسلامی حاکمیت فردی به حاکمیت ولایت فقیه تبدیل نشد؛ بلکه حاکمیت فردی به حاکمیت اراده‌ی ملی تبدیل شده است. انقلاب اسلامی بوسیله‌ی اراده، عزم و حضور مردم به وجود آمده است و عامل حفظ آن هم همان خواهد بود؛ (موشک و تانک آن را به وجود نیاورده که آن را حفظ کند). البته به تعبیر قرآن فراهم کردن ابزار قدرت هم لازم است:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ»^۲

«و در برابر آنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو [و نفرات و ساز و برگ جنگی] و اسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید تا به وسیله آنها دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنانی غیر ایشان را که نمی‌شناسید»

فلذا اساسی‌ترین عنصر در حفظ انقلاب، عزم و حضور مردم است. به همین

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار صدها تن از نخبگان و فرهیختگان استان فارس

۱۳۸۷/۲/۱۷

۲. انفال/۶۰



جهت رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) تأکید دارند که باید شرایط برای حضور مردم در مسائل مهیا شود:

«هر جایی که مسئولین کشور توانائی‌های مردم را شناختند و به کار گرفتند، ما موفق شدیم. هر جایی که ناکامی هست، به خاطر این است که ما نتوانستیم حضور مردم را در آن عرصه تأمین کنیم. ما مسائل حل نشده کم نداریم. در همه‌ی مسائل گوناگون کشور، مسئولین باید بتوانند با مهارت، با دقت، با ابتکار، راه‌هایی را برای حضور مردم پیدا کنند - همچنان که در عرصه‌ی بسیار دشوار جنگ این اتفاق افتاد، راه باز شد؛ کسانی توانستند راه را باز کنند - تا هر جوانی، هر پیری، هر مردی، هر زنی که بخواهد در این کار بزرگ شرکت کند، راه برایش باز باشد. در زمینه‌های گوناگون هم می‌شود، در اقتصاد هم می‌شود. اقتصاد کشور، تولید کشور می‌تواند به وسیله‌ی همت مردم، با پول مردم، با ابتکارهای مردم، با انگیزه‌های مردم، چندین برابر شکوفائی پیدا کند. سیاست‌های اصل ۴۴ را که ما تدوین کردیم، بر اساس همین نکته بود. برای آینده‌ی کشور، هدف‌هایی مشخص شده است. ما این دهه را «دهه‌ی پیشرفت و عدالت» نامیدیم؛ ما سیاست‌های اصل ۴۴ را تدوین کردیم؛ ما چشم‌انداز بیست‌ساله را تدوین کردیم؛ سیاست‌های برنامه‌های پنج‌ساله را تدوین کردیم و می‌کنیم. همه‌ی این سیاست‌گذاری‌ها بر اساس واقع‌بینی است. این‌جور نیست که یک عده‌ای نشست‌ها باشند و با توهمات خودشان سیاست پنج‌ساله یا چشم‌انداز بیست‌ساله بنویسند؛ نه، این با واقعیتها تطبیق می‌کند؛ متکی به واقعیت‌های کشور است.

خب، اینها هدف‌های تعیین شده است. اگر حضور مردم در این راه‌ها و برای این هدف‌ها تأمین شود، این هدف‌ها حتی زودتر از دورانی که در نظر گرفته شده است، حاصل خواهد شد. حضور مردم چه جوری است؟ این، همان نکته‌ی



اصلی است. اینجاست که مسئولین باید زمینه‌ها را، مدل‌ها را، فرمول‌های عملی و قابل فهم عموم را، فرمول‌های اعتمادبخش را برای مشارکت مردم فراهم کنند. در هر بخشی می‌شود این کارها را کرد. هم قوه‌ی مجریه، هم قوه‌ی قضائیه، هم قوه‌ی مقننه به شیوه‌ی خاص خود می‌توانند این را تأمین کنند؛ از ابتکار مردم، از فکر مردم، از نیرو و انگیزه‌ی مردم، از نشاط جوانی جوانان ما - که قشر عظیم و وسیعی هستند - می‌توانند استفاده کنند؛ این جزو کارهایی است که باید ان‌شاءالله با سازوکار شفاف از سوی مسئولین انجام بگیرد. البته کارهایی در زمینه‌های مختلف شده است، راه‌هایی باز شده است؛ اما بیش از این می‌شود کار کرد و حضور همه‌ی مردم را تأمین کرد، تا يك جوان، يك پير، يك صنعتگر، يك مبتکر بدانند که در این حرکت عمومی در کجا قرار می‌گیرد. همه چیز با يك چنین سازوکاری به سامان می‌رسد؛ مثل گذشته.»^۱

معظم له اساسی اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ را میدان دادن به مردم در جنگ اقتصادی می‌دانند که البته اجرای غلط آن باعث شده آنطور که باید، این امر محقق نشود و اقتصاد کشور همچنان به صورت رانتهی و دولتی باقی بماند:

«یک نکته‌ی دیگر که سفارش مؤکد می‌کنم، مسئله‌ی سیاست‌های اصل ۴۴ است که چند سال قبل از این ابلاغ شد و همه هم تمجید کردند و تعریف کردند که چه سیاست‌های خوبی است، لکن عمل نشده. واقعاً به دولتهای مختلف دائماً تأکید شده، آنها هم گفته‌اند که می‌خواهیم عمل کنیم یا داریم عمل می‌کنیم، لکن به معنای واقعی کلمه سیاست‌های اصل ۴۴ عمل نشده. بایستی به معنای واقعی کلمه اقتصاد کشور بیاید روی دوش مردم و دولت [فقط] نقش ویژه‌ی دولتی خودش را ایفاء کند و متصدی نباشد؛ این خیلی مهم است. یک وقت شما

۱. بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۷/۲۰



یک باری را روی دوش خودتان می‌گیرید، می‌خواهید پیاده با این مشکلات از این شهر به آن شهر ببرید، یک وقت آن را سوار یک وسیله‌ی نقلیه‌ی فعلی می‌کنید، خود شما هم رانندگی می‌کنید؛ این دومی درست است. وسیله‌ی نقلیه‌ی فعال، فعالان اقتصادی کشور هستند؛ اینها را فعال کنید، منتها به کارشان نظارت کنید، سیاست‌گذاری کنید، مراقبت کنید خطایی پیش نیاید، اشتباهی پیش نیاید، اما بگذارید کار کنند؛ هم آنها سود می‌برند، هم مردم استفاده می‌کنند، هم شما سود می‌برید به عنوان مسئولین دولت.»^۱

«اینکه ما سیاست‌های اصل ۴۴ را مطرح کردیم، برخلاف تصوّر می‌بینم بعضی از برادرهای خوب، بعضی از عناصر خوب و خوش‌نیت به سیاست‌های اصل ۴۴ اعتراض می‌کنند؛ این اعتراض درست نیست. این سیاست‌ها با دقت انتخاب شد، با فکر انتخاب شد؛ افرادی که وارد بودند در مسائل اقتصادی و علاقه‌مند به عدالت اجتماعی و بجد دنبال عدالت اجتماعی بودند، همه آن را تأیید کردند؛ منتها خب عمل نشده؛ متأسفانه دولتها درست عمل نکردند؛ خیلی کم عمل شده. چندین دولت این جور پشت سر هم به این سیاست‌های اصل ۴۴ عمل نکردند؛ باید عمل بشود. البته دقت بشود، مراقبت بشود، مدیریت بشود، نظم و انضباط کاری ملاحظه بشود و این کار انجام بگیرد.»^۲

تحقق اراده‌ی ملی باید در این جهت باشد که «وحدت کلمه» ایجاد کند. تعبیر امام خمینی علیه السلام «وحدت کلمه» و «توحید کلمه» است (هدف و مقصد خود ما توحید و روش عملکرد ما وحدت است):

«سند پیروزی ما همین وحدت کلمه و همین توحید کلمه بوده است. آنها باید

۱. بیانات در دیدار مسئولان نظام ۱۴۰۱/۱/۲۳

۲. بیانات در دیدار کارآفرینان، تولیدکنندگان و دانش‌بنیان‌ها ۱۴۰۱/۱/۱۰



بدانند که رسیدن هر يك از آنها به هر مقامی برای خاطر همین ملتی [است] که بپاخاستند و وحدت کلمه را ایجاد کردند و با هم يك کلمه گفتند، و آن «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی». همه همین مقصد را داشتند.^۱

بنابراین وحدت جامعه، از همه‌ی موضوعات دیگری به نظر بیاید، مهم‌تر است. به همین خاطر امامین انقلاب هزینه‌های زیادی را متقبل می‌شوند تا وحدت جامعه دچار شکنندگی نشود. امام راحل علیه السلام می‌فرماید:

«روحانیون مکلف‌اند، خودشان هم می‌دانند مکلف‌اند که حفظ اسلام را بکنند، حفظ اسلام به حفظ وحدت است و باید بکنند و این واجب است بر همه که حفظ کنند وحدت را، مردم را نگه دارند. اگر در يك شهری از شهرها بنا بود يك اختلافی واقع بشود، بدانند که دست شیطان در کار است، باید این را از بین ببرند و نگذارند يك وقت- خدای نخواست- و لو در يك شهری، در يك روستایی اختلاف واقع بشود. برادران روحانی قویاً، با هم باشند و کناره‌گیری نکنند، همه در میدان باشند، با هم باشند. ما می‌خواهیم حفظ اسلام را بکنیم، با کناره‌گیری نمی‌شود حفظ کرد. خیال نکنید که با کناره‌گیری تکلیف از شما سلب می‌شود، تکلیف دو چندان است. باید در صحنه باشید، بیایید، همه روحانیت بیاید، کنار رفتن، از مکاید ابلیس است که نمی‌گذارد که همه با هم باشند.»^۲

بنابراین در مکتب امام خمینی علیه السلام رمز پیروزی، وحدت است (که در بیان امام خمینی علیه السلام و رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) ذکر شده است).

باید به این نکته توجه داشت که بزرگترین مانع برای حرکت ملت، یأس، ناامیدی و تیره دیدن آینده است. و رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در بیانیه‌ی راهبردی گام دوم انقلاب اسلامی، بدان اشاره می‌کنند:

۱. سخنرانی در جمع کارکنان وزارت دفاع، ارتش و هلال احمر ۱۳۵۹/۱۲/۷

۲. سخنرانی در جمع مسئولان نظام در عید سعید فطر ۱۳۶۵/۳/۱۹



«نخستین توصیه‌ی من امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه‌ی قفل‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گوییم یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. اینجانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جسته‌ام، اما خود و همه را از نومی‌دی بیجا و ترس کاذب نیز برحذر داشته‌ام و برحذر میدارم. در طول این چهل سال - و اکنون مانند همیشه - سیاست تبلیغی و رسانه‌ای دشمن و فعال‌ترین برنامه‌های آن، مایوس‌سازی مردم و حتی مسئولان و مدیران ما از آینده است. خبرهای دروغ، تحلیل‌های مغرضانه، وارونه‌نشان دادن واقعیت‌ها، پنهان کردن جلوه‌های امیدبخش، بزرگ کردن عیوب کوچک و کوچک نشان دادن یا انکار محسنات بزرگ، برنامه‌ی همیشگی هزاران رسانه‌ی صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملت ایران است؛ و البته دنباله‌های آنان در داخل کشور نیز قابل مشاهده‌اند که با استفاده از آزادی‌ها در خدمت دشمن حرکت می‌کنند. شما جوانان باید پیش‌گام در شکستن این محاصره‌ی تبلیغاتی باشید. در خود و دیگران نهال امید به آینده را پرورش دهید. ترس و نومی‌دی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شما است. نشانه‌های امیدبخش - که به برخی از آنها اشاره شد - در برابر چشم شما است. رویش‌های انقلاب بسی فراتر از ریزش‌ها است و دست‌و‌دل‌های امین و خدمتگزار، بر مراتب بیشتر از مفسدان و خائنان و کیسه‌دوختگان است. دنیا به جوان ایرانی و پایداری ایرانی و ابتکارهای ایرانی، در بسیاری از عرصه‌ها با چشم تک‌بیم و احترام می‌نگرد. قدر خود را بدانید و با قوت خداداد، به سوی آینده خیز بردارید و حماسه بیافرینید.»^۱

۱. بیانیه‌ی گام دوم انقلاب اسلامی به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی



اراده‌ی ملی با «حرکت» به یکدیگر پیوسته است. حرکت انبیاء برای خارج کردن جامعه از رکود و جمود بوده و ایجاد احساس مسئولیت بوده است. قرآن کریم به نبی مکرم اسلام ﷺ می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى»^۱

«بگو: من شما را فقط به یک حقیقت اندرز می‌دهم [و آن] اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید»

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، «قیام‌الله» را یک مقوله‌ی اجتماعی می‌دانند (نه فردی) که انقلاب از آن نشأت گرفته است:

«این آیه‌ی شریفه‌ی «ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» است؛ اصلاً ارسال رسل برای این است که مورد اطاعت قرار بگیرند؛ این اطاعت، مطلق است یعنی در همه‌ی امور زندگی؛ که معنای مستفاد از آیه این است که زندگی مردم -چه زندگی شخصی خصوصی، چه زندگی عمومی- باید به وسیله‌ی دین اداره بشود. حالاً البته بعضی این را ممکن است فقط منحصر کنند به مسائل شخصی، [مثل] نماز و روزه و مانند اینها؛ این جور نیست؛ اولاً به دلیل خود اطلاق این آیه، ثانیاً به دلیل آیات دیگر، [مثل] اینکه می‌فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا؛ خب این قتال با ربیون کثیر که کار شخصی نیست؛ کار اجتماعی است، کار عمومی است، کار حکومتی است. پس این آیه یک مستفاد این جوری دارد؛ امام این معنا را آوردند به میدان عمل؛ از آیه‌ی شریفه‌ی: «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» استفاده کردند برای این معنا، نه اینکه «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» تا بروید نماز بخوانید؛ نه، تا حکومت درست کنید، تا نظام اسلامی درست کنید. امام از این استفاده کرد، یک نهضت راه انداخت در سال



۴۱، بعد در طول زمان، متفکرین، علاقه‌مندان، ارادتمندان، شاگردان امام و در رأس همه خود امام، این فکر را تغذیه کردند تا منتهی شد به وجود انقلاب، پدید آمدن انقلاب و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام برآمده از انقلاب. یعنی ببینید، مفاهیم قرآنی و اسلامی، مفاهیم معرفتی اسلام، این جور می‌تواند در زندگی تأثیر بخشد وقتی که وارد میدان عمل شد. خب، این یک نمونه‌ای است از تأثیر معجزه‌آسای این سازوکار و این حرکت، که حالا این حرکت چگونه انجام بگیرد، خودش یک بحث دیگری است.»^۱

امام خمینی علیه السلام در سنین حدود چهل سالگی و در سال ۱۳۲۳ با استناد به آیه‌ی شریفه‌ی مذکور، ملت ایران را دعوت به قیام می‌کنند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ. خدای تعالی در این کلام شریف، از سرمنزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده، و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم از میانه تمام مواظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده. این کلمه تنها راه اصلاح دو جهان است.»^۲

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در مورد این پیام امام راحل علیه السلام می‌فرمایند:

«مضمون آیه‌ای است که تلاوت کردم و خوب می‌فهمیم که این آیه، مد نظر امام فقید عزیزمان در طول زندگیش بود: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ». سالها پیش، نوشته‌ی ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیری را در یزد زیارت کردم. آن مرحوم، من را به منزلش برد و با تفصیلاتی، این نوشته را که در صندوقچه‌ای گذاشته بود و تقریباً در گوشه‌ای از خانه‌اش مخفی کرده بود، آورد و باز کرد و

۱. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۹/۱۲/۴

۲. پیام به ملت ایران ۱۳۲۳/۲/۱۵



نوشته‌ی امام را که در سالهای دهه‌ی بیست نوشته بودند «قیام لله»، به من نشان داد. اصلاً محور حرف در نوشته‌ی ایشان، قیام لله بود. آن ذهن جَوّالِ وسیع و دید حکیمانه‌ی ایشان، این قیام لله را در آن دوران - که تازه از اختناق رضاخانی بیرون آمده بودند - بر کارهایی که به نظر شریف‌شان می‌شد انجام بدهند و باید افراد انجام می‌دادند و احساس مسئولیت می‌کردند، منطبق ساخت.»^۱

معظم له قیام لله را مانند کاشتن بذری به دست کشاورز می‌دانند که با کاشتن و کمی آبیاری آن بذر، میلیون‌ها حادثه رقم خورده و این بذر تبدیل به درخت شده و درخت میوه می‌دهد. این میلیون‌ها حادثه به دست کشاورز انجام نشد؛ بلکه به خواست خدا صورت گرفت. در واقع کشاورز چند اقدام کوچک (اعم از کاشت، آبیاری و برخی مراقبت‌ها) را انجام می‌دهد و مابقی آنچه شاهد هستیم، خدای متعال ایجاد می‌کنند. قیام لله چنین ویژگی‌ای دارد. اگر کسی برای خدا قیام کند، بدون آنکه خودش کار سنگینی کند، نتایج عظیم و عجیبی به وجود می‌آید. انقلاب یکی از این مصادیق است. باید میلیون‌ها حادثه رقم می‌خورد (در داخل و خارج از کشور) تا انقلاب پیروز شود. پیروزی انقلاب به جهت قیام لله امام ﷺ بود.

اساساً حرکت همه‌ی انبیاء در قالب «بعثت» و برانگیختن جامعه صورت می‌گیرد. ایشان در این زمینه می‌فرمایند:

«در مسئله‌ی بعثت يك نکته‌ای وجود دارد و آن، این است که از ارسال رسل، فرستادن پیامبران - که برای هدایت بشر است - در قرآن مکرّر در مکرّر تعبیر شده است به بعثت، برانگیختن؛ ارسال رسل را در قرآن تعبیر می‌کند به «بَعَثَ»؛ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا»؛ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»؛ «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»؛ نکته‌ی مهمی است: «بَعَثَ» است، برانگیختن

۱. بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام ۱۳۶۸/۱۱/۹



است، يك حرکت معمولی درس آموز نیست. پیغمبری که در جامعه‌ای ظهور می‌کند، فقط این نیست که آمده تا يك چیزهایی را به مردم یاد بدهد؛ بلکه، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» هست، «يُزَكِّيهِمْ» هست اما همه‌ی اینها در قالب يك بعثت است، در قالب يك حرکت عظیم است. بعثت یعنی برانگیختگی. جهت این برانگیختگی چیست؟ سمت و سوی این برانگیختگی چیست؟ سمت و سو عبارت است از همان که در خود قرآن باز مکرر ذکر شده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اٰغْبُدُوا لِلّٰهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ اولاً عبودیت خدا، یعنی چهارچوب حیات را در خدمت اوامر الهی و نواهی الهی قرار دادن؛ و [ثانیاً] اجتناب از طاغوت. طاغوت کیست؟ همه‌ی ظالمان، همه‌ی پادشاهان خبیث، در مثل امروزی همه‌ی رؤسای جمهور مثل اینهایی که امروز در آمریکا و در بعضی از کشورهای دیگر هستند اینها همان طواغیتند معنای اجتناب از طواغیت این نیست که دامن‌ت را از آنها دور کن تا آلوده نشوی؛ معنایش این است که يك خطی در مقابل خط توحید و خط عبودیت الهی وجود دارد و آن، خط طاغوت است. کفر به طاغوت، همراه و ملازم با ایمان بالله است؛ این، جهت بعثت انبیا است.»^۱ در واقع کار پیامبر سخنرانی و برگزاری کلاس درس نیست؛ بلکه برانگیختن مردم است. مقابله با طواغیت عالم (به تعبیر ایشان) به بیان امروز همان ایجاد مدینه‌ی فاضله‌ی «تمدن نوین اسلامی» است. فلذا باید مردم در این جهت برانگیخته شوند. بر اساس رسالت انبیاء که قیام به قسط است (طبق آیه ۲۵ سوره حدید که قبلاً اشاره شد) و اگر تبلیغ منجر به قیام نشود، ابتر خواهد بود (ولو منبری جذاب با مخاطبین فراوان بوده باشد).

خودسازی و تربیت نفوس هم بوسیله‌ی قیام لله و جهاد فی سبیل الله (بسیار

۱. بیانات در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی در عید مبعث ۱۳۹۸/۱/۱۴



آسان‌تر از شرایطی که قیام نباشد) محقق می‌شود که نمونه‌ی آن را در انقلاب اسلامی شاهد هستیم. در جنگ تحمیلی جوانان به مرتبه‌ای از تزکیه و طهارت نفس رسیدند که به تعبیر امام راحل علیه السلام یک شبه ره صد ساله را طی کردند.

در مسیر ایجاد حرکت در مردم، مشکلات و موانعی که شیاطین و هواهای نفسانی ایجاد می‌کنند، فراوان است. به همین خاطر حفظ حرکت و برانگیختگی مردم کار دشواری است. همانطور که در مباحث قبلی اشاره شد، حفظ استقامت امت که در آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی مبارکه‌ی هود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواسته شده، باعث شده ایشان بفرمایند این سوره من را پیر کرد!

بنابراین باید توجه کرد مأموریتی که باعث پیر شدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گردید، نمی‌تواند برای مبلغین کار آسانی باشد (بلکه بسیار دشوار است). آیت الله مکارم شیرازی می‌فرماید حضرت نوح علیه السلام پس از نهصد و پنجاه سال تلاش، چند ده نفر را توانستند جذب کنند؛ اما بسیاری از ما مبلغین اگر با یک منبر و سخنرانی مان چند نفر هدایت نشوند، تصور می‌کنیم عمرمان به بطالت گذشته است! پیغمبر خدا تا این اندازه استقامت، پشتکار و صبر داشته است و این امر باید برای مبلغین الگو باشد.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله)، «صبر» را به معنی ایستادگی و مقاومت در مسیر معنا می‌کنند:

«صبر یعنی چه؟ صبر یعنی در میدان باقی ماندن، از میدان بیرون نرفتن. بعضی از میدان می‌گریزند؛ بعضی نمی‌گریزند اما بتدریج از میدان کناره می‌گیرند؛ این خلاف صبر است. صبر یعنی پایداری کردن، در میدان ماندن، استقامت کردن. صبر یعنی چشم به هدف‌های دور و به افق‌های دور دوختن؛ چشم دوختن به هدف‌های دور. گاهی انسان از یک موفقیت نقد خرسند می‌شود، خوشحال می‌شود، گاهی مغرور می‌شود، و خطرناک این است که قانع می‌شود؛ این



خطرناک است؛ این موجب می‌شود که انسان در میدان باقی نماند. نه، هدفِ دور را نگاه کنید، قلّه را نگاه کنید؛ ببینید پیام حقیقی انقلاب و نظام اسلامی چیست و ملت ایران را و امت اسلامی را و در نهایت جامعه‌ی بشری را به سمت چه هدفی می‌خواهد حرکت بدهد؛ به آنجا نگاه کنید. حرکت انقلاب اسلامی یک چنین صبری را لازم دارد.»^۱

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«خداوند برای مقابله‌ی با دشمنی‌ها به پیغمبر دستورالعمل داد؛ از اوّل بعثت، خدای متعال پیغمبر را امر به صبر کرد. در سوره‌ی مدّثر که جزو همان سوره‌های اوّل بعثت است، می‌فرماید: *وَلِزَيْبِكَ فَأَصْبِرْ*؛ صبر کن برای خدای خودت. در سوره‌ی مزّمّل که آن هم جزو همان سوره‌های اوّل قرآن است، می‌فرماید که «وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ». در جاهای دیگر قرآن هم مکرراً این معنا هست. در دو جا [می‌فرماید]: *وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ*؛ استقامت کن؛ هم در سوره‌ی هود هست، هم در سوره‌ی شوری هست. بنابراین، دستورالعمل وارد شده.

حالا صبر یعنی چه؟ صبر به معنای نشستن و دست روی دست گذاشتن و انتظارِ نتایج و حوادث را کشیدن نیست؛ صبر یعنی ایستادگی کردن، مقاومت کردن، محاسباتِ درست خود را و محاسباتِ دقیق خود را با خدعه‌گری دشمن تغییر ندادن؛ صبر یعنی پیگیریِ اهدافی که برای خودمان ترسیم کرده‌ایم؛ صبر یعنی با روحیه حرکت کردن و ادامه دادن؛ این معنای صبر است. اگر چنانچه این ثابت قدم بودن و مقاومت کردن، با عقل و تدبیر و مشورت همراه بشود -همچنان که در قرآن هست «آمُرُهُمْ شُورٰی بَيْنَهُمْ»- قطعاً پیروزی نصیب خواهد شد. بنده البته با قاطعیّت عرض می‌کنم که ملت ایران ملت صبوری است؛ نشان داده‌اند

۱. بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام حسین علیه السلام ۱۳۹۷/۴/۹



که صبر دارند. ما مسئولین البتّه گاهی بی‌صبری کرده‌ایم، ولی ملّت نه؛ ملّت کاملاً صبور بوده‌اند؛ این چهل سال برای ما نشان این معنا است به طور روشن. بعضی از روشنفکرانهای ما هم متأسفانه بی‌صبری از خودشان نشان دادند، بعضی از آنها بی‌صبری را به مرز همکاری و هم‌زبانی با دشمن هم رساندند؛ البتّه بعضی‌ها این جور بودند. نقطه‌ی مقابله هم جوانهای مؤمنی هستند که بحمدالله عده‌شان خیلی زیاد است و روزبه‌روز هم ان‌شاءالله زیادتر می‌شود؛ در عرصه‌ی فرهنگ، در عرصه‌ی علم، در عرصه‌ی فتاوری، در عرصه‌ی سیاست، در فهم بین‌المللی مسائل - یعنی مسائل بین‌المللی را درست درک کنند و فهم کنند - در مقابل این جور جوانها هم هستند که عرض کردم بحمدالله روزبه‌روز زیاد می‌شوند. پس صبر کردن یعنی تسلیم نشدن، دچار ضعف نشدن، دچار تردید نشدن، با شجاعت و عقل جلوی دشمن را گرفتن و دشمن را مغلوب کردن، که آن وقت در قرآن می‌فرماید: **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ**؛ ده نفر شما با صد نفر و بیست نفر شما با دویست نفر از آنها می‌توانید روبه‌رو بشوید و غلبه کنید؛ این در یک شرایطی است؛ در یک شرایطی ده برابر، در یک شرایطی دو برابر، می‌توانید شما با آنها مواجه بشوید.»^۱

ایشان وادار کردن یکدیگر به ایستادگی و مقاومت را در مردم ضروری می‌دانند: «در سوره‌ی «هود» خدای متعال به پیغمبر می‌فرماید: «فاستقم كما امرت و من تاب معك و لا تطغوا». یک روایتی از پیغمبر هست که فرمود: «شَیْبَتِنِی سُوْرَةُ هُوْدٍ»؛ یعنی سوره‌ی «هود» من را پیر کرد؛ از بس بار این سوره سنگین بود. کجای سوره‌ی هود؟ نقل شده است که مراد، همین آیه‌ی «فاستقم كما امرت» است. چرا پیغمبر را پیر کند؟ چون در این آیه می‌فرماید: همچنانی که به تو دستور دادیم، در این

۱. سخنرانی نوروزی خطاب به ملت ایران ۱۳۹۹/۱/۳



راه ایستادگی کن، استقامت کن و صبر نشان بده. خود این ایستادگی کار دشواری است. این «صراط» است؛ پل صراطی که مظهر آن را در روز قیامت برای ما تصویر کرده‌اند. باطن عمل و راه ما در اینجا، همان پل صراط است؛ ما الان داریم روی پل صراط حرکت می‌کنیم؛ باید دقت کنیم. اگر انسان بخواهد این دقت را در همه‌ی رفتار خود به کار بگیرد، او را پیر می‌کند. لیکن از این مهم‌تر به گمان من، آن جمله‌ی بعد است: «و من تاب معک». پیغمبر فقط مأمور نیست که خودش ایستادگی کند؛ باید خیل عظیم مؤمنان را هم در همین راه به ایستادگی وادار کند. انسان‌هایی که از یک طرف در معرض هجوم بلایا و مشکلات زندگی هستند - دشمنان، توطئه‌گران، بدخواهان و قدرتهای مسلط - و از طرف دیگر، مورد تهاجم هواهای نفسانی خودشان هستند - خواهش‌های نفسانی و دل‌بی‌طاقت انسان که از زر و زیور دنیا مجذوب می‌شود و به سمت آنها کشیده می‌شود - از این صراط مستقیم، به چپ یا راست انحراف پیدا می‌کنند. محبت طلا و نقره، محبت پول، محبت شهوات جنسی، محبت مقام و اینها، چیزهایی است که هر کدام، یک کمندی بر گردن دل انسان می‌اندازند و آن را به سمت خودش می‌کشانند. مقاومت و ایستادگی در مقابل اینها که انسان پایش نلغزد: «و من تاب معک»؛ مؤمنین را در بین این دو جاذبه‌ی قوی - جاذبه‌ی فشار دشمن و جاذبه‌ی فشار درونی دل هوسران - و این دو مغناطیس، در خط مستقیم نگه داشتن و هدایت کردن، به گمان زیاد، این، آن کاری است که پیغمبر را پیر کرد.^۱

بر خلاف فرهنگ اومانیستی که احساس مسئولیت هرکس نسبت به دیگران را دخالت و فضولی می‌داند، در فرهنگ اسلامی مؤمنین نسبت به یکدیگر دلسوز هستند. این دلسوزی اقتضا می‌کند که مؤمنین نسبت به هم «تواصی به صبر»،



«مصابره» و «مرابطه» داشته باشند و صبر و حرکتِ جمعی داشته باشند. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) وظیفه‌ی اصلی خود را حفظ حرکت و جهاد ملت می‌داند: «مملکت، مملکتِ جهاد فی سبیل الله است. از این جهت، بنده که بیشترِ سنگینی بارم این است که نگاه کنم ببینم کجا شعله‌ی جهاد در حال فروکش کردن است و به کمک پروردگار نگذارم؛ ببینم کجا اشتباه کاری می‌شود، جلوش را بگیرم - مسئولیت اصلی حقیر، همین‌هاست - از وجود جهاد در وضع کنونی کشور، نگران نیستم. این را شما بدانید! منتها، نکته‌ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می‌اندازد. قرآن به ما می‌گوید: نگاه کنید و از گذشته‌ی تاریخ، درس بگیرید. حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه‌بافی کنند که «گذشته، برای امروز نمی‌تواند سرمشق باشد.» شنیده‌ام که از این حرف‌ها می‌زنند و البته، برف، انبار می‌کنند! به خیال خودشان، می‌خواهند با شیوه‌های فلسفی، مسائلی را مطرح کنند. کاری به کار آن‌ها نداریم. قرآن که صادق مصدّق است، ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت می‌کند. عبرت گرفتن از تاریخ، یعنی همین نگرانی‌ای که الآن عرض کردم. چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم.»^۱

فرازهایی از بیانات معظم له در این زمینه در ادامه خواهد آمد:

«دو عنصر مهم برای مواجهه با دشمنی‌ها لازم است - که بنده همیشه توصیه کرده‌ام، باز هم توصیه می‌کنم - دو خصوصیت در آحاد مردم لازم است: یکی عبارت است از بصیرت، و دومی عبارت است از صبر و استقامت، که اگر چنانچه این دو عنصر وجود داشت دشمن هیچ کاری نمی‌تواند بکند، هیچ لطمه‌ای نمی‌تواند بزند، هیچ توفیقی در مواجهه و مقابله‌ی با نظام اسلامی به

۱. بیانات در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ ۱۳۷۵/۳/۲۰



دست نمی آورد؛ بصیرت و صبر. این همان است که امیرالمؤمنین فرمود: «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ» که این در خطبه‌ی ۱۷۳ نهج البلاغه است.

بصیرت یعنی چه؟ بصیرت یعنی تیزبین بودن و راه درست را شناختن. انسان گاهی اشتباه می کند؛ حالا احتمال اشتباه انسان‌های ابتدایی و تازه‌کار که بیشتر است، آدم‌های قدیمی و مجرب هم مواردی اشتباه می کنند راه درست را؛ بایستی مراقبت کرد که انسان در شناخت راه درست اشتباه نکند؛ در غبار آلودگی فتنه‌ها بتواند راه را پیدا کند و بفهمد راه درست چیست؛ بصیرت به این معنا است.

... اگر این دو خصوصیت وجود داشته باشد، دشمن غالب نمی شود. یکی از راه‌هایی که این دو خصوصیت را بتوان در جامعه حفظ کرد، عبارت است از «تواصی»، همان که در سوره‌ی والعصر هست: وَ تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ؛ مردم یکدیگر را تواصی کنند؛ این زنجیره‌ی تواصی و توصیه کردن به یکدیگر [برقرار باشد]؛ هم توصیه به حق کنند، راه حق را تأکید کنند، هم توصیه‌ی به صبر بکنند؛ این، همه را نگه میدارد. اگر چنانچه تواصی به صبر و تواصی به حق و بصیرت در جامعه وجود داشته باشد، این جامعه به آسانی دستخوش تحولات دشمن نخواهد شد؛ اما اگر چنانچه این جریان تواصی که زنجیره‌ی محافظت مؤمنان است، قطع بشود قطعاً خسارت خواهد رسید: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ؛ اگر این تواصی نباشد، خسارت تحقق پیدا خواهد کرد. خب، دشمن همین عامل مهم را هدف قرار میدهد.»^۱

«الان انجمن‌ها [ی اسلامی] با هم ارتباطاتی دارند، این ارتباطات نباید گسسته



بشود. سعی کنید این ارتباطات را حفظ کنید. این زنجیره‌ی مبارک را، این ارتباطات را -هم حالا، هم بعد از عبور از مسیر دانش‌آموزی و ورود به مسیر دانشجویی یا هر جا که خواهید رفت- حفظ کنید؛ مصداق «و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ» بشوید؛ همدیگر را حفظ کنید و نگه دارید؛ مثل کوه‌نوردها در جاهای خطرناک که با ریسمان یکدیگر را، کمرها را، به هم وصل می‌کنند؛ یکی اگر پایش بلغزد، پرت نمی‌شود تا آخر کوه؛ وقتی به همدیگر وصل شدند، ریسمان بستند، اگر یکی لغزید، دیگران که هنوز نلغزیده‌اند، او را نگه میدارند و بالا می‌کشند؛ ارتباط و اتصال، این جوری است. تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ؛ هم به پیمودن راه حق یکدیگر را توصیه کنید، هم به صبر؛ صبر یعنی استقامت، ایستادگی، ثبات قدم، در مقابل حوادث تلخ نلغزیدن، نلرزیدن، مردد نشدن؛ این عرض ما با شما است.»^۱

پایگاه این حرکت و استقامت ملت، مسجد است که معظم له به عنوان مرکز تبیین، حرکت و مقاومت توجه جدی به آن دارند. ایشان می‌فرمایند:

«یکی از علل پیروزی این انقلاب مبارک در ایران اسلامی - و یا لاقلاً سهولت این پیروزی - این بود که مردم به مساجد اقبال پیدا کردند؛ جوانان مساجد را پر کردند و علمای اعلام، مساجد را به عنوان مرکزی برای تعلیم، تربیت، روشنگری افکار و اذهان، مورد استفاده قرار دادند و مسجد، مرکزی برای حرکت، آگاهی، نهضت و افشای اسرار زمامداران فاسد و خودفروخته‌ی رژیم طاغوت شد. در دوره‌ی مشروطیت هم همین‌طور بوده است؛ در دوره‌ی ملی شدن صنعت نفت هم تا حدودی همین‌طور بود؛ در زمان انقلاب هم که این مسئله، به حدّ اعلی رسید.

ملت ایران باید مساجد را مغتنم بشمارد و پایگاه معرفت و روشن‌بینی و روشنگری

۱. بیانات در دیدار اعضای انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان ۱۳۹۵/۲/۱



و استقامت ملی به حساب آورند. اگر کسی خیال کند که در مسجد، فقط چند رکعت نماز می خوانند و بیرون می آیند و این چه تأثیری دارد، خطاست. این طور نیست. اولاً اگر همان چند رکعت نماز هم با چشم بصیرت نگاه شود، خود نماز که به زبان مُشَرَّع مقدّس نماز و اذان، خیر العمل و فلاح است، مایه‌ی برکات زیادی می شود. نماز یک ملت را به قیام لله وادار می کند. نماز انسان‌ها را از فساد دور و به خلوص و فداکاری نزدیک می کند.

علاوه بر آن، مسجد فقط برای نماز نیست؛ در مسجد انواع عبادات هست. از جمله‌ی آن عبادات، تفکر است که «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة»، یا در بعضی از روایات است که «من عبادة اربعین سنة»، یا «سبعین سنة» - البته فکر کردن درست - افراد مسجد برو، این فکر را به وسیله‌ی شنیدن سخنان عالم دین و فقیه به دست می آورند.

بنابراین مسجد، هم مدرسه است، هم دانشگاه، هم مرکز تفکر و تأمل، هم مرکز تصفیه‌ی روح، هم مرکز خلوص و مرکز اتصال بنده به خداست. ارتباط زمین و آسمان است. جایی است که انسان خود را به منبع لا یزال فیض و قدرت وصل می کند. انسان در مسجد، خود را به خدا متصل می کند.

بنابراین باید قدر مساجد را دانست. باید در مساجد حضور پیدا کرد. بحمد الله به برکت انقلاب در این سال‌های اخیر، این معنا زیاد شده و کیفیت پیدا کرده است. همه شنیدید که امسال در ایام اعتکاف در ماه مبارک رجب، در بسیاری از مساجد سراسر کشور، جوانان ما، زنان و مردان از قشرها و سنین مختلف، رفتند و در مسجد ماندند؛ سه روز روزه گرفتند و با خدا مأنوس شدند. بعد از آن هم با گریه و اشک و آه، مسجد را وداع گفتند و بیرون آمدند، تا برای سال آینده آماده شوند.

عزیزان من! این برای یک جامعه، علامت خوبی است. «الذین ان مکنا هم فی الأرض اقاموا الصلاة»، علامت یک حکومت الهی، علامت یک حرکت صحیح و



دارای جهت‌گیری صحیح است. این را جدی بگیرید و تقویت کنید.»^۱
بنابراین نباید به مسجد با چنین جایگاهی کم‌توجهی کرد و ظرفیت آن را نادیده گرفت.

البته باید توجه داشت که «مقاومت» انواعی دارد؛ از جمله: فرهنگی، سیاسی، امنیتی، نظامی و... (که مقاومت نظامی هم در جای خود اهمیت دارد) اگر روحانیون و مسئولین در کنار مردم بوده و همراه با آنها استقامت کنند (به گونه‌ای که غمخوار مردم در مشکلات باشند)، مردم در میدان می‌مانند. به همین جهت رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) همیشه تأکید بر خدمات اجتماعی و اهمیت آن داشته‌اند:

«به‌طور خلاصه وقتی که يك روحانی را در نظر می‌گیریم، سه کار عمده بر عهده‌ی این روحانی است: [اؤل] هدایت فکری و معنوی، هدایت دینی؛ دؤم، هدایت سیاسی، بصیرت‌افزایی سیاسی؛ و سؤم، راهنمایی خدمات اجتماعی، غم‌خواری، خدمت‌رسانی برای متن جامعه. این سه کار، کار روحانی است. شما در هر شغلی از مشاغل روحانی باشید، یا هر سه کار را یا بخشی از این سه کار را قهرأ باید انجام بدهید.»^۲

اقداماتی که در بحران‌های مختلف مثل سیل، زلزله، شیوع کرونا و... توسط طلبه‌ها صورت گرفت (که به طرق مختلف به کمک مردم رفتند)، فعالیت‌های تبلیغی و جهادی است که از شئون طلبگی بوده و اثر خود را در بین مردم خواهد گذاشت. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) مساجد را عمده‌ترین مراکز خدمت‌رسانی به مردم می‌دانند:

«خدمات اجتماعی هم يك کار لازم است؛ یعنی حضور میدانی در امور

۱. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۷۵/۱۰/۱۹

۲. بیانات در دیدار مدیران، مدّرسان و طلاب حوزه‌های علمیه‌ی استان تهران ۱۳۹۵/۲/۲۵



خدمت‌رسانی به مردم؛ مدرسه‌سازی، بیمارستان‌سازی، رسیدگی به مصیبت‌دیده‌های حوادث مثلاً فرض کنید که امثال زلزله و غیره، کمک به توسعه‌ی سواد، کمک به توسعه‌ی اشتغال؛ از این قبیل کارها. وقتی که روحانیون جلو دار اینها باشند، حضور داشته باشند و فعال باشند، نیروهای مردمی دنبال اینها خواهند آمد و این کارها اتفاق خواهد افتاد. یکی از مسئولیت‌های يك روحانی خوب هم همین است؛ این شد سه کار. البته این کارها - این قسمت سوّم - عمدتاً در مراکز حضور روحانیت مثل مساجد و مانند اینها اتفاق می‌افتد. چقدر ائمه‌ی جماعت هستند که در همان محدوده‌ی نفوذ کاری خودشان کمک میکنند به مسائل اجتماعی مردم، به رفع مشکلات مردم. و البته در کنار اینها، چون روحانی مورد اعتماد مردم است، سنگ صبور مردم هم هست؛ [مردم] می‌آیند درددل میکنند، مشکلات را در میان می‌گذارند، [او] هدایتشان می‌کند، راهنمایی‌شان می‌کند.»

در جمع‌بندی این مباحث می‌توان گفت تبلیغ سنتی مبلغی که واجد خصوصیات چون موعظه، تبیین و روضه است، قرن‌ها تجربه پشت سر خود دارد و روش آن برای اکثر مبلغین واضح است؛ اما مقوله‌ی «جریان‌سازی در تبلیغ» به خوبی روشن نشده است. لازم است بزرگانی با پژوهش و فکر در این عرصه، سبک‌ها و روش‌هایی در این زمینه طراحی کنند.

رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) دو عامل را نابودکننده‌ی نقشه‌های دشمنان انقلاب اسلامی می‌دانند: ایستادگی بر سر اصول اسلامی و حضور مردم در صحنه. ایشان می‌فرمایند:

«درس علی (علیه‌السلام) به ما این است که: «من نام لم ینم عنه». تجربه‌ی ما در جمهوری اسلامی در این زمینه نیز عبرت‌آموز است. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، دولت‌های مستکبر غربی و آمریکا که مدت‌های مدید پیش از آن،



طاغوت‌های ایرانی را در مشمت خود گرفته و سرنوشت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشورمان را رقم می‌زدند و نیروی پر قدرت ایمان اسلامی در درون جامعه را دست‌کم گرفته و از توان بسیج و هدایت اسلام و قرآن بی‌خبر مانده بودند، ناگهان به غفلت خود پی بردند و دستگاه‌های حاکمیتی و سرویس‌های اطلاعاتی و اتاق‌های فرمان آنان به کار افتادند تا شکست فاحش خود را جبران کنند. انواع توطئه‌ها و ترفندها را در این سی و چند سال از آنان دیده‌ایم. چیزی که مکر آنان را نقش بر آب کرده است، در اصل دو عامل اساسی است: ایستادگی بر سر اصول اسلامی، و حضور مردم در صحنه. این دو عامل در همه جا کلید فتح و فرج است. عامل اول به وسیله‌ی ایمان صادقانه به وعده‌ی الهی، و عامل دوم به برکت تلاش مخلصانه و تبیین صادقانه تضمین می‌شود. ملتی که صدق و صمیمیت پیشوایان را باور کند، صحنه را از حضور پر برکت خود رونق می‌بخشد؛ و هر جا که ملت با عزم راسخ در صحنه بماند، هیچ قدرتی توان شکست دادن آن را نخواهد داشت. این تجربه‌ی موفق‌ی برای همه‌ی ملت‌هایی است که با حضور خود بیداری اسلامی را رقم زدند.»^۱

هدایت حرکت جامعه به سمت تمدن اسلامی

قیام و حرکتی که در بخش‌های گذشته توضیح آن داده شد، پس از ایجاد جامعه‌ی اسلامی نمونه، باید به سمت تمدن اسلامی حرکت کند. ایجاد تمدن اسلامی همان چیزی است که تحقق آن بوسیله‌ی ظهور حضرت بقیة اللہ الاعظم (عج) وعده داده شده است؛ پس باید در همان مسیر حرکت کرد. با چنین نگاهی، مبلغ شأن رهبری پیدا می‌کند؛ نه آنکه فقط یک گوینده باشد.

۱. بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی تهران ۱۳۹۲/۲/۹



مبلّغ یک رهبر منفرد نیست. مبلّغین به صورت شبکه‌ای ذیل رهبر و امام جامعه (در دستگاه رهبری) هستند. این «دستگاه رهبری» مرکز هدایت عمومی کشور است. هر فردی در این دستگاه رهبری (که به قشری از مردم دسترسی دارد) بخشی از وظایف دستگاه رهبری را انجام می‌دهد. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) پیرامون دستگاه رهبری و اهمیت تشکیلات نماز جمعه (و نقش ائمه‌ی جمعه) می‌فرماید:

«در این نظام، مجموعه و صحنه‌ی عظیمی پُر از مردم را تصور کنید. اگر در وسط این تشکیلات، مرکز هدایت عمومی یعنی دستگاه رهبری را فرض کنیم، آن پایگاه‌ها و مراکز نزدیک به ذهن و گوش و جسم مردم در سرتاسر کشور، نمازهای جمعه است. یعنی نمازهای جمعه در هر جایی از نقاط کشور، بهر و بخشی از کار دستگاه رهبری این کشور را انجام می‌دهند، مردم را توجیه می‌کنند، به استقامت در راه وادار می‌نمایند، از اشتباهات دور نگه می‌دارند، ذهن مردم را با معارف لازم آشنا می‌کنند، دشمنان را نسبت به نفوذ در اذهان مردم مأیوس می‌کنند، از اینکه دشمن بتواند روی مردم اثر سوء بگذارد، مانع می‌شوند و مردم را به حرکت و تلاش در مجموعه‌ی کلی نظام وادار می‌کنند. وقتی نظام مردمی است، همه‌ی مردم باید حرکت کنند، تا نظام راه بیفتد؛ و الا اگر عده‌یی از مردم حرکت نکردند، حرکت نظام، گُند خواهد شد. چه کسانی در همه‌ی کشور، مردم را به حرکت دایمی وامی‌دارند؟ ائمه‌ی جمعه. مسئولان انقلاب در سرتاسر کشور، ائمه‌ی جمعه‌اند. پایگاه‌های هدایت و رهبری مردم در سرتاسر کشور، ائمه‌ی جمعه‌اند. سنگرهای دفاع معنوی در مقابل دشمنان در سطح جامعه، ائمه‌ی جمعه‌اند. این، اهمیت ائمه‌ی جمعه است. اگر امامت جمعه و این دستگاه و نمازهای جمعه، از انقلاب گرفته بشود، یقیناً لطمه‌یی سخت به انقلاب خواهد خورد.»^۱

در این شبکه و دستگاه رهبری، مبلّغ باید مرتباً خود را با امام و رهبر جامعه

۱. بیانات در دیدار ائمه‌ی جمعه سراسر کشور ۱۳۶۹/۳/۷



هماهنگ کند تا سرخطی که امام جامعه می‌دهد را در بین مردم امتداد بدهد. در مکتب امام ﷺ نظام مردمی با آگاهی و حرکت مردم پیش می‌رود:

«نظام مردمی، جز با آگاهی مردم ممکن نیست پیش برود. نظام دیکتاتوری، نظام غیر مردمی، نظام کودتایی، نظام تحمیلی که با مردم سروکاری ندارد، دست مردم کاری ندارد، با فکر مردم سروکاری ندارد، برایش مهم نیست که مردم بفهمند یا نفهمند. چه آنجا که شمشیر حاکم است و چه آنجا که سرمایه حاکم است - فرقی نمی‌کند - اگر دشمنی و مخالفتی هم با نظام شد، بالاخره سروکارش با پول یا شمشیر است و کاری به اراده و خواست مردم ندارد. بنابراین، برای آن نظام، آگاهی مردم مهم نیست. می‌خواهند بدانند، می‌خواهند ندانند.»^۱

ایشان شأن روحانیت را هدایت جامعه به سمت ارزش‌های والا می‌دانند:

«آنچه مهم است، این است که در يك جامعه‌ی رو به رشد و دارای آرمان‌های والای علمی و اجتماعی و دنیایی، اگر يك جریان متنفذ فرهنگی وجود داشته باشد که تلاش‌ها و حرکت این جامعه را هدایت کند، این جامعه به خیر و صلاح و فلاح خواهد رسید؛ اما اگر يك چنین جریان فرهنگی دینی الهی و معنوی در جامعه‌ی در حال رشد و توسعه‌ی علمی وجود نداشته باشد، نتیجه همان چیزی می‌شود که شما امروز در جوامع پیشرفته‌ی غربی دارید مشاهده می‌کنید.

... چه کسی باید بر اسب‌های سرکش هواهای نفسانی که انسان‌ها را به چنین میدان خطرناکی می‌اندازند، دهنه بزند و مهار کند؟ روحانیت پاکیزه‌ی آگاهِ عاقلِ عالمِ فعال؛ غرب این را نداشت. اگر در جامعه‌ای مجموعه‌ی روحانیت و علمای دین از این خصوصیات برخوردار باشند، دانش دین را بدانند، از پارسایی و پرهیزگاری به قدر لازم برخوردار باشند، شجاعت لازم را داشته باشند، برای خدا وارد میدان

۱. بیانات در دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور ۱۳۷۵/۲/۱۳



بشوند و عاقلانه و مدبرانه کار کنند، هر چه پیشرفت دنیایی آن جامعه بیشتر شود، معنویت او هم به همان میزان پیش خواهد رفت. این عدم تعادل و توازنی که امروز دنیای غرب به آن دچار است و مایه‌ی هلاکت او خواهد شد، دیگر پیش نمی‌آید. شما جوانان و نونهالان چنین مجموعه‌ای هستید که کشور و جامعه‌ی شما، بلکه جامعه‌ی بزرگ اسلامی، و در ورای آن، جامعه‌ی بشری را می‌تواند نجات دهد؛ با این نگاه بنگرید به صحنه و عرصه‌ی کاری که شماها به آن اشتغال دارید. نگاه درست، این است. نه اینکه ما روحانیون کمبود و نقص نداشتیم؛ چرا، نقص‌های زیادی داشتیم؛ اما این سلامت را سلف روحانیت حفظ کرده‌اند که در راه علم و تقوا مجدانه کوشیده‌اند و توانسته‌اند رشته‌ی معنویت را همچنان مستمر نگه دارند. امروز کشور و جامعه‌ی اسلامی ما با همه‌ی دوران گذشته‌ی تاریخ متفاوت است. به همین نسبت، نقش روحانیت هم امروز فوق‌العاده برجسته‌تر است از آنچه در گذشته داشته است. در گذشته، روحانیت ما همیشه به‌عنوان يك مجموعه‌ی بکلی جدا از اداره و تدبیر حرکت جامعه قرار داشته؛ خودش مغلوب گروه مغلوبی بوده. حتی در دورانی هم که پادشاهان صفویه مدعی تشیع بودند و به علما احترام می‌کردند و فتحعلی شاه به خانه‌ی میرزای قمی در قم می‌رفت و زیر بازوی او را می‌گرفت، روحانیت يك گروه کاملاً حاشیه‌ای بود؛ مثل اینکه جریانی مانند سیل دارد حرکت می‌کند، خلیج کوچکی هم در این گوشه قرار دارد؛ با این جریان ارتباط دارد، اما هیچ تأثیری در این جریان به صورت بنیانی و اصولی ندارد. نه تنها روحانیت، دین هم این‌طور بوده است. امروز برای اولین بار در تاریخ کشور ما - بلکه در تاریخ کشورهای اسلامی - بعد از صدر اسلام، دین منشأ و منبع قدرت و تدبیر امور و اداره‌ی جامعه شده است.^۱

۱. بیانات در دیدار طلاب و اساتید مدرسه‌ی علمیه‌ی آیت‌الله مجتهدی ۱۳۸۳/۳/۲۱



جهتی که جامعه باید به آن سمت هدایت شود، در سرفصل «کار فرهنگی» در بیانات معظم له مطرح شده است:

«هر جا می‌گوییم فرهنگ، مقصود ما از فرهنگ، یعنی فرهنگ انقلابی، فرهنگ اسلامی، یعنی ایجاد حرکت فرهنگی بر مبنای اسلام و بر مبنای ارزش‌های اسلامی و حرکت دادن جامعه به معنای حرکت فرهنگی به سمت اهداف اسلامی، تقویت فرهنگ اسلامی و باور اسلامی و آداب اسلامی و اخلاق اسلامی و سنت‌های اسلامی؛ فرهنگ این است. این جور نیست که به هر شکلی ابزارهای فرهنگی در کشور به وجود آمد، ما خوشحال بشویم که بله، فرهنگ پیشرفت کرده؛ نه، پیشرفت فرهنگ و تکیه‌ی روی فرهنگ به معنای فرهنگ انقلابی است، فرهنگ اسلامی است، فرهنگ دینی است، تقویت ارزش‌های انقلابی و اسلامی است؛ این مراد ما است.»^۱

معظم له یکی دیگر از اهدافی که جامعه باید به آن سمت حرکت کند را «صراط مستقیم» معرفی می‌کنند:

«باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید. البته این عبودیت، در زمینه اخلاق، در زمینه عمل فردی و در زمینه عمل اجتماعی کاربرد دارد، که وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن وقت بحث‌های سیاسی، تحلیل‌های سیاسی - تبیین سیاسی - هم در حوزه کار شما قرار می‌گیرد. اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار می‌گذاشتند، در این بود که عبودیت را به منطقه فردی منحصر می‌کردند. آنها این جا را غلط می‌فهمیدند و غلط عمل می‌کردند. بله؛ هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقه وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه به عمل شخصی

۱. بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۳/۳/۴



منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعه عظیم انسانی و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضع گیریهای سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد؛ چاره ای ندارید.

باید درس اخلاق بگویید، درس اخلاق سیاسی هم بگویید، درس اخلاق و معنویت هم بگویید، تحلیل سیاسی هم بدهید، دشمن درونی را هم - که نفس امّاره یا شیطان رجیم است - معرفی کنید، دشمن اجتماعی را هم - که شیطان بزرگ یا شیطانهای گوناگونند - معرفی کنید، ایادی و اذتاب شیطان را هم معرفی کنید. وقتی معنای عبودیت الهی این شد که انسان از «انداد الله» اجتناب کند و تبری جوید، باید از همه آشکال آن تبری جوید. «انداد الله»، یک وقت نفس پلید انسانی است که درون اوست؛ «نفسک التی بین جنبیک». یک وقت شیطان است که در دعای صحیفه سجّادیه میگوید که «او را در وجود من مستقر کردی و به چیزی که مرا از آن متمکن نکردی، تمکن بخشیدی.» یک وقت هم شیطانهای قدرتمند عرصه سیاسیاند که برای اغوا و راهزنی و تسلط و ضربه زدن و به جهنم کشاندن ملتها و شعوب بشری منتظر نشسته اند. «انداد الله» اینها نیستند. دعوت به عبودیت، نفی اینها را میطلبد؛ چاره ای ندارید.

ما توصیه نمی کنیم که منبرها و سخنرانی ها را به جنبه های فردی و شخصی منحصر کنید؛ نه. ممکن است یک سخنرانی، یک منبر، یک سلسله منبر، منحصر به این معانی باشد - مانعی ندارد - اما در کنار آن بایستی صحنه زندگی اجتماعی - سیاسی انسان هم میدان عبودیت الهی باشد. آن جا هم بایستی طواغیت ازاله و زدوده شوند و افشا گردند.»^۱

۱. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۶/۱۰/۳



«این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار می‌کردند؟ «وَ كَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا صَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا». چی بود این رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله‌ی حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیاء برای اقامه‌ی حق، برای اقامه‌ی عدل، برای مبارزه‌ی با ظلم، برای مبارزه‌ی با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوتها قیام کردند.»^۱

ایشان شرط سررشته‌دار بودن حرکت مردم را اخلاص، شجاعت و نترسیدن از دشمن می‌دانند و اگر طمع، ترس، غفلت و تنبلی وارد قضیه شود، کار خراب خواهد شد.

مبارزه و مجاهدت

یکی از ضرورت‌های تبلیغ، این است که سبک مجاهدانه داشته باشد. تبلیغ، فعالیتی روان (به اصطلاح اتوکشیده) نیست. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در بیانی پیرامون جنگ نرم به این مبارزه اشاره دارند:

«یکی از آقایان، پایین یک شعری خواندند که مضمونش این بود که اگر شمشیر بکشید، سینه‌هایی که بیایند در جلوی شما بایستند و در مقابل دشمنان شما سینه سپر کنند [زیاد است]، من گفتم من شمشیر را کشیدم، مشغولیم، ما از چپ و راست داریم می‌زنیم؛ این جور نیست؛ منتها نوع شمشیر امروز و نوع میدان امروز با نوع میدان آن سالهای اول تفاوت دارد؛ ما در جنگ نرمیم؛ در جنگ سیاسی هستیم، در جنگ فرهنگی هستیم، در جنگ امنیتی و نفوذی

۱. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۳



هستیم؛ فکرها و اراده‌ها دارند با هم می‌جنگند. امروز ما خیلی احتیاج داریم به ابزارهای مؤثر و تأثیرگذار؛ یک بخش عمده‌ی این ابزارها، به نظر من شعر است که بایستی مورد توجه شماها قرار بگیرد.^۱

باید توجه داشت که حق به طور طبیعی و خودکار جایگزین باطل نمی‌شود (حتی اگر باطل زائل شود)؛ نیاز به مجاهدت و تبیین است.

ایشان تأکید دارند که هیچ چیز بدون «مبارزه» بدست نمی‌آید:

«بدون مبارزه هیچ چیز به دست نمی‌آید، این حوزه‌ی مطلوب را هم باید با مبارزه به دست آورد. البته معنای مبارزه، [گفتن] «زنده باد مرده باد» نیست، معنایش مبارزه‌ی سیاسی نیست؛ [مبارزه] یعنی تلاش، مجاهدت، گفتن، فکر کردن، همفکری کردن، متشکل شدن.»^۲

تبلیغ همراه با مجاهدت، همراه با اذیت شدن، برانگیخته شدن دشمنی دشمن و هزینه است. برخی مبلّغین بخاطر هزینه‌های تبلیغ مجاهدانه، از آن فاصله می‌گیرند! رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه می‌فرماید:

«در دوره‌ی قبل از انقلاب کسانی بودند که مبارزین را دوست می‌داشتند اما خودشان دست به هیچ بخشی از مبارزه نمی‌زدند؛ اصلاً هیچ دامن را تر نمی‌کردند، اصلاً نزدیک میدان مبارزه هم نمی‌شدند؛ اما [آن را] دوست می‌داشتند و از مبارزین خوششان می‌آمد. حالا کسانی هم بودند که از مبارزین بدشان می‌آمد، کسانی هم بودند که با اینها دشمنی می‌کردند و با دشمن همکاری می‌کردند - اینک به جای خود محفوظ - اما داخل آدم‌های خوب، کم نبودند کسانی که از مبارزین خوششان می‌آمد اما وارد میدان مبارزه نمی‌شدند؛ خب، اینها کاری نمی‌کردند. بله، آن روزی که جبهه‌ی دشمن ضعیف شد و معلوم شد که رژیم طاغوت رو به سقوط است، طبعاً

۱. بیانات در دیدار شاعران ۱۳۹۵/۳/۳۱

۲. بیانات در دیدار مدیران، مدرسان و طلاب حوزه‌های علمیه‌ی استان تهران ۱۳۹۶/۶/۶



آن سواد عظیم وارد میدان شدند که کار را یکسره کردند؛ اما در دوران سختی مبارزه، مبارزین [همان] عده‌ای بودند که تلاش می‌کردند و درون میدان بودند. امروز هم همان جور؛ همچنان که آن روز مبارزه لازم بود و کنار نشستن و مبارزین را دوست داشتن کافی نبود، امروز هم مبارزه لازم است؛ نشستن و مبارزین را مدح کردن و تمجید کردن، کافی نیست؛ باید وارد شد. البته مبارزه‌ی امروز با مبارزه‌ی آن روز تفاوت ماهوی دارد؛ لکن مبارزه، مبارزه است؛ تلاش است، مجاهدت است. راه این مبارزه را باید پیدا کنید.»^۱

یکی از آفات روحانیت این بوده است که بعضاً از میدان مبارزه فاصله می‌گرفت و بدین خاطر ضربه خورده ایم. زمانی که روحانیت در میدان مبارزه و شهادت باشد، دشمن را بشناسد، آماده‌ی مقابله با نقشه‌ها و ترفندهای دشمن باشد، به جایگاه اصلی خود نزدیک می‌شود. اساساً تفاوت عالم طلبگی با دستگاه اداری در همین امر است. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) در این زمینه می‌فرماید:

«آنچه برای ما طلبه‌ها همیشه شوق‌آفرین بوده، احساس انجام وظیفه بوده است. عالم طلبگی، با شکل و فرم و ساخت و محتوای دستگاه‌های صرفاً اداری فرق دارد. يك وقت انسان آشپزی را می‌آورد و استخدام و اجیر می‌کند، برای اینکه مثلاً در يك میهمانی، طعامی را برای جمعی فراهم کند. معمولاً آشپزها مقدار زیادی روغن، گوشت و جنس عالی‌یی از برنج می‌طلبند و يك فهرست طولانی هم می‌دهند که این‌ها را برای ما فراهم کنید؛ آدم می‌داند هم که اگر فراهم نکند، هنر این‌ها به کار نخواهد افتاد و بالاخره آن کاری را که باید بکنند، نمی‌کنند! يك وقت هم این است که شما در مجموعه‌یی هستید؛ افراد خانواده و دوستانتان هم هستند؛ مثلاً در جبهه‌ی جنگ هستید و در نقطه‌یی گیر افتاده‌اید و



دوستانتان هم گرسنه هستند و شما هم هنر آشپزی دارید؛ اینجا دیگر شرط و شروط و قید و قیودی ندارید؛ عاشقانه، سراسیمه، دستها بالا، دامن‌ها به کمر، با همه‌ی توان و قدرت و ابتکار، غذا را تهیه می‌کنید؛ که گاهی این غذا بهتر از آن غذا هم در می‌آید؛ چون از روی عشق و شور و محبت و احساس وظیفه است. ما طلبه‌ها از اول این طوری کار کرده‌ایم.

آن وقتی که در دوران مبارزات و نهضت اسلامی، طلبه‌ای از مرکزی مأمور می‌شد، یا حتی بدون مأموریت از مرکز خاصی حرکت می‌کرد، برای اینکه پیامی را به جایی برساند، مردمی را از اوضاع مطلع کند و اعلامیه‌ای را در جایی تولید یا تکثیر کند، کمترین چیز و آخرین مطلبی که به یادش می‌آمد، امکانات بود؛ اصل قضیه این بود که راه بیفتد؛ راه هم می‌افتاد و خدای متعال هم به حرکت او برکت می‌داد و شد آنچه که شد. این نقل از جای دوری نیست؛ زندگی خود شماست که آن را شاهد بودید.

درس خواندن‌ها و تبلیغات دینی معمولی ما هم همین‌طور بوده است. برای منبر گاهی دعوت می‌کردند، گاهی هم بی‌دعوت می‌رفتیم و هذا هو الغالب دنبال این بودیم که بالاخره این مطلبی که فراهم کرده‌ایم، این مطالعه‌یی که کرده‌ایم، این منبری که آماده کرده‌ایم، به گوش مردم برسد. ما با آن کسانی که وقتی برای منبر دعوتشان می‌کردند، می‌گفتند که این مقدار باید بدهید، یا چکش را قبلاً باید بدهید، فرق داشتیم؛ آن عالم طلبگی نبود.»

امروز هم همین‌طور است. نفر مایید که حالا ما تشکیلات و حکومت و دولت و بودجه و خزانه و درآمد نفت داریم؛ بله، معلوم است؛ لیکن يك کشور بر این امکانات استوار است. اگر شرکای ما در کارهای کشور آن‌هایی که غیر کار ما را بر عهده دارند قیودی، حدودی، امتیازاتی، شرط و شروطی در کارشان هست و سهم ما برای تبلیغات کم می‌شود، بسیار خوب، فلنرجع الی اصلنا؛ با همان



روحیه، همان نشاط و همان تلاش.

اشاره کردند که شماها چقدر در میدان جنگ بودید. من گاهی این خاطرات رزمندگان را می‌خوانم که خوشبختانه این روزها به همت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی دارد چاپ می‌شود وقتی که آن‌ها خاطرات خودشان را نقل می‌کنند، می‌بینیم که حضور یک روحانی و یک طلبه‌ی جوان در مقدم‌ترین خطوط، در خطرناک‌ترین سنگرها و کمین‌گاهها، در دشوارترین مواقف، در لحظه‌های تعیین‌کننده و حساس، چقدر بابرکت و پُر فایده و اثر بخش بوده است؛ در حالی که وقتی آن طلبه حرکت می‌کرد، نه بودجه‌ای برایش در نظر گرفته بودند، نه او یادش بود که بودجه‌اش کجاست؛ نمی‌گفت برای ما چه بودجه‌ای در مجلس تصویب شده، یا از طرف دولت و خزانه چه بودجه‌ای تخصیص داده شده است. شما و امثال شما به آنجا رفتید و همین خدمات را انجام دادید و در دورانی که از جهاد و از اسلام هیچ خبری نبود، به این بنای عظیمی که نامش حماسه‌ی جهاد اسلامی است، کمک کردید؛ کاخی به عظمت تاریخ ساختید و سرچشمه‌ی جاری کردید که این شاء الله برکات آن تا ابد الدهر باقی خواهد ماند؛ یعنی شما هم در اجرای این سرچشمه سهیم بودید و چقدر نیروهای مقدس و مؤمن و این جوانان بسیجی و بقیه‌ی نیروهای رزمنده و مسلح در این جهت کار کردند.

البته این حرفها معنایش این نیست که ما و هرکسی در جمهوری اسلامی، درصدد نباشد که برای کار تبلیغات، امکانات بیشتری را فراهم بکند این وظیفه‌ی ماست؛ وظیفه‌مان را هم باید انجام بدهیم اما شما هم منتظر انجام این وظیفه از سوی مسئولان نمانید؛ شما حرکت را علی باب الله و متوکلاً علی الله و قاصداً لوجهه الکریم ادامه دهید، تا این شاء الله خدای متعال از شما قبول کند؛ که اگر قبول کرد، از همه‌ی این‌ها عظمتش بیشتر است. غصه و درد آنجاست که تلاشی بکنیم، اما خدا آن را قبول نکند؛ به خاطر اینکه اخلاص ما در آن کم است.



مخلصاً، موقناً و متوکلاً علی الله راه بیفتید، خدای متعال این شاء الله کمک خواهد کرد؛ هم کمک مادی، و هم کمک غیر مادی.»^۱

الگوی عملی تبلیغ طراز اسلام ناب

در زمینه‌ی تبلیغ به سبک موعظه و تبیین، تجربیات زیادی وجود داشته و بسیاری از محققین پیرامون آن تحقیق کرده و آثار مختلف مکتوب و غیر مکتوب را به وجود آورده‌اند. در این آثار پیرامون موضوعات متنوعی بحث شده است:

✓ چگونگی شناخت مخاطب

✓ چگونگی آماده‌سازی محتوا

✓ چگونگی ارائه‌ی محتوا

✓ چگونگی درگیر کردن احساسات مخاطب

✓ چگونگی ایجاد انگیزه برای عمل

اما پیرامون سبک تبلیغ طراز اسلام ناب و خصوصیات آن تجربه‌ی زیادی وجود ندارد. در این زمینه باید بتوان به این سؤالات پاسخ داد:

✓ چگونگی ایجاد گفتمان

✓ چگونگی جریان‌سازی

✓ چگونگی رهبری جریان به سمت اهداف

پاسخ مجموعه‌ای از این سؤالات باید مشخص شود تا روش تبلیغ طراز اسلام ناب مشخص شود.

البته در این زمینه یک الگوی عملی وجود دارد. نهضت و انقلابی که حضرت امام خمینی علیه السلام رقم زدند، نمونه‌ای عملی از تبلیغ طراز اسلام ناب است. مرور روش

۱. بیانات در دیدار با مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۰/۱۲/۵



ایشان و شناخت سیره‌ی آن بزرگوار ما را به تبلیغ طراز اسلام ناب نزدیک می‌کند. امام راحل علیه السلام در گام اول در بین مردم تحول ایجاد کردند. ایشان سال‌ها در قم درس اخلاق داشتند که باعث تحول روحی در طلبه و دیگر اқشارِ مخاطب ایشان می‌شد. بنابراین یکی از اقدامات امام، خارج کردن ملت از خمودگی و روحیه‌ی تسلیم بود. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اشاره دارند که امام راحل علیه السلام ابتدا تحولاتی را در درون ملت ایجاد کردند و بعد از آن تغییرات بیرونی را رقم زدند:

«روحیه‌ی تحوّل خواهی از دیرزمان در این بزرگوار وجود داشته است؛ این چیزی نبود که در آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ در ایشان به وجود بیاید؛ نه، ایشان از دوران جوانی یک انسان تحوّل خواه بودند که نشانه‌ی آن عبارت است از همان یادداشتی و نوشته‌ای که ایشان در دوران جوانی - تقریباً در دهه‌ی ۳۰ از عمرشان - در دفتر مرحوم وزیری‌یزدی نوشته‌اند که مرحوم وزیری عین آن نوشته را، دست خط ایشان را به من نشان دادند؛ دیده‌ام که بعد هم چاپ شده و در اختیار خیلی‌ها قرار گرفته. در آن نوشته، ایشان آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُ بِوَحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ» [را ذکر می‌کنند] که دعوت می‌کند عموم را به قیام لله؛ یک چنین روحیه‌ای در ایشان وجود داشت. این روحیه را ایشان اعمال کردند و همین طور که اشاره کردم تحوّل‌آفرینی کردند. میدانی وارد مسئله‌ی تحوّل شدند، نه فقط گفتاری و دستوری؛ از تحوّل‌آفرینی روحی در یک مجموعه‌ای از طلاب جوان در قم - که من حالا عرض خواهم کرد شرش را - تا تحوّل‌آفرینی وسیع در عموم ملت ایران.

آن مسئله‌ی قم عبارت است از درس اخلاق ایشان. ایشان ده‌ها سال پیش از شروع نهضت، غیر از درس فقه و اصول و معقول، سالها در قم درس اخلاق داشتند، جلسه‌ی اخلاق داشتند. البتّه آن وقتی که ما رفتیم قم، سالها بود که این درس تعطیل شده بود، و وجود نداشت. کسانی که دیده بودند آن درس اخلاق را،



نقل می‌کردند ایشان -هفته‌ای یک بار جلسه‌ای داشتند در مدرسه‌ی فیضیه و طلاب جوان جمع میشدند در آنجا- وقتی که صحبت می‌کردند، جلسه را منقلب می‌کردند، دل‌ها را منقلب می‌کردند. این را البته ما هم، در درس فقه و اصول دیده بودیم. یعنی ایشان حتی در همین درس‌های فقه و اصول‌شان در یک مناسبت‌هایی صحبت اخلاقی می‌کردند، طلبه‌ها زار زار گریه می‌کردند؛ وقتی ایشان صحبت اخلاقی می‌کرد، اشک می‌ریختند؛ بیان ایشان این جور مؤثر بود و انقلاب روحی ایجاد می‌کرد. این همان روش پیغمبران است؛ پیغمبران هم آغاز همه‌ی حرکت‌های خودشان را از انقلاب روحی افراد شروع کردند. اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید: لَيْسَتْ أَدْوَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَدَّكِرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ... وَ يُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، همین است. «بِئْسَتْ أَدْوَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ» یعنی آن سرشت نهفته‌ی انسانی را در اینها بیدار می‌کردند و آن را وادار می‌کردند به تحرک و هدایتگری عملیات و اقدامات انسان‌ها؛ امام این جوری از اینجا شروع کردند. من البته نمی‌توانم قاطعاً ادعا کنم که آن جلسات را ایشان تشکیل می‌دادند برای اینکه بعدها به نهضت عظیم سیاسی منتهی بشود؛ این را من نمی‌دانم. لکن آنچه مسلم است اینکه این حرکت‌آفرینی، این تحریک‌گریزیه‌های معنوی و فطرت و سرشت انسانی از راه درس اخلاق و تذکر و آماده کردن دل‌ها، شیوه‌ی امام بزرگوار بود؛ از اینجا ایشان شروع کردند تا ایجاد تحوّل در سطح وسیع یک ملت؛ چه در دوران مبارزات -که حالا من مقداری از نمونه‌های این تحوّل را عرض میکنم- و چه بعد از پیروزی انقلاب، ایشان به معنای واقعی کلمه در ملت ایران تحوّل ایجاد کردند.

توجه کنید که مخاطب ایشان در این تحوّل، عبارت بود از ملت ایران. قبل از شروع نهضت امام مبارزاتی وجود داشت، مبارزات سیاسی در ایران وجود داشت، ده‌ها سال بود که گروه‌های مختلف [مبارزه می‌کردند]، منتها حوزه‌ی کار آنها



حداکثر محدود میشد مثلاً به یک تعدادی دانشجو؛ اینها میتوانستند فرض کنید ۱۰۰ نفر، ۱۵۰ نفر دانشجو را تحت تأثیر قرار بدهند، در یک مراسمی آنها را وارد کنند. بحث امام، بحث یک گروه محدود یا یک جمع محدود یا یک حرفه‌ی معین نبود؛ بحث ملت ایران بود. ملت مثل یک اقیانوس است؛ به طوفان درآوردن یک اقیانوس کار هر کسی نیست. یک استخر را می‌شود مواج کرد اما مواج کردن یک اقیانوس، کار عظیمی است. ملت یک اقیانوس است و امام این کار را انجام داد؛ تحولاتی را به وجود آوردند.

یک تحوّل، تحوّل در روحیه‌ی خمودگی و تسلیم ملت بود. در دوران جوانی ما، در دورانی که ما یادمان هست که این نهضت شروع شد، ملت ایران یک ملت‌ی بود که با مسائل اساسی سرنوشت خودش هیچ سر و کاری نداشت، مردم تسلیم بودند، خمود بودند، نسبت به زندگی شخصی خودشان [بی‌اراده] بودند. این حالت تحرک میدان‌داری، وارد میدان شدن، مطالبه کردن، آن هم مطالبه‌ی چیزهای بزرگ و مهم، در رفتار ملت و در حُلق و خوی ملت ما مطلقاً وجود نداشت؛ این را امام ایجاد کردند؛ همین ملتِ خمود و تسلیم را تبدیل کردند به یک ملتِ مطالبه‌گر؛ آن سخنرانی‌های پُرشور و توفنده‌ی امام، آن بیانه‌های خروشنده‌ی امام، آن چنان تکان داد این ملت را که این ملت تبدیل شدند به یک ملتِ مطالبه‌گر؛ نمونه‌اش قضایای سال ۴۱ است - که شروع نهضت، سال ۴۱ بود - نمونه‌اش اجتماعات عظیم مردم در شهرهای مختلف است که بعد هم منتهی شد به پانزدهم خرداد، و در پانزدهم خرداد [رژیم] با آن کشتار عظیم نتوانست این حرکت را متوقّف کند. باز هم اجتماعات مردم در طول زمان بود تا پایان دوران مبارزات؛ این یک تحوّل عجیبی بود که ایشان ایجاد کردند.

تحوّل دیگر، تحوّل در نگاه مردم به خودشان و به جامعه‌شان بود؛ ملت ایران نسبت به خود یک نگاه حقارت‌پندارانه داشت؛ یعنی اینکه این ملت بتواند بر



اراده‌ی قدرتها، بر اراده‌ی ابرقدرت‌ها فائق بیاید، مطلقاً به ذهن احدی خطور نمی‌کرد. نه فقط حالا اراده‌ی قدرتهای جهانی، حتی اراده‌ی قدرتهای داخلی، حتی اراده‌ی فلان مسئول -فرض کنید که- یک اداره‌ی امنیتی یا انتظامی، اصلاً به ذهن مردم خطور نمی‌کرد که بتوانند غلبه کنند بر اراده‌ی صاحبان اراده‌های تلخ و خطرناک. احساس حقارت می‌کردند، احساس توانایی نمی‌کردند؛ امام این را تبدیل کرد به احساس عزّت، احساس اعتماد به نفس، و مردم را از این حالت که حکومت استبدادی را یک امر طبیعی بدانند -که این جور بود؛ آن زمان تصور ماها کأنه این بود که خب بالاخره یک شخصی در رأس مملکت هست و اراده‌ی او حاکم است؛ خب طبیعت مسئله همین است و اصلاً این را یک امر طبیعی و عاّذی میدانستیم- تبدیل کردند به انسان‌هایی که خودشان نوع حکومت را تعیین می‌کنند. از شعارهای مردم در انقلاب، اول، نظام اسلامی، حکومت اسلامی، بعد هم جمهوری اسلامی بوده؛ مردم خودشان تعیین‌کننده بودند، مطالبه‌کننده بودند؛ بعد هم در انتخابات‌های گوناگون شخص حاکم را، اشخاص مورد مسئولیت در بخشهای مختلف حکومت را مردم معین کرده‌اند؛ یعنی حالت خودحقیق‌پنداری که در مردم بود، بکلی تبدیل شد به حالت عزّت و اعتماد به نفس ملّی.

یک تحوّل دیگر، تحوّل در مطالبات اساسی مردم بود؛ یعنی اگر چنانچه فرض کنید آن وقت یک گروهی از مردم یک مطالبه‌ای هم از دستگاه داشتند یا از قدرتمندان آن زمان داشتند این بود که مثلاً این کوچه آسفالت بشود یا این خیابان این جوری کشیده شود؛ مطالبات در این حد [بود]؛ این را تبدیل کردند به مطالبه‌ی استقلال، آزادی؛ یعنی [آرمان‌های] عظیم. یا شعار «نه شرقی، نه غربی»؛ در خواسته‌های مردم آن چنان تحوّل به وجود آمد که از این چیزهای حقیر، کوچک، محلّی و محدود تبدیل شد به یک امور اساسی، بزرگ، انسانی، و جهانی.



یک تحوّل دیگری که امام به وجود آورد، تحوّل در نگاه به دین بود؛ مردم، دین را فقط وسیله‌ای برای مسائل شخصی، مسائل عبادی، حدّاکثر احوال شخصی می‌دانستند، فقط برای همین مسئله‌ی نماز و روزه و فرض کنید که وظایف مالی و ازدواج و طلاق؛ در همین حدود؛ دین را، وظیفه‌ی دین و مسئولیت دین و رسالت دین را محدود به این چیزها می‌دانستند. امام برای دین، رسالت نظام‌سازی و تمدّن‌سازی و جامعه‌سازی و انسان‌سازی و مانند اینها تعریف کرد؛ مردم نگاهشان به دین بکلی متحوّل شد.

یک تحوّل دیگر، تحوّل در نگاه به آینده بود. در آن دورانی که نهضت شروع شد و امام وارد میدان شدند، با همه‌ی شعارهایی که حالا بعضی از احزاب و بعضی و از گروه‌ها و گروهک‌ها میدادند - که خیلی محدود و کوچک هم بودند - در نگاه مردم آینده‌ای دیده نمیشد. یعنی مردم یک افق و آینده‌ای در مقابل چشم نداشتند؛ این تبدیل شد به ایجاد تمدّن نوین اسلامی. یعنی شما امروز به ملت ایران نگاه کنید، این دست مبارک امام است که این حالت را به وجود آورده؛ مردم دنبال این هستند که تمدّن نوین اسلامی را تشکیل بدهند و به وجود بیاورند؛ اتّحاد عظیم اسلامی را به وجود بیاورند، امت اسلامی را تشکیل بدهند. نگاه عامه‌ی مردم، توده‌ی مردم این است.^۱

معظم له تفاوت اساسی امام راحل علیه السلام را با بقیه‌ی مصلحان در تاریخ اسلام، به میدان آمدن ایشان و مخاطب قرار دادن مردم می‌داند:

«فرق امام بزرگوار ما و دیگر مصلحان تاریخ اسلام در یکی دو قرن اخیر همین بود. امام وارد صحنه شد، وسط میدان آمد، میان مردم بود، با مردم حرف زد، اصول خود را برای مردم تبیین کرد و آن‌ها را به ایمان روشن‌بینانه و آگاهانه‌ای

۱. بیانات در سالگرد رحلت امام خمینی ۱۳۹۹/۳/۱۴



مثل ایمان خود رساند؛ آن گاه ایمان و انگیزه‌ی مردم و تعالیم اسلام، معرکه را به سود حق و حقیقت تمام کرد. دیگران نمی‌توانستند و نتوانستند این مرحله‌ی دشوار را پیش ببرند؛ اما امام توانست. ملت ایران به این اصول اعتقاد پیدا کرد، ایمان آورد و در راه آن به مجاهدت پرداخت. نتیجه این شد که اولاً نظام اسلامی علی‌رغم همه‌ی کارشکنی‌ها و دشمنی‌ها به پیروزی رسید و روز به روز تا امروز ریشه‌دارتر شد و ثانیاً فکر تحقق و حیات دوباره‌ی اسلام و نجات امت اسلامی از ظلم و استکبار قدرتهای مستکبر، در مرزهای این کشور محدود نماند.^۱

امام راحل علیه السلام شخصیتی نبودند که گوشه‌ای نشسته و فتوای حلال و حرام بدهند (و کاری با به چگونگی عملی شدن آن نداشته باشند)؛ بلکه شخصاً برای تحقق آن اقدام می‌کردند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرماید:

«نقش او صرفاً نقش یک معلم و استاد و مدّرس نبود؛ نقش یک فرمانده داخل در عملیات و نقش یک رهبر به معنای واقعی بود. ایشان بزرگ‌ترین تحولات را در دوران خودشان، در زمان خودشان در حوزه‌های متعدّدی و در عرصه‌های متنوع زیادی ایجاد کردند.»^۲

ایشان عامل پیروزی امام راحل علیه السلام را به میدان آوردن مردم می‌دانند. هدف کار تبلیغی هم به میدان آوردن مردم و نگه داشتن آنها در میدان است. امام علیه السلام این کار را انجام دادند. آنچه اهمیت دارد این است که امام خمینی علیه السلام چگونه چنین توانمندی‌ای بدست آورده و این کار را انجام دادند؟ رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) به نکته‌ای در این زمینه اشاره می‌کنند که برای امروز ما هم درس آموز است:

«این يك سؤالی است که چطور امام توانست این حرکت عظیم را به پیروزی

۱. بیانات در سالگرد رحلت امام خمینی ۱۳۸۲/۳/۱۴

۲. بیانات در سالگرد رحلت امام خمینی ۱۳۹۹/۳/۱۴



برساند و این پیروزی را حفظ کند؛ سرّش به حسب موازین ظاهری این است که البته اراده‌ی الهی بود لکن اسباب ظاهری این پیروزی عبارت بود از اینکه امام توانست جامعه‌ی کشور را، همه‌ی آحاد مردم و بخصوص جوانها را وارد صحنه کند. در هر حرکتی، در هر کشوری که آحاد مردم وارد میدان بشوند و در میدان بایستند و مقاومت کنند، هدف آنها محقق خواهد شد؛ این بُربرگرد ندارد؛ خلاف این هم در هیچ برهه‌ای از تاریخ اثبات نشده. امام این هنر بزرگ را، این کار عظیم را توانست انجام بدهد که آحاد جامعه و بخصوص جوانها را وارد میدان کند و اینها را در میدان نگه دارد. از کجا يك چنین توانایی‌ای را امام بزرگوار به دست آورد؟ این، آن نکته‌ای است که من بر روی آن می‌خواهم تکیه کنم و برای امروز من و شما درس آموز است. امام يك جذّابیت‌های شخصی داشت، يك جذّابیت‌هایی در شعارهای امام وجود داشت؛ این جذّابیت‌ها آن قدر قوی بود که توانست قشرهای مختلف مردم و از جوانها را وارد میدان کند. باینکه جوان، هم در دوران مبارزات و هم در دهه‌ی اوّل پیروزی انقلاب با جاذبه‌ها، با حرف‌ها، با فکرهای مختلفی مواجه بود، افکار چپ و افکار وابسته‌ی به اردوگاه سرمایه‌داری بود، اینها هم حرفهای رنگینی می‌زدند، اینها هم حرفهای گوناگونی می‌زدند، علاوه بر این جذّابیت‌های زندگی معمولی هم وجود داشت در مقابل جوانها و جوان می‌توانست آنها را انتخاب بکند، اما جوان، امام را انتخاب کرد، راه امام را انتخاب کرد، نهضت را، مبارزه را، انقلاب را انتخاب کرد؛ چرا؟ به‌خاطر همین جذّابیت‌هایی که در امام وجود داشت.

برخی از این جذّابیت‌ها، جذّابیت‌های مربوط به شخص امام بود. امام دارای يك شخصیت بسیار قوی، بسیار مستحکم، دارای قدرت ایستادگی در مقابل سختی‌ها بود. امام دارای صراحت بود، صراحت در بیان. امام دارای صداقت بود، با صداقت حرف می‌زد؛ همه‌ی مخاطبان امام، صداقت را در گفته‌ی او احساس می‌کردند.



اینها جذابیّت‌های شخصی امام بود. ایمان و توکل امام به خدای متعال، در رفتار او و در گفتار او - به طور مساوی - نمایان بود؛ هم رفتار او و هم گفتار او نشانه‌ی ایمان او و توکل او به خدای بزرگ بود. اینها جذابیّت‌های امام بود.^۱

بنابراین مبلغ در درجه‌ی اول باید خودسازی کند تا این مکارم اخلاقی را در خود به وجود آورد (بدینوسیله شخصیت جذابی برای مردم داشته باشد).

بخش دیگری از جذابیّت‌های امام علیه السلام به اصول ایشان برمی‌گردد که رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اینگونه از آن یاد می‌کنند:

«در کنار این جذابیّت‌ها، بخشی از جذابیّت‌ها مربوط به اصولی بود که امام ارائه می‌کرد. مثلاً از جمله‌ی چیزهایی که امام به مردم ارائه می‌کرد، اسلام بود؛ اسلام ناب، اسلام ناب محمدی. اسلام ناب یعنی اسلامی که نه اسیر و پابند تحجّر است، نه اسیر و پابند التقاط است. در دورانی که هم تحجّر وجود داشت، هم التقاط وجود داشت، امام، اسلام ناب را مطرح کرد؛ این برای جوان مسلمان، جذّاب بود. از جمله‌ی مبانی اعلامی امام و شعارهای امام، استقلال بود؛ از جمله‌ی آنها آزادی بود؛ از جمله‌ی آنها عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی بود؛ اینها مبانی امام بود که مطرح می‌کرد؛ اینها همه جذّاب است.

از جمله‌ی مبانی امام بیرون آمدن از چنبره‌ی سلطه‌ی آمریکا بود؛ این چیزی بود که برای جوان ایرانی جذّاب بود. و من به شما عرض بکنم، امروز بیرون آمدن از چنبره‌ی سلطه‌ی آمریکا برای جوان‌ها [حتی] در کشورهایی هم که با آمریکا پیمانهای طولانی وابستگی دارند، جذّاب است؛ یعنی مثلاً در کشوری مثل عربستان سعودی که در خدمت هدف‌های آمریکا است، شما اگر سراغ جوانها بروید - این دانسته‌شده و تجربه‌شده است - خواهید دید که همه‌ی جوانها از

۱. بیانات در سالگرد رحلت امام خمینی ۱۳۹۶/۳/۱۴

وابستگی به آمریکا متنفرند و علاقه‌مند به جدایی از این سلطه‌ی ظالمانه‌اند. این یکی از خصوصیات [مبانی امام] بود.

از جمله‌ی مبانی مطرح‌شده‌ی به‌وسیله‌ی امام و شعارهای امام بزرگوار، مسئله‌ی مردم‌سالاری بود؛ یعنی اختیار حاکمیت کشور در دست مردم باشد؛ مردم انتخاب کنند، مردم بخواهند، مردم اراده کنند؛ در همه‌ی عرصه‌های زندگی. یکی از شعارهای امام مسئله‌ی خودباوری ملت بود؛ یعنی اینکه به مردم می‌گفت و تکرار می‌کرد که شما می‌توانید، شما قادرید؛ در علم، در صنعت، در کارهای اساسی، در اداره‌ی کشور، در مدیریت بخش‌های مهم کشور، در اقتصاد و غیره، شما قادر هستید خودتان روی پای خودتان بایستید. اینها جدایی‌های شخصیت امام بود که توانست جوانها را جذب کند؛ و جوانها آمدند به نهضت امام بزرگوار پیوستند، انقلاب به پیروزی رسید.»^۱

ایشان طبیعت پرجاذبه‌ی اسلام ناب را عامل جلب شدن دل‌های بی‌غرض و کینه‌می‌دانند:

«طبیعت اسلام ناب، طبیعتی پُرجاذبه است و دل‌هایی را که آلوده‌ی غرض‌ورزی و کینه‌توزی نباشد، به خود جلب می‌کند و این همان است که انقلاب ما و امام ما، دوباره در جهان مطرح کردند و بر دل‌ها و چشم‌های نیازمند و جستجوگر عرضه داشتند.»^۲

همین جذابیت اسلام ناب باعث شده است که مردم زندگی خود و جان فرزندان‌شان را در راه اسلام ناب بدهند و به هیچ وجه طلبکار نباشند. وقتی اسلام حقیقی برای مردم معرفی شود، مردم هم برای آن فداکاری می‌کنند:

۱. همان.

۲. پیام به مناسب اولین سالگرد ارتحال امام خمینی * ۱۳۶۹/۳/۱۰



«سرّ موفقیت امام این بود که صریح و بدون پرده‌پوشی، اسلام را روی دست گرفت و اعلام کرد من می‌خواهم برای اسلام کار کنم و همه چیز در سایه‌ی اسلام است. قبل از دوران انقلاب ما کسانی در کشور ما و در بعضی کشورهای دیگر بوده‌اند که حقیقتاً به اسلام اعتقاد داشتند، اما جرأت نمی‌کردند، یا نمی‌خواستند صریحاً اسلام را مطرح کنند؛ تحت نام‌های دیگری وارد میدان می‌شدند و عموماً شکست خوردند. علت اینکه امام پیروز شد، چون هدف خود را که حاکمیت اسلام است، صریح بیان کرد.»^۱

یکی از نکات مهم، چگونگی ارتباط‌گیری امام خمینی علیه السلام با مردم بود. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) می‌فرمایند این کار بوسیله‌ی «شبکه‌ی طلبگی» صورت می‌گرفت:

«این کاری که حوزه‌ی علمیه در زمان مبارزات اخیر - یعنی مبارزات منتهی به [تشکیل] جمهوری اسلامی - با رهبری امام انجام داد، این درست همان وظیفه‌ای است که حوزه بایستی انجام می‌داد. این جور نیست که ما بگوییم حوزه کاری خارج از وظایف خود در دوران مبارزات انجام داد؛ نخیر. امام در رأس بود، طلاب و فضلا و خیلی از بزرگان حوزه همراهی کردند، پشت سر امام راه افتادند و حرکت کردند. بنده یک وقتی تشبیه کردم این حرکت طلاب را در آن روز در سطح عظیم کشور به آنچه در این آیه‌ی شریفه آمده است: *وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ*؛ گفتم هم غسل داشتند، هم نیش داشتند؛ مثل زنبور غسل. طلبه‌ی آن روز، هم میرفت مردم را هشیار می‌کرد، بیدار می‌کرد و جوان را سیراب می‌کرد از معارف انقلاب و



مبارزه‌ی در راه خدا و در راه اسلام، هم نیش خودش را به آن که باید بزند می‌زد؛ این واقعیت قضیه است. این وظیفه‌ی حوزه بود، و کاری بود که انجام داد. آن روز آن کار را باید می‌کرد، امروز هم که بحمدالله نظام اسلامی به وجود آمده، تشکیل شده، ما منتظریم که دولت اسلامی به معنای واقعی و سپس جامعه‌ی اسلامی به معنای واقعی و سپس تمدن اسلامی به معنای حقیقی به وجود بیاید، حوزه‌ی علمیه مسئولیت‌های متناسب با این کار بزرگ را دارد، باید انجام بدهد. چه کار باید بکنید؟ باید بنشینید فکر کنید دیگر؛ اینها جزو آن موضوعات و مباحث فکری شما است.»^۱

بنابراین امام راحل علیه السلام بوسیله‌ی طلاب توانستند اسلام ناب را پیاده کنند و نفوس ملت را دگرگون کنند. به همین جهت جوانانی تربیت شدند که یک شبه ره صد ساله را پیمودند و تبدیل به عارفانی اهل نماز شب شدند. چنین تحولی را با هیچ سلسله دروس اخلاقی نمی‌توان رقم زد. امام خمینی علیه السلام بوسیله‌ی مردم و آوردن آنها به صحنه، بر تمام قدرت‌های شرق و غرب عالم پیروز شدند.

ملت ایران هم اگر بخواهد از مسیر درست خود منحرف نشود، باید در خط امام علیه السلام بماند. رهبر معظم انقلاب (حفظه‌الله) اینگونه در این مورد هشدار می‌دهند:

«اگر ملت ایران بخواهد به آن هدف‌ها برسد، بخواهد این راه را ادامه بدهد، باید راه امام بزرگوار را درست بشناسد، اصول او را درست بشناسد، نگذارد شخصیت امام را تحریف کنند، که تحریف شخصیت امام، تحریف راه امام و منحرف کردن مسیر صراط مستقیم ملت ایران است. اگر راه امام را گم کنیم یا فراموش کنیم یا خدای نکرده عمداً به کنار بگذاریم، ملت ایران سیلی خواهد خورد.»^۲

فلذا دستگاه‌های تبلیغی کشور هم نباید بگذارند یاد و راه امام علیه السلام فراموش شود.

۱. بیانات در دیدار طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۹۸/۲/۱۸

۲. بیانات در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی علیه السلام ۱۳۹۴/۳/۱۴



آنها هم باید خودشان به خط امام علیه السلام تمسک داشته باشند و هم آنها برای مردم زنده نگه دارند. برای تبلیغ درست باید به خوبی امام راحل علیه السلام را شناخت. رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) می فرماید قیام امام راحل علیه السلام در راستای تحقق وعده‌ی قرآنی «چیرگی بر همه‌ی ادیان» است و خداوند متعال در این زمان ایشان را برای همین هدف آورده است:

«امام ما برای حیات دوباره‌ی اسلام، درست همان راهی را پیمود که رسول معظم صلی الله علیه و آله و سلم پیموده بود؛ یعنی راه انقلاب را. در انقلاب، اصل بر حرکت است؛ حرکتی هدفدار، سنجیده، پیوسته، خستگی‌ناپذیر و سرشار از ایمان و اخلاص. در انقلاب، به گفتن و نوشتن و تبیین اکتفا نمی‌شود؛ بلکه پیمودن و سنگر به سنگر پیش رفتن و خود را به هدف رساندن، اصل و محور قرار می‌گیرد. گفتن و نوشتن هم در خدمت همین حرکت درمی‌آید و تا رسیدن به هدف - یعنی حاکمیت بخشیدن به دین خدا و متلاشی ساختن قدرت شیطانی طاغوت - ادامه می‌یابد هوآلذی ارسلس رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الذین کله ولو کره المشرکون»^۱

در جمع‌بندی باید گفت چشم دنیا به حرکت و قیام ملت ایران است و اگر شکست بخورد، به تعبیر امام خمینی علیه السلام تا قرن‌ها اسلام نمی‌تواند سر بلند کند:

«اسلام اگر اینجا سیلی بخورد، بدانید که دیگر تا آخر سرش بلند نمی‌شود، مگر اینکه باز یک وضع دیگری در دنیا پیش بیاید.»^۲

«تبلیغ طراز اسلام ناب» هم در راستای حرکت کلان انقلاب اسلامی و در جهت تقویت آن است؛ فلذا باید نسبت به آن اهتمام جدی داشت.

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال امام خمینی علیه السلام ۱۳۶۹/۳/۱۰

۲. سخنرانی در جمع اعضای کمیسیون بازرگانی ۱۳۶۲/۹/۲۶